

شماره : ۸



مالک سادات

یا

فخو کبیر

نخارش:

دکتر ابوالحسن دهبان

از انتشارات دانشگاه پهلوی

سال ۱۳۴۵

ماڱنا ڪار ٿا يا منشور ڪبير

ابوالحسن دم

۱	۰-۱
۲۶	۲

۵۹۲۳۷

۵۹۲۳۷

شماره : ۸



ماکناسا کارت

یا

منشور کبیر

نگارش :

دکتر ابوالحسن دهبان

از انتشارات دانشگاه پهلوی

سال ۱۳۴۵

از جناب آقای امیر اسد الله علم رحل بزرگوار و
دانش دوستی که چهار سال گذشته در سمت ریاست دانشگاه
پهلوی ارزنده ترین خدمت را بدانش و فرهنگ
نثار کرد و اکنون بعلاوه آن توفیق و افتخار خدمت مستقیم
بشاهنشاه آریامهر را یافته است بخاطر ملک و مساعدا
بی دریغ او سپاس ارم و حق شناسی خود را با همه
بی نیازیش، بحضرتش نثار میکنم.

حق طبع محفوظ و مخصوص دانشگاه بهلوی است

سازمان چاپ و انتشارات کیهان

فهرست

صفحه	عنوان
۵	دیباچه -
۹	مقدمه تاریخی -
۱۶	فصل اول - زادگان شیطان
۲۷	فصل دوم - بدست آوردن يك پادشاهی
۵۶	فصل سوم - از كف دادن يك دوكنشین
۸۱	فصل چهارم - پادشاه انگلستان
۹۲	فصل پنجم - پادشاه درمقابل پاپ
۱۰۵	فصل ششم - شاه جان و بارونهایش
۱۲۳	فصل هفتم - راهی که بهر نیمید منتهی شد
۱۶۳	فصل هشتم - راهی که به نیوآرك منتهی شد
۱۸۷	فصل نهم - ماگناکارتا (ترجمه انگلیسی از هاری راتول)
۲۰۵	فصل دهم - هفتصد مین سال ماگناکارتا
۲۱۵	فصل یازدهم - تأثیر ماگناکارتا در دنیای امروز
	فصل دوازدهم - هفتصد و پنجاهمین سالگرد منشور کبیر و
۲۴۸	هفتصدمین سال شروع پارلمان
۲۵۵	کتاب مورد مراجعه

دیباچه

فرمان «جان» پادشاه انگلستان که در سال ۱۲۱۵ میلادی صادر شد چنان اعجابی در دنیا برانگیخت که از آن تاریخ بنام منشور کبیر نامیده شده است. تأثیر عمیقی که این منشور در پیدایش قوانین و سیر حکومت مشروطه انگلستان بجا گذاشت منحصرأ با قوانین بزرگ رومیها قابل مقایسه است - همان قوانینی که ممالک متمدن مغرب زمین مانند فرانسه و ایتالیا و آلمان از آنها الهام گرفته ، مجموعه قوانین خود را از روی آن تنظیم نموده اند .

«ماگنا کارتا» (۱) یا منشور کبیر اولین سند قانونی انگلستان محسوب میشود . همانطور که الواح دوازده گانه (۲) اساس قوانین رومیهای قدیم بود و احکام عشره پایه قوانین بنی اسرائیل و قرآن کریم مبنای قوانین اسلامی ، منشور کبیر «جان» هم قوانین اساسی ، جزائی و مدنی ملل انگلیسی زبان را پایه ریزی کرد. قوانین و الواح دوازده گانه رومی در قرن چهارم قبل از میلاد همزمان با دوران جمهوری و توسعه روم بر اثر فداکاری مردم برای حفظ منافع خودشان در مقابل اختیارات نامحدود کنسولها بوجود آمد و بتدریج سبب شد که آزادی و امتیازات افراد بصورت قوانین ثابتی مورد استفاده قرار گیرد که بعدها دیکتاتورها و امپراتوران مقتدر روم هم نتوانند در آن رخنه کنند .

منشور کبیر هم با وجودیکه چهار قرن قبل از زمان «کوک» ، «پیم» و «سلدن» (۳) سه تن از مشهورترین انقلابیون قرن هفدهم بوجود آمد ، ولی هم اینان بودند که حد اکثر استفاده را از مواد آن نموده اختیارات «شارل» را محدود ساخته و اساس آزادی فردی را در انگلستان بنیان گذاردند . طی این چهار قرن ، منشور

(1) Magna Carta

(2) Lex Duodecium

(3) Coke, Pym, Selden

مزبور چندین بار مورد تأیید پادشاهان انگلیس قرار گرفت و گاه تغییرات مختصری نیز در آن داده شد، ولی هیچگاه از طرف سلاطین بعد از «جان» مورد بی‌اعتنائی واقع نگردید. تا آنکه در سال ۱۶۲۸ توسط پارلمان انگلیس و متعاقب آن در سال ۱۶۸۹ طی «لایحه حقوق» (۴) برای آخرین مرتبه مورد تأیید قرار گرفت و باین ترتیب جزء قانون اساسی ملل انگلیسی زبان درآمد. بنابراین، جای تردید نیست که منشور سال ۱۲۱۵ «جان بی‌ملک» مبدأ و منشاء قوانین مشروطه انگلستان باید محسوب شود.

بدون تردید مواد لایحه حقوق مذکور، در قرن هیجدهم الهام بخش مقننین آمریکائی بود که اولین قانون اساسی «ماساچوست» را بوجود آوردند و بعداً قوانین اساسی ایالات دیگر ایالات متحده آمریکا را بین سالهای ۱۷۸۷ تا ۱۷۹۱ بر اساس آن تنظیم نمودند. اثرات منشور مزبور بهمین جا ختم نشد، زیرا انقلابیون فرانسه از ۱۷۹۰ بعد با استفاده از آن «حقوق طبیعی بشر» (۵) را تنظیم کردند و جمهوریهایی لاتین آمریکای جنوبی بعد از کسب آزادی و گسستن یوغ اسارت اسپانیا، قوانین اساسی خود را از آن تقلید نمودند. باین ترتیب، عبارات صریح و محکم استیفن لانگتون (۶) که در سال ۱۲۱۵ به لاتین در منشور کبیر بکار برده شده بود، در قرن هیجدهم توسط «ژان ژالروسو» تشریح شد و بزبان ساده‌تری عرضه گردید و در قوانین اساسی سویس و سایر ممالک اروپائی بکار رفت. پس شگفت نیست اگر بگوئیم که اشراف و روحانیون که در پانزدهم ژوئن ۱۲۱۵ در جزیره کوچک بر رودخانه تمز بنام «رننمید» (۷) جمع شدند واز جان بی‌ملک به جبر امضاء منشور را گرفتند، غیرمستقیم در تمام قوانین اساسی ممالک دنیا از «پرو» گرفته تا چین مؤثر بوده‌اند.

یکی از مهمترین خواص منشور آن است که قابل تغییر بوده و بمقتضای زمان میتوان مواد آنرا بطور موقت یا برای همیشه حذف یا توصیف و توجیه نمود. چنانکه در سال ۱۹۱۴ هنگام برقراری قانون «دفاع از وطن»، بعضی از مواد آنرا موقتاً مسکوت گذاشتند ولی اساس آن هیچوقت متزلزل نشد و امروز هم در دادگاههای «استرالیا»، «زلاند جدید» تا کانادا و ایالات متحده آمریکا، مواد

(4) Bill of Rights

(5) Natural Rights of Mankind

(6) Stephen Langton

(7) Runnymede

اساسی آن مورد استناد دادگاهها است .

و اما چرا این منشور در تاریخ دنیا کبیر نامیده شد و چه سبب گردید که نویسندۀ این سطور ب فکر تنظیم این رساله برآید . «ماگناکارتا» بیش از هر سند دیگر در پیشرفت و تکامل مشروطیت انگلستان مؤثر بوده و پارلمان انگلستان که بحق بنام «ما در پارلمانهای دنیا» (۸) معروف شده در تمام مدت هفتصد و پنجاه سال که از عمر امضاء این منشور میگذرد ، از آن الهام گرفته و بالاخره موفق شده است که حکومت مردم بر مردم را به بهترین وجه ممکنه برقرار نموده بدنیایا موزاند که حکومت قانون مافوق هر قوه دیگر بوده و بقول نویسندگان آمریکائی حکومت قانون برتر از خروارها سیم و برنده تر از تیزترین شمشیرهای آبدار است . از طرفی آنچنان حکومت مشروطه ای در انگلستان ایجاد کند که «چرچیل» بزرگترین سیاستمدار قرن حاضر آن مملکت در اوج عظمت خویش یعنی در آخرین روزهای پیروزی ، به «استالین» و «روزولت» با کمال مباهات بگوید : از ما سه نفر که اینجا حاضر هستیم من تنها کسی هستم که ملتّم میتواند در هر لحظه با انتخابات عمومی مرا از کار برکنار سازد ، و وقتی به طعن باو گفتند که ظاهراً از انجام انتخابات عمومی میترسد ، جواب بدهد ، نه تنها ترسی ندارم بلکه بانجام انتخابات افتخار میکنم و از اینکه ملتّم میتواند هر لحظه دولت را عوض کند ، مفتخرم .

بنابراین اگر سهمی را که حکومت مشروطه انگلستان در پدید آوردن سایر حکومت های آزاد دنیا دارد در نظر بگیریم و از همه بالاتر حفظ حقوق افراد را در حدود قانون و شرکت افراد را در تشکیل حکومت های آزاد دنیا ملحوظ داریم ، باین نتیجه میرسیم که «ماگناکارتا» حق بزرگی در پیشرفت تمدن بشر دارد و انصافاً بایستی کبیر خوانده شود و از آنجائیکه در ایران نویسندگان چنانکه باید و شاید از پیدایش این منشور سخن نرانده و تاریخچه آنرا بیان نکرده و از مواد آن ذکری ننموده و مخصوصاً اثرات آن را در پیدایش سایر قوانین اساسی دنیا و مخصوصاً قانون اساسی آمریکا تجزیه و تحلیل نکرده اند ، به تشویق دوستان و دانشمندان شیرازی و مساعدتهای اولیاء محترم دانشگاه پهلوی بر آن شدم که تنظیم و انتشار این کتاب را جزء انتشارات دانشگاه پهلوی به عنوان هدیه ناچیز تقدیم اربابان قلم و دوستداران حقیقت نمایم .

چون برای پی بردن به اوضاع کامل زمان و عواملیکه منجر به صدور فرمان گردید لازم بود مختصری از تاریخ انگلستان ، از تسخیر آن مملکت توسط «نرمانها» تا زمان «هانری» دوم پدر «جان» مطالبی ذکر شود ، از اینرو مقدمتاً ، شرح حال مفصل این پادشاه و فرزندانش را ، بخصوص زندگانی «جان» و اخلاق و روحیات و وقایع عمده سلطنت و بالاخره موجباتیکه او را در مقابل اشراف و روحانیون مجبور به تسلیم نمود ، میآورد تا زمینه برای اطلاع خوانندگان ارجمند فراهم گردد. در خاتمه لازم میدانم مخصوصاً از جناب آقای اسداله علم رئیس محترم دانشگاه پهلوی و جناب آقای دکتر ذبیح‌اله قربان رئیس سابق دانشکده پزشکی و مشاور فرهنگی کنونی دانشگاه که از هیچ مساعدتی در راه پیشرفت کار دریغ نفرمودند تشکر نمایم . همچنین لازم است از آقای محمدرضا حقیقی استاد بزرگوار و معلم قدیمی خود که در ترجمه قسمتی از مندرجات و فراهم کردن وسایل آن باین جانب کمک فرموده و آقای «پل‌گاج» رئیس شورای فرهنگی بریتانیا شعبه شیراز که طی مدت هفت سال اقامت خویش خدمات ذیقیمتی به اشاعه و نشر فرهنگ ایران در مغرب زمین نموده و سهم تاریخی ما را به پیشرفت بشر مورد تحسین قرار داده و مشوق مؤلف بوده‌اند تشکر نمایم .



مقدمه تاریخی

فتح انگلستان بدست نورمانها در پائیز سال ۱۰۶۶ بدون تردید بزرگترین واقعه تاریخ آن سرزمین است و اگر بسلطنت رسیدن «ویلیام» (۱) فرزند نامشروع ربرت، دوک نورماندی (۲) معروف به فاتح را سرآغاز تاریخ انگلستان بدانیم سخن بگزاف گفته نشده است. بسیاری از مورخین را عقیده بر این است که ورود نورمانها (۳) بانگلستان واقعه بزرگ تاریخی این جزیره بزرگ محسوب میشود چه این جماعت تازه نفس و جنگجو و باهوش توانستند با قدرت و استعداد و لیاقت ذاتی خود، سلطنتی بادوام و حکومتی استوار در آن کشور بوجود آورند.

از زمان فتح نورمانها تا امروز، جزیره انگلستان بدست هیچ قوم یا فاتحی نیافتاده و از آن تاریخ راه ورود بر بیگانگان بسته شده و سی و دو کیلومتر تنگه کاله و «دور» (۴) دخالت اجانب را در این جزیره بزرگ مانع شده و همین امر باعث گردیده که حکومتی متین و استوار در آن سرزمین بوجود آید. نکته قابل توجه آنکه فاتحین نورمان که خود یکقرن ونیم قبل از این تاریخ در شمال فرانسه مستقر شده، زبان، تمدن، آداب و رسوم فرانسویها را آموخته بودند پس از فتح انگلستان در کمتر از یکقرن رفتار غالب و مغلوبی را ترک نموده با انگلوساکسونها (۵) کنار آمده هر دو بصورت ملت واحدی درآمدند. ورود نورمانها به انگلستان فوائد بیشماری دربر داشت که بزرگترین آنها اختلاط و امتزاج زبان فرانسوی، نورمانی و لهجه ژرمنی «انگلوساکسونی» بود که بالنتیجه، زبان انگلیسی امروزی را بوجود آورده است - زبانی که بدون شك یکی از غنی ترین السنه زنده دنیا محسوب میشود.

(1) William The Conqueror

(2) Robert, Duke of Normandy

(3) Normans

(4) Calais — Dover

(5) Anglo-Saxons

فایده دیگر فتوحات نرمان‌ها، ایجاد حکومت استوار و ثابتی بود که از تمام حکومت‌های مشابه زمان خود متفاوت بود، زیرا هرچند که پایه و اساس آن بر ملوک‌الطوایفی استوار بود، ولی بعلت واقع‌بینی و کفایت مؤسس آن ویلیام فاتح بر تمام ممالک همزمان خود در اروپا رجحان پیدا کرد. دو اقدام از پادشاه مذکور درخور اهمیت می‌باشد که اثر آن‌ها در انگلستان باقی مانده است. یکی طرز تقسیم اراضی بین اشراف و بهادران نرمان که برور زمان انجام گرفت - یعنی بتدریج اراضی بتصرف فاتحین درآمد. ویلیام زمین‌ها را بطور متفرق و دور از هم بین تابعین و دست‌نشانده‌های خود تقسیم کرد بطوریکه اراضی و منطقه نفوذ هیچیک از اشراف بقدر کافی بزرگ و متصل بهم نبود که بتوانند در مقابل اقتدار پادشاه قد علم نمایند. بعلاوه فاتح مذکور برای هر ناحیه دو مأمور یکی ضابط مالی و دیگری کلانتر قضائی تعیین نمود که مستقیماً مسئول دربار شاهی بودند و روابط آنها با اشراف و روحانیون بزرگ و اشراف منطقه ماموریت خود مانند روابط یک مأمور دولت مقتدر در منطقه املاک رعیت مطیع بود که بر تمام اعمال رعایای منطقه نظارت مینمودند. عمل دیگر ویلیام که در اواخر عمر یعنی در سال ۱۰۸۵ میلادی انجام داد، تنظیم دفاتر جزء جمع و ثبت املاک و اراضی حاصلخیز انگلستان بود که به «کتاب روز واپسین» (۶) معروف است و تا آن تاریخ در نوع خود بی‌نظیر بود. چه با دقت فوق‌العاده و کامل و بطور تفصیل نام صاحبان املاک با ذکر عده رعایا، میزان زراعت، تعداد احشام و اغنام، آسیاب، منابع عایدی از رودخانه‌ها و مراتع و جنگل‌ها در آن ثبت رسیده، بطوریکه اکنون پس از نهصد سال که از تنظیم آن دفاتر میگذرد هنوز مورد استناد محاکم و مراجع قانونی بوده بهترین پایه و اساس حل اختلاف املاک و دعاوی است.

بعلاوه با استقرار رسم سوگند وفاداری ملکداران نسبت به شخص شاه، ویلیام سیاست تازه‌ای را ایجاد کرد که از خود سری و تعدی امرای انگلستان جلوگیری مینمود. پس دیری نکشید که افراد عادی که از تعدی و اجحاف اشراف به‌جان آمده بودند روز بروز به شخص شاه نزدیکتر شده او را در مقابل اشراف تقویت نمودند و چون ویلیام فاتح چنانکه بتفصیل ذکر آن خواهد رفت خود را وارث مشروع سلاطین ساکسون میدانست نه تنها مقررات و رسوم و قوانین آنانرا

محترم شمرده و مؤسسات اجتماعی آنها را از بین نبرد، بلکه هنگام تاجگذاری برای حفظ آنها سوگند نیز یاد کرد.

هدف این کتاب نوشتن تاریخ انگلستان نیست ولی برای درک علمی که موجب صدور منشور کبیر گردید ناچاریم شمه‌ای از اوضاع اجتماعی آن کشور و «مخصوصاً» قوانین قبل از آنرا اجمالاً ذکر نموده، اجداد و سلاله «جان» را آنچنانکه واقعاً حکومت کردند بشناسانیم و چون سرسلسله او نرمان و فرانسوی بودند تا آنجا که در حوصله این کتاب است بطور اختصار از آنها ذکری بعمل آوریم. نرمانها از اهالی شمال اروپا بودند که از دیرزمانی بعزت رواج تعدد زوجات جمعیت آنها رو باز دیاد گذاشته و چون سرزمین آنها یخبندان و جنگلی بود درصدد تصرف اراضی حاصلخیز جنوبی افتادند. اینان مردمانی شجاع و زورمند و مخصوصاً در فن دریانوردی بی‌نهایت جسور و ورزیده بودند. چنانکه در اندک مدتی جزایر شمالی اروپا مانند «ایسلند» و «گرین‌لند» را کشف کرده و حتی معروف است که به شمال ایالات متحده آمریکا هم رسیدند. اما هدف اصلی آنها ممالک متمول و زرخیز و گرم جنوب اروپا بود و بین این سرزمین‌ها فرانسه از همه مناسبتر جلوه مینمود. نرمانها از اوایل قرن نهم تهاجم خود را بشمال فرانسه شروع نمودند و باز هم معروف است که در زمان شارلمانی بزرگ در یکی از سفرهای او در سواحل شمال فرانسه شبی جماعتی از نرمانها طبق عادت خود به یکی از دهکده‌ها شبیخون زده بقتل و غارت پرداختند و وقتی که گزارش آن به شارلمانی رسید با تأسف فریاد زد: «این مردمان جسور بعد از مرگ من چه خواهند کرد!» بعد از مرگ او در نتیجه سرکشی اشراف و توسعه ملوک الطوائفی و بروز هرج و مرج، مهاجمین شمالی از طریق دریا به رودخانه‌ها وارد شده مرتباً شهرها را به قتل و غارت گرفتند تا کار بجائی رسید که در سال ۸۷۸ پاریس را هم تحت محاصره درآوردند. برای جلوگیری دائمی از هجوم و قتل و غارت، شارل معروف به ساده لوح (۷) که از اعقاب شارلمانی بود در سال ۹۱۱ میلادی بموجب معاهده «سن‌کلی» (۸) سرکرده نرمانها را که «رولو» (۹) نام داشت به دوک نرماندی ملقب ساخت و قسمتی از شمال فرانسه را بعنوان تیول باو بخشید و دختر خویش را هم بنکاح او درآورد و از اینجا سلسله دوکهای نرماندی آغاز گردید. معروف است روزی که قرار بود «رولو»

(7) Charle le Simple

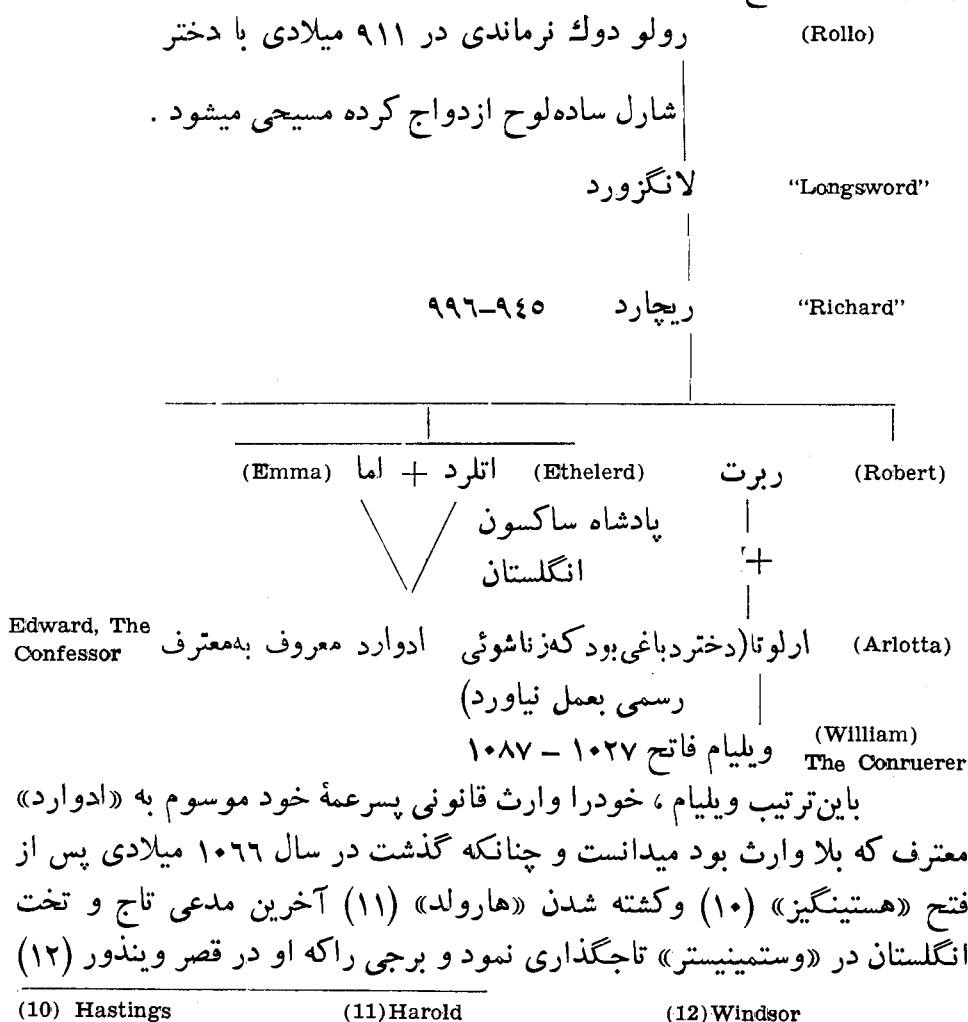
(8) Saint Claire

(9) Rollo

سوگند وفاداری یاد کرده پای متبوع خود «شارل» را ببوسد از آن کار امتناع ورزید و این عمل را به یکی از نوکران خود محول نمود، او هم پای شارل را بلند کرد و از کرسی بعقب انداخت و سبب خنده حضار شد.

خلاصه فرمانها بزودی در شمال فرانسه ساکن شده و با اختلاط و امتزاج با فرانسویها کیش و زبان و تمدن آنها را فراگرفتند و بر اثر کار و کوشش ناحیه قلمرو آنها بهترین و منظم ترین ایالات فرانسه شد.

برای ارتباط نسبی «رولو» با ویلیام فاتح و ویلیام با پادشاهان ساکسون به تابلو زیر رجوع شود.



برای محافظت معابر لندن ساخته تا امروز پابرجاست .

مورخین ادعای «ویلیام» را نسبت به تاج و تخت انگلستان مبتنی بر قولی میدانند که او در حیات «ادوارد» و در مسافرت خود بانگلستان از او گرفت و همچنین نوشته‌اند که «هارولد» پسر «گادوین» (۱۳) که از اشراف ساکسونها بود و ادعای سلطنت انگلستان را داشت هنگامیکه در «مانش» دریانوردی میکرد کشتی‌اش شکست و بساحل فرانسه افتاد و اسیر «ویلیام» گردید و درازای وعده مساعدتی که برای نیل پیادشاهی انگلستان به ویلیام داد آزاد گردید . دوک نورماندی هنگام لشکرکشی به انگلستان وعده «ادوارد» و خیانت «هارولد» را مطرح نمود و از طرف پاپ هم تقویت و تایید شد و بالاخره روز چهاردهم اکتبر ۱۰۶۶ پس از شکست انگلیسها بطرف لندن حرکت کرد و پیادشاهی انتخاب شد . پادشاه جدید تغییری در حکومت نداد و پایه عدالت را بر شالوده محکم استوار ساخت و شروع به اصلاحات کشور نمود .

ویلیام فاتح در سال ۱۰۸۷ هنگام جنگ با پادشاه فرانسه جانشینان ویلیام فاتح مجروح شد و درگذشت درحالیکه بدون شک بزرگترین پادشاه نورمانی انگلیس و یکی از مدبرترین سلاطین تاریخ است . لیاقتش بیشتر در زمان فرمانروائی وی پدیدار شد ، زیرا برای جانشینان خود مملکتی امن ، قشونی مجهز و حاضرالسلاح و خزانه‌ای پر بجا گذاشت . ویلیام دارای سه پسر بنام «ربرت» (۱۴) «ویلیام روفوس» یا موسرخ (۱۵) و هانری (۱۶) و یک دختر بنام «آدلا» (۱۷) بود که بایکی از اشراف فرانسوی بنام «کنت دبلوا» (۱۸) ازدواج کرد . ویلیام در حیات خود ممالک وسیع خویش را بین دو پسر ارشد خود تقسیم نمود ، بدینمعنی که «نورماندی» را به «ربرت» و انگلستان را به «ویلیام روفوس» داد . پس از پدر، بین برادران کشمکش در گرفت و چون هیچکدام به فتح قطعی نرسیدند مملکت همچنان تقسیم نشد و بحال خود باقی ماند «ربرت» و «ویلیام» لیاقت جانشینی ویلیام فاتح را نداشتند و دیری نپائید که «ربرت» با اولین گروه فئودالها بجنگ اول صلیبی رفت و ویلیام دوم هم در سال ۱۱۰۰ میلادی بدون وارث درگذشت و زمینه برای تسلط رسیدن هانری که جوانترین و لایق‌ترین فرزندان

(13) Godwin

(16) Henry

(14) Robert

(17) Adela

(15) William Rufus

(18) Comte De Blois

ویلیام بود فراهم شد و او در سال ۱۱۰۱ بنام هانری اول تاج پادشاهی انگلستان و نورماندی را بسر گذاشت.

بدون شك از پادشاهان لایق انگلیس محسوب میشود ،
هانری اول
 زیرا مردی بود مدبر ، فاضل و باذوق . اولین کاری که کرد
 فرمانی بنام «فرمان آزادیها» (۱۹) طی چهارده ماه خطاب بملت انگلیس صادر نمود
 که پیش آهنگ منشور کبیر محسوب میشود . بموجب این فرمان بسیاری از قوانین
 انگلوساکسونها تثبیت گردید و مالیاتها و جرائم زائد منسوخ شد و ظلم و تعدی که
 در زمان ویلیام دوم رواج پیدا کرده بود جبران گردید . عمل دوم هانری ازدواج
 با ماتیلدا (۲۰) خواهر پادشاه اسکاتلند بود که از نسل آلفرد کبیر (۲۱) پادشاه
 ساکسونها بود .

اشاعه این فرمان و وصلت متعاقب آن ، قلوب انگلیسها را بطرف هانری
 جلب نمود بقسمیکه در سال ۱۱۰۶ هنگام مقابله او با برادر ارشدش «ربرت» که با
 او به جنگ پرداخته بود ، جانفشانیها نمودند و هانری را پیروز ساختند و او برادر
 خود را برای بقیه عمر در اسارت نگاهداشت و بالاستقلال سلطنت نمود . زمان
 سلطنت او ، دوران عدل و امنیت در تاریخ انگلیس محسوب میشود زیرا هانری
 قوانین را درباره عموم مردم بدون تفاوت اجرا میکرد و سیاست ویلیام فاتح را
 در تمام شئون رعایت مینمود . اما از تصادف روزگار بواسطه از دست دادن ولیعهد
 و پسر منحصر بفردش که در سال ۱۱۲۰ در دریای مانش غرق گردید ، تا آخر عمر
 عزادار ماند و خنده بلبان او نیامد تا آنکه عاقبت پس از سی و پنجسال سلطنت در
 سال ۱۱۳۵ درگذشت .

بامرگ هانری اول سلاله مستقیم ویلیام فاتح برافتاد و از آن پس سلطنت
 انگلستان به شاهزادگان فرانسوی که از طرف مادر به مؤسس فرمانها مربوط بودند
 رسید . ابتدا یگانه دختر هانری اول موسوم به مود (۲۲) که به همسری یکی از
 اشراف فرانسوی بنام ژوفروآدوک دائزو (۲۳) درآمده بود و ادعای سلطنت میکرد
 رسید ولی اشراف و ارکان دولت «استیفن» (۲۴) نوه دختری ویلیام بزرگ از بطن
 «ادلا» و «کنت بلوا» را بسلطنت برداشتند و پس از يك جنگ طولانی داخلی بالاخره

(19) The Charter of Liberties

(20) Mathilda

(21) Alfred the Great

(22) Maud

(23) Geofroi Duke D'Anjou

(24) Stephen

در سال ۱۱۵۳ بوسیلهٔ عهدنامه «والینگفورد» (۳۵) مقرر گردید که استیفن تا پایان عمر خود پادشاه انگلستان بماند و چون پسر منحصر بفرد خود را در زمان حیات از دست داد بعد از او سلطنت به نوۀ دختری هانری اول که موسوم به هانری و از بطن «مود» «ژوفروآ دوک دانتزو» بود منتقل گردد، هانری نیز زیاد در انتظار نشست زیرا استیفن یکسال بعد یعنی در سال ۱۱۵۴ درگذشت و سلطنت انگلستان به هانری دوم معروف به «پلانتاژنه» (۲۶) که درحقیقت شاهزاده‌ای فرانسوی و از خاندان معروف «آنتزو» بود رسید.

از آنجائیکه هانری دوم پدر «جان» صادرکننده منشور کبیر موضوع این کتاب میباشد ناچاریم بتفصیل از سلطنت او سخن برانیم بخصوص آنکه بسیاری از وقایع سلطنت او تأثیر مستقیم در پیدایش نهائی منشور مزبور داشته و این پادشاه طی سلطنت طولانی خود و مبارزات دامنه‌داری که با سلاطین فرانسه همزمان خود داشت و همچنین باوضع قوانین و صدور فرامین زیاد وضع حکومت انگلستان را دگرگون ساخت و فصل تازه‌ای در تاریخ انگلستان باز نمود.

فصل اول

زادگان شیطان

متجاوز از شصت سال یعنی از ۱۱۵۴ تا ۱۲۱۶ مردی از آنژو (۱) در فرانسه و دو تن از پسران او در انگلستان پادشاهی کردند - هانری دوم و ریچارد اول و «جان». ادعا و حق هانری دوم بر تاج و تخت پادشاهی انگلستان از مادرش «ماتیلدا» (۲) سرچشمه میگرفت. ماتیلدا، تنها فرزند هانری اول پادشاه انگلستان بود که بعد از مرگ پدرش حیات داشت و بعد از فوت شوهر اولش هنری پنجم امپراتور آلمان با جفری، کنت «آنژو» (۳) ازدواج کرد.

پادشاهان مزبور دارای خصوصیات اخلاقی بودند که آنها را از دیگران متمایز می ساخت. اینان تندخو، آتشین مزاج، قوی الاراده، پرکار و فوق العاده هوشیار بودند. هانری دوم درست يك ارايه متحرك بود که همه چیز را بدنبال خویش میکشید، چنانکه هیچگاه راحت و آرام نداشت و همه درباریان را بهنگام کار خسته و فرسوده میکرد. ریچارد اول از حیث ساختمان بدنی و رنگ چهره و اشتیاق به جنگ شباهتی پیدر نداشت، ولی از حیث انرژی و سنگدلی و استبداد رأی، مانند پدر بود و هیچ مخالفتی را تحمل نمیکرد. «جان» بهرکس و در هر مقام بی اعتنا بود و مثل این بود که يك تنه باتمام دنیا سر دعوی داشته باشد. مدت شش سال به تهدیدات و اتهامات «اینوسنت سوم» (۴)، پاپ بزرگ مشهور وقعی نگذاشت و کلیسای انگلستان و روحانیت را در دستهای بی رحم خود فشرد و هرگونه مخالفتی را درهم شکست و تقریباً تمام آثار حیات را از آن بیرون کشید. «جان» نه از خدا بیمی داشت و نه به بندگانش احترام میگذاشت. «سن -

(1) Anjou

(2) Mathilda

(3) Geoffrey

(4) Innocent III



نقشه متصرفات خانواده سلطنتی فرانسه و خانواده آنژ و در قرن سیزدهم

برنارد» (۵) دربارهٔ آتزوها چنین میگفت ، «از شیطان بیرون آمده‌اند و به شیطان باز خواهند گشت .» بسیار کسان هم با او هم عقیده بودند و میان عوام چنین شایع بود که جدۀ آنها «ملودین» (۶) دختر ابلیس بوده است . داستانی هم در این باره نقل میکردند که تفسیر مناسبی برای نیروی شیطانی و قساوت و سنگدلی آنها بود . پسران هنری نیز که خود چندان پای‌بست مذهب نبودند از این داستان بدشان نمی‌آمد و وقتی مردم آنها را سرزنش میکردند که چرا با یکدیگر در کشمکش و جدالند به شوخی میگفتند ، «ما را از میراثمان محروم نسازید . ما جز کارهای شیطانی نمیتوانیم بکنیم .»

وقایع نگاران و آتزونها - هانری و پسرانش «ریچارد» و «جان»

شگفت نیست اگر این پادشاهان موجب واکنشهای شدیدی شده و یا مردم دربارهٔ کارهای مثبت و معایب آنها صحبت کرده داد سخن داده باشند ، چه هرکس که زندگانی آنها را در نوشته‌های معاصریشان مورد مطالعه قرار دهد ، خواهد دید که این پادشاهان را یا لجن‌مال کرده و یا با مدح و تمجید اغراق آمیز بستایش آنها پرداخته‌اند تا موازنه برقرار باشد . تا این اواخر که هنوز مطالعه بایگانیهای اداری بسط و توسعه نیافته بود ، ارزیابی و تشخیص نیک و بد پادشاهان قرون وسطی مبتنی بر اطلاعاتی بود که وقایع نگاران و تذکره‌نویسان در نوشته‌های خود برشته تحریر درآورده و یا براساس عقاید و قضاوتهای نویسندگانی بود که با آنها هم‌زمان بودند . شك نیست که اعتماد بر نوشته‌های وقایع نگاران ، مورخ را تابع محدودیتهای خود وقایع نگاران خواهد کرد ، گرچه مورخ ممکن است بر حب و بغضهای منابع تاریخ فائق آید و آنها را کنار گذارد ، باوجود این نمیتواند ماهیت و خصوصیت این منابع را بهبود بخشد و اصلاح کند ، زیرا چه بسا وقایع نگاران يك نسل نویسندگانی زبردست و زیرك و مطلع و برخوردار از اسلوبهای صحیح بوده ، در صورتیکه مورخین و وقایع نگارانی که بعد از آنها آمده‌اند اشخاص بی‌اطلاعی بوده آنچه را که از زبان این و آن شنیده‌اند برشته تحریر درآورده باشند . این نکات و ملاحظات مخصوصاً دربارهٔ سلطنت هانری دوم و پسران او صادق است . قیافه هانری بعنوان يك پادشاه قوی و نیکوکار ، «ریچارد»

(5) St. Bernard

(6) Melusine

مانند يك قهرمان جذاب و فریبنده و «جان» بعنوان يك فرمانروای پست و بدجنس که سلطنتش توأم با ناکامی و عدم موفقیت بوده ترسیم شده است. این تضادهای تند و زننده انعکاسی از سبك و روش با نفوذترین وقایع نگاران است نه اختلافهای حقیقی در شخصیت پادشاهان مذکور. تصویری که از هانری ترسیم شده بیش از همه نزدیک بحقیقت است و از آن «جان» از همه دورتر. نکته قابل ملاحظه آنست که هر سه آنها در زمان خود نفرت کامل بسیاری از مردم را یکسان برانگیخته، زیرا هر سه پادشاهانی خشن و تسلطجو بودند. اما قضاوتی که درباره هانری دوم بعمل آمده از طرف وقایع نگارانی زیرك و مطلع و برخوردار از سجه صحیح تاریخ نویسی صورت پذیر گردیده، شهرت «ریچارد» از قهرمان پرستی سرچشمه گرفته و بدنامی «جان» از شایعه سازان به زبان و قلم جاری شده است.

دوران سلطنت هانری دوم و ریچارد اول با بهترین دوره تاریخ نویسی در قرون وسطی مصادف بوده و مخصوصاً اطلاعات راجع به هانری دوم بحدی فراوان و از منابع گوناگون است که میتوان تصویر زنده و قیافه ای روشن از او بدست آورد، زیرا هم میتوان او را از نظر کسی که از او نفرت داشته و هم از نظر کسی که او را محترم میشمرده و هم از نظر کسی که او را دوست میداشته نگاه کرد.

معاصرین هانری با توجه باعمال و کردارهایش بیشتر جنبه خطاها و کارهای ناصواب او را در نظر میگرفته اند و حق هم داشتند، چون که پادشاهی مزور، عهدشکن، بدقول، سختگیر و دورو بود، از اینرو همه برای او عاقبت و سرانجامی شوم انتظار داشتند و همینطور هم شد. اما شهرت او در زمان پسرش «ریچارد» دگرگون گردید و بگفته «ویلیام آونیوبرو» (۷) یکی از منصف ترین تذکره نویسان قرون وسطی، بدیهائی که امروزه مردم به آن دچار و گرفتارند خاطره اعمال نیک هانری را زنده کرده و وی را که در زمان حیات مبغوض همه بود، اکنون پادشاهی نیکوکار و عالی جلوه میدهد.

ریچارد اول نیز مانند پدر در زمان حیات خویش منفور بود. دل شیر داشت، اما عواطف انسانی نداشت. آدمی خشن و زمخت و بی تربیت بود که به تمایلات جنسی و شهوانی عادی که معمولاً در مورد يك پادشاه قابل اغماض است، رذالت و لواط را هم (بعقیده معاصرین) اضافه میکرد. بهیچوجه بیشعور نبود،

(7) William of Newburgh

بلکه مانند پدر و برادرش دارای لیاقت و استعداد و قابلیت بود که از حد معمول تجاوز میکرد، لیکن از آن دو محدودتر بود. جنگاوری صفت خاص و تخصص او بود و هر چیز دیگر را فدای پرداختن باین کار میکرد. مردم بهمارت و موقع شناسی او احترام میگذاشتند، اما موردی برای آنکه او را دوست بدارند وجود نداشت. آنگاه که به جنگهای صلیبی رفته بود و یا در آلمان اسیر بود ممکن بود که همچون قهرمانان بمردم جلوه کند، اما بر کسانی که فرمانروائی و پادشاهی میکرد و قتیکه خبر مرگش را شنیدند نفسی براحث کشیدند. معذک مرگ و درگذشتن بسودش تمام شد، زیرا حسن شهرت و نیکنامی را که در زمان حیات از دست داده بود، در حماسه مسافرت صلیبیون (۸) بحال اول بازگشت.

این چنین اقبال و بختی مساعد نصیب «جان» نبود. دوران رواج تذکره های بزرگ تاریخی کمی بعد از جلوس او بتخت پادشاهی پایان رسید. در بین تذکره نویسان معاصرش هیچیک او را شخصاً نمیشناخت و در دربار او بسر نبرده بود و از راه و روش او اطلاعی نداشت. وقایع نگاران سلطنتی حتی ذکر نکرده اند که قیافه اش چگونه بوده (باحتمال قوی نمیدانستند) و اگر مجسمه او در کلیسای ووستر (۹) وجود نداشت (و شاید آنهم در حدود پانزده سال پس از مرگ او ساخته شده) غیر ممکن بود که امروز بتوان قیافه او را در خاطر مجسم کرد.

قلت شهود و گواهان همعصر «جان»، هر مورخ را ناچار میسازد که از نوشته های دو نفر نویسنده یی که آنچه را درباره سلطنت جان میدانستند و ده سال پس از درگذشت او برشته تحریر درآورده اند، استفاده کند. این دو نویسنده یکی روجر آوینداور (۱۰) و دیگری راهب گمنامی از دیر «استین» (۱۱) واقع در بارنول (۱۲) نزدیک کمبریج میباشد.

نسخه ای از خلاصه تذکره مهم و بزرگ روجر آو هودن (۱۳) در کتابخانه دیر مذکور موجود بود، ولی وقایع مندرج آن در سال ۱۲۰۱ متوقف میشد. راهب ناشناس درصدد برآمد که دنباله این تذکره را بگیرد و ادامه دهد و سالهای فاصله را با آنچه خود و یا همکارانش بخاطر داشتند پر کند، البته وقایعی را که تا سال ۱۲۱۲ ثبت کرده خیلی کم و ناچیز است، اما از آن ببعد نوشته های او منبع

(8) The journey of The Crusaders
(10) Roger of Windower (11) Austin
(13) Roger of Howden

(9) Worcester
(12) Barnwell

باارزشی راجع به چهار سال اخیر پادشاهی جان و سالهای نخستین سلطنت پسرش هانری سوم میباشد. این تذکره از لحاظ ترتیب ثبت وقایع تاریخی نسبتاً ضعیف است، اما این ضعف با تفسیرهای مختصری از وقایع مندرج جبران میشود. تفسیرهای مزبور ارزش خاصی دارد، زیرا این تذکره نویس ناشناس درست از آن نوع مفسران سیاسی است که شخص آرزوی مطالعه آثارشان را میکند. وی مفسر عمیق و بیطرفی بوده که علت و معلول و نتیجه و تأثیر وقایع را بر یکدیگر با قریحه‌ای بازدرک کرده است. البته وی بطبقه روحانیون تعلق داشت و میدانست که این طبقه تاچه‌حد در دوران تکفیر مذهبی (۱۴) (حکم پاپ دایر بر منع روحانیون از انجام مراسم مذهبی) رنج کشیدند، ولی باوجود این تحت تأثیر این موضوع قرار نمیگیرد و میگوید «همه پیش‌آمدها تقصیر «جان» نبود». گناهان ما، ما را بدان مبتلا کرد. بعقیده او مملکت در زمان فرمانروایی جان بدبخت بوده، اما چنین نتیجه نمیگیرد که جان مخصوصاً مرد بدی بوده باشد و میگوید، «انگلیسیها او را رها کردند و معدودی بر مرگش سوگواری نمودند و این هم بدینجهت بود که وی از انگلیسیها خراج فراوانی گرفت و نسبت به بیگانگانی که بدانها اعتماد داشت سخاوت و گشاده‌دستی کرد.» جان، یقیناً پادشاهی بزرگ، اما سلطانی خوشبخت نبود، همچون ماریوس (۱۵) فراز و نشیبهای بخت و اقبال را آزمود، «ایرلند»، «اسکاتلند»، و «ولز» هر سه بارادهاش گردن نهادند، هیچیک از اسلاف او باین موفقیت نائل نشده بود. اگر متصرفات فرانسویش از او منتزع نشده و مورد لعن و تکفیر روحانیت قرار نگرفته بود، چنانکه آرزو داشت، ممکن بود پادشاهی خوشبخت و کامیاب باشد. این قضاوتی بسیار پخته و سنجیده است. اگر همین تأثیر وخاطره‌های نیک راجع بیادشاهی او پایدار مانده بود، بخت و اقبال با «جان» یاری کرده بود. اما واضح است که نوشته‌ها و قضاوت‌های این تذکره نویس، اخلاف او را هدایت و راهنمایی نکرد و نه در نوشته‌های او و نه در نوشته‌های وقایع نگاران پیش از او «جان» آن پادشاهی نیست که ج. ر. گرین (۱۶) مورخ قرن نوزدهم در کتاب فوق‌العاده بانفوذ خود بنام تاریخ مختصر انگلیسیها ویرا بشرح زیر تصویر کرده است:

«جان» روحاً بدترین فردی بود که از آنزونها برخاست، مجازاتها و

(14) Interdict

(15) Marius

(16) J.R. Green

کیفرهایش نازك كاریهائی از سنگدلی و قساوت بود - هلاك اطفال بدست گرسنگی، خرد کردن پیرمردان در زیر ردهای سربی! دربارش فاحشه‌خانه‌ای بود که هیچ‌زنی در آنجا از شهوترانی شاه درامان نبود. بیحیائی و وقاحتش چنان بود که دوست میداشت خبر ننگ و آلودگی‌ها و قربانیهای شهوتش را شایع سازد. بهمان اندازه که از خرافات بیم داشت نسبت به هتك احترام مذهب بی‌پروا بود. کشیشان را مسخره میکرد و حتی هنگام انجام مراسم تاجگذاری نسبت به تشریفات مذهبی مخصوص بی‌اعتنا بود. باوجود این، هیچگاه عازم سفر نمیشد بدون اینکه حرز یا شیئی مقدسی را بگردن خود بیاویزد.

فتوای خوفناك

«روح‌آرو وینداور»، راهبی از سنت‌البان (۱۷) که تاریخ بزرگی را از آغاز آفرینش جهان نوشت در حدود ده سال پس از درگذشت «جان» گزارش دوران پادشاهی او را نیز برشته تحریر درآورد. آنچه بلادرنگ جلب توجه میکند این است که ظاهراً اطلاعاتش راجع به سلطنت «جان» بیش از کسانی باشد که درباره حوادث و وقایع مورد بحث کمی پس از وقوع آنها چیز نوشته‌اند، چه وی میداند که جان بیرادرزاده خود آرتور (۱۸) قبل از آنکه او را سربه‌نیست کند چه گفت. او میتواند نشان دهد که شاه بچه نحو روحانیون را بوحشت میانداخت و چگونه کشیشی را زیر ردای سربی خرد میکرد و چه‌سان تهدید مینمود که بینی فرمانبران پاپ را سوراخ خواهد کرد و چشمانشان را از کاسه بیرون خواهد آورد. همچنین داستانی درباره يك یهودی از اهل بریستول دارد که هر روز یکی از دندانهایش را میکشیدند تا مخفیگاه گنجش را بروز دهد.

سوگندهای کفرآمیز «جان» را ذکر میکند (بدندانهای خدا سوگند) و شرح میدهد که چگونه «جان» زنان و دختران اشراف را از راه بدرمیبرد و میگوید که «جان» در جنگ با پادشاه فرانسه «نرماندی» را فقط بدین علت از دست داد که هنگامی که جنگ بمرحله بحرانی و قطعی رسیده بود، وی در فکر خوشگذرانی و شهوترانی بود و میگفت «اهمیتی ندارد، اهمیتی ندارد، هرچه را پادشاه فرانسه حالا بگیرد روزی از او باز خواهم گرفت».

مورخین اغلب آزادانه این قصه‌ها را مورد استفاده قرار داده بهیچوجه بصحت و سقم آن توجه نکرده‌اند و حال آنکه تاریخ «وینداور» پراز قصه‌هایی است که صحت آنها فوق‌العاده مشکوک و مورد تردید است. مثلاً یکی از این داستانها راجع بقرص نانی است که روز «سبت» پخته شده بود که چون کارد در آن فرو بردند خون از آن جاری شد. از این نمونه قصه‌ها در تاریخ او فراوان است و اگر قصه‌های او درباره «جان» بادقت بیشتری مورد بررسی قرار گیرد بعضی از آنها همچون برف در آفتاب تموز خواهد شد.

برای اینکه جانب انصاف را درباره «وینداور» رعایت کنیم باید بگوئیم که وی قصد نداشته است که مورخی دقیق باشد، اما جای تاسف است که بعضی از نویسندگان داستانهای او را گرفته و برای پرکردن جای خالی در تذکره‌های خود بکار برده‌اند. مقصود و هدف «وینداور» در نگارش این تاریخ، نظر آموزشی بوده چنانکه خود او در مقدمه آن میگوید:

«مقدمتاً چند کلمه به بعضی عیب‌جویان و خرده‌گیران ابله میگوئیم. آنها میپرسند چه نکته‌ای در نگارش شرح زندگانی و مرگ اشخاص و سوانحی که برای آنها رویداده و یا در تحریر خوارق و عجائب آسمان و زمین و عناصر منظور است؟ اکنون میل دارم اینگونه اشخاص بدانند که ثبت زندگانی مردان بزرگ در ایام گذشته برای این است که در ایام آینده از نیک و بد آن پند گیرند و ذکر مثالهایی از مردان پست بدینجهت است که از آنها متابعت نشود بلکه دوری گزینند. گذشته از اینها خوارق عادات و سوانح شوم و ناگوار خواه بشکل بلیه عمومی و خواه باشکال دیگر حاکی از کيفر الهی و خشم و قهر او برای اشخاص مؤمن و متدین خالی از تنبه نخواهد بود.

بنابراین نامبرده بیشتر در تأثیر مواعظ خود علاقه داشته است تا در صحت داستانهایی که برای تأیید این مواعظ نقل کرده است. وی آش شله قلمکاری برای آموزش مردم درست کرده و کتاب خود را با شکسته‌نفسی «گل‌های تاریخ» نام گذارده است و جای تاسف است که با جلوه‌ترین گل‌هایش پس از مذاقه معلوم میشود که مصنوعی است.

داستانهایی که «وینداور» درباره «جان» گفته است در دهلیزهای دراز تاریخ انعکاس یافته و در حافظه عامه جا گرفته است. گرچه این امر تا حدی معلول

این بوده که داستانهای مزبور قابل سپردن بحافظه بوده ، اما اگر پای « ماتیو پاریس » (۱۹) درکار نبود این اندازه هم سروصدا براه نمیافتاد .

وینداور ، منشی خوبی نبود و ثر او سطحی و کسل کننده است . ماتیو-پاریس جای او را بعنوان وقایع نگار در سال ۱۲۳۵ در «سنت آلبان» گرفت و تألیف درهم و برهم و یکنواخت او را اصلاح کرد و صیقل داد . ماتیوپاریس ، نیز مانند سلف خودمورخی دقیق نبود و در نوشته‌های خود تعصب و تمایلات شخصی بکار میبرد . وی بیگانگان ، حقوقدانها و وکلاء دعاوی ، حکماء الهی ، کارمندان کشوری را دشمن میداشت و بهرگونه «دخال» پاپ و هرنوع وضع مالیات کینه میورزید . وی شدیداً تعصب ملی داشت و طرفدار اشراف بود و تردیدی از جانب‌داری آنها در نوشته‌های خود راه نمیداد . اما نویسنده‌ای بینهایت زبردست بود و متن «وینداور» را با اصلاحات و اضافاتی که در آن کرد بصورتی درآورد که حقیقتاً مورد حیرت و اعجاب است .

تصویری که از «جان» در نوشته‌های «ماتیوپاریس» بیرون می‌آید بالنتیجه خیلی از حقیقت دورتر است تا در نوشته‌های «وینداور» . یکی از قسمتهای جدید که «ماتیوپاریس» داخل کتاب کرد مخصوصاً گیرا و جالب توجه است . وی میخواهد بما بقبولاند که در سال ۱۲۱۳ هنگامیکه جان از هرسو ، چه در داخل و چه در خارج ، تحت فشار دشمنان قرار گرفته بود در صدد برآمد که برای خود حامی و پشتیبانی جستجو کند و بفرمانروای مسلمان افریقای شمالی پیشنهاد کرد که انگلستان خراج‌گذار او بشود و آئین عیسوی را «که آئینی باطل تلقی میکرد» ترك گوید و به کیش اسلام درآید . ماتیوپاریس ، همچون يك ثقال مادرزاد چنان این داستان را با آب و تاب ذکر میکند و شاخ و برگ میدهد که حتی باوجود آنکه چنین قصه‌ای اساساً احتمال‌پذیر نیست ، صورت ظاهراً معتبری بخود میگیرد و میگوید وقتی که فرستادگان از میان صفوف نگهبانان بیشمار امیر گذشتند و بحضورش باریافتند متوجه شدند که وی مشغول خواندن نسخه‌ای از نامه‌های «بولس» مقدس بزبان یونانی است . امیر اعتراف کرد که تحت تأثیر بولس رسول قرار گرفته و نمیتواند فرار «جان» را از کیش آباء و اجدادی درك کند . فی‌الواقع امیر چنان احساس خود را درباره ارتداد ابراز داشت که فرستادگان از همان آغاز از حسن انجام

مأموریت خویش ناامید شدند ، معذلك امير علاقه داشت که منظور فرستادگان را بشنود و آنها بطور اختصار از آبادی و معموریت درخشان انگلستان و وضع سعادت‌مند آن کشور در تحت فرمانروائی پادشاهی چنان مشهور ، سخن راندند ولی بقدری دور رفته و راه مبالغه پیمودند که امیر بجای اینکه انگلستان را لقمه چرب و نرمی تصور کند که برای ضمیمه شدن بقلمرو فرمانروائیش ازهر حیث مناسب باشد ، باور نکرد که «جان» چنین کشوری را بفرمانروای دیگری پیشنهاد کند و تحت اطاعت او درآورد .

ماتیوپاریس مینویسد ، هنگامی که فرستادگان « جان » با حال یأس از حضور امیر میخواستند خارج شوند امیر متوجه سومین عضو هیئت مزبور که کشیشی بنام «رابرت» بود گردید . وی مردی بود کوتاه قد ، گندم‌گون با صورتی شبیه یکنفر یهودی و دارای دستی بد ترکیب (زیرا دوانگشتش بیکدیگر چسبیده بودند). امیر دستور داد که ویرا بنزدش بازگردانند چه متوجه شده بود هنگامی که دیگران صحبت میکردند او خاموش مانده و حواسش جای دیگر بود . بنظر امیر چنین آمد که شخصی با این قیافه و ترکیب ناموزون نمیبایست بچنین مأموریت خطیری فرستاده شود مگر اینکه مخصوصاً آدمی خیلی زیرک و هوشیار باشد ، بعلاوه از موی کوتاه او دریافت که باید جزء کشیشان باشد . بهمین جهت او را نگاه داشت و دیگران را اجازه رخصت داد و مدتی محرمانه با او صحبت کرد و «رابرت» موضوع صحبت را بعدها برای دوستانش نقل نمود . امیر میخواست بداند که آیا «جان» از اخلاق و کردار صحیح و مردانه برخوردار است و آیا پسرانی قوی و تندرست دارد و اضافه کرد که هرگاه «رابرت» باکمال صداقت به پرسشهای او پاسخ ندهد هیچگاه دیگر گفته یکنفر عیسوی را خاصه اگر کشیش باشد باور نخواهد کرد . رابرت باکین و دینش سوگند یاد کرد که عین حقیقت را بگوید و ناچار شد اعتراف کند که «جان» یکنفر جبار و ستمگر است و نه يك پادشاه . یکنفر خرابکار است و نه فرمانروا . ملت خود را خرد و له میکند و به بیگانگان پر و بال میدهد . نسبت برعابای خود شیر است و در مقابل بیگانگان و یاغیان بره . دولتشین نرماندی و بسیاری اراضی دیگر را بواسطه بیکارگی و کاهلی از کف داده و اکنون مصراست که انگلستان را ازدست بدهد و یا آنرا خراب سازد . در گرفتن پول عطشی فروناثاندنی دارد ، املاك رعایایش را مورد تجاوز قرار داده و از حیز انتفاع

انداخته است. فرزندان لایق بار نیاورده بلکه همه آنها از قماش خود اوهستند. از زنش متنفر است و زنش هم از او. زوجه اش زنی بی عفت و بدکاره است و آوازه زناکاریش بحدی بلند شده که پادشاه امر کرده فاسقانش را بگیرند و بر بسترش خفه سازند. خود «جان» به اشراف و خویشاوندانش رشک میورزد و دلفریب ترین دختران و خواهران آنها را میفریبد و از راه بدر میبرد. اما از لحاظ کیش و آئین عیسوی وی پای بند آن نیست و ایمانی ندارد وقتی که امیر این مطالب را شنید، «جان» را نه تنها مورد تحقیر قرار داد بلکه از او متنفر شد. اینجا است که قیافه «جان» با آب و رنگ تمام و تأثیری که بجای گذاشته و سینه به سینه بآیندگان منتقل شده ظاهر میشود. رفتار و عمل مورخین بعدی درباره «جان» نسبتاً منوط به سلیقه های تاریخی آنها بوده است. مورخان دوران دودمان «تیودر» (۲۰) تمایلشان این بوده است که این سیاهکاریها را نادیده بگیرند و در عوض بمقاومت و ایستادگی «جان» در مقابل پاپ بچسبند و ویرا همچون قهرمان پیشقدم هانری هشتم جلوه گر سازند که اطرافیان در اثر خدعه و خیانت از دورش پراکنده شدند. در نمایشنامه «شاه جان» شکسپیر، ذکری از منشور کبیر نیست. معذک مورخان قرن نوزدهم که بجنبه اخلاقی شخصی و رعایت اصول و قواعد آن توجه داشتند به تصویرترسیمی «ماتیوپاریس» بازگشتند و آنرا ملاک قضاوت خود قرار دادند. ج. ر. گرین، در تاریخ خود با نقل عین گفته «ماتیوپاریس» چنین نوشت «جهنم هم از وجود «جان» ملوث میشود و صریحاً اظهار عقیده کرد که «فتوای مهیب و وحشتناک معاصرین او، مقام خود را در قضاوت تاریخ احراز کرده است.»

ماتیوپاریس را نمیتوان معاصر «جان» نامید، چه موقعیکه جان به تخت شاهی نشست او هنوز تولد نیافته بود. «فتوای خوفناک» او اساسی جز افسانه خالص و قطعاتی از گفته های این و آن که بوسیله «رجرآو وینداور» جمع آوری شده نیست. اما این افسانه در آن موقع که «جان» تازه در قبر آرمیده بود از کجا آمد و شاخ و برگ یافت؟ ممکن است چنین حدس زد که اقامت «وینداور» در «سنت آلبانس» و نوشتن تاریخ خود را در آنجا، با پیدایش این افسانه در تاریخ وی بی ارتباط نباشد. سنت آلبانس در شاهراه شمالی و نه چندان دور از لندن قرار داشت و آمد و رفت اعضاء طبقه حاکمه و اشراف در آنجا زیاد بود و بهمین جهت

است که «وینداور» و «ماتیوپاریس» در آشوبهای سیاسی زمان خود سخنگویان منافع اشرافند و جای تعجب نیست اگر در نوشته‌های خود منعکس کننده رویه و افکار اشراف، نسبت بگذشته نزدیک باشند. محتملترین منبع داستانهای «وینداور» درباره «جان» همانا گفته‌های میهمانان «دیر» است که از آسایش‌های گذشته و قیامشان علیه «جان» صحبت کرده و از قول پدر خود و یا فلان شخص که در دربار میزیسته مطالبی نقل نموده‌اند.

داستانهای «وینداور» گواهی قوی بر بغض و کینه‌ایست که مردم نسبت بشاه متوفای خود داشته‌اند. گرچه داستانهای مزبور از حیث نادرستی و بی‌اساس بودن ما را خیلی به «جان» حقیقی نزدیک نمیسازد، اما این سؤال را برای ما پیش می‌آورد، چرا مردم آماده و حاضر شدند که چنین قصه‌هایی را درباره «جان» بگویند و چرا وی چنین نام بستی از خود بجای گذاشت.



فصل دوم

بدست آوردن يك کشور پادشاهی

۱ - مادر و پدر جان ، در ۲۴ دسامبر ۱۱۶۶ در آکسفورد تولد یافت ، وی هشتمین طفلی بود که « الیانر » دوشس اکیتمین (۱) برای شوهرش هانری دوم آورد و جواترین از هفت فرزندی که دوران کودکی را پایان رسانده و زنده ماندند . از اینان سه تن دختر بودند . هنگام تولد « جان » ماتیلدا (۲) ده سال بیش نداشت و دو خواهر دیگر هنوز کودک و هیچیک از پسران آن اندازه کم سال نبودند که برای مصاحبت «جان» مناسب باشند . هانری ولیعهد و وارث تخت و تاج یازده ساله ، «ریچارد» نه ساله و «جفری» هشت ساله بود .

هنگام تولد «جان» مادرش چهل و پنج سال داشت و باوجود آبستنیهای مکرر هنوز از قوه و نیروی کامل برخوردار بود. درواقع انرژی و نیروی کار یکی از صفات بارز این زن و شوهر را تشکیل میداد ، گوآنکه شوهر یازده سال از زن خود جواتر بود. بیست و پنج سال بعد که «الیانر» هفتاد ساله بود «ریچارد آودیویز» (۳) درباره وی چنین نوشت : «حتی اکنون از هیچ کاری خسته نمیشود و این شگفت و اعجاب همه کس را برمیآنگیزد» . ریچارد ویرا چنین تصویر میکرد : زنی بیهوده است . زیبا است اما مؤدب و زیردست نواز است ، قوی الاراده است و باوجود این مهربان و متواضع و بخود نمی‌بالد . بالاتر از همه زیرک و بافطانت است . تجمع این صفات در يك زن خیلی نادر است ، باینهمه ریچارد نمیتوانست از

(1) Eleanor of Aquitaine (2) Mathilda (3) Richard of Devises

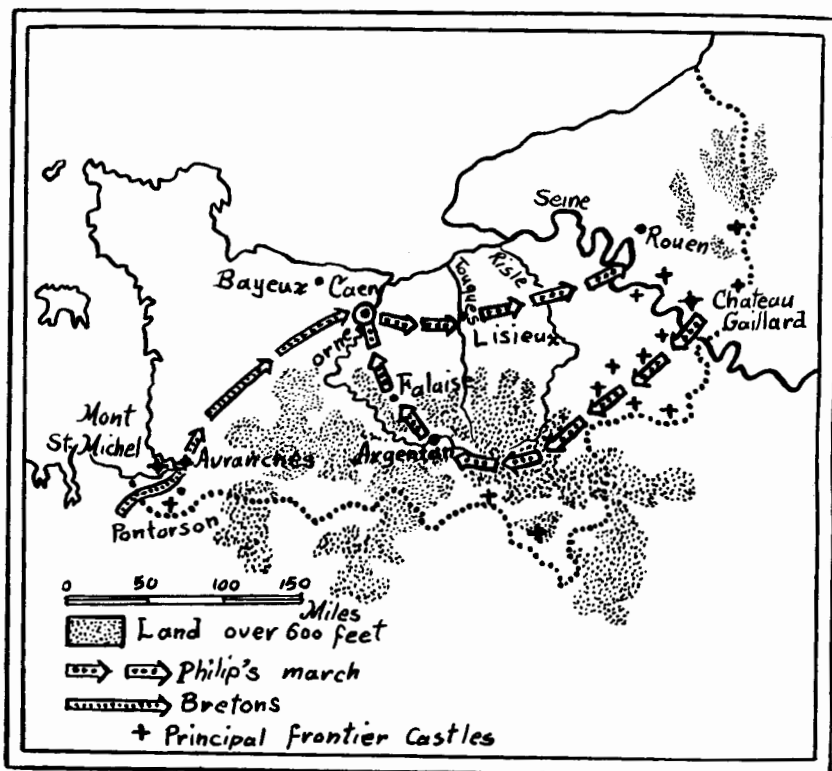
اندیشیدن بایام جوانی مفتضح و رسوای مادرش خودداری کند و میگفت «بسیاران میدانستند آنچه را که من میل داشتم هیچیک از ما نمیدانستیم».

براستی وی همسری از هر حیث مناسب برای آثروئی از نسل شیطان بود هرچند که هانری، شوهر دوم او بود. این زن زیبای سیاهچشم، درس پانزده سالگی وهنگامی که دوشس «اکیتین» بود باوارث تاج و تخت فرانسه که بعداً در سال ۱۱۳۷ بنام لوئی هفتم پادشاهی رسید ازدواج کرد. هنگام ازدواجشان لوئی بهادری جوان و زن نواز و بی‌اندازه مایل بآموختن آداب درباری جنوب بود، اما لوئی پس از گذشت چند سال عشقبازی، عیاشی را کنار گذاشت و بعبادت و پارسائی پرداخت و این تغییر کلی بدینگونه پیش آمد که در جنگ باکنت آو شامپانی (۴) (که به تحریک الیانر صورت وقوع یافت) و در محاصره ویتري (۵) سپاهیاناش خودسرانه کلیسای بزرگ آنجا را آتش زده و هزار نفر زن و کودک که بدانجا پناه برده بودند درشعله‌های آتش سوختند. این واقعه سخت لوئی را تکان داد و بخاطر کفاره آن گناه بود که اقدام به جنگ صلیبی کرد. زهد و پرهیزکاری او روز بروز افزایش یافت، موهای خود را چنان کوتاه میکرد که قیافه‌اش بصورت قیافه یکنفر راهب درمیآمد و بسیاری ساعات را در دعا و نماز میگذراند. تغییر وضع لوئی ویرا پادشاهی مورد احترام و پای‌بند باصول عالیه اخلاقی ساخت، اما این وضع زندگانی با مزاج «الیانر» خوشگذران و عشقباز سازگار نبود و برای آنکه جنب و جوش و هیجانی در زندگانی خود آورد رهسپار بیت‌المقدس گردید و در آنجا بشوهرش پیوست آنگاه حرکاتی از خود بروز داد و اعمالی مرتکب شد که باعث ناراحتی سپاهیان و افتضاح و رسوائی گردید چنانکه لوئی ناچار شد که از بندر «صور» ویرا باکشتی بفرانسه بازگرداند.

دو سال پس از مراجعت از ارض اقدس، لوئی پادشاه فرانسه درصدد برآمد که زوجه دیگری اختیار کند و این کار تنها بخاطر این نبود که برای وی و «الیانر» مشکل بود که بتوانند باهم بسر برند، بلکه مهمتر آن که در مدت یازده سال ازدواجشان الیانر فقط دو طفل برای همسرش آورده بود و هر دو هم دختر بودند. اقبال و خوشبختی دودمان کاپسین (۶) منوط بداشتن پسری بود که جانشین پدر شود. لوئی خیلی نگران بود و امیدی نداشت که «الیانر» وارثی برای تخت و

(4) Count of Champagne (5) Vitry

(6) Capetiane



صحنه جنگهای سال ۱۲۰۲ - ۱۲۰۴ شاه جان

تاج برای او بیاورد و بهمین جهت تصمیم گرفت که در جای دیگری این منظور را تأمین کند .

داشتن يك پسر بمراتب بیش از تسلط بر «اکیتن» و اداره کردن آن اهمیت داشت ، از طرف دیگر بحدی جوانمرد و اصیل زاده بود که حاضر نشد زن خود را به زنا متهم نماید (چنانکه بسیاری تصور کردند که اینگونه عمل را خواهد کرد) و از این راه مراسم طلاق و جدائی را فراهم سازد ، بلکه از راه دیگری اقدام کرد و بعنوان قرابت نزدیک و هم‌خونی وسیله جدائی را فراهم ساخت و ازدواجشان باطل شد .

در عید پاک سال ۱۱۵۲ «الیانر» دیگر ملکه فرانسه نبود ، اما بعنوان «دوشس اکیتن» که بارث باو رسیده بود بر نصف فرانسه در جنوب رود «لوار» فرمانروائی میکرد . در این قلمرو وسیع ، استقلال کامل داشت و گرچه میبایست مراسم بندگی و اطاعت و بیعت را پادشاه فرانسه انجام دهد ، اما پادشاه فرانسه نمیتوانست در قلمرو فرمانروائی دوشس اکیتن مداخله کند و تشریفات بندگی و اطاعت بسیاری از کنت‌نشین‌های تابع اکیتن بقسمی صورت میگرفت که مثل این بود که بخود پادشاه فرانسه انجام گیرد . درواقع مقام این دول‌نشین چنان مهم و عالی بود که هنگام مراسم انتصاب دوکها که تاج دوکی برسر میگذاشتند ، شکوه آن پای کمی از مراسم تاجگذاری پادشاهان فرانسه نداشت .

اکیتن از لحاظ حس استقلال‌طلبی و فرمان‌نابرداری امراء زیردستش مشهور و معروف بود ولی این وضع انحصار باین دول‌نشین نداشت ، زیرا در قسمتهای دیگر فرانسه هم اوضاع کم‌وبیش بهمین منوال بود و درواقع نیرو و اقتدار اشراف زادگان بزرگتر در قرن دوازدهم بهیچوجه متناسب با مقام عالی فئودالی آنها نبود و يك کنت اغلب بهتر میتواند زیردستان خود را باطاعت و فرمانبرداری واقعی ملزم سازد تا يك دول نسبت بکنتهای زیردستش . سوگند وفاداری و ابراز بندگی و اطاعت لفظی ایجاد قدرت نمیکرد . خود پادشاه هم نمیتوانست خارج از «ایل دوفرانس» (۸) که مستقیماً تحت اداره و اختیارش بود دیگران را باطاعت وادارد و یا مالیات دریافت نماید . وقتیکه يك امیر سوگند وفاداری و فرمانبرداری نسبت به مافوق خود یاد میکرد ملزم بود که ویرا هنگام جنگ یاری و همراهی نماید

ولی خویشان را مجبور نمیدید که به همه دستورها و اوامر او اطاعت کند ، مگر اینکه شخص مافوق او آن اندازه توانائی داشت که سپاهی گرد آورد و اراده خود را با زور بموقع اجرا گذارد .

بااینهمه الیاز «دوشس اکتین» از لحاظ مقام و موقعیت خود زنی بود که همه آرزوی همسریش داشتند و اگر زشت هم بود باز خواستگاران فراوانی یافت میشد که بطمع مقام دوکی خواستار او باشند . از طرفی الیاز به حامی و پشتیبانی احتیاج داشت که در صورت ضرورت شخصا آن اندازه از خود قدرت و اقتدار داشته باشد که بتواند اقتدار و اختیارات صوری را معنی بخشد . شرایط این چنین حامی و پشتیبان در شخص هانری آنژو (۹) موجود بود .

هانری در این موقع پانزده سال داشت و تازه جانشین پدرش جفری شده بود . کنتهای آنژو اشخاص مقتدری بودند و مستقیماً مراسم بندگی و بیعت را پادشاه فرانسه بجا میآوردند و در قلمرو خود باندازه پادشاه فرانسه در «ایل - دو فرانس» قدرت داشتند . کنتهای مزبور بعد از سالها جنگ و زدو خورد ، حکمرانان دست نشانده خود را مجبور باطاعت و فرمانبرداری کرده و چنان استقلال یافته بودند که نه تنها ماموران شاه بلکه ماموران و نمایندگان پاپ را هم از مداخله در قلمرو فرمانروائی خود برکنار کرده بودند . علاوه بر این کنت نشین «من» (۱۰) و حوزه «تورن» (۱۱) را بدست آورده و کنت جفری در نتیجه ازدواج با «ماتیلدا» بیوه هانری پنجم امپراطور آلمان در سال ۱۱۲۸ ، دوک نشین نورماندی را هم باین متصرفات اضافه کرده بود . ماتیلدا دختر هانری اول پادشاه انگلستان و دوک نورماندی بود و از زمانی که هانری اول پسرش را در سال ۱۱۲۰ ازدست داد ، وارث قانونی او ، دخترش ماتیلدا بود . وقتی که هانری اول درگذشت پسرعموی «ماتیلدا» بنام استیفن آوبلوا (۱۲) تاج و تخت انگلستان را غصب کرد . اما ماتیلدا توانست جای پائی در انگلستان غربی برای خود بدست آورد و مدتها بین هواخواهان دو رقیب ناآره جنگ داخلی مشتعل بود . کنت جفری خویشان را از لحاظ دعاوی زنش بتاج و تخت انگلستان بزرحمت نینداخت لیکن نورماندی را تحت تصرف درآورد و آنرا بنام زنش و بعنوان نیابت از پسرش اداره کرد .

قصده و نیت کنت جفری این بود که پس از مرگش هانری به دوک نشینی



مجسمه شاه جان

نرماندی و مملکت انگلستان (در صورتیکه بتواند آنرا تصرف کند) اکتفا نماید و املاک اجدادی خانواده «آئزو» به پسر دیگرش که بنام خود او موسوم بود واگذار شود، اما وقتی که در سال ۱۱۵۲ درگذشت هانری برادر خود را مغبون کرد و فقط دژهای شینن (۱۳) و «لودن» (۱۴) و «میربو» (۱۵) را بدو داده «آئزو»، «من» و «تورن» را برای خود نگاهداشت، بنابراین هنگامیکه هانری در اواخر عید پاک همین سال با الیانر ازدواج کرد املاک زن و شوهر بیکدیگر متصل گردید و از «شربورگ» (۱۶) شروع و به «باین» (۱۷) ختم میشد. مضافا اینکه هانری ادعای دیرینه دوکهای نرماندی را بر بریتانی (۱۸) و ادعای کهنه زنش را بر «تولوز» (۱۹) و «اورنی» (۲۰) تجدید کرد و دو سال بعد این قلمرو وسیع از سوی شمال تا آنطرف پادوکاله (۲۱) بسط یافت و به جبال شویت (۲۲) واقع در مرکز انگلستان و اسکاتلند رسید. هانری از سن چهارده سالگی بمنظور پشتیبانی از ادعای مادرش نسبت به تاج و تخت انگلستان بدانجا لشکر کشید ولی نتوانست استیفن را از سلطنت برکنار سازد. در سال ۱۱۵۳ قرارداد متارکه‌ای با او منعقد کرد که بموجب آن استیفن حق داشت که بدون مزاحمت تا پایان عمر بر انگلستان سلطنت کند و پس از مرگ تاج و تخت به هانری منتقل شود. یکسال بعد استیفن درگذشت و در ۱۷ دسامبر ۱۱۵۴ هانری و «الیانر» در کلیسای وستمینستر تاجگذاری کردند.

اشکال عمده هانری در سرتاسر دوران پادشاهییش این بود که چگونه متصرفات وسیع خود را اداره کند و بر آنها نظارت نماید. راه حل این مشکل مطابق سنت قدیم این بود که صاحبان املاک وسیع را از طرف خود نیابت دهد و اختیارات و مسئولیتها را بآنها بسپارد لیکن عیب این کار در این بود که اشراف بزرگ با استفاده از اختیارات سلطنتی، دولت‌هایی در دولت بوجود می‌آوردند و برای پادشاه چیزی جز نام باقی نمی‌گذارند. چنانکه در فرانسه هم وضع بهمین منوال بود و خود هانری که بعنوان دوک نرماندی و کنت آئزو میبایست مطیع پادشاه فرانسه باشد، باو اعتنا نمیکرد و فقط اسما احترامی برای او قائل بود. هانری در پیرامون متصرفات خود و در مرزهای اسکاتلند و «ویلز»، در ایرلند و

(13) Chinon	(14) Loudun	(15) Mirebeau	(16) Cherbourg
(17) Bayonne	(18) Brittany	(19) Toulouse	
(20) Auvergne	(21) Pas de Calais	(22) Cheviots	

بریتانی چاره‌ای نداشت جز اینکه اشراف را آزاد بگذارد و زمام امور را با آنان بسپارد اما در بقیه آن یعنی در انگلستان ، نرماندی ، آژو ، من ، تورن و تاحدی در « پواتو » (۲۳) لیموزن (۲۴) و « اورنی » کارها را بوسیله گماشتگانی که شخصا از میان ملاکین خرد و یا حتی از میان طبقات پائین تر انتخاب میکرد و نصب و عزلشان بمیل و اراده خودش بود اداره میشد و هیئت‌های سیار و درباری خود هانری که پیوسته در سفر بودند همه چیز را تحت نظر و مراقبت قرار میدادند تا مطمئن شوند که اوامر شاه و عدالت موبمو اجرا شده است .

۲- نسل شیطان

در این دربار سیار زندگانی خانوادگی برای فرزندان هانری و «الیانر» مفهوم و معنائی نداشت . بلکه هنگامی که آبستنیهای مکررش آخرین مراحل خود را طی میکرد ، خواه در دربار انگلستان و خواه در فرانسه ، الیانر در دژی مناسب یا در شکارگاهی اندکی توقف میکرد و هرچه زودتر نوزاد را بدایه‌ای میسپرد و طفل تحت مراقبت و زیردست لاله‌ها پرورش می‌یافت . «جان» معمولا عید میلاد مسیح را اقلا با پدرش میگذرانید اما ظاهراً مادرش را خیلی کم میدید ، چه از تولدش چیزی نگذشته بود که پدر و مادرش از هم دوری گزیدند و الیانر در پواتو رحل اقامت افکند و در آنجا با پسران بزرگتر خویش بفته‌انگیزی و توطئه‌چینی علیه هانری پرداخت . تفاوت و اختلاف زیاد بین سن هانری و الیانر شاید بیش از هر چیز باعث دشمنی روز افزون این زن و شوهر گردید . الیانر در سن چهل و پنج سالگی لطافت و زیبائی جوانی را ازدست داده بود ، در صورتیکه شوهرش در این موقع سی و چهار سال بیش نداشت و هنوز از نیروی کامل جوانی و احساسات شهوانی برخوردار بود و چندین معشوقه و زن غیررسمی داشت ، چنانکه از سال ۱۱۷۴ هم آشکارا با معشوقه خود بنام «رزمند کلیفرد» (۲۵) که از طبقه اشراف بود بسر میرد و بعد از مرگ «کلیفرد» آرامگاهی مجلل و باشکوه در دیر «گادستو» (۲۶) نزدیک آکسفرد برای او ساخت . جان ، از یکسالگی بصومعه «فتورو» (۲۷) واقع در آژو سپرده شد باین امید بیهوده که شاید نوآموزی مذهبی بشود . بعدها مدتی در دستگاه خصوصی برادرش هانری که در آن موقع یازده ساله بود بسر برد و در آنجا مقدمات فن

(23) Poitou
(26) Godstow

(24) Limousin
(27) Abbey of Fontevrault

(25) Rosamund Clifford

شکار و جنگ را آنطور که برازنده يك نجیب‌زاده بود آموخت. آموزش و پرورش ادبی او (چه پدرش بسواد و ادبیات خیلی علاقه داشت) ظاهرأ بمعهد «رانلف گلنویل» (۲۸) که با سابقه‌ترین گماشته شاه در انگلستان بود واگذار شد. غیر از این اطلاعات ساده که ذکر شد و نظایر آن، دیگر چیز درستی از دوران جوانی «جان» نمیدانیم. وقایع‌نگاران حتی از وجود او درست آگاه نبودند، زیرا پسران چهارم و پنجم پادشاهان معمولاً در زمره بی‌اهمیت‌ترین مخلوقات خدا بشمار می‌آمدند، بدین لحاظ رسیدن او پادشاهی و جلوس بر تخت سلطنت امری برخلاف عادت و طبیعت مینمود.

هرچند وقایع‌نگاران و مورخان مطالب زیادی دربارهٔ ایام جوانی «جان» ذکر نمیکنند اما معلوم است که وی از سن شش سالگی نفوذ و تأثیر خود را بر جریان تاریخ آغاز کرد، زیرا مسئله و موضوع آینده‌اش موقعیتی برای يك جنگ داخلی در مستملکات و متصرفات پدرش ایجاد کرد. داشتن چهار پسر تندرست و قوی خود موجب راحت و آسایش برای فرمانروائی بود که به مسئله جانشینی وراثت تخت و تاج میاندیشید، اما این مشکل را پیش می‌آورد که برای آنهایکه به تخت و تاج نخواهند رسید چه باید کرد و وسائل زندگی و آسایششان را چگونه فراهم نمود. هانری امید داشت که پسرانش ویرا در فرمانروائی بر متصرفات وسیعی که داشت یاری نمایند و او را از فشار و زحمتیکه لازمهٔ اداره کردن قسمتهای ناجور، با زبانهای مختلف و آداب و رسوم متفاوت بود رهائی بخشند، از اینرو کوشش کرد که هرچه زودتر تقسیمات آینده را سروصورتی بخشد تا فرزندانش قبل از فرارسیدن وقت برای آنچه در آینده بآنها خواهد رسید بار آیند و تربیت شوند. شکی نبود که حصه‌های موروثی او از متصرفاتش یعنی آنزو، من، تورن، نورماندی و انگلستان سهم هانری پسر بزرگترش میشد. در آن موقع در اروپا عادت بر این جاری بود که ولیعهد و وارث تخت و تاج با پادشاه در فرمانروائی شریک میشد و بهمین جهت هنگامیکه هانری بیش از یازده سال نداشت (در سال ۱۱۶۲) به اشراف امر شد که مراسم بندگی و بیعت را دربارهٔ او نیز بجای آورند و در نظر گرفته شد که تشریفات تاجگذاری را رسماً دربارهٔ او انجام دهند. نشانها و زیورها و لباس شاهی هم آماده شد اما بدبختانه پادشاه با «توماس بکت» (۲۹)

اسقف اعظم «کنتربوری» در کشمکش و جدال بود و اجراء مراسم هر سال به سال دیگر موکول میشد تا اینکه بالاخره در سال ۱۱۷۰ انجام یافت. از آن تاریخ به بعد دو پادشاه در انگلستان وجود داشت. معاصرین برای تمیز آنها از یکدیگر، یکی را پادشاه پیر و دیگری را شاه جوان مینامیدند. در سال ۱۱۵۸ در آن موقع که ولیعهد جوان بیش از سه سال از عمرش نمیگذشت او را با «مارگارت» (۳۰) دختر لوئی پادشاه فرانسه که از زن دوم داشت نامزد کرده بودند، در این هنگام مارگارت شیرخواره بود اما مطابق رسم و عادت آن زمان به هانری دوم پدر شوهر آینده اش سپرده شد تا از او سرپرستی نماید و جهیزیه هم «وکسین» (۳۱) قطعه زمینی واقع در مرز «نرماندی» که متنازع فیه دو پادشاه بود توافق شد و همچنین موافقت شد تا دو نامزد بسن ازدواج نرسیده اند تحت سرپرستی بهادران «تامپل» (۳۲) قرار گیرند. این توافق و تراضی ظاهرا يك اختلاف و نزاع دیرینه را دوستانه تصفیه میکرد، اما «هانری» با تزویر و دورویی خاص خود، فقط دو سال بعد مراسم عقد دو نامزد را انجام داد.

فاحیه اکتین را هانری بنام زنش اداره میکرد اما بملکیت زنش باقی بود و بهمین لحاظ مشارالیها مراسم بندگی و بیعت را پادشاه فرانسه انجام میداد و چنین در نظر گرفته شد که دولتشین موروثی او به پسر دومشان «ریچارد» منتقل شود و در سال ۱۱۷۲ در سن چهارده سالگی مراسم انتقال و استقرار او به خداوندگاری ملك «اکتین» در کلیسای سنت هیلری (۳۳) در شهر «پواتیه» (۳۴) انجام یافت.

برای جفری نقشه گستاخ تری طرح ریزی شد. هانری ادعا داشت که بر دولتشین بریتانی سمت فرمانروائی دارد و پیش از او هم فرمانها همین ادعای ناروشن و غیر محق را داشتند اما اهالی بریتانی زیر بار چنین ادعائی نمی رفتند و تن به تابعیت درنمیدادند ولی دول آنها «کنن» چهارم (۳۶) که بدون اقتدار بر آنها «ریچمند» (۳۷) واقع در «یورکشیر» را بارث برده بود و در مقابل امرای نیم مستقل گردنکش آنها بكمك هانری چشم داشت. تنها فرزند اودختری بنام «کنستانس» (۳۸) بعنوان زوجه جفری برگزیده شد و در سه سال جنگ و لشکرکشی هانری بریتنها را بزانو درآورد و در سال ۱۱۶۹ آنها را مجبور کرد که به جفری بعنوان وارث

(30) Margaret
(33) St. Hilary
(36) Conen

(31) Vexin
(34) Poitiers
(37) Richmond

(32) Templar
(38) Constance



- King John at a stag hunt (from Cotton MS Claudius D. ii, fo. 113, early 14th century). Like most medieval kings of England, John was passionately fond of hunting.

شاه جان در حال شکار

بریتانی مراسم بندگی و بیعت را بجا آورند. دوسال بعد «کنن» درگذشت و جفری هشت ساله جانشین او شد.

اما برای «جان» چه میبایست کرد؟ این سئوالی بود که هانری را سخت ناراحت و نگران میساخت. «جان» را بی‌ملك نام نهاد و این نام برای او باقی ماند، معه‌ذا در سال ۱۱۷۱ موقعیت و فرصتی بسیار عالی پدید آمد. در ایتالیای شمالی «هومبرت»، کنت «مورین» (۳۹) زندگانی میکرد که املاک و تیولهایش از حوزة علیای رود «رن» (۴۰) و سواحل دریاچه «ژنو» رودخانه آئوستا (۴۱) و «تورن» گسترش داشت و تمام گذرگاههای غربی جبال آلپ را شامل بود. تسلط و نفوذ وی بر این نقاط و اراضی که اهمیت نظامی مهمی داشتند سست و متزلزل بود. کنت مذکور اولاد ذکور نداشت و از لحاظ پول هم سخت در مضیقه بود، اما در دو دختر خود، سرمایه و دارائی قابل معامله و فروشی داشت. فرستادگانی رفتند و برگشتند تا کنت «هومبرت» (۴۲) حاضر شد معامله را باین شکل تمام کند که پنج هزار مارك (هر مارك معادل دو سوم يك پوند طلای آنوقت) بگیرد و در مقابل دختر بزرگتر خود الیس (۴۳) را بازدواج «جان» درآورد و او را وارث خود سازد. در عید «کندلمس» (۴۴) (دوم فوریه ۱۱۷۲) هانری و کنت برای تمام کردن معامله در «مونتفرن» (۴۵) بایکدیگر ملاقات کردند و باهم به «لیموژ» (۴۶) برگشتند. از تصادف در اینجا بذهن کنت رسید که سئوالی از هانری بکند و گفت اکنون که من چنین بخشی عالی درباره دخترم کرده‌ام، شما درباره پسران چه خواهید کرد. هانری ظاهراً انتظار چنین سئوالی را نداشت اما فوراً بخاطرش گذشت که مطابق سنت دیرینه خانواده آئزو همانطور که نسبت به پسران کهنتر خانواده رفتار میکردند با جان هم بکند پس در همانجا و از آن تاریخ دژهای «شینن» و «لودن» و «میربو» را به «جان» پسر کوچک خود اختصاص داد. اما پادشاه جوان (پسر ارشد هانری) از اینکار ناراضی و رنجیده شد و چون قلاع مزبور قسمتی از میراث او بود، حاضر نشد آنها را بدست «جان» بدهد. البته از دست دادن این قلاع ضرر و زیان مهمی نبود ولی اساس موضوع برای پادشاه جوان اهمیت داشت. دوسال از تاجگذاری او میگذشت اما پدرش فقط باو اجازه داده بود که امور تشریفاتی

(39) Count of Maurienne

(42) Humfbert

(45) Montferrand

(40) Rhone

(43) Alice

(46) Limoges

(41) Aosta

(44) Candlemas

را انجام دهد، واگذاری دژهای مزبور به جان نمونه بارزی از شیوه و رویه پدرش بود که بمنافع او ضرر می‌رساند بدون اینکه حتی باخود او مشورت نموده باشد. هانری باندازه کافی بزرگ شده بود که بتواند شخصاً حکمرانی کند و از پدرش خواست که انگلستان یا نورماندی ویا «آئزو» را باو بسپارد تاخود و زنش دربارشان را در آنجا برقرار سازند.

هانری ظاهراً این تقاضا را جز نمایشی از کج خلقی و اوقات تلخی بچگانه تلقی نکرد، اما چند روز بعد وقتی از خواب بیدار شد هانری دانست جانشینش پنهانی بنزد پدرزنش رفته است و متوجه این حقیقت شد که زوجه متروکه‌اش و شوهر سابق او، افکار استقلال طلبی را در ذهن پسرش می‌پروراند و وقتی که فرستادگانش پیاریس رسیدند تا هانری جوان را بانگلستان برگردانند پادشاه فرانسه به آنها چنین گفت: «ارباب شما دیگر پادشاه نیست پادشاه انگلیسها اینجا ایستاده است». ملکه «الیانر» که در آن موقع در «پواتیه» بسر میبرد بمجرد شنیدن این خبر «ریچارد» و «جفری» را فرستاد تا برادر ارشدشان به پیوندند و خود او هم با لباس مبدل و بطور ناشناس درصدد برآمد بدنبال آنها برود اما ماموران هانری او را گرفتند و در وینچستر (۴۷) محبوس ساختند.

جرقه‌های يك نزاع خانوادگی چلیك باروت نارضائی عامه را مشتعل ساخت. اکثریت اشراف «آئزو» که از سلب شدن آزادی عمل و اختیاراتی که داشتند بشدت رنج می‌بردند و می‌سوختند موقع را مغتنم شمرده در سرتاسر متصرفات «آئزو» وفاداری و اطاعت خود را نسبت به پادشاه پیر قطع کرده به پادشاه جوان اظهار وفاداری کردند. لوئی پادشاه فرانسه دستور داد مهر مخصوصی برای دامادش بسازند و باآن بدون اعتناء و ملاحظه به هر يك از اشراف فرانسوی که حاضر میشد از پادشاه جوان متابعت کند مستمری و تیول بخشید. هانری دست و پای خود را گم نکرد و با سپاهیان مزدور در چندین جنگ فاتح شد. یاغیان بزانو درآمدند و پسرانش از پدر استدعای عفو و بخشش کردند، اما دو سال تمام وقت او صرف سرکوبی یاغیان شده بود. در این ایام ایلس نامزد «جان» هم زندگانی را بدرود گفته و امیدها و آرزوهای آینده جان را برباد داده بود.

معذلك پادشاه پیر جزء شروط صلح جانشین خود را مجبور کرد که بااعطاء

و بخشی به «جان» موافقت نماید و يك «دژ» و يك امارت از سهم الارث آینده پادشاه جوان ، به «جان» منتقل گردید .

چند هفته بعد کنت نشین کرنوال (۴۸) خالی ماند و آنهم برای «جان» ذخیره شد . در سال ۱۱۷۶ زن دیگری برای جان در نظر گرفته شد و مراسم نامزدی او با عمه زاده اش ایزابل (۴۹) دختر کنت «گلوستر» (۵۰) انجام یافت و «جان» وارث این کنت نشین نیز گردید . در این موقع جان دیگر «بی ملک» نبود اما يك عنوان و يك لقب و يك دژ در هريك از قسمتهای سهم الارث برادر ارشد در مقابل املاکی که به دو برادر دیگرش «ریچارد» و «جفری» میرسید بسیار حقیر و ناچیز مینمود .

بعد از طغیان سال ۱۱۷۲-۳ که با ناکامی مواجه شد بازهم هیچ مسئولیت واقعی از طرف پدر به پادشاه جوان واگذار نشد . در صورتیکه «جفری» و «جان» از چنین مسئولیتی برخوردار بودند . بار هانری دوم برای اداره کردن اینهمه متصرفات و مستملکات ، حقیقتاً سنگین بود و فقط نیرو و انرژی بیحد و حساب او، ویرا قادر به نگاهداری آنها میکرد بنابراین واگذاشتن سهمی از بار سنگین مسئولیت بدوش «ریچارد» و «جفری» ویرا تاحدی راحت و آسوده میساخت . مخصوصاً ریچارد خیلی زود شهرتی آمیخته به رعب و احترام بعنوان رام کننده بیرهای آکیتین برای خود تحصیل کرد . بمجرد ظهور اولین نشانه سرکشی و استقلال طلبی با سپاهیان حرفه ای خود بفروشاندن آتش طغیان میشتافت . متحصن شدن و پناه بردن به دژهای مستحکم هم بهیچوجه برای دشمنانش سودی نداشت ، زیرا چیزی نمیگذشت که ریچارد حتی در قلاعی که بنظر همه قابل گشودن نبود نقطه ضعفی مییافت و با مهارت شگرفی مورد استفاده قرار میداد . موفقیتهای او چنان حس حسادت برادرانش هانری و جفری را برانگیخت که این دو با قوای مجتمع خود در سال ۱۱۸۳ بیاری امرای نیم مستقل دست نشانده «ریچارد» که سخت تحت فشار قرار گرفته بود شتافتند ، معذک ریچارد بزودی نشان داد که از عهده همه آنها بخوبی برمیآید و فقط مرگ ناگهانی پادشاه جوان از بیماری اسهال خونی مانع از آن شد که «ریچارد» قوای آنها را خرد و نابود کند .

مرگ پادشاه جوان در واقع ضربه غم انگیزی برای هانری و رعایای وی

بود ، هانری جوان تنها عضوی از خانواده بود که در زمان حیاتش محبوبیت عامه داشت . ولی بهمچنین ، او تنها عضوی بود که از خود هیچ علامتی از فطانت سیاسی و مهارت نظامی و یا حتی هوش معمولی نشان نداد ، اما بلند بالا ، زیبا ، خوشرو و بشاش و سخت لالایی و مسرف و ولخرج بود . کارهای ناصواب و زشت او بی شمار است ولی از چنان جاذبه‌ای برخوردار بود که اینگونه اعمال را همچون شیظنتهای يك موجود سرزنده و با جنب و جوش تلقی میکردند . سرودها و قصائد و تاریخها برای تجلیل نام او نوشته و برمرگ او همه ناله وزاری کرده‌اند .

پادشاه پیر طبعا انتظار داشت که «ریچارد» جای برادر متوفای خود را بگیرد و آکیتین را بخاطر «جان» رها کند و از آن چشم پیوشد . اما «ریچارد» از این فکر وعقیده استقبال نکرد و میل داشت که براه خود برود و بهیچوجه نمیخواست دولکشینی را که در راه انتظام آن اینهمه زحمت کشیده است بخاطر اقتدار و اختیار واهی که پادشاه جوان در انگلستان و فرماندی و «آنژو» داشت ازکف بدهد . وقتیکه پدرش موضوع را با او درمیان گذاشت ، درخواست کرد که يك یا دو روز باو مهلت داده شود تا در این باره فکر کند . پس بلافاصله براسب خود سوار شد و بسوی «پواتو» رهسپار شد . هانری در جوش و هیجان خشم به «جان» گفت که خود او باید برود و دولکشین را بتصرف خویش درآورد و جان برادر خود جفری پیوست و یکدفعه دیگر جنگ بین دو برادر ازنو شروع شد . جان در این موقع شانزده ساله بود و برادرش جفری بیست و پنج ساله و هر دو برادر از بعضی جهات بیکدیگر شباهت داشتند . اینان برخلاف دو برادر بزرگتر که بلندقامت بودند و برخلاف هانری که قدوقامتی متوسط داشت هردو کوتاه‌قد بودند . جفری دراین سن از فنون نظامی بحدکافی برخوردار بود و زبانی چرب و نرم داشت یعنی هم اهل رزم بود و هم اهل بزم . کسی نمیتوانست بسهولت ویرا فریب دهد و اگر آمادگی خود او برای فریب دادن دیگران در میان نبود ممکن بود او را زیرکترین و فطن‌ترین اشخاص ناامید تنها نقصی که داشت این بود که او فصاحت سرشار و زبان شیرین خود را برای پنهان کردن حس فتنه‌جوئی خویش بکار میبرد . «جان» دراین موقع هنوز بچه لوس خانواده بود . خود نمائی و جلفی و تجمل و زینت پرستی را براعمال بهادری ترجیح میداد . عدم رشد او کاملاً بارز بسود و نمیتوانست خویشتن را از سبکسری بچگانه باز دارد . تنها چیز خوبی را که ممکن است

درباره او گفت ، این است که بطور کلی نسبت پیدر و مادر خود مطیع و فرمانبردار بود .

با آنکه هانری شخصاً مسئول در گرفتن جنگ تازه بین پسرانش بود ، اما میل نداشت که زد و خورد ادامه یابد پس برای جدا کردن پسران مداخله نمود . معذالك واضح و روشن بود که میبایست فرصت کافی بگذرد تا هانری بتواند پسر کهنتر خود را مردی مجرب سازد . باوجود زحمت و دردسری که پسرانش برای او تولید کرده بودند ، هانری ، بارزش کمکی که فرزندانش میتوانستند در حفظ نظم و آرامش منتهی الیه متصرفات او بکنند واقف بود . ریچارد نظم و آرامش کاملی در « اکتین » برقرار کرده و جفری هم در رفع هرج و مرج در بریتانی و استقرار نظم در آنجا فعالیت را آغاز کرده فقط ایرلند باقی بود که باوجود آنکه بنا بظاهر تحت اطاعت او بود ، ولی هرج و مرج و بی نظمی در آنجا رواج داشت .

هانری ، اصلاح امور ایرلند را در سال ۱۱۸۵ به « جان » واگذار کرد و سیصد بهادر همراه او نمود وعده‌یی از مأموران کشوری را نیز باو سپرد و پول فراوان در اختیار او گذاشت ، اما « جان » جز افتضاح و رسوائی چیزی ببار نیاورد .

در همان موقع که « جان » ، در ایرلند مشغول تلف کردن پول و از کف دادن پیش آمده‌های خوب بود ، برادرش « جفری » که در یک مسابقه شمشیربازی زخم خطرناکی برداشته بود درگذشت و از خود یکدختر بجای گذاشت و پسرى بنام آرتور (۵۱) که بعد از مرگ پدر بدنيا آمد . بنابراین امکان آنکه « جان » بتواند در بریتانی چیزی برای خود تحصیل کند وجود نداشت ولی اقبال بیشتر و بهتری برای وراثت تخت و تاج بدوروی آورد . ریچارد ، هنوز ازدواج نکرده و شاهزاده « الیس » که در سال ۱۱۶۹ برای او نامزد شده بود ، هنوز در دربار بسر میبرد و ظاهراً هانری میل نداشت « الیس » را از خود جدا سازد و ریچارد هم اشتیاقی برای عروسی نشان نمیداد . روابط ریچارد و پادشاه شکر آب بود و چون او از واگذاری « اکتین » خودداری میکرد پادشاه هم از شناختن او بعنوان وارث تخت و تاج رسماً امتناع کرده همیشه این احتمال وامکان

وجود داشت که « هانری » ممالك خود را از نو تقسیم کند و تاج و تخت انگلستان را به « جان » واگذار نماید .

مداخله فیلیپ دوم پادشاه جدید فرانسه وضع را تشدید کرد زیرا وی آرزوی بزرگی در سر میپرورانید و آن خرد کردن و شکستن امپراتوری آنزوها بود . فیلیپ در آغاز متوسل بحمله و دست اندازی شد ولی از این کار نتیجه ای نبرد بلکه فقط سبب شد که آنزونهاى ستیزه جو علیه او با یکدیگر متحد شوند ، او نیز ناچار با عجله خواهان صلح و آشتی گردید . بنابراین برای رسیدن بآرزوی خود راه تزویر و فریب را پیش گرفت و سعی کرد آنزونها را علیه یکدیگر برانگیزد . فیلیپ بهیچوجه از ادب و راستی و درستی و جوانمردی بهره ای نداشت و شایعاتی را که در آن موقع جریان داشت دایر براینکه « هانری » ایس را فریب داده و از راه بدر برده و هیچگاه او را به « ریچارد » نخواهد داد و قصد و نیتش این است که « ریچارد » را از وراثت تخت و تاج محروم کند تقویت مینمود . ریچارد ، اشتیاق و آرزو داشت که بجنگ صلیبی روانه شود و مهارت خود را در گشودن قلاع آنجا بیازماید . مقدمات سومین کوشش اروپا برای پاک کردن ارض اقدس از وجود مسلمانان آماده شده بود ، ولی « ریچارد » هر اندازه هم که مشتاق پیوستن به بهادران فرانسوی و آلمانی بود بیم داشت که پدرش در غیاب او نیرنگی بزند و از اشراف بخواهد که مراسم اطاعت و بندگی و بیعت را درباره « جان » بعمل آورند . فیلیپ مشتاقانه جانب « ریچارد » را گرفت و از « هانری » خواست که رسماً او را به سمت وارث خود بشناسد و « جان » هم برای جنگ صلیبی روانه ارض اقدس گردد . « هانری » از انجام این تقاضا امتناع کرد پس فیلیپ و « ریچارد » هم با او بجنگ برخاستند .

پادشاه پیر که سخت فرسوده و بیمار بود به تنهایی از عهده این دو بر نیامد . متحدین مذکور او را از قلعه یی به قلعه دیگر دنبال میکردند و چون حتی از « لمان » (۵۲) زادگاه خویش هم رانده شد و با فرسودگی تقاضای صلح کرد تابستان سال ۱۱۸۹ تابستانی گرم سوزانی بود و هنگامی که هانری برای اظهار فروتنی در مقابل فیلیپ به « جیزرز » (۵۳) رفت ، سخنان درشت و سقط بین

آنها رد و بدل شد. اما هرچه را از او خواسته بودند پذیرفت، یعنی حاضر شد «آلیس» را تسلیم کند و اشراف را وادار کند که نسبت به «ریچارد» مراسم بندگی و بیعت انجام دهند و بیست هزار مارك بعنوان غرامت به فیلیپ بپردازد. هانری در مقابل این همه فروتنی فقط يك چیز خواست و آن اینکه نام کسانی که او را ترك کرده بودند در يك سیاهه باو بدهند. وقتی که سیاهه را آوردند مقدم بر همه نام «جان» را یافت و از وحشت و حیرت حالش دگرگون گردید. شکی نیست که بسیاری از آنها فکر کردند که چیزی از عمر پادشاه سالخورده باقی نمانده و آینده آنها در دست «ریچارد» خواهد بود «جان» هم که اوضاع را خوب سنجیده بود باکمال وقاحت بآنها پیوسته و همدست شده بود. هانری با دلی شکسته، لعنت و نفرین کنان به «چین» منتقل شد و در آنجا در ششم ژوئیه ۱۱۸۹ درگذشت.

ریچارد، روز سوم سپتامبر ۱۱۸۹ در کلیسای «وستمینستر» تاجگذاری کرد. هنگام اجراء مراسم تاجگذاری در وسط روز خفشی در اطراف تخت سلطنتی پیروز در آمد. خرافات پرستاران بخود لرزیدند، اما ریچارد مردی نبود که از این پیش آمدها بیمی بخود راه دهد. ریچارد عجله داشت که به جنگ صلیبی رهسپار شود و پیش از تاجگذاری دستور داده بود کشتیها را آماده کنند اما برای تهیه پول همه چیز حتی حکومت خوب فدا شد. مستخدمین پدرش که تا آخرین لحظه باو وفادار مانده بودند، ناچار شدند پول زیادی بپردازند تا مورد عنایت پادشاه جدید قرار گیرند. ضابط های دیوانی از شغل خود برکنار شدند و ضابط های جدید در مقابل پرداخت پول منصوب شدند. همه چیز در معرض خرید و فروش قرار گرفت از مقام لردی گرفته تا کنتی، کلاتتری قلاع، شهرها و امثال آن. بگفته یکی از معاصران «ریچارد» همه کسانی که بار پول بردوشان سنگینی میکرد از این بار خلاص نمود.

پادشاه جدید در صدد برآمد مشکل آرام نگاهداشتن انگلستان را در غیاب خود بوسیله اعمالی که موازنه را برقرار کند حل نماید. وجوه زیادی را که از شاغلین مشاغل مختلف مطالبه نمود باین منظور کمک میکرد، زیرا آنها علاقمند نبودند که وضع موجود حفظ شود. بنابراین بزرگترین و اساسی ترین شغل اداری یعنی شغل «جستیش» را (۵۴) (کسی که امور سیاسی و قضائی را عهده دار بود و در غیاب

پادشاه نیابت ویرا مینمود (بین يك اسقف و يك كنت سالخورده «اسكس» تقسیم نمود و «ویلیام لنشان» (۵۵) را که در اداره کردن اکتین خدمات شایانی باو کرده بود بسمت مهردارسلطنتی منصوب نمود. علاوه بر این مقام اسقف «الی» (۵۶) را باو دادو موافقت پاپ را هم درخواست کرد. ریچارد، نسبت برقیبهای احتمالی تاج و تخت نیز همین عمل موازنه را انجام داد. جنفري «پلاتاژنه» (۵۷) یکی از پسران نامشروع «هانری» دوم را که تاجدی از شخصیت و لیاقت برخوردار و تا پایان کار با پدرش همراه بود، مجبور ساخت که در زمره کشیشان درآید و باین نحو بکلی از جریان امور برکنار گردید و بسمت اسقف اعظم «یورک» منصوب شد. سایر پسران غیر عقدی هانری دوم ظاهراً خطری ایجاد نمیکردند. باقی میماند، جان و برادرزاده اش «آرتور» پسر جنفري، دوک بریتانی. تا آخر قرن دوازدهم هنوز قاعده و قانون قطعی نسبت بوراثت تخت و تاج بوجود نیامده، بنابراین هم «جان» و هم «آرتور» میتوانستند وراثت تخت و تاج را ادعا کنند. اما چون «آرتور» در این موقع بیش از چهار سال نداشت و کاملاً بیگانه بود بهیچوجه احتمال نمیرفت کسانی که در تغییر سلطنت دینفع باشند بدور او جمع شوند و بهمین نظر «ریچارد» در آن موقع او را بعنوان جانشین خود انتخاب کرد. از طرفی «جان» باندازه ای سخاوتمندانه پاداش یافته بود که تصور نمیرفت تیولهای راکه باو واگذار شده بر اثر سرکشی و تمرد از کف بدهد. ریچارد، بمجرد جلوس بر تخت سلطنت، نیت پدرش را عملی کرد و «جان» را کنت «مرتین» در نرماندی نمود و مراسم ازدواج او را با «ایزابیل آوگلاستر» انجام داد. تیولهای را هم که سابقاً در اختیار داشت همچنان باختیار او باقی گذارد. ریچارد، تیولها و قلعه های دیگر و از آنجمله تیول مهم «لانکاستر» را (۵۸) بر آنها افزود. در این تیولها شش کنت نشین و ولایت مهم وجود داشت که درآمد آنها بجای آنکه طبق معمول بخرانه سلطنتی پرداخته شود به «جان» داده میشد. اما «ریچارد» برای اینکه کنترل این املاک وسیع را بکلی از کف ندهد، مهمترین دژهای آنرا برای خود نگاهداشت و علاوه «جان» را بقید سوگند وادار نمود که تا سه سال خارج از کشور بماند و منظور این بود که در ظرف این مدت جنگ صلیبی را تمام کرده بکشور مراجعت نماید. ظاهر این ترتیبا و قرارها خیلی زیرکانه و ماهرانه بود، اما بسهولت زیرو رو شد. اولین

اتفاقی که افتاد فوت «کنت آواسکس» بود. ریچارد، که عجله برای حرکت داشت «لشان» را بجای او معین کرد. «لشان» با داشتن سمت مهرداد سلطنتی نمایندگی پاپ و گرفتن سمت اخیر، موازنه قدرت را بهم میزد. گذشته از این «الیانر» ملکه مادر از «ریچارد» تقاضا نمود «جان» را از سوگندی که خورده و قرار بود در خارج از انگلستان بماند آزاد سازد، «ریچارد» هم با کمال بی احتیاطی این تقاضا را برآورد.

عیب و اشکال در استقرار این نوع موازنه آن است که فقط در صورتی پیشرفت میکند که هرکس سهم خود را در حفظ موازنه انجام دهد و حال آنکه نه «لشان» برای این کار آماده بود و نه «جان». «لشان» جاه طلب بود و «جان» در فکر جانشینی و وراثت تخت و تاج. مردم از عزیمت شاه ناراحت و نگران بودند زیرا بسیاری بیم آنرا داشتند که شاه زنده باز ننگردد. زیرا قبل از حرکت ریچارد اخباری رسیده بود که «فردریک بارباروسا» (۵۹) امپراتور آلمان هنگامیکه با بهادران آلمانی از طریق خشکی رهسپار ارض اقدس بوده در رودخانه‌یی در «سیلیسیا» (۶۰) غرق شده و این احساس در مردم وجود داشت که چون پادشاه مسئول استقرار صلح و آرامش و نظم در قلمرو متصرفات خویش است، اگر کشور را ترک گوید وضع امنیت بهم میخورد و بگفته «ریچارد آودویز» (۶۱) همانطور که زمین بر اثر غروب خورشید در تاریکی فرو میرود بهمان شکل کشور هم با غیبت شاه دگرگون میگردد. تمام اشراف و نجیب‌زادگان ناراحت و مشوش بودند، دژها را مستحکم کردند و سائل دفاع شهرها را تقویت نمودند و به حفر خندقها پرداختند. در واقع هرکس بفکر خود بود و «جان» بیش از همه در این مورد فعال. اگر «ریچارد» ناگهان در میگذشت آن کس که زمام امور را در دست داشت وضعش خیای محکمر و قویتر از کسی بود که برای جانشینی و وراثت تخت و تاج نامزد شده بود. «جان» با کبکبه و دبدبه و ملتزمین مسلح در سراسر کشور گردش میکرد و هروقت ملتزمین درباره او بعنوان پادشاه آینده صحبت میکردند وی جلو زبان آنها را نمیگرفت. کسی وجود نداشت که بتواند از او جلوگیری کند. کسانی هم که در اداره کردن کشور هنگامیکه «ریچارد» در متصرفات فرانسه اش بسر میرد، تجربه داشتند و میدانستند که بارعایای خارج از حد قوی، چگونه معامله

(59) Fredrick Barbarosa

(60) Cilicia

(61) Richard of Devizes

کنند، همراه ریچارد به جنگ صلیبی رفته بودند. مادر «ریچارد» هم از انگلستان رفته بود. «لنشان» در واقع خیلی دل واپس و مشتاق بود که جان را آرام و مطیع نگاهدارد. او نسبت به «ریچارد» کاملاً صدیق و وفادار بود و «آرتور» را هم بعنوان جانشین و وارث و ولینعت خود میشناخت، اما هنگامیکه کوشید کاری انجام دهد متوجه شد که جاه طلبی خارج از حدش همه را از او بیزار کرده است. نشان متولد نرماندی بود و مردم انگلستان را درست نمی شناخت و بروحیات آنها آشنائی نداشت هم او این بود که افراد خانواده خود را بمنصب و مقام برساند و مکنت و ثروت برایشان تحصیل کند. اشراف او را بعنوان مردی تازه بدوران رسیده تحقیر میکردند، اسقفها از اینکه وی بسمت نمایندۀ پاپ بر آنها برتری میجست، وی را دشمن داشتند و خلاصه همه باو بد میگفتند.

جان، هم مزاحمت او را فراهم میآورد و او را تحریک میکرد. نشان برای خوددرباری همانند دربارشاه درست کرده و سه مقام «نیابت» و وزارت دارائی و مهر داری را دارا بود. شاید چنین تشکیلاتی برای اداره کردن املاک و سیعش ضرور بود، ولی ظاهراً حکایت از یک رقابت شدید میکرد. دژهای جان در «لانکاستر» و «مارلیرو» پناهگاه کسانی بود که از «لنشان» آزرده و یا از او ستمی دیده بودند. جان توانست خویشان را همچون قهرمان و حافظ منافع اشراف در مقابل مداخله «لنشان» جلوه دهد. «جرارد آوکمویل» (۶۲) ضابط «لینکلنشر» که میترسید شغل او مورد تفتیش و بازرسی قرارگیرد از تحویل این شغل و دژ «لینکلن» سرباز زد و مدعی شد که فقط بامر «جان» اینکار را خواهد نمود. نشان دژ «لینکلن» را محاصره کرد. «جان» هم قلعه های «تیکهیل» (۶۳) و «ناتینگهام» (۶۴) را تصرف نمود. این عمل به کشمکش میمانست که بین آن دو بخاطر تفوق و برتری در گرفته باشد. از پیش آمد کار جان «والتر اوکوتانس» (۶۵) اسقف اعظم «روان» (۶۶) در این اوقات وارد انگلستان شد. ریچارد، هنگامیکه در «سیسیلی» بود از وضع آشفته و نامنظم انگلستان اطلاع حاصل کرده و «کوتانس» را با اختیارات تام فرستاده بود تا هر چه را صلاح و مناسب اوضاع دید بکند. اسقف اعظم مردی نجیب زاده بود و از امور اداری تجربه کافی داشت، فطن و موقع شناس بود. اگر «ریچارد» از حسن تشخیص

(62) Gerard of Cameville (63) Tickhill (64) Nottingham
(65) Walter of Cantances (66) Rouen

و عقل سلیم برخوردار بود ویرا در همان وهله اول بسمت مهرداد و نیابت سلطنت منصوب میکرد. در همان حال که بسیاری از مردم به «لنشان» خصومت میورزیدند فقط عده بسیار کمی از آنها مایل به جنگ علنی و آشکارا بودند پس مقدم اسقف اعظم را بعنوان میانجی، گرامی داشتند. لنشان، آماده بود که سمت نمایندگی پاپ را ترك گوید چه نمایندگی او با مرگ پاپ سپری شده بود. بدبختانه تازه میرفت زبان و سخنان خود را نرم و ملایم کند که عمالش باز برای او دردسری فراهم ساختند. جفری برادر نامشروع «جان» در سپتامبر ۱۱۹۱ وارد انگلستان شد تا مقام خود را بسمت اسقف اعظم «یورك» اشغال نماید. ریچارد، بوی هم مانند «جان» گفته بود که خارج از انگلستان بسر برد و بنابراین گماشتگان مهرداد سلطنت حق داشتند که از ورود او بانگلستان ممانعت نمایند. اما طرز عمل آنها بسیار خشونت آمیز و زننده بود. جفری در «دور» از کشتی پیاده شد و بدیر «سنت مارتین» (۶۷) پناه برد اما ویرا از محراب دیر بیرون کشیدند و در دژ «دور» زندانی کردند. لنشان صریحا اظهار داشت که اینکار بدستور او صورت نگرفته است، لیکن برای اطرافیان نزاع جو و ستمگر «جان» بهانه خوبی بود که دوباره علیه او سلاح بردارند و بسوی ویندزر (۶۸) اقامتگاه و مرکز فرماندهی اردوی لنشان رهسپار شوند. لنشان برای رفع خطر و ایمنی به برج لندن گریخت.

اسقف اعظم «روان» در شورا ئیکه در ماه اکتبر در لندن تشکیل شد پیشنهاد کرد که «لنشان» از منصب مهرداری عزل شود و همه اشراف و اسقفهای حاضر در شورا با این پیشنهاد موافقت نمودند. لنشان، بعد از آنکه برادران خویش را گروگان داد از انگلستان بیرون رفت. در این موقع اسقف اعظم ورق برنده خود را بیرون آورد و دستخط «ریچارد» را، دایر بر اینکه در صورت لزوم منصب مهرداری را او خود اشغال نماید ارائه نمود و این ضربه شدیدی برای «جان» و نقشه های او بود. چه وی بارهبری دسه مخالفین يك وزیر مورد انزجار عامه، محبوبیتی برای خود بدست آورده و امیدوار بود که نیابت سلطنت را بدست گیرد. اما هیچکس نمیتوانست به «والتر اوکوتانس» نسبت باداره کردن کشور بسمت نماینده ریچارد ایراد وارد آورد. امید و آرزو های درخشان «جان» نسبت بجانشینی و وارث شدن تخت و تاج سرعت رو بزوالمیرفت. حتی دیگر این امید هم نبود که «ریچارد» بدون فرزند درگذرد، زیرا مطابق اخبار، وی هنگام توقف در قبرس بر اثر

پافشاری مادرش با «برنگار آوناوار» (۶۹) که برای همین منظور او را از اسپانیا همراه داشت، ازدواج نموده بود.

جان، دیگر چاره‌ای نداشت، جز آنکه به نقشه‌های جنون آمیز توسل جوید پس به همان رفتار چند سال پیش «ریچارد» تاسی جست و با فیلیپ پادشاه فرانسه مشغول دسیسه و نیرنگ گردید. فیلیپ جنگ صلیبی را در پایان سال ۱۱۹۱ رها کرد، زیرا میخواست بفرانسه بازگردد و قسمتی از فلاندر را که کنت آن در محاصره عکا در گذشته بود تصاحب نماید. در عین حال امیدوار بود که به «ریچارد» زیان و آزاری برساند. فیلیپ پیشنهاد بسیار فریبنده‌ای به «جان» کرد دایر بر آنکه جان، «آلیس» را که کنار گذاشته بود بزنی بگیرد و در عوض متصرفات «ریچارد» را که تابع تاج و تخت فرانسه بود تصاحب نماید. جان آماده میشد که با کشتی از «سوتهامتن» بفرانسه عزیمت نماید که مادرش با انگلستان وارد شد و باو پیام داد که هرگز حاضر بموافقت با اینگونه دیوانه‌گیها نیست و تهدید کرد که اگر به فرانسه عزیمت نماید تمام املاک او را به ضبط دولت در خواهد آورد.

جان، از عزیمت منصرف شد، اما از دسیسه و نیرنگ دست برنداشت و حتی با «لنشان» برای مراجعت با انگلستان مشغول مذاکره شد. مهرداد از اینکه پاپ جدید هنوز او را بعنوان نماینده رسمی خود در انگلستان تلقی میکرد قوت قلبی یافت و در مارس ۱۱۹۲ در «دوور» پیاده شد و بخواهر شوهرش که زن دژبان آنجا بود پناه برد و درخواست کرد که نسبت باتهاماتی که بدان خاطر ویرا از سمت نیابت سلطنت محروم کرده بودند محاکمه صحیحی بعمل آید. گماشتگان و موظفین شاهی که نگران و مشوش شده بودند از «جان» استدعای یاری کردند تا خویشان را از شر لنشان خلاص سازند. وقتی که استدعای مکرر آنها بحدی رسید که غرور و تکبر او را ارضاء کرد، درشورائی که در لندن تشکیل شد حضور یافت و باینگونه «ریچارد آودویز» به حضار با تفاخر و با بی‌آزرمی گفت:

لنشان اگر دوستی مرا داشته باشد از هیچ چیز بیم و ترسی نخواهد داشت و از هیچ کس طلب مساعدت نخواهد کرد. وی در ظرف یک هفته یکصد پوند بمن تقدیم خواهد کرد، اگر من خود را از نزاع میان شما و او کنار کشم. البته متوجه میشوید که پول است که من طالب آنم و گمان میکنم بحد کافی برای فهم اشخاص

خردمند گفته باشم . سپس از شوری بیرون رفت گماشتگان و موظفین نیز چاره‌ای نداشتند جز آنکه خزانه مملکت را مورد یکه‌تازی و دستبرد قرار دهند و به «جان» رشوه دهند که باخواسته های آنها موافقت کند .

جان ، باطراف میرفت و بااعتماد واطمینان میگفت که «ریچارد» هرگز بکشور باز نخواهد گشت و کم‌کم همچو بنظر میرسید که ممکن است در گفته خود هم صادق باشد . تابستان ۱۱۹۲ آمد و گذشت و دسته‌هائی از صلیبیون انگلیسی شروع ببا زگشت کردند در صورتیکه هیچ خبر و اثری از «ریچارد» نبود . عید میلاد مسیح هم سپری شد بدون آنکه معلوم شود برسر او چه آمده است . سپس چنین خبر وحشت‌ناک دهنده‌یی رسید که «ریچارد» در آلمان اسیر و زندانی گردیده است . باین ترتیب که در بازگشت از ارض اقدس بسبب طوفان و شکستن کشتی و وجود دشمنان به سواحل مدیترانه رسیده و راه خیلی پیچ‌درپیچ و غیرمستقیم انتخاب کرده و ناچار بدست «لئوپولد» (۷۰) دوك اتریش که بیش از همه دشمنی شخصی با او داشته افتاده . این دشمنی از آنجا برخاسته بود که «دوك» مزبور که در محاصره عکامورد اهانت «ریچارد» قرار گرفته بود بادیافت مبلغی هنگفت ، ویرا به هانری چهارم امپراتور آلمان تسلیم کرده بود . امپراتور آلمان هم بامخالفت دوك «ساکسنی» (۷۱) شوهر خواهر ریچارد ، مواجه بود و هم در ایتالیا در کشمکش و نزاع بود . پس چه بهتر از این که خود شخصا «ریچارد» را در دست داشته باشد ؟ هانری چهارم امپراتور آلمان میتوانست او را بعنوان يك معامله متقابل مورد استفاده قرار دهد و با پولی که از تن بهای او بدست می‌آمد به تسخیر سیسیل اقدام کند .

فیلیپ پادشاه فرانسه از شنیدن خبر اسارت ریچارد شاد و خرسند شد . وی با خاندان «ههنشتیفن» (۷۲) که در آلمان فرمانروائی میکردند دوست بود و بسیار امیدوار که «ریچارد» ، را از امپراتور بخرد و ویرا فقط به قیمت خرد کردن ، متصرفات آنزونها آزاد سازد . امپراتور آلمان نمیخواست باین آسانی از ریچارد دست بردارد . ریچارد ، خیلی بیش از اینها برای خود او ارزش داشت . اما پادشاه فرانسه راهم مایوس نکرد ، زیرا باین شکل میتوانست تن‌بها را بالاببرد و برای پرداخت آن به انگلستان فشار وارد آورد . فیلیپ هم کسی نبود که بگذارد این

(70) Duke Leopold of Austria

(71) Duke of Saxony

(72) Hohenstauffen

تصادف از دستش بیرون شود و اگر نمیتوانست شخصا ریچارد را در اختیار خویش درآورد، میتوانست حداکثر استفاده را از اسارت او بنماید.

اولیاء امور انگلستان با شنیدن خبر اسارت «ریچارد» درهراس و وحشت سختی فرو رفتند و بهمین جهت فیلیپ سربازان مزدور گردآوری کرد که با کمک «دانمارک»، «ریچارد» را مورد هجوم و تاخت و تاز قرار دهد و بامید تفرقه انداختن بین مخالفان و واقف به جاه طلبی «جان» به جنگ داخلی توسل جست. سوءنیت و خودخواهی فیلیپ میبایست بر همه کس معلوم و واضح باشد چه وی سابقا آژوئهارا علیه یکدیگر برانگیخته بود، اما جان آماده بود که دل بدریا زند و همچون قماربازی اقبال خود را بیازماید. جان، در ماه ژانویه باشتاب تمام به پاریس رفت و مراسم بندگی و اطاعت خود را نسبت به «فیلیپ» بجا آورد بدین امید که برادرش بوسیله سپاهیان فرانسه از متصرفات خود محروم گردد و درصدد برآمد که زن خود را کنار گذارد و باخواهر فیلیپ ازدواج کند. پس از بازگشت بانگلستان بطور خصوصی برای اسکاتها (اهالی اسکاتلند) و «ولشها» اهالی ویلز پیغام فرستاد و آنان را به یاغیگری و طغیان دعوت کرد. اما حکومت انگلستان که برای پرداخت تنبهای «ریچارد» مشغول تهیه پول بود، در وضعی بحرانی و خطرناک قرار گرفته در این میان تنها خود «ریچارد» نگرانی و تشویش نداشت و میگفت «اگر کسی پیدا شود که نشانه کوچکی از مقاومت نشان دهد، برادر من مردی نیست که بتواند بازور ملکی برای خود بدست آورد». گفته «ریچارد» تحقیر و اهانت خردکننده ای بود که «جان» مدتها اثرات آنرا احساس میکرد، جان، نتوانست نیروی مؤثری گرد آورد.

اسقف «کاوتتری» که در تمام دوران کشمکش با «لنشان» مشاور و طرفدار «جان» بود، پای خود را از معرکه بیرون کشید فقط ولشهای ناراحت باو کمک کردند، اما اشراف در وفاداری به ریچارد ثابت ماندند و پادشاه اسکاتها خود را از معرکه کنار گرفت. حکومت و دولت هم با پشتیبانی ملکه مادر که پسران خود را خوب میشناخت و میدانست با هر يك از آنها چگونه رفتار کند، پایداری و قدرت نشان داد. دژهای پادشاهی را استحکام و تقویت بخشید و قلاع «جان» را محاصره کرد و يك گارد داخلی برای مقابله با هجوم و تجاوزی که از خارج انتظار میرفت ایجاد نمود. کوششهای «جان» چنان عقیم و بی نتیجه ماند که از روی اضطراب بابرقراری متارکه

و پرداخت سهم تن بهای ریچارد از املاک شخصی خود موافقت کرد. اما این متارکه ای بود و نه تصفیه کار و آشتی. وقتی که «فیلیپ» در اوایل پائیز شنید که امپراتور آلمان و «ریچارد» بر سر چند و چون تن بها با هم کنار آمده اند برای متحد خود این پیام را فرستاد «مواظب خودتان باشید، شیطان از بندرها شده است!» جان، بدربار فرانسه فرار کرد.

پیام فیلیپ کاملاً دقیق و روشن نبود زیرا مادام که امپراتور اقلایك قسمت از صد و پنجاه هزار مارک تن بهارا از «جان» دریافت نمیکرد، ریچارد همچنان در اسارت باقی میماند. توطئه کنندگان فکر کردند که هنوز يك فرصت دارند و پیشنهاد هائی به هانری چهارم تقدیم کردند که در مقابل دریافت همین مبلغ «ریچارد» را بآنها تسلیم نماید و یایك سال دیگر او را در اسارت نگاه دارد! امپراتور تنها کاری که کرد این بود که پیشنهاد هارا به «ریچارد» نشان دهد و بهیچوجه میل هم نداشت که متصرفات آئزونها از هم بپاشد. قرار و توافق با پادشاه انگلستان موقعیت او را در داخل امپراتوری و همچنین اعتبار مالیش را محکم میساخت، گذشته از اینها آرزو ها و آمال بزرگش این بود که عنوان امپراتور که معنایش آقائی و فرمانروائی بر دنیای مسیحیت باشد باو تعلق گیرد. ریچارد مراسم بندگی و اطاعت را به هانری چهارم بجا آورد و انگلستان راتیولی از آن امپراتوری نمود و بسمت فرمانروای نصف خاك فرانسه، متحد مفیدی برای امپراتور در مقابل پادشاه فرانسه گردید. بعد از این قرارداد اجازه داده شد که برای خود دربار درست کند و هر کس را که بدیدن او میآید بپذیرد و با حکومت انگلستان ارتباط برقرار سازد و بر تق و فتق امور آن کشور بپردازد.

هنگامیکه اولین قسط تن بها در فوریه ۱۱۹۴ رسید، «ریچارد» آزادی یافت و يك عده همراه مرکب از بهادران آلمانی در خدمت او گماشته شدند. بمحض آنکه «ریچارد» قدم بانگلستان گذاشت دژهاییکه هنوز بطرفداری از «جان» مقاومت میکردند، با خواری و مذلت تسلیم شدند و حتی گفته شده که دژبان «سنت میکلمونت» (۷۳) هنگامیکه خبر بازگشت ریچارد را شنید از ترس جان سپرد. ریچارد در ماه مارس شورائی از اشراف در «ناتینگهام» تشکیل داد و قضاوت آنها را درباره یاغیان خواست. درباره «جان» چنین حکم دادند که در ظرف

چهل روز برای محاکمه حاضر شود و در غیر این صورت تمام املاک و تمام حق را که بر تاج و تخت دارد، از کف خواهد داد.

جان برای محاکمه حضور بهم نرسانید و در نرماندی پنهان گردید. ریچارد، در ماه مه همان سال ویرا در آنجا یافت بمحض آنکه توانائی حاصل نمود از انگلستان به نرماندی رفت، تافیلیپ را از محاصره دژهای آنجا براند. در عرض راه در لیزیو (۷۴) توقف کرد تا شبی را نزد یکی از خدمتگذاران سابق خود که در آن موقع سرشماس (۷۵) آن ناحیه بود بسر برد. «ریچارد» ضمن احوال دریافت که میزبان سخت ناراحت است، و علت را از او جویا شد و گفت «از چه رو ناراحتی؟ و بعد علاوه کرد اوه میدانم «جان» را دیده اید. هیچ انکار نکنید. باو بگوئید بدون ترس نزد من بیاید. جان برادر من است و نباید ترسی داشته باشد. نادانی های او را نادیده خواهم گرفت. سرشماس در مخفیگاه به جستجوی «جان» پرداخت و باو گفت: بیرون بیایید بخت با شما یاراست پادشاه جوانمرد و کریم و بخشنده است و شما مهربانتر از آن است که شما ممکن بود نسبت باو باشید. جان، لرزان بیرون آمد و خود را بیای برادر انداخت. ریچارد، او را بلند کرد و بوسید و گفت: برادر خود را آزار مده، تو کودکی هستی که مشاوران بدی داشته است و «جان» را با خود برد تا ماهی آزادیرا که تازه صید کرده و برای شام تهیه شده بود باهمدیگر صرف کنند.

بخشایش «ریچارد» که همچون بخشایش ارباب نسبت بنوکر و زبردست درباره زبردست بود، حداعلای تحقیر را برای جان داشت. کودک - این نامی را که ریچارد به «جان» داد شخصی داده شد که بیست و هفت سال از عمرش میگذشت. در این سن و سال گوی سبقت را از لحاظ عدم موفقیت و ناکامی و پستی و ذلت و خواری از همگنان ربوده بود.

آنگاه که برادرانش برای خود تا پانزده سالگی توانسته بودند نام و شهرتی بدست آورند، جان تحت الشعاع هم قرار گرفته بود. در کوششهایی که برای رقابت با آنها میکرد، فقط کاریکاتوری از صفات آنها را میتوانست نشان بدهد. در مقابل گشاده روئی و بياشت هانری جوان، پوچ و بی بندوبار، در برابر زیرکی جفری زیرک و دغلباز. جان موجودی موزی و سربتو و آب زیرکاه بود. در مقابل جرأت و جسارت

وبی پروائی و دلاوری «ریچارد» مردی گرافه گو و طبل میان تهی. لشکر کشی او بایرلند شکست و ناکامی بار آورد و موقعیکه «ریچارد» از انگلستان دور بود کوشید قدرت را بدست گیرد. اقداماتش برای کسب قدرت در انگلستان در زمان غیبت «ریچارد» يك کار مسخره و نمایش توخالی از آب درآمد. در ۱۱۹۴ وضع يك خائن و يك نفر احمق و ابله را داشت. چنین شهرت و بدنامی مدتها باو چسبید و از بعضی از جهات هم شاید هیچگاه کاملاً بيمورد و بیجا نبود. اما «جان» حقیقی هنوز جلوه گر نشده بود. تا این زمان مثل این بود که برای رسیدن پیاپی دلاوری و شجاعت برادرانش مصیبت زده و محنت زده بود اما از اینجا بعد وی فرار از این احتیاج را آغاز کرد و بجائی رسید که در دوران پادشاهی بیش از همه برادرانش پیدر مانند شد.

درک حقایق سیاسی که از نظر هانری جوان دور مانده بود، برای «جان» در دوران پادشاهی سهل و آسان گردید. چنان تصمیم و قوت اراده‌یی از خود نشان داد که هیچگاه «جفری» نمیتوانست از داشتن آن بخود بیالد. قریحه درک مسائل نظامی او بپایه «ریچارد» رسید و اطلاع و دانش او در مملکت داری چنان شد که برادر قهرمانش حتی هیچگاه دسترسی آنرا در آرزو هم نمپرورانید. پادشاه پیر فقط از لحاظ قدرت تشکیلات دادن و استعداد و لیاقت و داشتن نیروی شگرف برای رسیدگی به نکات و جزئیات امور اداری با او برابری میکرد.

هیچکس در سال ۱۱۹۴ نمیتوانست احتمال دهد که چنین تغییراتی در روحیات و اخلاق «جان» صورت خواهد گرفت. اما ممکن است در پنج سالی که پس از آن آمد، خود «ریچارد» و اطرافیان نزدیکش کم کم «جان» اصلاح شده را بدیده احترام نگریسته باشند. چه «جان» این پنج سال را در راه خدمت صادقانه برادرش چه در عرصه کارزار و چه در مجالس شور و مشورت پیاپی رسانید.

عفو و بخشایش «ریچارد» از خیانت برادرش تأخیری نبود که حکم شورای «ناتینگهام» را تغییر دهد. جان، دیگر ملك نداشت و بازیافت و استرداد دارائیش منوط بطرز رفتار و کرداری بود که بایستی از خود بروز دهد، او هم انصافاً خوب از عهده برآمد. وی محاصره «اورو» (۷۶) را برق آسا رهبری و اداره کرد و در ظرف یکروز دژ را بتصرف درآورد و در همان هنگام که «ریچارد» بطرف جنوب

رهسپار بود که آشوب آنجا را برطرف سازد «جان» از فرماندی دفاع نمود و در نتیجه این فداکاری «ریچارد» در سال ۱۱۹۵ بدخواهی خود را کنار گذاشت و کنت نشین «مرتین» و عنوان «گلوستر» را باو مسترد داشت و يك مقررى سالیانه بمبلغ دوهزار پوند دربارهاش برقرار کرد.

در سال بعد «فیلیپ» ننانکور (۷۷) را تصرف کرد و «جان» این عمل را با تسخیر گامانش (۷۸) جواب گفت و سپس يك قسمت از سربازان مزدور «ریچارد» را برای تاخت و تاز بخاك فرانسه باخود برد و تا «بووه» (۷۹) پیش راند و اسقف جنگاور آنجا را اسیر کرد و دژ میلی (۸۰) را باخاك یکسان نمود. وقتی که در سال ۱۱۹۸ جنگ تجدید شد باز هم «جان» در صف مقدم و پیشاپیش همه بود و جلوی همه حمله «فیلیپ» را بر شهر مرزی «نرماندی» گرفت و در کمینگاه، يك قسمت از هیجده بهادر فرانسوی را بابسپاری از سربازانشان اسیر نمود. فیلیپ، از فرط بیچارگی درصدد برآمد که دو برادر را باردیگر علیه همدیگر برانگیزد و در اوایل سال ۱۱۹۹ بعد از انعقاد متارکه با «ریچارد» برای او پیام فرستاد که جان ویرا رها کرده و بطرفداری فرانسه برخاسته و حاضر شد برای اثبات این دعوی، نامه «جان» را نشان دهد. ریچارد، پیام او را باور کرد و دستور داد دارائی برادرش را ضبط نمایند، اما «جان» دست و پای خود را گم نکرد و باموفقیت بیگناهی خود را ثابت نمود. بخت با جان یار بود که پنج سال از ۱۱۹۴ ببعد را بآرامی بگذراند و برای خود نزد کسانی که در دربار اهمیت داشتند آبرو و حیثیت و اعتبار کسب نماید در سال ۱۱۹۹ بیش از چهل و يك سال از عمر «ریچارد» نمیگذشت، اما خیلی زودتر از آنچه انتظار میرفت مرگش سر رسید. در زمستان ۱۱۹۸-۹- شهرت یافت که دهقانی هنگام شخم زمین نزدیک «لیموژ» (۸۱) به گنجی متعلق بدوران «گالورومن» (۸۲) برخورد و شایعات ارزش گنج را زیاد بالا برد. ریچارد، مدعی بود که ارباب محل، سهم او را از گنج با دآورده کمتر داده و او را مغبون کرده است. در بهار اقدام بمحاصره دژ شالو (۸۳) نمود. دژ مزبور که وضع خوبی نداشت و روبویرانگی میرفت و خوب هم از آن دفاع نمیشد در مقابل هنر و مهارت «ریچارد» مشکل بزرگی نبود و تسخیر آن سهل و آسان مینمود. ریچارد با بی اعتنائی تمام و بدون آنکه جوشن و زره بتن کند، اطراف دژ را با «مکاردیه» (۸۴) کاپیتان مزدور خود،

(77) Nonancourt

(78) Gamanches

(79) Beuvals

(80) Milli

(83) Chalus

(82) Gallo-Roman

(81) Limoges

(84) Mercadier

برای کسب اطلاعات مقدماتی از وضع دشمن ، می‌پیمود در همین اثناء تیری بشانه او خورد . زخم چرکین شد و ده روز بعد در ششم آوریل ۱۱۹۹ در اثر سیاه شدن زخم درگذشت . هنگام مرگ جواهرات موجود خود را بخواهرزاده اش «اوتوآو ساکسنی» (۸۵) بخشید و میراث جانشینی خود را برادرش «جان» واگذار کرد .

وارث و جانشین

ریچارد

از غرائب امور آنکه هنگام درگذشت ریچارد ، «جان» نزد رقیب خود یعنی برادرزاده اش «آرتور» فرزند جفری بسر می‌برد . بمحض آنکه خبر مرگ ریچارد باو رسید بامعدودی از همراهان بسوی «چین» که خزانه آثرونها در آن نگاهداری میشد شتافت . این اقدام برای هرکس که میخواست چرخهای حکومت را زیر نظارت خود درآورد مقرون بحزم و احتیاط بود . این امر که «ریچارد» در بستر مرگ برادر خود را وارث و جانشین خود معین کرده ، مؤثر بود اما قاطعیت نداشت . مأمورین و گماشتگان کوشش کردند که آخرین میل و آرزوی ولینعت خود را بموقع اجراء گذارند اما اشراف الزامی باینکار نداشتند . خویشاوندی با خاندان پادشاهی برای جانشینی و وراثت تخت و تاج ، شرط اصلی و اساسی بود ، لیکن موضوع سبقت و تقدم در نسب هنوز بطور وضوح استوار و پابرجا نشده بود . عرف و عادت حکومت فئودالی در این موضوع در حال قوام بود و تدریجاً روبه تثبیت میرفت ولی اتحاد شکل و وحدت عمل بین يك قسمت از امپراتوری آثرونها و قسمت دیگر آن وجود نداشت . در کتاب قانونی که به «رانلف گلنویل» (۸۶) مهرداد هانری دوم منسوب است ، در تعیین وراثت فئودالی به برادر کوچکتر و یا به پسر برادر بزرگتر متوفی شك و تردید نشان میدهد و بنفع طرفین دلایلی اقامه میکند ، اما جانب برادرزاده می‌چربد . از طرف دیگر بعقیده يك حقوقدان معاصر از اهل «نرماندی» پسر کهنتر برای وراثت و جانشینی پدر بدو نزدیکتر است تا فرزند برادر مهتری که پیش از پدر در گذشته است ، بنابراین در مواردیکه وراثت مورد نزاع چند نفر باشد چیزی که حقیقتاً اهمیت دارد این است که انتصاب یکی از آنها مورد قبول عده‌ای کافی از اشخاص متنفذ و مؤثر قرار گیرد . در شرح حال «ویلیام مارشال» (۸۷) مختصری از جریان مناظره و بحثی که رویداده ذکر شده است . خبر درگذشت «ریچارد» در دهم آوریل در «ودری» (۸۸) درست در موقعیکه «ویلیام» میخواست به بستر برود بدورسید . وی

باشتاب لباس پوشید و بنزد «هوبرت والتز» (۸۹) اسقف اعظم «کنتربوری» که در همان نزدیکیها بسر میرد رفت و باو گفت «آقای من : در انتخاب پادشاه نباید ائتلاف وقت نمائیم». اسقف اعظم جواب داد : «تصور میکنم «آرتور» باید حقا پادشاه شود . مارشال گفت : بعقیده من این کار بد خواهد بود . مستشاران «آرتور» اشخاصی خائن هستند ، وی متکبر و مغرور است و اگر او را بر خود فرمانروا کنیم بما آسیب و زیان زیاد خواهد رسانید ، زیرا مردم این سرزمین را دوست ندارد . بنظر من او نباید باین کشور بیاید . بهتر است «جان» را در نظر بگیرید . وی بعقیده من نزدیکترین وارث سرزمینی است که به پدر و برادرش تعلق دارد . اسقف اعظم پاسخ داد : «مارشال آیا حقیقتا میل شما این است» بلی خداوندگار من ، زیرا این بر طبق حق و عدالت است . بدون تردید یک پسر حق بیشتری به سرزمین پدرش دارد تا یک نواده ، و صحیح این است که سرزمین انگلستان باو تعلق گیرد . اسقف اعظم در پاسخ گفت : پس چنین باشد . اما مارشال این کلمات مرا بیاد داشته باشید ، شما هیچگاه در زندگی خود از هیچ چیز باندازه این کار تأسف نخواهید خورد . ویلیام مارشال ، نمونه کاملی از آداب و رسوم فئودالی و یک سیاستمدار قدیمی در خاندان آنژو بود و عقیده وی در سیاست روز و زنه بزرگی بشمار میرفت .

جان از «چنین» بسوی دیر «فنتورو» (۹۰) که جسد «ریچارد» را برای تدفین در کنار پدرش آورده بودند رهسپار گردید . از آنجا باتفاق اسقف «هوگ آولینکلن» (۹۱) که مراسم مذهبی تدفین را بعمل آورده به «بوفور آنواله» (۹۲) رفت تا شخصا به زن «ریچارد» تسلیت بگوید ، اما در آنجا خویشتن را در میان دشمنان محصور دید . «کنستانس» ، بیوه جفری بیکار نمانده بود ، زیرا در همان موقع که جان سرگرم تأمین و تحصیل خزائن پدر بود ، او نیز پسر دوازده ساله خود را تحت مراقبت و نگهداری «فیلیپ» پادشاه فرانسه گذاشته بمنظور تصرف املاک «ریچارد» مشغول تهیه قوا بود . بدین منظور سپاهی از «برتنها» گرد آورد و کنترل آنژورا بدست گرفت . در ۱۸ آوریل انجمنی از اشراف آنژو ، «من» و «تورن» تشکیل دادو «آرتور» را بعنوان جانشین بالاستحقاق «ریچارد» انتخاب کردند ، زیرا طبق آداب و رسوم حق خود میدانستند . جان پس از وصول این خبر بسوی «لمان» (۹۳) شتافت ، لیکن اهالی آنجا مقدم او را بسر دی پذیرفتند ، آنگاه که سپاه «برتن» و نیروئی از

(89) Hubert Walter

(90) Fontevrault

(91) Hugh of Lincoln

(92) Beaufort en Vallée

(93) Le Mans

«فیلیپ» پادشاه فرانسه بسوی این شهر پیش میراندند، جان قبل از سپیده دم عید پاک مخفیانه از شهر بیرون رفت و بدینوسیله توانست از چنگ دشمن رهائی یابد. وی در «نرماندی» خویشان را درامن وامان یافت، زیرا نرمانها بهیچوجه میل نداشتند که یکنفر «برتن» بر آنها فرمانروائی کند و روز پنجم آوریل در شهر «روئن» ویرا بعنوان دوك تهنیت گفتند و تاجی از گلهای طلایی بر سرش گذاشتند. در این ضمن ویلیام مارشال و اسقف اعظم «کنتربوری» بانگلستان رفته بودند تا مردم را بطرفداری او دعوت کنند. کشور آشفته و وضع مبهم بود هر وقت که کشور بی پادشاه میشد این وضع پیش میآمد، اما مردم تمایل چندانی برای «آرتور» نداشتند و «جفری» «فیتز پتر» (۹۴) مهردار انگلستان از «جان» جانبداری میکرد. هر سه آنها اشراف را به «نرتهمپتن» (۹۵) احضار کردند و در آنجا با اعمال نفوذ خود آنها را وادار به سوگند بیعت کردند. البته شور و شوقی وجود نداشت و رقیب «جان» در وضع بدتری قرار گرفته بود. جان با سپاهی از نرمانها به «لمان» رفت و برای تنبیه اهالی که از او پشتیبانی نکرده بودند حصار آنجا را کویید و دژ را با خاک یکسان کرد و رهبران قوم را زندانی نمود، اما درعین حال سخت بیتاب بود که هرچه زودتر برای انجام مراسم مهم تاجگذاری بانگلستان باز گردد. مادرش سربازان مزدور ریچارد را تحت فرماندهی «مرکاردیه» از چالوس آورده بود. جان، وضع آنزو، و «من» را با آنها واگذار و خود با شتاب بساحل نرماندی بازگشت و در ۲۵ مه با معدودی از دوستان خود در شرهام (۹۶) پیاده شد و دو روز بعد در کلیسای «وستمینستر» تاج بر سر گذاشت، بدین ترتیب کوچکترین پسر خانواده تخت شاهی را بدست آورد.

فصل سوم

از کف دادن يك دوک نشین

فیلیپ پادشاه فرانسه ، در ماه مه ۱۲۰۲ خیلو، بیشتر
از سال قبل برای جنگ آمادگی داشت و در کشور خود
بیشتر درمان و امان بود. وی با ازدواج با «اگنس آومران» (۲)
در سال ۱۱۹۶ که صورت تعدد زوجات داشت بمقام پاپ بی اعتنائی کرده و بالنتیجه
کشور فرانسه تحت تحریم اجراء مراسم مذهبی «اتتردیکت» قرار گرفته و وضع
پراز زحمت و ناراحتی برای او فراهم آمده بود که فقط در اثر درگذشت زوجه مذکور
که در ژوئیه ۱۲۰۱ اتفاق افتاد از آن رهائی یافت . در این ضمن وضع «جان» نیز
جدا خراب شده بود. جان ، دیگر نمیتوانست برشاهزاده های «راینلند» برای اینکه
از پشت فیلیپ را مورد حمله قرار دهند اطمینان نماید ، زیرا همه برای جنگ صلیبی
رهسپار ارض اقدس شده بودند . شناسائی او تو (۳) خواهرزاده جان از طرف پاپ
بسمت امپراطور مقدس روم در ژوئیه ۱۲۰۱ چندان سودی برای «جان» نداشت ،
زیرا «او تو» برای ایستادگی در مقابل رقیب خطرناک خود فیلیپ آوسوایا (۴)
با بزرگترین اشکال روبرو بود .

در سال ۱۲۰۲ فیلیپ پادشاه فرانسه ۳۷ سال داشت و جان فقط دو سال از
او کوچکتر بود . اما فقط سن و سال بود که این دورا بایکدیگر نزدیک میساخت
و وجه مشترك آنها شده بود . مردم هنوز «جان» را همان جوان سست عنصر و کودك
لوس خانواده بی بندبار و مزاحم و باعث دردسر برادران میشناختند و منتظر بودند
که ببینند آیا برسر گذاشتن تاج ، او را سفت و محکم میکند یا نه ؟ از طرف دیگر
هیچکس نمیتوانست فیلیپ را مردی جوان پندارد، زیرا حتی قیافه جوانی نداشت و

(1) Mirebeau

(2) Agues of Moran

(3) Otto

(4) Swabia

در این سن و سال تمام موی سرش ریخته بود. از سن پانزده سالگی سرنوشت فرانسه بدست او سپرده شده بنابراین حس مسئولیت خیلی زود او را رسیده و پخته نموده بود. فیلیپ طبیعتاً آدم شجاع و دلاوری نبود و شخصیت فرماندهی نداشت و از بیم آنکه بجانش سوء قصد کنند سخت بخود میلرزید و هنگام سواری فقط از اسبهای فوق العاده آرام و مطیع استفاده میکرد. اما کف نفس و خودداری و آدم شناسی را از راه تجربه آموخته بود. در همان هنگام که «جان» در ایرلند سربسر دوستانش میگذاشت و آنها را دست میانداخت و وقت را به بطالت میگذرانید، فیلیپ هوش و عقل خود را برای مقابله با «هانری» دوم مکار و مزور بکار میبرد و در همان موقع که شاهکار وحد اعلای موفقیت «جان» این بود که «لشانه» مهربار سلطنت را بزمین زند، فیلیپ در ارض اقدس سرگرم نقشه ریزی در مقابل «صلاح الدین ایوبی» بود و در همان زمان که جان در سال ۱۲۰۲ مشغول آموختن فن فرمانروائی بود، فیلیپ استعدادهای بکمال رسیده خود را متوجه تخریب قدرت و نیروی آنزونها که بزرگترین آرزوی زندگیش بود مینمود. همسایه‌ای را که «جان» در سال ۱۲۰۱-۲ بازیچه گرفت و ناچیز شمرد، پادشاهی نبود که از حیث سن و تجربه با او یکسان و قابل مقایسه باشد، بلکه مردی بود که خویشتر را وارث شارلمانی می‌پنداشت و خود را آنچنان تربیت کرده بود که مسئولیتی را که متضمن چنین امر خطیری است از عهده برآید.

فیلیپ، فن و روش تازه‌ای در لشکرکشی خود در سال ۱۲۰۲ بکار برد. دست‌زدن بیک حمله تهورآمیز در سفلی وادی رود «لوار» کار اشخاص بی‌مغز و بی‌باک بود و نه کار او، پس این امر را بعهد «آرتور» و «پواتیه»‌ها واگذار کرد. «نرماندی»، هدف و نصب‌العین او بود و محاصره کردن دژهای مرزی آن‌روش و اسلوب او، بنابر این وضع «جان» هنگامیکه جنگ در گرفت شبیه وضعی بود که هنگام رسیدن پادشاهی داشت. فیلیپ قطعه‌قطعه ملک او را در مشرق میربود و یاغیان در جنوب سرگرم یغما و تاراج بودند. واکنش «جان» هم با واکنش اول یکسان و مشابه بود. وی برای عملیات فوری نظامی آمادگی نداشت و در آغاز از دژهای نرماندی برای دفاع استفاده کرد. اما بمحض اینکه افسران او که مأمور تجهیز نیرو بودند بحد کافی سرباز مزدور و حرفه‌ای برای او گرد آوردند که بتواند سپاه متحرکی را تشکیل دهد، متوجه جنوب و قلب امپراتوری خود که از لحاظ

سوق الجیشی شکست‌پذیر و حیاتی بود، گردید.

جان، درست بموقع و بدون دقیقه‌ای کم و زیاد رسید. نزدیک «لمان» پیکی بدورسید که یادداشتی فوری از مادرش همراه داشت. مادرش «فتورو» را ترك گفته و بسوی «پواتیه» رهسپار بود اما «ارتور» و یاغیان وی را تعقیب می‌کردند و میکوشیدند که او را دستگیر سازند. جان، در اینجا فوراً رگ غیرت انژوئی خود را بروز داد. بایک دسته از سپاه، یکصد و بیست کیلومتر را در ظرف چهل و هشت ساعت طی کرد و در «میربو» بمادرش ملحق شد. شب ۳۱ ژوئیه بود. یاغیان و «آرتور» شهر را تصرف کرده و در دژ رخنه نموده بودند و الیانر در برج بزرگ میان دژ بدام افتاده بود. در همان حین که جان بکمک مادرش شتافته بود ویلیام درش (۵) خوانسالار و کارگزار سنشال (۶) آنژو را در عرض راه باخود برداشته بود. ویلیام، «میربو» را می‌شناخت و حاضر بود که حمله را بدانسوی رهبری کند مشروط براینکه «جان» نسبت به «ارتور» در صورت دستگیری و گرفتاریش مطابق نظر او رفتار نماید. یاغیان آن شب را آسوده‌خاطر بجایگاه خود رفته همه درهارا بجز یکی سنگربندی نموده بودند که ویلیام سپیده دم حمله را رهبری کرد. جفری دولوزینیان (۷) هنوز مشغول خوردن چاشت بود که سربازان «جان» اطراف او را گرفتند. محاصره‌کنندگان که ناگهان محصور شده بودند، با شتاب برای نجات خود کوشش کردند اما چنان سخت‌مورد تعقیب واقع شده بودند که نتوانستند سروصورتی بمقاومت بدهند پس طولی نکشید که «الیانر» از برج بزرگ دژ خارج و به پسرش ملحق گردید. از میان یاغیان آنهاییکه اهمیتی داشتند دستگیر شدند.

جان، طبعا خوشحال و سردهماغ بود و شرح فتح و ظفر خود را برای اطلاع اشراف و نجباء انگلستان گزارش کرد. در واقع این فتح موفقیتی بسیار بزرگ و در درجه اول اهمیت بود و بعقیده بعضی تقریبا بمعجزه میمانست و همه حتی وقایع نگاران فرانسوی تحت تأثیر آن واقع شدند تا فتح «کرسی» (۸) سپاهیان انگلیس دیگر چنین موفقیتی بدست نیاوردند. افواج «جان» در مرزهای نرماندی با شنیدن خبر فتح تشجیع شدند و «ویلیام» مارشال پیامی به صفوف دشمن فرستاد و رالف دلوزینیان را از سرنوشتی که نصیب برادرش شده بود شماتت کرد. فیلیپ سخت تکان خورد و از متمرکز ساختن نیروی خود برای محاصره «آرك» (۹) دست کشید و

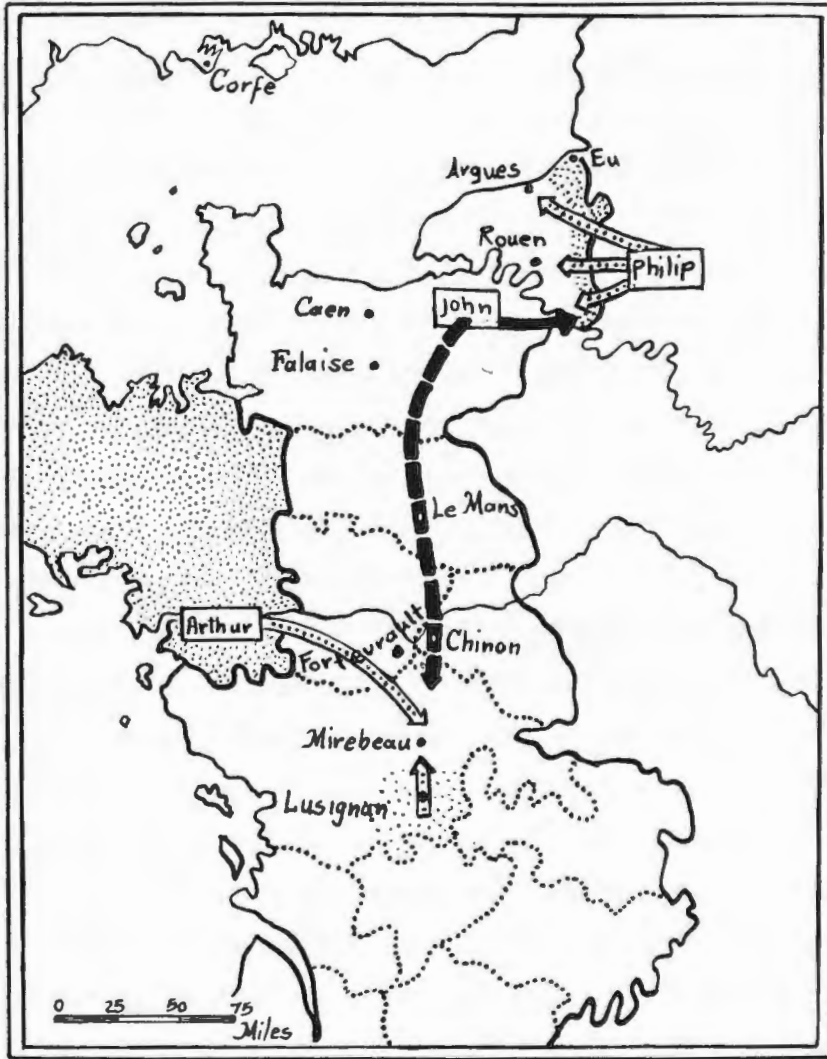
(5) William Des Roches

(6) Seneschall

(7) Geoffrey de Lustignan

(8) Crecy

(9) Arques



نقشه صحنه جنگ میربو

با شتاب متوجه جنوب شد تا به بیند که آیا میتواند چیزی را از این مصیبت نجات بخشد. اما خیلی دیر شده و کار از کار گذشته بود. جان، مشغول اعزام اسراء، که دست بسته شده بودند، بوسیله گاری به فرماندی برد و در عرض راه از فرصت استفاده کرده برای تنبیه و تحذیر دیگران آنها را بمعرض نمایش میگذاشت.

فیلیپ، برای تسکین رنج درونی از این شکست مشغول آتش زدن وتاراج کردن سراسر مرز فرماندی بود.

آرتور و «جفری دلوزینیان» در «فالز» زندانی شدند (۱۰) برج بزرگ دژ «کان» (۱۱) را از زندانیان دیگر خالی کردند و «هوگ لبرن» (۱۲) را در آنجا باکندو زنجیر مقید ساخته و بیشتر زندانیان کم اهمیت را باکشتی بانگلستان فرستادند و آنان را در دژ کرفی (۱۳) یا قلاع دیگر محبوس ساختند. دقیق ترین و سخت ترین اقدام برای جلوگیری از فرار اسراء بعمل آمد و کسانی که بیدار زندانیان می آمدند در صورت تحصیل اجازه تحت دقیقترین احتیاطات پیش بینی شده میتوانستند با آنها صحبت نمایند. زندانی کردن یاغیان مهم معنایش این بود که طغیان و یاغیگری کاری بیهوده بوده و بی رهبر و سرپرست مانده است. تمام حکومت های جزء دست نشانده اکنون مستقیماً تحت اوامر «جان» بودند و دژهایشان بدست او افتاده بود. تهدید جدی در متصرفات در مدت کوتاهی از ریشه قطع شده بود.

در پائیز ۱۲۰۲ جان با ورقهای برنده یی با فیلیپ روبرو شد اما باز هم با نادانی و ندانم کاری باور نکردنی هر چه را داشت باخت. اعتماد و اطمینان بیرون از اندازه، ناشی از موفقیت و کامیابی وعدم اعتماد فطری نسبت بر عیای نیرومندش بیش از هر چیز موجب این باخت گردید. جان، بلافاصله تکخالی را که در شخص «ویلیام درش» داشت بدور انداخت. جانبداری و پشتیبانی «ویلیام» از «جان» درازاء واگذاری نظارت و کنترل آتزو و «تورن» بوی و قائل شدن حق تقدم رای در شورای «جان» برای اوبینهایت برای تامین وراثت و جانشینی «جان» سودمند افتاده بود. راست است که ویلیام جاه طلب و مقام پرست بود، اما مادام که جاه طلبیهای وی بامناف «جان» تطبیق میکرد پشتیبانی وی فوق العاده گران بها و باارزش بود. چه ویلیام بود که حمله بر «میربو» را رهبری کرد باین شرط که در صورت دستگیری «آرتور» رای و نظر او درباره رفتار و معامله با وی برای دیگران برتر

(10) Falaise

(11) Caen

(12) Hugh Lebrun

(13) Corfe

باشد. جان، باداشتن ویلیام بعنوان متحد میتواندست از عهده فیلیپ در نرماندی برآید، چه اطمینان داشت که کنت نشینهای طول رود «لوار» که از لحاظ سوق الجیشی اهمیت حیاتی داشتند در دستهای مورد اطمینان و در امن و امان خواهند بود. لیکن «جان» سرمست از باده ظفر، تصور کرد که خواهد توانست از قدرت ویلیام بکاهد و او را بحدعادی تنزل دهد. «آرتور» از دسترس او برداشته شد و رأی و نظر ویلیام باخسونت مورد بی اعتنائی قرار گرفت. در نتیجه «ویلیام»، «جان» را رها کرد و «امری آوتوار» (۱۴) را که همسایه او در «پواتوی» شمالی (۱۵) بود باخود برد. جان این عمل را باتقسیم حوزه ماموریت «ویلیام» و سپردن آن بدو نفر از دست نشاندگان خود تلافی کرد. اما این دو میبایست برای اعمال نظارت بر آن با «ویلیام» و طرفداران او بجنگ پردازند. ارتباط «جان» با «اکیتین» بدین واسطه قطع گردید و منابع مالی و قدرت او بطور خطرناکی پخش و تجزیه شد.

بمنظور اصلاح این وضع نامساعد «جان» کوشش کرد که با «لوزینیان» ها کنار بیاید و بر اثر آزار رسانیدن آنها را بسوی خود جلب کند. اما اینکار را بایست دو سال پیشتر انجام داده باشد. لوزینیان ها نخست سوگند یاد کردند که نسبت باو صدیق و وفادار مانده برای حفظ پیمان، گروگانهای هم به «جان» بدهند اما چیزی نگذشت که قول خود را شکستند. ویلیام مارشال، وحشت زده شد که چرا «جان» با این عمل دوباره به پیکر نارضائی و رنجش «پواتوئها» سری از نو وصل نماید. آنچه را که فتح «میربو» ساکت و خاموش ساخته بود خود «جان» از نو زنده نمود و بجنبش درآورد. جان نتوانست چنین اشتباهی را درباره بندیان «کرفی» تکرار کند چه بسیاری از آنها خیلی زود درگذشتند و چنین بنظر میرسید که بیست و پنج تن زندانی برای فرار نقشه ریخته و قصد داشته اند برج عمده دژ را بتصرف درآورند ولی دژبانان آنها را محاصره کرده و نان و آب را بر آنها بسته تا مجبور به تسلیم شوند. بیست و دو نفر از زندانیان از گرسنگی جان سپردند و حاضر به تسلیم نشدند. مرگ «آرتور» هم برای شهرت و نام جان خیلی زیان بخش بود. داستان واقعی رافقط عده قلیلی میدانستند اما بازار شایعات رواج یافت. پنجاه سال بعد، ماتیوپاریس، بهیچوجه یقین نداشت که چه اتفاق افتاده و فقط توانست اظهار امیدواری کند که شایعه قتل «آرتور» بدست «جان» حقیقت نداشته است همینقدر باید گفت که

«آرتور» ناپديد شد و شايعات راجع بمرگ او پيش از آنكه در واقع مرده باشد ، رواج يافت . هنگاميكه آرتور بدست جان ، افتاد سخت ناراحت بود كه چه با او بكنند . اگر او را بدست ويليام درش ميسپرد از بسياري زحمت و ناراحتي وجدان رهايي مييافت . اما آرتور بعد از آنكه فيليپ دردادگاه فرانسه «جان» را از وراثت خلع كرد ، يك رقيب جدی برای او شده بود و بويليام هم بيش از حد سوءظن ميداشت . داستاني بگوش «رالف اوکاگشل» (۱۶) رسيد كه به جان توصيه شده كه دستور دهد «آرتور» را كور و مخنث سازند تا موضوع رقابت منتفی شود . اما اين كار بنظر «هوبرت دبورگ» (۱۷) كه مامور نگهباني آرتور در «فالز» بود خيلي وحشيانه و احمقانه رسيد و از دو نفر مأمور كه برای اجراء آن امر فرستاده بودند جلوگیری كرد . معذالك اين فكر بخاطرش راه يافت كه اگر «برتنها» اعتقاد پيدا می كنند كه رهبر خود را از دست داده اند ممكن است ساكت و آرام شوند بنابراین به عهده گرفت كه خبر مرگ او را اعلام نمايد . بدبختانه بروحيه و اخلاق «برتنها» درست پي نبرده و در حساب خود اشتباه کرده بود ، زیرا «برتنها» بگمان اينكه ولي نعمت آنها بقتل رسیده سوگند ياد کردند كه از «جان» انتقام بگیرند . هوبرت كه با اشتباه خود پي برده بود انتشار داد كه آرتور هنوز زنده است اما هيچكس گفته او را باور نكرد . خواه داستان «كاگشل» راست يا دروغ باشد اين قول در ميان «برتنها» سنت ديرينه شد و سینه به سینه و نسل به نسل منتقل گشت كه يك شوراي رسمي در سال ۱۲۰۳ «جان» را به قتل ولي نعمتشان متهم ساخته بود .

آرتور در نظر «برتنها» نه تنها يك شاهزاده و وليعهد دوك نشين آنجا بود بلكه تمثيلي از يك گذشته افسانه اي پرافتخار و از يك آينده اميد بخش .. خود نام آرتور هم معنای زياد داشت . آرتور نتيجه ازدواج «جفري» پسر «هانري» دوم با كنستانس آو «بريتاني» (۱۸) است كه چند روز پيش از مرگ پدر قدم بدنيا گذاشته بود . خانواده مادري اين طفل نوزاد ميخواستند اسم پدر بزرگش را باو بدهند و او را «هانري» نام گذارند ، اما «كنستانس» كه از عدم محبوبيت آئزونها در ميان «برتهای» استقلال طلب آگاهي داشت از اين نام گذاري سرباز زد . آن ايام دوره يي بود كه بسياري از مردم اروپا چيزي را در گذشته تاريك و مبهم جستجو ميكردند كه با آن حس مليت ابتدائي را حفظ و نگاهداري نمايند و برتنها «آرتور» افسانه اي را برای

این منظور گرامی میداشتند و بهمین جهت میخواستند این طفل را «آرتور» نام بگذارند و این خود وسیله‌ای میشد که یک نیمه آثرونی نزد برتنها عزیز شود. ریچارد نخست در صدد برآمد هنگامیکه این طفل ده ساله بود خویشتن را قیم او نماید اما برتنها وی را از انظار پنهان کرده و بقول «ویلیام آونیوبارو» ترجیح دادند که خود او را زیر فال خجسته و میمون و نیرومند نامی که داشت بار آورند و تربیت نمایند. مدتها بود که بریتانی‌ها آرزوی یک آرتور افسانه‌ای را بخواب میدیدند و اکنون با امید فراوان یک آرتور حقیقی را پرورش میدادند.

شکسپیر یقیناً داستان «هویرت دیروگ» و ایستادگی و مقاومت او را درباره کور کردن آرتور میدانسته که آنرا محور و پایه نمایشنامه خود راجع به پادشاهی «جان» قرار داده است. اما «هلینشد» (۱۹) که منبع و مأخذ اوست عاقبت و پایان کار «آرتور» را مکشوف نساخته است. یکی از اشخاص معدودی که موقعیتشان بآنها اجازه میداد حقیقت امر و چگونگی واقعه را بدانند «ویلیام دبریوز» لرد «آوبریکن» (۲۰) میباشد. همان کس که واقعا آرتور را در «میربو» دستگیر ساخت. وی یکی از طرفداران قوی «جان» در جلوس او بتخت شاهی و مصاحب لاینفک او در سراسر جنگهای نرماندی بود. معذالک کمی بعد یعنی از سال ۱۲۰۷ از نظر افتاده و شاید بدین واسطه که قدرت او بپایه‌ای رسیده بود که آسودگی خاطر «جان» را بهم میزد. «جان» از او گروه گانهائی برای ضمانت وفاداری و صداقتش خواست. اما «ماتیلدا» زن تند زبان او گفت که پسران خود را به کسی که برادرزاده‌اش را کشته تسلیم نخواهد کرد. از وقتی که این حرف از دهان «ماتیلدا» بیرون جست «جان» او را آرام نگذاشت تا اینکه او هم در زندان جان سپرد.

خاندان «بریوز» حامی صومعه «مارگام» (۲۱) واقع در «گلامرگان» (۲۲) بودند و یک سلسله وقایع سالانه در آنجا برشته تحریر درآمده که ظاهراً از طرف ویلیام داده شده است و مخصوصاً از این جهت شایان توجه است که حاوی گزارش مفصلی از عاقبت کار و سرانجام «آرتور» میباشد.

بعد از آنکه جان، «آرتور» را دستگیر ساخت و چندی او را در زندان

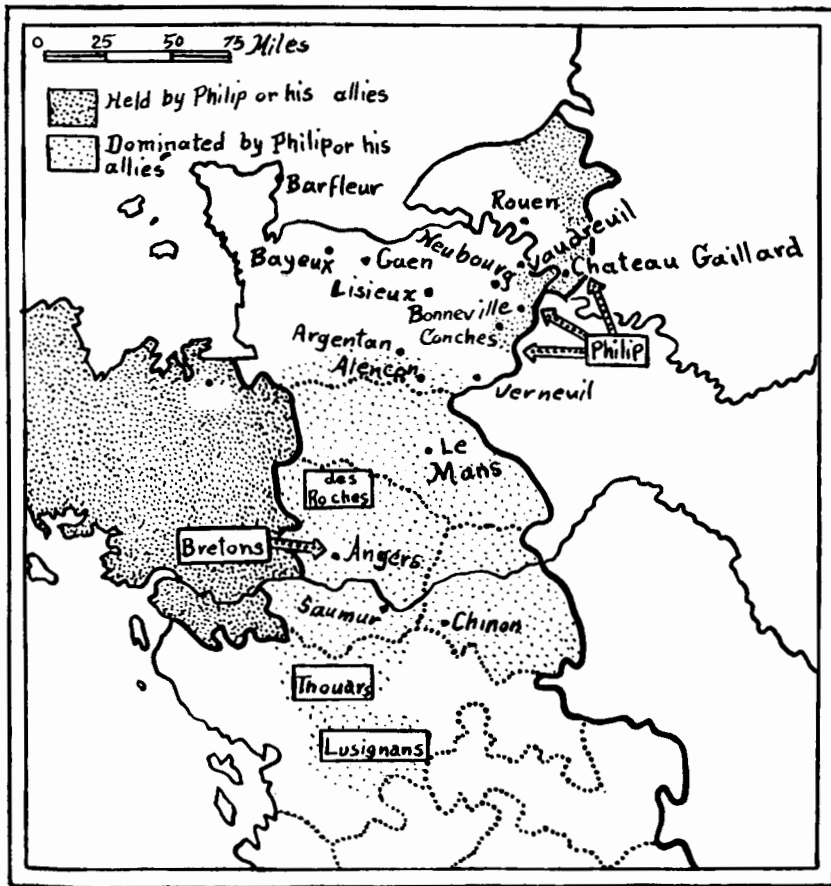
(19) Holinshed
(21) Margam

(20) William de Briouze, Lord of Bricon
(22) Glamorgan

زنده نگاهداشت سرانجام در «روئن» در ۳ آوریل ۱۲۰۳ بعد از صرف شام و قتی که کاملاً مست و شیطان براو مستولی شده بود وی را بادست خود کشت و سنگ وزینی بیدنش بست و او را در رود «سن» انداخت. ماهیگیری جسد او را در تور خود کشف کرد، جسد را بساحل آوردند و او را شناختند و از بیم «جان» ستمگر او را به دیربك (۲۳) بنام «تردام دیره» (۲۴) بردند و مخفیانه دفن کردند. باور کردن این شایعه که جان «آرتور» را در يك حمله جنون آمیز مستی خاص آنزونها کشته باشد مشکل نیست، خاصه اینکه وی در آن تاریخ بطور قطع در «روئن» بوده است، بنابراین دور از احتمال نیست که سالنامه های «مارگام» تنها گزارش معتبر و قابل اعتماد را حاوی بوده باشد. در سال ۱۲۱۰ «ویلیام دبریوز» بعد از کوشش بیهوده برای تحصیل واعاده لطف از طرف جان بدربار فرانسه فرار کرد و بانجا پناه برد و فقط محتملاً در این موقع است که فیلیپ دانست که برسر «آرتور» چه آمده است. گرچه وی مدتی بود که بوئی از مرگ آرتور برده و بگفته «رالف گاکشل» در سال ۱۲۰۴ شنیده بود که آرتور غرق شده است و ممکن است که از دادگاه خود خواسته باشد که «جان» را بخاطر این قتل محکوم سازند. مرگان وقایع نگار همین عقیده را داشته است و «لوئی» پسر فیلیپ در سال ۱۲۱۶ همین ادعا را کرده است! اما هیچکس یقین ندارد که اگر این محکومیت حقیقتاً صورت وقوع یافته، درچه تاریخ و چه وقت بوده است. اگر «جان» رسماً محکوم شده بود، جای تعجب است که چطور «فیلیپ» از ارزش تبلیغاتی آن استفاده دامنه دارتری نکرد. آنچه فیلیپ کرد این بود که بمحض آنکه یقین کرد آرتور دیگر درقید حیات نیست «جان» را از ناپدید شدن او شماتت و سرزنش نمود و بتمام پیشنهادهای صلح جان جواب داد «قبل از هرچیز آرتور را نشان بده». الیانر خواهر آرتور نیز در «میربو» بدست جان افتاد بود و بامرگ برادرش نزدیکترین رقیب جانشینی و وراثت تخت و تاج بود، اما شگفت است که وی تا دوران پیری زنده ماند و در سال ۱۲۴۱ از ضعف پیری درگذشت. الیانر درحسب ماند، اما «جان» باوی جوانمردانه رفتار نمود و برای او مقرری و مدد معاش از خزانه برقرار کرد و هدایائی از پارچه و پالتوهای خز و کفش و کتان نازک لطیف، جهت او میفرستاد و برای اسبان او زین و دهنه های مرصع هم پیشکش میکرد. ظاهراً محیط زندان او محل خیلی سخت و تنگی نبوده است. درواقع وی

مدتی باملکه وبا دختران پادشاه اسکاتلند که گروگان معاهده‌ای بودند بسر برد . کشتن يك رقيب در جنون مستی و مهربانیا و محبت‌های عاقلانه درباره رقيب ديگر که یتیم و درس‌زمین بیگانه اسیر بود - چنین بود تبانیها و تضادهای اخلاقی «جان» . معدودی اشخاص در انگلستان از مرگ آرتور اطلاع یافتند . اگر آنها میشنیدند «آرتور» را کشته‌اند ظاهراً عقیده‌شان براین بود که وی استحقاق آنرا داشته است - از همه چیز گذشته وی در حال ترمد و عصیان نسبت بسرور قانونیش بسر میرد و هنگام حمله و هجوم به جدهاش دستگیر و گرفتار شده بود . واکنش پاپ «اینوسنت» سوم نیز هنگامیکه پادشاه فرانسه در سال ۱۲۱۶ درصد برآمد که از سرنوشت «آرتور» موضوعی سیاسی درست کند همین بود . آرتور نسبت به ولینعمت خود يك نفر خائن بود که استحقاق ننگین ترین مرگ را بدون محاکمه رسمی داشت . اما در فرانسه روش و عقیده برخلاف این بود . برتنها ، نمیتوانستند «جان» را از قتل آرتور که برای آنان قهرمانی بود معذور دارند و عفوш کنند . فیلیپ هم این قتل را همچون عصائی برای ضربه زدن به «جان» بکار برد . فتح و ظفری که در «میربو» نصیب «جان» شده بود کاملاً بدون نتیجه ماند ، بعد از این فتح «جان» می‌بایست بر قله های امواج سوار باشد - در عوض در میان امواج گرفتار و غرق شد . تقصیر با خود او بود .

کسانش هم از او دوری می‌جویند در پائیز سال ۱۲۰۲ جان در دوجهه با جنگ روبرو بود . برتنها در مغرب آتش جنگ را می‌افروختند و آنژ (۲۵) را متصرف شده بودند و فیلیپ بدژهای مشرق حمله میکرد . علاوه بر این فرار «ویلیام‌درش» و «ویکونت‌اوتوار» (۲۶) و پیوستنشان بصوف دشمن، هردو ساحل رود (لوار) را در سرتاسر اراضی و املاک او آکنده از یاغی و گردنکش کرده‌بود . «جان» در ماه نوامبر بسمت جنوب رهسپار شد تا شخصاً وضع را مشاهده کند و مسلماً اوضاع را خیلی وخیم یافت . بهمین علت زود به فرماندی بازگشت تا يك لشکرکشی وسیع و دامنه‌داری را تهیه بهیند . با اعتماد و اطمینان که سلسله دژهای جناح شرقی جلوی فیلیپ را خواهد گرفت، جان در ارژانتان (۲۷) که مرکز مناسبی از تقاطع راهها در فرماندی مرکزی بود شروع بجمع‌آوری ذخیره ومهمات جنگی وسپاهی نمود . باوجود این حوادث ووقایع قبل‌ازاینکه او بتواند نقشه‌ها را



نقشه فتوحات فیلیپ پادشاه فرانسه

كامل كند براو سبقت ميگرفتند (به نقشه ضميمه مراجعه كنيد).

در ژانويه ۱۲۰۳ بوي خبر رسيد كه ملكه «ايزابل» از طرف ياغيان در «چنين» سخت تحت فشار قرار گرفته است. جان، براي نجات «ايزابل» بادهسته‌اي از سپاهيان حركت كرد اما هنوز از «آلسون» (۹۸) نگذشته بود كه شنيد كنت آنجا به فيليپ پيوسته است. جان، فقط دوز پيش با او غذا خورده بود و بيم آنكه ناگهان از هرسو دشمنان ويرا احاطه نمايند، او را از گرفتن هرگونه تصميمي بازداشت پس بجاي اينكه از حمله «ميربو» الهام بگيرد و همان كار را تكرار كند، به «لمان» خزيد و استراحت جست دسته‌اي از سپاهيان وي بفرماندهي «پيتردپراو» (۲۹) بسوي «چنين» رهسپار شدند و ملكه ايزابل را نجات دادند و آنگاه تمام نفرات با احتياط تمام از بيراهه به «آرژانتين» بازگشتند.

چنين معلوم است كه «جان» در اين موقع دست وپاي خود را گم کرده گيچ شده بود، چه از انجام هر كار عاجز و ناتوان مانده بود به جز ارتكاب به قتل آرتور در ماه آوريل كه اشتباهي بزرگ بود. فيليپ با ياغيان در ايلات مركزي تماس برقرار كرد و براي دفاع در مقابل لشكري كه تصور ميرفت جان در «آرژانتين» سرگرم تهيه آن باشد استحكاماتي بنانهاد. اما وقايع بعد نشان داد ضرور نبوده است كه فيليپ براي اينكار نگران باشد و خويشتن را بزحمت اندازد، چه اين لشكر كشي هيچگاه تحقق نيافت. موقعي كه فصل مناسب لشكر كشي بسوي «لوار» دوباره در بهار فرارسيد، اين بار فيليپ بود كه ابتكار عمليات را بدست گرفت و نه «جان». فيليپ با اطمينان خاطر و درايمني كامل با قايق تارودخانه «سومور» (۳۰) يعني درست در وسط امپراتوري آژونها تاخت و باپيوستن به ياغيان «پواتو» و حمله به دژهاي «آكيتين»، آنها را بمبارزه دعوت نمود. قلب املاك موروثي جان از كار افتاده و رشته مواصلات از هم گسيخته بود.

جان اکنون در نرماني به دام افتاده بود و بمحض اينكه فيليپ بازگشت و فشار خود را تجديد كرد، در استحكامات آنجا رخنه و شكاف پديد آمد. «گنج» (۳۱) تسخير گرديد و «ودري» ناگهان تسليم شد. دوز به گيچ كنده، زيرا «ودري» حلقه‌اي حياتي در زنجير دفاعي بود. كمی قبل از تسليم شدن «ودري» آذوقه فراواني بآنجا فرستاده شده و حتي حقوق مدافعين نيز پرداخته شده بود. جان در آنجا

(28) Alencon
(31) Conches

(29) Peter de Preauox

(30) Saumur

مهمات زیادی جمع‌آوری کرده بوسیله قایق سرگرم فرستادن ذخایر و لوازم جنگی بیشتری بود که فرماندهان آنجا دروازه‌ها را بروی فیلیپ گشودند. تسلیم آنجا درهمه جا موضوع صحبت و گفتگوی روز شد و تصنیفهای مسخره‌آمیز راجع به دفاع افتخار آمیز آن سرودند. جان، مسلماً از تضعیف و تنزل روحیه عمومی که از این حوادث ناشی شده بود بو حشت افتاد و برای احتراز از آن باشتاب فرمانهایی دایر بر اینکه دژ بامر و فرمان خود او تسلیم شده مدافعان مستحق هیچگونه سرزنش و ملامت نیستند صادر نمود. اما تصور نمی‌رود که این فرمانها در اعاده اطمینان تأثیری بخشیده باشد.

فیلیپ در سرتاسر مرز شرقی بحلقه اول زنجیر دفاع رخنه نموده و اکنون سخت باستحکامات داخلی فشار وارد می‌آورد. جان، بیچاره بنظر میرسد و نمیدانست در کجا دیوارهای شکم داده و فرو ریخته کشور خود را شمع بزند و یا در کجا بحمله متقابل پردازد. از «روئن» باینجا و آنجا کوچ میکرد. بیشتر از راه ناامیدی تا بخاطر منظور و مقصودی معین. ابتکار تمام دردست فیلیپ بود که در اواخر ماه اوت دنباله محاصره خود را تا «شاتو گایارد» (۳۲) کشاند که يك رجز خوانی بزرگ بود. شاتو گایارد به تخته‌سنگهای سر اشیب و پرتگاه خمیدگی و پریچی از رودخانه سن چسبیده و حکم سد و مانعی برای وصول به روئن بود و بالاتر از این نشانه و مثل فرمانروائی انزونها در نرماندی. ریچارد عاشق وار توجه خود را باین دژ که آنرا «دژ گستاخ و شوخ چشم» مینامید معطوف میداشته و آنرا طوری ساخته بود که تسخیر ناپذیر باشد. ثروت آنزو مسرفانه در اینجا خرج شده بود تا به آرزوهای پادشاه فرانسه بانظر تمسخر بنگرد. فیلیپ هم مشت خود را گره کرده اینصورت مسخره‌آمیز را بکوبد و متلاشی نماید.

جان، به تصور آنکه دژ «شاتو گایارد» تسخیر ناپذیر باشد مرکز و کانونی برای کوششها و تلاشهای خود دردست داشت و دیگر بیمی از اینکه دژ بوسیله حمله تسخیر و یا از راه خدعه و خیانت تسلیم شود بخود راه نمیداد زیرا بدست یکنفر انگلیسی بنام «راجر لسی» (۳۳) سپرده شده بود که خود شخصاً در نرماندی منافی نداشت. تنها مسئله و اشکال موضوع آذوقه بود چه حتی مستحکمترین دژ بر اثر گرسنگی ممکن است تسخیر شود. بنابراین جان نقشه‌ای طرح کرد که در همان

حال که سپاهیان را برای شکستن محاصره گرد میاورد، آذوقه و لوازم را از میان سد محاصره بدژ میرساند. نقشه‌های او برای شکافتن محاصره از همان بی‌باکی و تهوری که باعث شهرت «ریچارد» شده بود برخوردار بود و در مقام مقایسه فیلیپ را يك کوبنده بی‌مغز و بی‌فکر جلوه گر می‌ساخت. عملیات نظامی بایستی شامگاهان صورت گیرد و آذوقه و مهمات بوسیله قایق‌هایی که ریچارد برای بردن مهمات ساخته بود که به‌مراه یک‌دسته سپاهیان دریائی و يك نیروی ضربتی سربازان فلاماندی از طریق رود سن برای دژ محصور فرستاده شود. در همین وقت ویلیام مارشال بایستی يك دسته سپاهی نسبتاً معتنابهی متشکل از بهادران و سربازان پیاده به ساحل‌چپرود سن رهبری نماید. قرار بود قبل از سپیده دم نیروی زمینی باردوگاه فرانسویان حمله برند و در همین موقع نیروهای دریائی، سدی را که فیلیپ از قایق در عرض رودخانه انداخته بود بشکنند و آذوقه و مهمات را با سرعت وارد دژ سازند. تمام این نقشه با ناکامی مواجه شد و به نتیجه نرسید. پاروزنان قایق‌ها جریان رودخانه را زیادتر از توانائی خود یافتند و از موعد مقرر که در نقشه طرح شده بود عقب افتادند و نیروی زمینی پیش از آنکه نیروی دریائی به پیچ رودخانه برسد حمله را آغاز نمود. بالنتیجه فرانسویان توانستند تمام قوای خود را در مقابل این دو حمله، یکی پس از دیگری بکار برند. نیروی زمینی «جان» پراکنده و تارومار شد. سپاهیان قایق سوار کوشیدند که به تنهائی سد را بشکنند و از آن بگذرند، اما باتلفات سنگین عقب رانده شدند و رودخانه از خون کشتگان رنگین گردید.

جان کوشش دیگری برای نجات این دژ نمود در عوض تمام نیروهای را که در اختیار داشت از فرماندی گذرانید و برای حمله به برتن‌ها بکار انداخت بدین امید که با خرد کردن متحدین فیلیپ ویرا از ادامه محاصره «شاتوگایارد» همانطور که فتح «میربو» او را از محاصره آرک بازداشت منحرف سازد به‌رحال این اقدام که از روی ناامیدی صورت گرفت نتیجه مهمی بیار نیاورد. شهر «دل» (۳۴) تاراج شد، کلیسای بزرگ آن طعمه حریق گشت و سربازان مزدور با خوشحالی بغارت پرداختند. این آخرین اقدام جدی نظامی بود که جان در سرزمین فرماندی بدان دست زد.

وقایع نگاران وقتی که بگذشته نگاه میکردند، سال ۱۲۰۳ را همچون سالی

سرشار از ننگ و شرمساری مینگریستند. تا آنوقت هیچ قصه و داستانی از دفاع شجاعانه برسر زبانها نبود که تصویر تیره فروریختگی و ازهم پاشیدگی و نگون بختی را روشن سازد. بسیاری کسان از عجز و ناتوانی ظاهری «جان» گیج و مبهوت بودند.

در زمان «راجراوینداور» شایعه پردازان و اراجیف گویان تعبیر و تأویلی برای اینموضوع آماده کرده بودند و آن اینکه «جان» شبها در عیش میگذرانید و تا صبح بازن جوانش در بستر بسر میرد. وی چنان شیفته «ایزابل» شده بود که مردم یکدیگر میگفتند که «ایزابل» او را افسون و جادو کرده است. وقتی که قاصدان بنزد او آمده و میگفتند که پادشاه فرانسه جنگ براه انداخته و فلان و فلان دژ را تسخیر کرده و دژبانها را بدم اسب بسته و باخود برده و سرتاسر ملك شما را بتصرف درمیاورد و کسی را یارای مقاومت نیست، جان جواب میداد عیبی ندارد هرچه را او اکنون میگیرد روزی پس خواهیم گرفت.

هیچکس پاسخ دیگری از دهان او بیرون نمیکشید. شارل «پتی دوتایی» (۳۵) اظهار عقیده کرده است که جان به «سکلوتیمیا» (۳۶) يك اختلال روانی که بتناوب فعالیت شدید و بدنبال آن بیحالی و بیعلاقگی کامل ایجاد میشود مبتلا بوده ولی. این اظهار عقیده فقط بدرد این میخورد که بريك حال شهوت آلود و ملوث نام پزشکی بگذارند.

بایگانیهای اداری نشان میدهد که «جان» در تمام این مدت سرگرم کار بوده است، گویانکه هرچه کرد نتوانست استحکامات «نرماندی» را از پاشیدگی نجات دهد.

علت و دلیل واقعی برای عجز و ناتوانی او خیانت است. از آن نوع خیانت که ستون امدادی اورا که بسوی «چین» پیش میراند، به يك توقف شکست مانند در ژانویه ۱۲۰۳ منتهی ساخت.

نویسنده شرح حال ویلیام مارشال میگوید: که خیانت در سرتاسر نرماندی بصورت يك بیماری ساری در پایان سال ۱۲۰۲ درآمد و «جروزآو کاتربوری» (۳۷) و «بارنول» (۳۸) سالنامه نگار هردو عقیده داشتند که خیانت در میان نرمانها چنان رایج بود که پایداری و مقاومت را در مقابل هجوم فرانسویان غیرممکن میساخت.

(35) Charles Petit du Taillis
(38) Barnvill

(36) Cyclothymia

(37) Gervase of Canterbury

درواقع مدافعان طبیعی این دوک نشین یعنی بارونهای آن «جان» را ترک و رها کرده بودند. مقاومت و ایستادگی محلی در مقابل فیلیپ نقش مؤثری را در این لشکرکشی بازی نکرد. دژهایی که با تصمیم و عزم راسخ پایداری کردند آنهایی بودند که دژبانهای انگلیسی بر آن فرماندهی میکردند. معذالک خیانت نه تنها «جان» را از پشتیبانی حکام دست نشانده خود محروم ساخت، بلکه نیروی تصمیم و اراده راهم از او سلب کرد. و بگفته «رالف آوگشال» (۳۹) «جان» نتوانست کومکی بمحصوران برساند، زیرا تمام وقت را در ترس و هراس از خیانت رعایایش میگذرانید. خواه فطرتاً و خواه در اثر این آزمایشها و تجربه های خردکننده اعصاب، در نرماندی، «جان» در سالهای بعد در برابر ترس از خیانت خود را باخته بود. خیانتکاری دو زیان و ضرر بیار آورد: هم در وسائل و ابزار مقاومت خرابکاری ایجاد کرد و هم تسلط بر اعصاب را از پادشاه سلب نمود. و بالاخره باید گفت که پیش از آنکه فیلیپ حمله خود را بر نرماندی آغاز کند این دوک نشین در قلوب و دلهای نرماندیا از کف رفته بود.

اکراه و بیمیلی نرماندیا از اینکه از آنها دفاع شود ریشه اش به پیش از پادشاهی جان باز میگردد. وفاداری و صداقت نسبت بخاندان آنزونها در روزگار ریچارد سخت ضعیف شده و شکست برداشته بود. در سال ۱۱۹۴ مقاومت و ایستادگی در برابر فیلیپ از روی بی میلی و سرسری صورت میگرفت تا آنکه ریچارد سپاهیان انگلیسی را با خود آورد و «ورنی» را نجات داد. هنگامیکه ریچارد در آلمان و در اسارت بسمیرد فیلیپ باسانی میتواند دوک نشین نرماندی را بتصرف درآورد و اگر موضوع اکراه و بی میلی بارونهای فرانسوی در حمله به سرزمینهای یکنفر مجاهد غائب در میان نبود این کار انجام شده بود. درواقع نرماندیا پیش از آنکه هنری دوم درگذرد، از فرمانروائی آنزونها خسته شده بودند. جای تعجب نیست اگر وقایع نگاران انگلیسی باین موضوع پی نبرده باشند، ولی «جرالد آوولس» (۴۰) که قیافه ای آشنا و مانوس هم در دربار آنزونها و هم در دربار کاپسینها بود و دربار اخیر را ترجیح میداد، این نکته را حس کرد و بدان پی برد. روزی در این باب با «رالف گرنویل» که در آن موقع انگلستان و نرماندی را اداره میکرد صحبت کرد و پرسید چگونه هنگامی که نرمانها این دوک نشین را نخستین

مرتبه بدست آوردند مظفرانه و باموقعیت از آن دفاع کردند که بشهادت کتب تاریخ پادشاهان فرانسه را مجبور بفرار ساختند. اما حالا که دوکهای آن فرمانروای انگلستان و خداوندگار وسیع درین قاره شده‌اند برای دفاع کمتر نیرومند و توانا میباشند؟ رانلف این حقایق مسلم را که «جرالد» گفت انکار نکرد و با آن معارضه نمود، اما بعقیده او علت آن این بود که درست قبل از آنکه نورمانها قدم بسرزمین نورماندی بگذارند فرانکها چنان درجنگ صدمه و آسیب دیده بودند که نیروی انسانی آنها خسته و وامانده شده بود، اکنون دوباره کمر راست میکردند. واضح است که «رانلف» اندیشه درستی از گذشت زمان از قرن نهم بعد نداشت اما عقیده او براینکه کفه ترازوی نیروی مؤثر بنفع پادشاهان فرانسه سنگینی میکند درست بود. وسائل و منابع و استعدادهای انزونها ممکن بود درنظر بزرگتر جلوه کند اما آنها خیلی دور افتاده و پراکنده بودند. از طرف دیگر منابع و وسائل بهم فشرد و متراکم کاپسینها میتوانست با سهولت خیلی بیشتر درمقابل يك هدف متمرکز گردد. باوجود این جرالد از این جواب رویهمرفته قانع نشد. وی میتوانست علت و دلایل خاص خود را عرضه دارد و شاید هم مقصود او از طرح این سؤال حقیقتاً این بوده که «رانلف» را وادار کند تا به آن گوش دهد. نظر او این بود که دوکهای نورمان باجلوس به تخت سلطنت انگلستان فرمانروائی را بنحوی که خاص و سزاوار پادشاهان است آموخته بودند و روش جدید آمرانه و استبدادی آنها دل و روح نورمانها را شکسته بود. وی میرسید چگونه آنها میتوانند گردنهای خود را که لگدمال خشونت ستمگران رسوا و انگشت نما شده است برای مقاومت باسلاح و دلاوری خشم آلود فرانسویان آزاد راست و بلند نمایند. وی اطمینان میدهد که رانلف با عقیده و استدلال او موافقت کرد.

وقتی که جان پیادشاهی رسید فرمانروائی انزونها در نورماندی بشمعی میمانست که در حال گداختن و آب شدن باشد و وقتی که فیلیپ به آن پف کرد خاموش شد. تا این زمان رهبری و پیشوائی جسورانه و بی باکانه شعله تیرگون آنرا برپا داشته و حفظ کرده بود. بگفته «ویلیام نیوبرو» (۴۱) هنگامیکه «ریچارد» در اسارت بسر میرد صداقت و وفاداری نورمانها متزلزل شده بود، زیرا آنها در آن موقع همچون گوسفندانی بدون چوپان بودند. نویسنده شرح حال ویلیام مارشال همین نکته را

بنحوی دیگر بیان میکند و میگوید «نرمانها در روزگار پادشاه جوان در خواب نبودند در آن زمان آنها دانه و مغز بودند اما اکنون پوشال و پوستند، زیرا از هنگام درگذشت ریچارد آنها دیگر رهبر و پیشوا ندارند». البته آنچه به ریچارد کمک میکرد یقین و اطمینان نرمانها بموفقیت و کامیابی او بود و همیشه هم او موفق و کامیاب بود، اعم از اینکه آنها بوی علاقه‌ای داشتند یا نه. قدر مسلم این است که او را ارباب و صاحب اختیار و سرور خود میشناختند. هنگامیکه وی در میان آنها بود حزم و احتیاط و مآل‌اندیشی، صداقت و وفاداری آنان را نیروی تازه‌یی بخشید. بدبختانه «جان» چنین نیکنامی و شهرتی را نداشت. بالعکس وی وقتیکه بر تخت شاهی نشست بر خود لکه و ننگ ناکامیها و شکستهای دوران جوانیش را داشت. عده بسیار کمی میتوانند ارزش او را بیش از نصف ارزش برادرش تصور کنند. «رابرت آواکسر» (۴۲) چنین توصیف مینمود: جوانی سست و پوچ که همه چیز را سهل و آسان میگیرد، و «نیوبرو» او را جوانی خیلی نادان و ابله میخواند. خود «ریچارد» هنگامیکه در زندان بود با استهزاء و تمسخر گفت برادرم مردی نیست که بتواند سرزمینی را برای خویشتن بدست آورد اگر کسی پیدا شود که فقط نشانه‌ای از مقاومت بروز دهد. این گفته‌ها زیان بیحد و حسابی به جان رسانید. کلمات «بی‌ملك» و «شمشیرچوبین» در سراسر اروپا بر زبان همه طنین‌انداز بود. همه جان را ناچیز میشمردند و ارزش او را کمتر از آنچه بود میانگاشتند. وی ممکن بود در ظاهر خیلی نرم و ملایم جلوه کرده باشد، اما در زیر این ظاهر ملایم و آرام دندانهای تیز و بیرحمی نهفته بود، چنانکه حوادث بعد بهمه آنرا نشان داد. البته اندکی حقیقت در قضاوت عامه وجود داشت: جان ممکن بود سخت و سفت و بیرحم باشد و گستاخانه و بی‌بالک طرح‌ریزی کند، اما هیچگاه آن شجاعت و دلاوری که دیگران را برمیانگیزد و الهام می‌بخشد از خود نشان نداد و گذشته از این همواره بیم و هراس ناگهانی باو دست میداد.

جان برای پرکردن شکاف و رخنه‌ای که از کاهش و سستی و تزلزل صداقت و وفاداری پدید آمده بود دست با اقداماتی زد که تزلزل آنرا بیشتر نمود. کارهای او روی این فرض و تصور صورت میگرفت که همه متابعانش خائن از آب درمی‌آیند و بیش از پیش به فرماندهان مزدور تکیه میکرد. هنگامیکه در اکتبر سال ۱۲۰۱

«جوهل آوماین» (۴۳) بزرگترین بارون «من» مراسم بیعت و اطاعت را نسبت به «جان» انجام داد و وی برای اطمینان خاطر خویش درصدد برآمد از بهادران تابع جوهل و از اهالی تعهد نامه‌هایی بگیرد دایر بر اینکه در صورت بروز عدم صداقت و وفاداری از ناحیه بارون، علیه او خواهند جنگید و هر زیان و آزاری که از دستشان برآید باو خواهند رسانید. چه تضاد زننده‌ای بین این عمل و نامه‌ای که وی بسربازان مزدور تحت فرماندهی «مارتین‌الک» (۴۴) هنگام اسارت فرمانده مزبور نوشت «از زمان آغاز جنگ ما هیچ بدبختی بآن اندازه که اسارت مارتین‌الک محبوب و وفادار ما قلب ما را شکسته و متأثر ساخته روی نداده است. زیرا خدای ما گواه است که از این پیش آمد بی‌نهایت خشمگین و برافروخته‌ایم... و بدانید که ما خدمت «مارتین‌الک» را خیلی بیش از خدمت هر کس ارزش می‌نیم. همانطور که اعتماد و اطمینان جان به سربازان مزدورش روز بروز در افزایش بود، مشاغل و اختیارات اداری راهم فرماندهان آنها میسپرد و هیچ چیز سریعتر نمیتوانست رخنه و شکاف بین شاه و رعایای او را از برگذاری مشاغل مملکتی باین سربازان حرفه‌ای بی‌پروا و بی‌اعتنا باصول اخلاقی وسیع و عمیق سازد. شاید خود آنها شخصا این مشاغل را اداره نمیکردند چون وجودشان در جای دیگر مورد احتیاج بود اما منافع و سود مشاغل مزبور بجیب آنها فرو میرفت و تنها چیز مورد علاقه آنان هم سود و منفعت بود. سپردن اداره امور بدست اینگونه سربازان نشانه فروریختگی حسن اداره در نرمندی بود. نرمندی یکی از منظم‌ترین نواحی سرتاسر اروپا بود اما مصائب جنگ و بارسنگین و تحمل‌ناپذیر هزینه دفاع، و نارضائیه عموم، آنرا بهرج و مرج مبدل ساخت. فقط خزانه انگلستان بود که ادامه جنگ را ممکن میساخت. بارها کیسه‌های پول برای پرداخت حقوق نگهبانان دژها بوسیله کشتی فرستاده شد، اما حقوق آنها همواره عقب افتاده نامه‌های فوری دایر به درخواست وجه تقد فرستاده میشد. مجموع پولی که در آن سال از انگلستان به نرمندی رسید معادل دو برابر درآمد معمولی دولت‌نشین مذکور بود، معذالک این مبلغ کفاف مخارج را نمیداد و در ماههای آخر سال، جان، از هر کس که پولی برای وام داشت قرض میگرفت.

شرایط و اوضاع، «جان» را مجبور کرد که بقهقراء برگردد و طرز حکومت ابتدائی‌تری را برگزیند. اراضی و املاک بتقلید دوران اولیه ملوک الطوائفی و ایلخانی

بين طرفداران و حاميان در ازاء خدمت بهادران تقسيم شد . جان حتى از بارونهايي كه هنوز با وفادار بودند جدا شد و بدور خود جنگجويان تعليمات ندیده را گرد آورد . در پائيز سال ۱۲۰۳ دو ك نرماندی مانند ييگانه ای در سرزمینی اجنبی بسر ميرد و با اسكورتی مسلح حرکت ميكرد . در ماه اكنبر برای رفتن از «ورنی» به «روئن» راه را دور زد چون بیم داشت كه بر دشمنان خود برخورد نماید .

حتى در مشاوران جان هم یأس و نومیدی راه یافت و ویلیام مارشال بوی گفت : «اعلیحضرتا اگر دشمنان خود را بمبارزه بطلبید کارتان لنگ و فلج خواهد شد جان وانمود ميكرد كه بیم وهراسی ندارد و میگفت هر كس میترسد بگذارید فرار كند من تا يكسال از اینجا نخواهم رفت اما وی همچون خرگوش در گندمزارگیر افتاده بود كه مرتباً آنرا درو كنند و طولی نميكشید كه باید بگریزد و راه فرار در پیش گیرد .. این لحظه بحرانی و خطرناك در ماه دسامبر فرارسید . نویسنده شرح حال ویلیام مارشال آنرا چنین شرح میدهد :

شاه فقط مدت کوتاهی در روئن توقف کرد و اعلام نمود كه قصد دارد به انگلستان بازگردد و از بارونهای خود طلب كمك و مشورت نماید و بلافاصله مراجعت خواهد كرد . اما چون ملكه راهم با خود ميرد بسیاری بیم آنرا داشتند كه وی بحدی توقف خود را در انگلستان طولانی نماید كه كار از كار بگذرد . تدارك سفر بسرعت صورت گرفت زیرا شاه باروبنه را قبلاً محرمانه فرستاده بود . اولین شب را در «بنویل» بسر برد ، اما نه در شهر بلكه در قلعه محصور زیرا بیم داشت كه باو خیانت شود و درواقع باو اطلاع داده شده بود كه بیشتر بارونها سوگند یاد کرده اند كه اورا به پادشاه فرانسه تسلیم نمایند گرچه وانمود ميكرد كه از نیت و قصد آنها آگاه نیست ، اما از آنها كاملاً دوری میگزید .

وی به مارشال و كسانیکه مورد اعتمادش بودند گفت : پیش از سپیده دم آماده حرکت باشند و باین ترتیب نادیده و بدون خدا حافظی حرکت كرد درحالیكه دیگران خیال ميكردند كه در بستر آرمیده و در خواب است . و وقتی بعزیمت او پی بردند كه هفت فرسنگ دور شده بود . وی از طریق «كان» بسوی «بایو» رهسپار شد و در آن روز بیش از بیست فرسنگ راه پیمود . از آنجا به «بارفلور» (۴۵) حرکت كرد و در اینجا بسیاری از همراهانش باو تودیع نمودند . كاملاً واضح و روشن

بود که آنها انتظار بازگشت او را باین زودبها ندارند ، خواه سوءظن آنها در آن موقع درست بود یا نه حوادث پیش آمدها آنها را تایید کرد ، زیرا جان پنجم دسامبر از «بارفلور» به کشتی نشست و بانگلستان رفت و دیگر هم بازنگشت .

نرماندی از کف رفت جان عید میلاد را در راحت و آسایش و دور از خطر در کانتر بوری گذرانید و مثل این بود که دل خوشی تازه در او

پدید آمده باشد . تردیدی نیست که وی قصد نداشت که از کشمکش و جنگ باز ایستد و هنگامیکه در عید خاچ شویان (۴۶) به «اکسفورد» آمد تا با بارونهای خود گفتگو کند ، اوضاع آن چنان بد و یاس آور بنظر نمیرسید که موقع توقف او در میان دژهای مورد تهدید در حوزه رود سن و خیابانهای پنهانی که اعصاب او را میفرسود . جان فوراً به فراهم آوردن وسایل و تدارکات برای بازگشت خود پرداخت . آنچه برای ایجاد صداقت و وفاداری در نرمانها بمنظور حفظ منافع شخصی ضرورت داشت تظاهر و نمایش بزرگ از نیرو و قدرت بود . البته وقت میخواست تا بتوان همه چیز را جمع و جور کرد ، اما «جان» تصور میکرد که از عهده آن برمیاید و وسایل آنها را دارد . مسلماً فیلیپ شبکه دژهای دفاعی را در مرز شرقی «نرماندی» از هم شکافته و پاره کرده بود ، اما شبکه استحکامات هنوز او را متوقف میساخت . در همان حال که «شاتو گایارد» هنوز در مقابل او مقاومت میکرد ، وی نه فرصت کافی و نه ماشین آلات و ابزار و وسایل لازم برای محاصره شهر کاملاً مستحکم «روئن» را در اختیار داشت . البته جای تاسف و موجب بدبختی بود که اقدام برای رسانیدن آذوقه و مهمات به «شاتو گایارد» با شکست مواجه شد با وجود این دژ میتواند مدتی دیگر مقاومت نماید . نگهبانان و مدافعان آنجا مردمانی مصمم بودند و فرمانده لایق آنها «راجر لسی» با بیرون فرستادن افراد غیر جنگی از دژ آذوقه را حفظ میکرد و در مصرف آن صرفه جوئی مینمود . حتی در صورت سقوط این دژ و پیشروی فیلیپ به «روئن» تصرف این شهر بسیار دشوار بود . در داخل حصارهای محکم و خندق سه گانه آن گماشتگان «جان» تا توانسته بودند آذوقه و مهمات انبار کرده بودند . مدافعان آنجا را کسانی که به «جان» وفادار مانده و از نواحی تحت تصرف فیلیپ گریخته ، تقویت میکردند و «پتیرا» (۴۸) شجاع و مورد اطمینان بر همه آنها فرماندهی مینمود . از همه اینها گذشته سکنه روئن از صدیقترین و وفادارترین حامیان آنزونها

بشمار میآمدند، زیرا بوسیله پیوستگی باین خاندان ثروت هنگفت و امتیازات زیاد نصیب آنها شده بود. آزادیهای مدنی برایگان و بی منت بآنها اعطا شده بود، در سرتاسر متصرفات آثرونها از حقوق تجارت بدون رقیب برخوردار بودند و فقط در صورت یقین و اطمینان به شکست «جان»، ممکن بود تمایلی به فیلیپ نشان دهند و بجوانمردی او پناه برند.

جان باطمینان اینکه فیلیپ ماهها در نرماندی شرقی سرگرم و گرفتار خواهد بود، توجه خود را بمغرب معطوف و متمرکز ساخت. از جمله کارهاییکه پیش از حرکت از نرماندی انجام داده بود، اقدام باستحکام بندی و تهیه وسائل دفاعی رودخانه «توك» (۹) بود که از «لیزیو» میگذشت و نرماندی را بدو قسمت مینمود. بعضی از نظار معاصر این عمل را انتقاد کردند و معتقد بودند که جان میبایست تمام نیرو و وسایلی را که در اختیار داشت متوجه دژهای شرقی که هنوز بتصرف فیلیپ درنیامده بود مینمود. اما «جان» خویشتن را آماده نموده بود که از دژهای مزبور صرف نظر کند، بشرط اینکه بتواند از نصف شرقی نرماندی دفاع نماید و نقشه او از لحاظ سوق الجیشی درست بود چه میخواست که فیلیپ نیرو و وقت خود را نزدیک استحکامات تسخیرناپذیر «شاتوگایارد» و «روئن» صرف نماید. نرماندی مرکزی در اطراف «کان» و شبه جزیره «شربور» هنوز از جنگ آسیبی ندیده بود و بوسیله استحکامات جنوبی از «پنترسن» (۵۰) به «ورنی» و خط دفاعی آن بر رودخانه توك تقویت و حفظ میشد. جان با استفاده از این ناحیه بعنوان پایگاه میتوانست بحمله متقابل خردکننده ای که اکنون همه امید او بودند دست زند. تاکنون هرچه کرده بود با عدم موفقیت روبرو شده بود، اما هنوز ممکن بود که با وسایل و منابع بی پایان انگلستان، ضربه خردکننده بی برسر دشمن فرود آورد مشروط بر اینکه وقت و فرصت تهیه این وسایل را میداشت. «جان» مشکلات خود را در شورائی که از بارونها در «اکسفورد» تشکیل یافت در میان گذاشت. از میان آنها عده ای آماده بودند که به لشگرکشی در نرماندی به پیوندند تا املاکی را که در آنجا داشتند نجات دهند ولی آنچه را که شاه بیشتر و بالاتر از هر چیز بدان احتیاج داشت پول بود تا بدانوسیله سرباز مزدور اجیر و استخدام کند. احتیاج او بكمك قابل انكار نبود و پادشاه آشکارا گفت که اگر كمك مقتضی زودتر باو رسیده بود با چنین اشکالاتی

روبرو نبود. آن عده از بارونها که املاک و اراضی متصرفی خود را در عوض خدمت نظامی بدست آورده بودند قبول کردند که بازاء هر بهادر که هنگام خدمت نظامی می بایست آماده کنند دو مارک ونیم وجه نقد بیادشاه کمک نمایند.

شاه این کمک را بدیده منت پذیرفت زیرا از هر کمکی که در سالهای پیش صورت گرفته بود بیشتر و زیاده تر بود. باین کمک وجوه زیاد دیگری هم افزوده شد. مالیاتهای سنگین بنام «اسکوتیج» از شهرها گرفته شد و عوارض بر کالاهای بازرگانان که در بنادر متوقف بود معادل یک پانزده ارزش آنها بسته شد. هر مبلغ پولی که بدست می آمد و مهماتی آماده میشد فوراً به نرماندی ارسال میگردید. جان بیشتر خوشبین و دلگرم شد. وحشت و هراس او فرو نشست و آماده مراجعت گردید و حتی دستور داد که وسایل شکار او را قبلاً به نرماندی بفرستند تا وقتی که بانجا میرسد کسرو نقصانی از این حیث درکار نباشد!

از قضا در همان روز که جان اوامری راجع بوسائل شکار صادر کرد «شاتوگایارد» سقوط نمود. سقوط این دژ نه در اثر گرسنگی بود و نه بواسطه ترس و هراس بلکه در نتیجه حمله و جانفشانی سربازان فرانسه تسخیر گردید. پادگان آنجا و مدافعان آن سزاوار ملامت نبودند و تقصیری هم نداشتند. شاید اشتباهات کوچک و جزئی فن جنگی از آنها سر زده بود، لکن بانهایت شجاعت از هر وجه زمین دفاع کردند و تلفاتی که به حمله کنندگان وارد آوردند خیلی بیش از تلفاتی بود که به خودشان وارد آمده بود و اگر ضعفی در دفاع دژ وجود داشت باید آنرا نتیجه اشتباه و خط عجبی که از طرف طراح آن سر زده بود دانست. چه وی اجازه داده بود که زبانه ای از صخره پل مانند در پهنای خندق عمیقی که برج بزرگ مرکزی را احاطه میکرد باقی بماند. حتی هنگامیکه فیلیپ بدیوارهای خارجی رخنه کرد با توده تخته سنگهای سرایش و غیر قابل دسترس برج و بارو مواجه شد، ولی نقب زنان او توانستند که زیر صخره پل مانند پناه گیرند و شالوده های برج مرکزی را خرد نمایند. مدافعان برج که نمیتوانستند از طریق دیگری به نقب

(۱) این پول که بعوض خدمت نظامی بهادران پرداخته میشد اسکوتیج (۵۱) یعنی «پول سپر» نام داشت. این پول را بارون در مقابل همه خدمت نظامی که مسئول آن بود یکجا میپرداخت و سپس از بهادران های خود دریافت میداشت. خدمت نظامی خود بارون باین طریق قابل تبدیل بیول نبود و اگر میل بانجام خدمت نظامی نداشت میبایست قرارومدار خصوصی با شاه بگذارند و وجه مورد توافق را بپردازد.

زنان دسترسی پیدا کنند از داخل برج ثقب به بیرون زدند و فرانسویان را ترساندند و بیرون راندند. اما ثقب از خارج و از داخل ساختمان دیوار را ضعیف و سست نمود و فیلیپ دستور داد منجنیق بسیار بزرگی آورند و سنگهای عظیم به دیوار پرتاب کردند تا اینکه دیوار فرو ریخت. بعد از ششماه محاصره مدافعان با مهاجمان روبرو شدند اما باز هم سخت جنگیدند تا اینکه صدوپنجاه و شش نفر آنها که زنده ماندند خلع سلاح و اسیر شدند. در انگلستان خبر تصرف دژ با بهت و حیرت تلقی شد. فیلیپ دیگر میتوانست خیلی زودتر از آنچه انتظار میرفت به روئن حمله کند و هرگاه این شهر مدتی زیادتر از «شاتو گایارد» برابر حمله فیلیپ ایستادگی و مقاومت نمینمود و اینهم بعید بنظر میرسید - تمام سنگینی سپاه فرانسه ممکن بود برنماندی غربی تحمیل شود. پیش از آنکه سپاه جدید که همه امیدها بآن وابسته بود بتواند مهیا و آماده کارزار گردد، «جان» باشتاب تمام کنفرانسی از مشاوران و بارونهای درجه اول تشکیل داد. اقدامات مربوط بوضع اضطراری صورت گرفت. ذخائر زیاد با سرعت به روئن فرستاده شد. پیکهائی با مأمورینی بی‌ارزش بنزد خواهرزاده شاه در آلمان و آن عده از بارونهای «رایلند» که بجنگ صلیبی نرفته بودند اعزام شدند. تصمیم گرفته شد که باب مذاکره با فیلیپ باز شود، شاید بتوان چیزی از این ویرانی قریب الوقوع را نجات داد. خوشبختانه نماینده‌ای از پاپ که خیلی مشتاق بود بین این دو پادشاه متحارب صلح برقرار شود هنگام تشکیل شوری در لندن بسر میرد. در دومین هفته ماه آوریل هیئت نمایندگان با اختیارات تمام مرکب از اسقف اعظم کاتربوری، اسقفهای «نارویچ» و «الی» و ویلیام مارشال «کنت لستر» (۵۲) بانماینده پاپ به نماندی رفتند تا با فیلیپ گفتگو و مذاکره نمایند. از همان زمان که جنگ در دو سال پیش تجدید شد مردم آرزو داشتند که نزاع میان دو پادشاه متوقف شود و هر دو بارض اقدس رهسپار گردند. جان پول زیادی برای اعزام سفر به رم صرف کرده بود تا آمادگی او را برای صلح اعلام نمایند و از بیعدالتی و تعدی فیلیپ درباره خود دادخواهی نماید. اما فیلیپ در مقابل همه درخواستها و تهدیدهای پاپ مصمم برجای ماند، گرچه مواظب بود که لجوج و سرسخت جلوه نکند. وی هیئت نمایندگان را پذیرفت و گفت که برای پیمان صلح حاضر است اما بشروطی که خود او تعیین نماید. «جان» باید «ارتور» و خواهرش «الیانر» را تسلیم نماید

(دوازده ماه میگذشت که از ارتور خبری شنیده نشده بود) و از تمام دعاوی خود نسبت باملاک واقع در فرانسه دست بردارد. واضح بود که جان باین شرایط تن درنمیداد و شکست در جنگ را هم بر آن ترجیح می‌نهاد. مذاکرات بی‌نتیجه ماند و فرستادگان انگلیسی و نماینده پاپ هر یک راه خود را در پیش گرفتند.

روز اول ماه آوریل ۱۲۰۴ مادر جان درگذشت و خبر سقوط «دژ گستاخ شوخ‌چشم» را باخود بگور برد. از تمام پسرانش «ریچارد» نزد او محبوب‌تر و عزیزتر بود اورا «فرزند بزرگ» میخواند. خود «الیانر» هم از طریق خاص بخود بزرگ و برجسته بود در تاروپود زندگانش تمام نخهای داستان آن‌زونها بافته شده بود. دومین ازدواج او با هانری جوان «کنت آنژ» و شالده یک سرزمین و متصرفات وسیعی را در فرانسه پی‌ریزی کرد و نفوذ او در ایام بحرانی و خطرناک آنرا نجات داده بود و اکنون در بستر مرگ بدست پسرکسی که اورا طلاق داده بود از هم میپاشید و متلاشی میشد.

اقدامات بعدی فیلیپ هم واقعا خردکننده بود. وی وضع را برای بدست آوردن لقمه‌ای لذیذ و چرب و نرم سنجید و روئن را غنیمتی بزرگ یافت. این شهر یکی از ثروتمندترین و باشکوه‌ترین شهرهای تمام فرانسه بود و مدت یک نسل حکم قلب زننده امپراطوری آن‌زونها را داشت. قسمت زیادی از زندگی فیلیپ صرف این شده بود که دژهایی که ویرا از وصول باین شهر باز میداشت یکی پس از دیگری بکوبد و اکنون پس از دوسال کوشش و تلاش مستمر، راه خود را بآنجا باز کرده بود و غنیمت و لقمه لذیذ جلوی او در چند فرسنگی پائین رود سن قرار داشت. اما برخلاف انتظار همه، راه خود را تغییر داد و این اقدام باعتبار و آبروی او از لحاظ یکنفرفرمانده نظامی افزود. حزم و مال‌اندیشی او در نقشه‌های «جان» رخنه نموده و بمنظور آن پی برد. وی متوجه شده بود که اگر مدافعان روئن مدتی کافی ایستادگی نمایند و او را متوقف سازند جان خواهد توانست ثروت و پولی را که در انگلستان تحصیل میکرد بیک سپاه جدید و آراسته مبدل ساخته و آنچه را که تاکنون از کف داده بود از نو بدست آورد. از سوی دیگر اگر بقیه نرماندی بدست او میافتاد دیگر برای روئن بی‌موضوع و بی‌معنی بود که تنها ایستادگی و مقاومت نماید، بنابراین دل بدریا زد و راه خود را تغییر داد و بجای آنکه سپاهیان و اسباب و ابزار محاصره را به پائین رودخانه سن متوجه بسازد به بهادران خود دستور داد و دوباره براسب

سوار شوند و آنها را سرعت و چالاکی به تپه‌های پوشیده از جنگل نرماندی جنوبی که بسیاری از رودخانه‌های آن ایالت در آنجا سرچشمه میگرفتند رهبری نمود. (به نقشه ۴ مراجعه شود)

وی خط دفاعی «توك» را باگذشتن از این رودخانه در قسمت علیا و کم‌آب آن دور زد و به دره رود «ارن» (۵۴) سرازیر شد. «ارجنتان»، تولید زحمت و ناراحتی برای او نمود. «لوپسکار» (۵۵) و سپاهیان مزدور تحت فرماندهی او یکپهفته در «فالز» مقاومت کردند و سپس دست از مقاومت برداشتند و سپاهیان فیلیپ پیوستند و باین طریق زادگاه ویلیام بدست پادشاه فرانسه افتاد. هدف بعدی فیلیپ شهر کان پایتخت قدیمی نرماندی و آرامگاه ویلیام بود که بدون جنگ تسلیم شد. از هرسو بارونها و شهرنشینان باشتاب مراسم بندگی و تبعیت بجا می‌آوردند. در ماه مه ۱۲۰۴ علت اساسی آنکه چرا نرماندی قابل دفاع نبود واضح و روشن شد. نرمانها که ریشه وفاداری آنان خشکیده بود بمحض اینکه دیدند خطری متوجه آنها نیست «جان» را رها کردند و بدشمن او پیوستند.

در همین اثناء در آغاز ماه مه برتنها به استحکامات و خطوط دفاعی گوشه جنوب غربی نرماندی رخنه کرده و باشور و هیجانی که برای انتقام دوک خود داشتند از کنار «پنترسن» (۵۶) گذشته و دروازه کوه «سن میشل» (۵۷) را شکستند و «اورانش» (۵۸) را متصرف شدند و باحمله از «بسن» (۵۹) گذشتند و در کان به فیلیپ پیوستند، پادشاه فرانسه از آنجا دسته‌هائی از سپاهیان خود را برای انجام مراسم تسلیم شبه جزیره «شربور» و تصرف باقیمانده استحکامات و دژهای مرز جنوبی فرستاد و خود با قسمت عمده سپاهیان بسوی مشرق از «لیزیوبه روئن» رهسپار شد تا در آنجا صحنه‌های آخراین درام بازی شود.

نرماندی واقعا و در معنی از کف رفته بود و جان هم اینرا میدانست در آخر ماه مه يك کارمند و منشی باوفا بنام پیترو «دلیون» (۶۰) بابایگانیهای اداری از کان به «شرهام» (۶۱) وارد شد و پادشاه گاریهائی برای او فرستاد تا آنها را به لندن حمل نماید. در شهر روئن تصمیم اهالی بایستادگی و مقاومت سرعت رو بضعف می‌رفت، حقوق و امتیازات مدنی و تجاری آنها بیش از هر چیز برای آنان اهمیت

(54) Orne
(57) Mont St. Michel
(60) Peter de Leon

(55) Lupescar
(58) Aneranches
(61) Shoreham

(56) Pontorson
(59) Bessin

داشت و تازماني که فرمانروايان ائزون ميتوانستند اين امتيازات را تضمين کنند هيچکس از آنها صديق تر و وفادارتر نبود . اما اکنون چنين تضميني وجود نداشت، بعلاوه فيليپ ورقهای اقتصادي خود را مانند ورقهای سوق الجيشي با احتياط تمام بازی کرد و سخاوتمندانه آزاديهای مدني شهرهائی را که بتصرف در آورده بود تأييد نمود و حاضر شد که بدرخواست هائی که برای اعطاء آزاديهای بيشتری ميشد ترتيب اثر دهد و باين شکل روئن را در معرض تهديد يکدسته از رقباء قرار داد . «پيتر دوپراو» فرمانده نظامی روئن متوجه شد که فقط مداخله مستقيم «جان» ممکن است از اضمحلال جلوگيري کند و برای نجات شهر از انهدام و خرابی بيهوده قرارداد متارکه ای در اول ماه ژوئن با فيليپ منعقد کرد و موافقت نمود که هرگاه ارباب او در ظرف سي روز کمکی برای او نياورد تسليم شود . پيامهای فوری برای «جان» فرستاده شد اما وی بکلی اميد را از دست داده بود . ميگويند که جواب او باين پيامها اين بود که نبايد انتظار کمکی از طرف او داشت بلکه هرکس آنچه را که بنظرش بهتر ميرسد انجام دهد . ديگر ادامه پايداری معنائی نداشت . روئن دروازه های خود را در روز ۲۴ ژوئن قبل از اينکه مهلت سي روزه سپری شود ، بروی فيليپ گشود و دوك نشين نرماندی سوای جزاير بحر مانش از تاج و تخت انگلستان منتزع شد .



فصل چهارم

پادشاه انگلستان

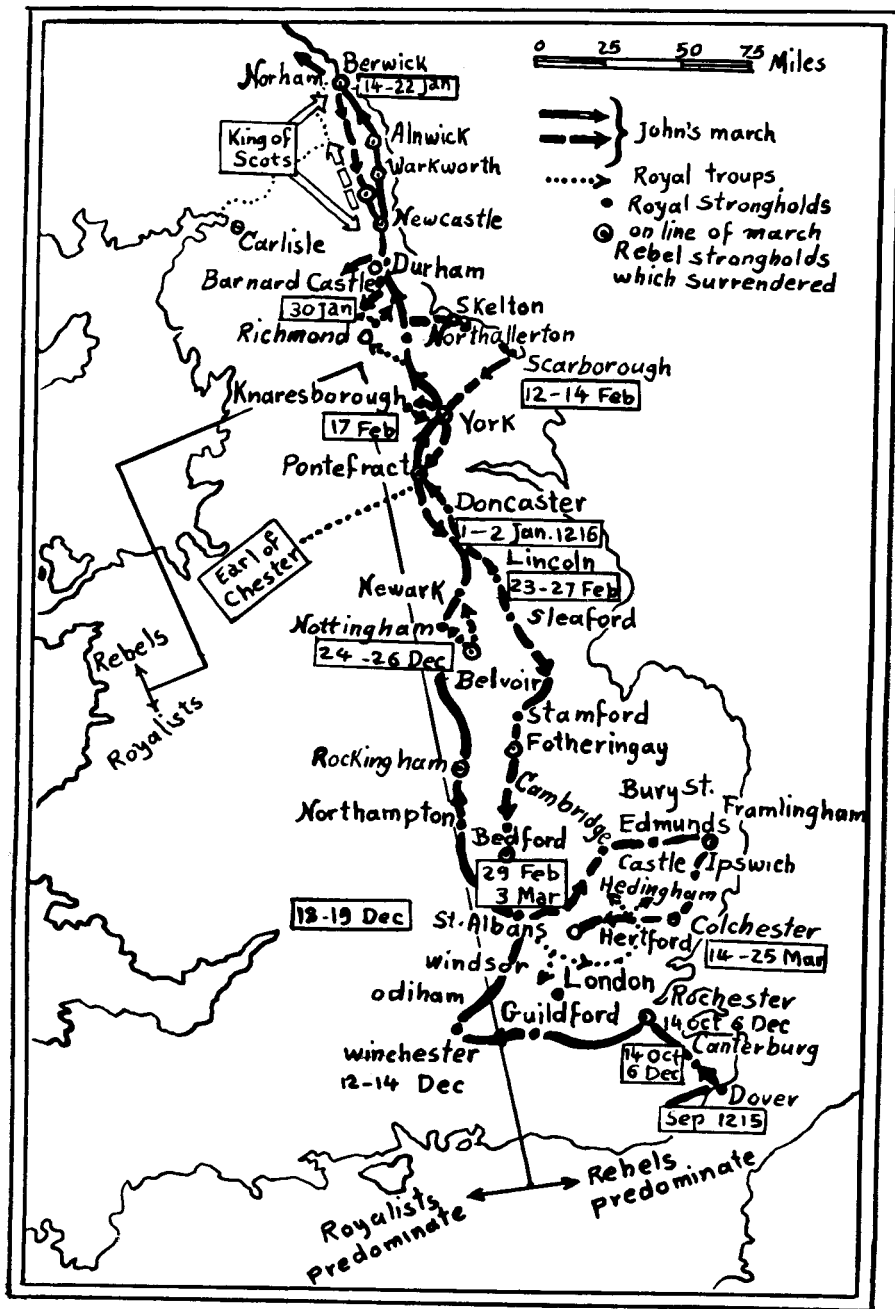
تامین هزینه بدبختی بزرگ جان این بود که دردوران تورم پول سلطنت مینمود. تورم پول درآمد واقعی او را در همان وقت که هرپنی (يك دوازدهم شلینگ) برای او ارزش بسیار داشت بی‌ارج میکرد. هر سکه که بیشتر به بازار می‌آمد نقره بیشتری در جریان و در گردش می‌آورد و باین سبب بهای واقعی آن تنزل میکرد تجارت رونق داشت و سطح زندگانی بالا میرفت، اما تولید محصولات کشاورزی بکندی افزایش می‌یافت بهمین جهت بهای اینگونه محصولات ترقی میکرد و دستمزد پیوسته رو با افزایش میرفت. «جان»، برای اجرت هر سرباز مزدور بایستی دوشلینگ بپردازد، در صورتیکه در زمان هانری دوم حقوق چنین سرباز هشت پنس بود در مدتی کوتاه حقوقات سه برابر شده بود. کسانی از این وضع منتفع میشدند که میتوانستند از خدمت رایگان و بیگاری روستائیان استفاده نمایند و فرآورده های کشاورزی را بی‌بازار عرضه کنند، اما اشخاصی که با درآمد ثابت اعاشه میکردند و یا کارگر اجیر مینمودند وضعشان بسیار خراب بود. مالکان و زمینداران میتوانستند در مقابل تاثیر تورم پول نسبت بردرآمدشان مقاومت کنند و با سرپرستی مستقیم از املاک خود، از افزایش بهای محصول آن استفاده نمایند. اینان املاکی را که سابقا از پادشاه بعنوان تیول گرفته بودند، در مقابل مبلغ ثابت یا خدمات معینی یکجا به مستاجرین اجاره داده بودند. اما در چنین وضع خودشان املاک را بوسیله مباشران و گماشتگان کشت و برداشت میکردند و سود میبردند. در اوایل قرن سیزدهم مالکان علاقه شدیدی با سلو بها و روشهای کشاورزی نشان میدادند و خیلی زود بمنافعی که از طریق کشاورزی میتوانستند بدست آورند پی میبردند، و در مقابل عمال و کارگران شاهنی را که محصولات را به ثمن بخش میفروختند و یازمینی را که بعنوان قیمومت و سرپرستی در دست شاه بود، رها میگذاشتند.

البته شاه بزرگترین مالک در سراسر کشور بود و املاک خالصه بسیاری

درهر استان (۱) داشت. هانری دوم و «هوبرت والتز» ، بعنوان مهرداد سلطنت درزمان پادشاهی «ریچارد» ، راه را برای استفاده بهتر از اراضی و املاک خالصه نشان داده بودند .

باین قسم که حقوق مغضوبه و متروکه را مورد رسیدگی و تحقیق قرارداد و تشکیلاتی برای مباشرت سرپرستی دقیق و کنترل و نظارت مرکزی بوجود آورده و در حسابها و موجودیها تجدیدنظر نموده و حداکثر اجاره را بر املاک بسته بودند. اما استفاده کامل بجدا علی ، بواسطه وسعت زیاد و کثرت املاک خالصه باشکست مواجه شد . کشت و زرع مستقیم املاک خالصه بوسیله مباشران یا امناء و دریافت منافع خالص از آنان مستلزم ایجاد تشکیلاتی برای نظارت و مراقبت و رسیدگی بحساب بود که دستگاه سلطنتی از عهده آن برنمیآمد و ناچار بودند که بیشتر املاک خالصه را به مقاطعه کاران و اقطاع خواران که در آن زمان بنام «زارع» معروف بودند در مقابل مبلغی معین باجاره واگذار کنند و هرچه بیش از این مبلغ از املاک بدست میآمد بحیب مقاطعه کاران سرازیر میشد . کلاتران مقاطعه کاران عمده املاک خالصه بودند و املاک اقطاع مورد مقاطعه آنها از اوائل سلطنت هانری دوم معین و تثبیت شده بود. اقداماتی بعمل آمد که درآمد بیشتری از این املاک بدست آید بدین قسم که بسیاری از املاک مزبور را از مورد مقاطعه «کلاتران» جدا کردند و بزارعین دیگر با نرخهای جدیدی واگذار نمودند و همچنین بر آنچه که برای کلاتران باقی ماند اضافاتی بر میزان تثبیت شده تحمیل شد . تحمیل این «اضافات» را مردم با عدم رضایت تلقی کردند، زیرا احساس مینمودند که کلاتران برای جبران آن فشار و اجحاف را بمنابع دیگر درآمد ، از قبیل اجرت و منافع دادرسی وارد میسازند . بند ۲۵ منشور کبیر که میگوید در تمام استانها املاک مورد مقاطعه باید بهمان ترتیب سابق و بدون تحمیل اضافات باقی بماند ، مؤید همین مطلب و برای جلوگیری از این اجحافات بوده است . البته محدود کردن دستگاه سلطنتی از اینکه سهم خود را از منابع در حال توسعه کشور بدست آورد، عملی ناروا و غیرمنصفانه نبود .

درآمد «جان» از املاک خالصه کمتر از آن بود که حقا میبایست باشد، زیرا بسیاری از این املاک در دوران پادشاهان باشخاص اعطاء شده بود . اعطاء ملک



نقشه لشکر کشی جان برای سر کوبی یانگان

طریق معمول برای پاداش وفاداری و صمیمیت و یا خریدن کمک و پشتیبانی اشخاص بود و پادشاهان همیشه در فشار بودند که املاک خود را بدین طریق بدیگران منتقل سازند. البته بعضی املاک هم از طریق ضبط و مصادره و کیفر خیانت و یا هنگامی که مستأجر بدون وارث در میگذشت بدست پادشاهان میافتاد و جزء املاک خالصه در میآمد. اما نتیجه واضح و روشن این بود که «جان» فقط دوثلث از املاکی را که در زمان ویلیام فاتح در کتاب جزء جمع و ممیزی املاک بعنوان املاک خالصه منظور و ثبت شده بود در اختیار داشت. جان، درصدد برآمد که این طرز انتقال املاک را بوسیله اعطاء تیولهای نقدی از قبیل سالی چهارصد مارك که به رابرت کونت درو (۱) در مقابل خدمت نظامی خود و سه بهادرش در سال ۱۲۰۰ اعطاء شد متوقف سازد، اما این عمل در عین حال که منابع سرمایه‌ای سلطنت را حفظ میکرد، محدودیت‌های فوق العاده ای بر درآمد های شاه وارد میساخت.

طبقات بازرگانی و پیشه‌ور یک قسمت از اجتماع بودند که درآمد آنها بسرعت در توسعه و افزایش بود و با سهولت بیشتری ممکن بود از آنها پول درآورد. دولتهای «ریچارد» و «جان» تجارت را با فروش امتیازات با شرایطی سهل و آسان به شهرها تشویق نمودند. از اینرو بر حسب تصادف و یا اتفاق نیست که بسیاری از شهرها و قصبات انگلستان فرمانهای از این دوره مربوط به تشکیل شرکتها و اتحادیه‌ها در دست دارند و یا اینکه معمولاً و بطور کلی بازرگانان فرمانروایان خاندان آئزورا با محبوبیت مینگریستند، چون بخوبی میتوانستند عوارضی را که پادشاه مرتباً بر سود و منافع آنها می‌بست، بپردازند.

درآمد شاه که از ممر املاک خالصه و شهرها افزایش یافته بود بهیچوجه جوابگوی احتیاجات نبود و شاید باتوسعه اداره دستگاه سلطنتی، فقط همگام و بموازات آن پیش میرفت.

— هانری دوم با صرفه‌جویی دقیق و میانه روی و قناعت و سادگی و احتراز از جنگ غیر ضروری توانست خزانه خود را پر نگاهدارد، اما اسراف و ولخرجی «ریچارد» و ایجاد تورم و خصومت با فیلیپ پادشاه فرانسه و تحمل هزینه جنگ که پیوسته رو با افزایش بود، در پایان قرن «جان» را بایک مشکل مالی روبرو ساخته بود. سپاهیان پادشاهان Norman بدون هیچگونه خرج و هزینه و مجاناً بوسیله مستأجران

کل واقطاع خوارانشان آماده خدمت میشدند و اینان متفقاً در مقابل اقطاع خود موظف بودند که شش هزار سوار فراهم سازند ، معذالك ارتش فتودالی دیگر برای عملیات نظامی آن عصر کافی نبود و پولی که بعنوان «اسکوتیچ» و جرائم تبدیل خدمت نظامی پرداخت میشد ، کفاف حقوق سربازان چریک و مزدور را نمیداد. رسم پرداخت «اسکوتیچ» بجای خدمت نظامی تقریباً از یک قرن پیش از آنکه «جان» پیادشاهی برسد معمول شده بود ، لیکن قدمت آن خود اسباب زحمت و مانع ناجوری در مقابل سودمندی آن بشمار میرفت ، زیرا بارونها عادت کرده بودند که برای هر بهادر یک مارک پردازند و هر اقدامیکه برای بالا بردن این نرخ بعمل میآمد تا بتوان حقوق بیشتری را که مورد مطالبه سربازان مزدور بود تامین نمود ، بارونها را ناراضی تر و خشمگین تر میساخت . ریچارد هرچند که از لحاظ پول سخت در مضیقه و فشار بود هیچگاه درصدد بر نیامد که برای هر بهادر بیش از بیست شیلینگ مطالبه نماید ، اما «جان» در سال اول سلطنت خود نرخ را در دو مارک تثبیت نمود و این نرخ عادی و معمولی شد و در سال ۱۲۱۳ - ۱۲۱۴ نرخ را سه مارک ترقی داد. اما با امتناع شدید بارونها رو برو گردید . با آنکه سه مارک نرخ منصفانه و عادلانه بود ، زیرا برای تجهیز یک سپاه در آن ایام سه برابر مبلغی را که پدرش میپرداخت جان میبایست پردازد . اما فرو رفتن این حقیقت مسلم در گوش بارونها مشکل بود خاصه که آنها شور و شوقی برای جنگ و لشکر کشیهای خارج از انگلستان نداشتند .

حقیقت امر این است که سنگینی بار «اسکوتیچ» به دوش خود بارون تحمیل نمیشد ، چون او هم میتواند آنرا از بهادران زیر دست خود بازستاند و اگر وی عده زیادی تری بهادر بیش از آنچه که از لحاظ خدمت نظامی بشاه مدیون بود ، در ملک خود مستقر میساخت در واقع بسود او تمام میشد و نفعش عاید خود او میگردد. آنچه که بارونها را خشمگین میساخت این بود که هر موقع شاه مطالبه اسکوتیچ برای معافیت بهادران از خدمت نظامی میکرد ، جریمه ای هم برای معافیت شخص بارون که مستاجر کل بود میگرفت . این روش را «ریچارد» آغاز کرده و جریمه را هم بطور کلی بشماره بهادرانی که بر عهده بارون بود دریافت مینمود .

جان ، نرخها را بالاتر برد در سال ۱۲۰۱ برای معافیت خدمت نظامی هر بهادر دو مارک دریافت میشد ، اما بارون ها میبایست جریمه معافیت خود را بنرخ سه یا چهار مارک برای هر بهادر که بر عهده داشتند پردازند . در حدود ۲۵۰۰ پوند از ممر

«اسکوتیچ» وارد خزانه میشد ولی متجاوز از سه هزار پوند بابت جرائم جمع آوری میگردید. در سال ۱۲۰۴ نرخ جریمه برای بارونها به چهار تا ۷ مارك (هرطور که شاه میل داشت) بالا میرفت، چنانکه در سال ۱۲۱۰ به ده مارك رسید. بارونها علاوه بر ناراحتی و زحمت جمع آوری «اسکوتیچ» نسبت به تعداد بهادران خود و پرداخت جریمه های سنگین که باضعاف و عناوین مکرر از آنها مطالبه میشد خشمگین بودند. جان، در مدت شانزده سال، یازده مرتبه اسکوتیچ گرفت و حال آنکه هانری دوم درسی و سه سال سلطنت هشت مرتبه و «ریچارد» در ده سال، سه مرتبه. چون خدمت نظامی تیولداران پادشاهی اجباری بود برای معاف شدن جز از طریق پرداخت پول چاره ای نبود اما بارونها با ناخشنودی از آن سرباز زدند و جلوی آنرا گرفتند و در سال ۱۲۱۵ اصرار ورزیدند که اسکوتیچ باید فقط باریزایت خود آنها دریافت شود.

اگر پادشاهی بعلت موجه و معقول در مضیقه مالی گرفتار میشد، میتوانست رضایت و موافقت تیولداران و مستاجران کل را با وضع يك مالیات عمومی جلب نماید و این راه مناسبی برای دست یافتن به ثروت مخفی از انظار بود. اما این مالیات فقط باریزایت و موافقت بارونها ممکن بود گرفته شود و بنام «کمک اهدائی» موسوم بود. در سال ۱۲۰۰ جان چنین کمکی را برای پرداخت بیست هزار مارك به فیلیپ پادشاه فرانسه بعنوان حق شناسائی وراثت او در املاک انزونها بموجب شرط مندرج در معاهده لگوله (۳) از مردم دریافت نمود. اسم این کمک را «کاروکج» (۴) گذاردند و بقرار سه شیلینگ از هربند گاو دریافت میشد، گرچه شاه حاضر بود که تمام استانها را با افراد اجاره دهد که باهم قرار و مدار بگذارند و مبلغی یکجا بپردازند.

پرسودتر و پرمفعت تر از همه این مالیاتها از اینجهت که بیشتر با شرایط اقتصادی توافق داشت، مالیاتهای بود که با ارزیابی ثروت مردم یعنی احتساب ارزش اموال منقول و درآمدهای مستمر آنها گرفته میشد. این مالیات بر دارائی در آن موقع طرح و ابتکار تازه ای بود که در دوران پادشاهی هانری دوم برای تهیه پول جهت ارض اقدس مورد استفاده قرار گرفته بود و یکدفعه هم در سال ۱۱۹۳-۱۱۹۴ برای پرداخت تنبهای ریچارد گرفته شد.

(3) Treaty of Legoulet

(4) Caruage

مالیات مزبور خیلی مورد تنفر عامه بود و يك علت آن هم این بود که هیئت منصفین که از همسایگان تشکیل می‌یافت بدهی مالیاتی را برآورد میکردند. مردم میتوانند خویشتن را پرداخت این مالیات (وقتیکه بمصرف منظور و هدف مقدس میرسید) راضی سازند و یا اگر برای پرداخت تنبهای پادشاه بکار میرفت (قانون فئودال آنها را مجبور میکرد که بهر طریق باشد باین منظور کمک کنند) اما مایل نبودند که این يك روش عادی بمنظور تهیه درآمد جهت خزانه دولت گردد. معذالك «جان» درصدد برآمد که این روش را برای تأمین هزینه جنگ بافیلیپ مورد استفاده قرار دهد. در سال ۱۲۰۳ هفده يك از اموال منقول، در سال ۱۲۰۷ يك شیلینگ از هر مارك ارزش دارائی (که برای سهولت به سیزده يك موسوم شد) گرفته شد. مالیات بردارائی چون حکم کمکهای اهدائی را داشت میبایست بارضایت مالیات دهنده باشد، اما مقصود از آن جلب رضایت و موافقت بارونهای عمده بود و وقتیکه این موافقت تحصیل میشد هر مرد آزادی مجبور بود آنها را بپردازد. بنابراین در نظر اکثر مالیات دهندگان «کمک اهدائی» چندان تفاوتی بایک خراج ظالمانه نداشت. درباره هفده يك سال ۱۲۰۳ اطلاع زیادی نداریم، اما سیزده يك سال ۱۲۰۷ با مخالفت زیاد و طفره و حيله برای فرار از پرداخت روبرو گردید. مردم دست و پا می‌کردند که اموال منقول خود را در دیرها پنهان نمایند و مأموران پادشاهی در جستجوی این اموال بیهمة جا تاخت و تاز می‌کردند. مأموران مالیات که وجه ساختمان دیر «سوینشد» (۵) را بعنوان دارائی مظنون توقیف و ضبط نمودند چندان بی‌دلیل هم نبود زیرا کارگذار «کوتس آوامال» (۶) پول خود را در آنجا پنهان کرده بود. دژ «ریچند» از طرف دولت ضبط شد، زیرا نگهبان آن از سوگند خوردن نسبت بارزش اموال منقول و درآمد خود سرباز زد. اما فقط وقتی دژ مزبور را بوی مسترد داشتند که دو یست مارك و چهار اسب بعنوان جریمه پرداخت. چندین شخص بخاطر فرار از مالیات بزدان افتادند حتی نا (برادری) خود شاه جفری اسقف اعظم یورك سوءظن و تبعید را بر تصویب و موافقت با اخذ مالیات از مستاجران ترجیح داد. بسیاری از خداوندگاران ملك بادولت راجع به تعهدات و بدهی مالیاتی مستاجران خود بمبلغ هنگفتی سازش و توافق کردند و این زیان را بهتر از آن دانستند که دادرسان شاهی در این سوراخ و آن سوراخ سرفرو برند و بجستجوی مؤدیان مالیاتی بپردازند. اسقف «دورهام» (۷)

(5) Suoiveshead Abbey

(6) Conntes of Aumale

(7) Durham

ناچار شد صدلیره برای بخشودگی مستاجران خود کارسازی کند ، گرچه دروهله اول کوشش کرده بود که حق پادشاه را نسبت باخذ مالیات از مستاجران کلیسا نفی نماید .

از لحاظ خزانه دار سلطنتی ، مالیات سیزده يك فوق العاده سودبخش وتوام با موفقیت و کامیابی بود . متجاوز از شصت هزار لیبره یعنی بیش از دو برابر درآمد عادی سالانه و ده برابر مبلغی که معمولاً از ممر «اسکوئیچ» بدست میآمد جمع آوری شد . در واقع بحدی این مالیات سودبخش ومقرون به کامیابی بود که نمونه وسرمشقی برای سیستم مالیاتی سالهای بعد قرون وسطی گردید . اما خود «جان» نمیتوانست این روش را تکرار کند . لزوم تحصیل و کسب رضایت شورای بارونها ویرا مجبور به متابعت از میل وحسن نیت بارونهای خویش مینمود و همین بیزاری ودوری و بیگانگی از بارونها بزبان اوتامام شد . بعداز سال ۱۲۰۷ دیگر موافقت و رضایتی بدست نیامد و جان ناچار شد که صندوق و خزانه جنگی را بوسیله افزایش «اسکوئیچها» و از طریق صرفه جوئی (از قبیل فروش مازاد ذخیره شراب) و استفاده از درآمد های غیر مترقب و باد آورده (از قبیل واگذاری املاک حوزہ های اسقف نشین وآبه نشین بلامتصدی وهمچنین املاک اشرافی تحت قیمومت وسرپرستی، باجاره مقاطعه کاران و وجوه حاصله از حق الارث و تخلفات از قانون، پرنماید .

در نتیجه ، حکومت جان این تأثیر را در عامه بخشید که مردم هم مالیاتهای او را شاق مینداشتند وهم او را مردی حریص و اخاذیخواندند . در این کیفیات وشرايط ، نفس ادا مه جنگ خود نشانه پیروزی عزم و تصمیم وتلاش وكوشش مالی بود . اما در نظر بسیاری از انگلیسها تصمیم در وصول مالیاتها چیزی جزستمگری و جباری نبود . بارنول ، وقایع نگار وقتی که بدوران سلطنت جان مینگرد میگوید: «وی غارتگر رعایای خود بود و این خود یکی از علل اصلی بود که مردم او را ترك کردند و سرانجام کسی هم بر مرگ او اشك نیفشاند» .

این نام و شهرت مایه تأسف را که جان از خود بجای گذاشت در اثر روشهای حکومت بود که هر روز نیرنگی برای اخاذی میاندیشید و بیشتر هم بمردم عادی فشار وزور وارد می آمدو همچنین نتیجه اقدامات دامنه دار و وسیع او برای جمع آوری پول بود که کیسه های بارونها و بهادران را تهی مینمود . شایان توجه است که هنگامی که شاه از حیث پول در مضیقه بود دادرسان او فشار خود را بیشتر وسنگین تر

برمتخلفان كوچك در دادگاه ها وارد ميآوردند .

جریمه برای خیانات گرفته نمیشد (کیفر خیانت مرگ و نسق و قطع عضو و سلب حقوق مدنی بود) بلکه برای ارتکاب امور خلافی و جنحه های كوچك برمتخلف تحمیل میگردد ، از قبیل غفلت و سهل انگاری در انجام وظایف عمومی ، قصور از معرفی يك نفر جانی بدستگاه عدالت و یا اقامه و طرح يك دعوای ناصحیح و غلط در دادگاه و معمولاً بهمدیگر میگویند : «شخص تقریباً مقید و موظف است که از دادگاه فقیرتر بیرون آید تا موقعی که بانجا وارد میشود ! خواه مدعی خواه مدعی علیه ، چه ضامن و چه عضو هیئت منصفه . این بود استنتاج مردم نسبت بدستگاه دادرسی خوب و سریعی که در اختیارشان گذاشته بود . وقتی که مردم همیشه دستهای شاه خود را در کیسه های پول خویش احساس کنند ، نمیتوان آنها را نکوهش کرد ؟! هزینه هایی که از طرف قضات تحمیل میشد اغلب زیاد نبود ، اما خیلی بندرت اتفاق میافتاد که پائین تر از نیم مارك (۶ شیلینگ و ۸ پنس) باشد و این مبلغ برای بسیاری از مردم در زمانی که دستمزد يك کارگر بیش از سی شیلینگ در سال نبود و تمام هستی و اموال منقول يك دهاتی بیش از ده شیلینگ نمیشد ارزش زیادی داشت و بارسنگینی بشمار میرفت . ظاهراً بیشتر مردم مترصد بودند که معمولادست کم سالی یکمرتبه مورد جریمه واقع شوند . بهمن جهت مثلاً در سال ۱۲۱۰ دوروبر قضات معمولی ، داروهای مخصوص هم بدادگاه سرکشی میکردند ، هدفی جز جمع آوری پول برای پرکردن صندوق شاه نداشتند . وضع تحمل ناپذیری بود . گرچه خود بارونها معمولاً مورد جریمه واقع نمیشدند ، ولی بینهایت علاقه مند بودند که رعایا و روستائیان آنها از طرف قضات سنگدل پادشاهی خانه خراب نشوند بهمین جهت است که دربند ۲۰ منشور کبیر کوشش شده که این بار را سبک نمایند . بندمزبور میگوید : «يك فرد آزاد فقط باید به نسبت اهمیت و درجه میزان گناهی که از او سرزده است جریمه شود اگر وی گناه بزرگی مرتکب شده باید مطابق آن جریمه شود ، اما نه به حدی که نتواند موقعیت اجتماعی خود را حفظ کند . بنابراین يك کاسب نباید وسایل کسب و پیشه دستگاه خود و يك رعیت نباید محصول خود را از کف بدهد . اگر آنان مورد دادرسی قرار میگیرند میزان جریمه فقط باید از طرف اشخاص درستکار و معتمد محل تشخیص و برآورد شود .

يك منبع مخصوصاً پردرآمد ، برای خزانه پادشاهی که همه کس ، خواه

بارون و خواه دهاتی را خشمگین میساخت ، جرائمی بود که از متخلفین قانون جنگلبانی و شکار گرفته میشد . قطعات وسیعی از اراضی بدون اعتبار و توجه باینکه در تصرف کیست و وسعت آن تقریباً به ثلث تمام اراضی کشور بالغ میشد ، از طرف پادشاه بعنوان «جنگل» اعلام شده تحت اختیار قانونی ماموران جنگلبانی قرار گرفته بود . حیوانات جنگلی که در اراضی مزبور وجود داشت از قبیل ؛ گوزن ، بزکوهی و گراز اختصاص بشکار پادشاه داشتند و زندگانی در خارج از شهر و در دیهات بامحدودیت های شدیدی مواجه بود . مثلاً پاک کردن اراضی و آماده کردن آن برای کشت و زرع منع قانونی داشت تا حیواناتیکه مورد حمایت بودند برای زاد و ولد و تولید نسل پناهگاهی داشته باشند . هرکس که بهرطریقی مزاحم حیوانات جنگلی میشد بکیفر میرسید . وای بحال کسی که شاخه ای از درختی سبز را ببرد یا در دست او کمان زه کرده دیده شود . اشخاص در صورتی میتوانند سگ نگاهدارند که سگ آنها قانونی شده یعنی سه پنجه و ناخن از دستهای آنها را قطع کرده بودند ! بعضی از خداوندگاران ملك حق داشتند که در املاك خود شکار گاههایی ایجاد کنند ، اما از تعرض بحیوانات جنگل ممنوع بودند مگر با اجازه و امتیاز مخصوص و این امتیاز هیچوقت از حق شکار بزکوهی ، که ناچیز و خوار شمرده میشد ، تجاوز نمیکرد جنگلبان برای پادشاه و ملتزمین رکاب هنگام سفر گوشت تأمین مینمود و شکار حیوانات را که شکارشان منتهی به از بین رفتن نسل آنها میشد قانون جنگلبانی مورد حمایت قرار میداد . (گرگ که مورد حمایت نبود نسل او تقریباً در آن ایام برافتاد) رویهمرفته قانون مزبور متضمن محدودیتهائی بود که در نظر همه کس خسته کننده ورنج آور بود . تخلفهای کوچک بامجازاتهای سنگین کیفر می یافت و هنگامی که «جان» احتیاج شدید پول داشت ، هیئتی از دادرسان جنگلبانی و شکاربانی را باطراف میفرستاد . اما در مدح او این نکته را میتوان گفت که جان حدود جنگل هارا چنانکه پیشینیان او اغلب کرده بودند گسترش نداد و شاید هم احتیاجی باین اقدام نداشت ، چه پولی هنگفت از همان مقدار جنگل موجود بدست میآورد .

مسئله حکومت «جان» در نظر همه ، حکومتی اخاذ جلوه میکرد ، اما چون چاره جو و باهوش بود تنها باین اکتفا نمیکرد که از متخلفین کوچک و بی اهمیت نیم مارک بیرون بکشد بلکه راههای تازه ای برای اخذ پول از ثروتمندان

ابتکار مینمود. در سال ۱۲۰۲ دریافت حقوق گمرکی از محصولات خارجی را بدعت گذاشت و تا پنج سال آنرا ادامه داد، تا اینکه متارکه جنگ بین او و فیلیپ، تجارت آزاد را بین دو کشور مقرر داشت. در سال ۱۲۰۶ مالیاتی بر بازرگانان شراب وضع کرد و بعد متوجه شد که عملی که از دیرباز معمول بوده که درآمد های استان هارا در مقابل اخذ مبلغی معین بمقاطعه کلاتران مالی برگزار کنند از آن هم ساده تر است اما پرخرج تر. تحمیل «اضافات» بر «اقطاع» ثابت بنظر نیامد این کلاتران در حوزه ماموریت و یا حوزه های ابواب جمعی خود آتش میسوزاندند و بهر جا که روبه آبادی میرفت می تاختند و منافع سرشاری بجیب میزدند.

جان، ممکن بود بر قسمتی از این منافع دست یابد باین نحو که استانها را بمزایده بگذارد و آن کس را که بیش از همه پیشنهاد میدهد بسمت کلاتر منصوب سازد - ریچارد، این عمل را بمقیاس وسیعی در سال ۱۱۹۰ انجام داده بود. اما گذشته از خطرات و معایب آشکارا عیب بزرگ آن این بود که هیچکس نمیدانست که ارزش استانها چیست. در سال ۱۲۰۴ حکومت «جان» براه بهتری توسل جست و برای آزمایش درصدد برآمد که بجای اینکه املاک «اقطاع» را بکلاتران برگزار کند اقطاع را بعنوان امانت و مباشرت بدیشان سپرد و آنها را واداشت که حساب درآمد املاک را تادینار آخر پس بدهند این آزمایش تقریباً در نیمی از استانها صورت گرفت و در برخی از آنها دو یا چند امین هم بعنوان مباشر منصوب شدند تا بهتر بتوان بدرستی عمل اطمینان نمود. باین روش درآمد خالص استانها در سال اول، یک ثلث افزایش یافت و این راه حل عاقلانه ای برای رفع مشکلات بود، اما کاری بس دشوار چه مسائل بفرنج و پیچیده بی از قبیل رسیدگی بحساب برای خزانه داری پیش میآورد و بعضی از امناء فاقد استعداد اداری بودند و یافتن اشخاص برای چنین کار پر مشقت اشکالات زیادی داشت. برای اینکه این سیستم بخوبی کار کند ضرور بود یک دسته از کارمندان کشوری که آزموده و تعلیم یافته بودند مأموریت یابند و «جان» هم چنین کارمندانی را آماده نداشت. کسانی که طبق سنت معمول برای شغل کلاتری حاضر بخدمت بودند علاقه نداشتند بعنوان امین و مباشر کار کنند و بعلی از همین قبیل، این آزمایش بزودی رو بست و گذشت و در سال ۱۲۰۷-۱۲۰۸ بکلی متروک گردید. جان، شکست این سیستم را با کج خلقی تلقی کرد و کلاتران را که از عنوان مباشرت مجدداً به سمت مقاطعه کار انتقال یافته بودند مجبور ساخت که جریمه

و تاوانهایی برای تحصیل نظر لطف و عنایت او پردازند. اما اگر اشکالات عملی این سیستم جدید را از کار میانداخت اشکالات سیاسی بزودی آنرا این چنین میکرد. همچنان که سلطنت «جان» ادامه می یافت و بارونها بقرار و گردنکش میشدند، جان با افراد نیرومند و فداکار برای اشغال سمت کلاتری خیلی بیشتر احتیاج پیدا میکرد تا به کارمندان اداری ورزیده. دفاع داخلی بیشتری اهمیت داشت تا اخذ تمام درآمدها و افسران اجیر و مزدور بسمت کلاتر منصوب شدند و بآنها اجازه داده شد که از فایده و نفعی که میتوانند از استانها بدست آورند امور خویش را اداره نمایند. هم آهنگی و سازگاری در قسمت اداره کردن دارائی و مالیه پادشاهی در انگلستان امکان نداشت، مگر اینکه بارونها از یکطرف احتیاج به يك سیستم مالیاتی متناسب با شرایط و اوضاع جدید اقتصادی را تصدیق کنند و از طرف دیگر پادشاه هزینه و مخارج فوق العاده اش را به اقداماتی محدود کند که بتواند موافقت و تصویب بارونها را نسبت بآن بدست آورد. اما اوضاع طوری بود که جان ناچار شد بوسائلی توسل جوید و حداکثر استفاده را از آن بنماید که رسم و عادت کهنه و منسوخ فئودالی با و اجازه میداد. گرچه بطوریکه سیزده يك سال ۱۲۰۷ نشان داده بود کشور رو بآبادی و رونق میرفت و مردم ثروتمند و غنی میشدند. آزمایشهای او باشکست مواجهه شد، زیرا خیلی بلندپرواز بود و اقداماتی مخاطره آمیز و برگذهای برنده او هم همین حال را داشت. خود این نکته که وی این آزمایشها و اقدامات را بدون انقطاع و درنگ تعقیب میکرد گواه بر عزم راسخ و نیروی اراده او است، اما بر سلطنت او لکه داغی از فشار مالی و اخاذی گذاشت که فریاد همه را بلند کرد. اخذ پول و زیاده روی از طرف يك پادشاه منفور برای جنگ و انزجار عامه بلاشك عامل مهمی برای بدنامی و شهرت او بوده است. عللی که باعث نفرت و انزجار از جنگ است واضح و آشکار است اما علل عدم محبوبیت شاه را درست و واضح توجیه ننموده اند. نویسندگان دیرها عدم محبوبیت او را به ظلم و اجحافی که نسبت به کلیسا و روحانیون روا داشت نسبت میدهند ولی آیا بارونها هم باروحانیون و عقیده آنها همراه بوده اند؟

فصل پنجم

شاه در مقابل پاپ

کشمکش دولت و روحانیت (۱۲۰۷-۱۲۰۹)
انتخاب اسقفها در نظر پاپ «اینوسنت» قدر و منزلت زیادی داشت. از یک لحاظ برنامه اصلاحات پاپ احتیاج باسقفهای درست و حسابی داشت و از لحاظ دیگر اصول و اساس یک انتخاب صحیح و مناسب در شورای روحانی لاتران (۱)

منعقد در سال ۱۱۷۹ باین قسم بتصویب رسیده بود (لاتران یکی از قصور قدیمی رم است که مدت ده قرن محل اقامت پاپها بود) و قرار بود که خود پاپ که، حقوقدانی عالیقدر بود راه عملی اجراء اصول مزبور را نشان دهد. اختلافات متنازع فیه دولت و اختلافات فردی در سرتاسر اروپا، بوی مراجعه میشد که آنها راحل و تصفیه نماید و حقوقدانها در دربار و دادگاه او اجتماع میکردند تا از تصمیمات او مستحضر شوند و از زبردستی و مهارت او در جمع آوری ادله و براهین در شگفت میشدند.

پاپ یکسال بدین امید صبر کرد که «جان» قبول کند که انتصاب لانگتن (۲) شرعاً، و از لحاظ، قانون صحیح و برای خیر و صلاح خود او بوده است اما در تابستان ۱۲۰۷ تصمیم گرفت آنچه را که صحیح میدانست تحمیل و اجراء نماید. پس لانگتن را که از هر جهت مورد اطمینان بود در هفدهم ژوئن در ویتربو (۳) تقدیس کرد و بعد آماده شد که ضمانتهای اجرائی را علیه شاه بکار اندازد. در ماه اوت به اسقفهای «الی» و «لندن» و وستر دستور داد تا باردیگر کوشش کنند و شاه را ترغیب کنند که به «فرمان الهی» تمکین نموده سر تعظیم فرود آورد. «

اعلام تحریم در واقع دعوت روحانیون یک اعتصاب عمومی و تعطیل تمام وسائلی تسلیم بخش مذهب بود. تحریم مذهبی سلاحی خشن بود، زیرا بیگناه را بمانند آنکه گناهی مرتکب شده باشد رنج میداد. اما تاثیر آن هم از همین امر ناشی میشد، زیرا متخلفان و مجرمان را از هر گونه غمخواری و دلسوزی محروم میساخت

(1) The Lateran Council

(2) Langton

(3) Viterbo

و بطوریکه انتظار میرفت مؤمنان را علیه فاسقان بر میانگیخت. در قرن دوازدهم چندین مرتبه تهدید بصدور حکم تحریم شده و گاهی هم حقیقتاً بموقع اجرا گذاشته شده بود، اما جزئیات جریان آن هنوز بطور دقیق در قانون تصریح نگشته بود. خود «اینوسنت» سوم هم هنگامیکه تحریم مناسبی را بر شهر «لان» (۴) در ۱۱۹۸ و بر فرانسه در ۱۱۹۹ و بر نرماندی در ۱۲۰۳ اعلام کرد، دستورش کاملاً صریح و روشن نبود و روحانیون آنجا ناگزیر شده بودند باسئالات و استفسارهای پی در پی، خود، او را بستوه آورند. دستورهای او به اسقف مذکور، در اوت ۱۲۰۷ با عبارات کلی و عمومی و بدون تصریح به جزئیات تنظیم و صادر شده بود. آنها بایستی حکم عمومی تحریم را منتشر ساخته و انجام هرگونه اعمال و مراسم مذهبی، سوای غسل تعمید و اعتراف بگناهان بیماران در حال احتضار و مردنی را، اجازه ندهند. اجرای این دستور مواجهه با شک و تردید بود بدین معنی که اگر اطفال میتوانند غسل تعمید یابند، آیا نمیتوانستند در زمره مؤمنان قرار گیرند؟ همچنین اگر ممکن بود دربارهٔ محضر مراسم تدفین بعمل آورد؟ نیکوکاران پرهیزکار و زاهد نمی‌بایست مورد هیچگونه ارفاقی شوند؟ شاید پاپ به یک حکم عمومی و دامنه‌دار اکتفا کرد بدین امید که دوران آن کوتاه باشد و درواقع احتمال می‌رود که وی امیدوار بود که تهدید به تنهایی کفایت خواهد نمود و اثر خود را خواهد بخشید. فیلیپ پادشاه فرانسه مدت چهارسال در ازدواج نامشروع خود پایداری کرد، اما در ظرف چندماه پس از آنکه بصدور حکم تهدید شد تمکین نمود. اما پاپ در مورد «جان» اشتباه کرد و پیش‌آمد ها ثابت نمود که نمیتواند «جان» را با تهدید بهوش آورد و یا بامنع انجام مراسم مذهبی تنبیه کند.

در نوامبر ۱۲۰۷ پاپ نامه سرگشاده‌ای بیارونهای انگلستان بدین مضمون

نوشت:

«اگر شما به «جان» صداقت و وفاداری را که باو مدیونید بجا آورید، میتوانید اطمینان داشته باشید که اینکار هم موجب رضای خداوهم خشنودی ما است. اما چون باید وفاداری و صداقت خود را نسبت بیادشاه زمینی خویش بطوری ترتیب دهید که هیچگاه باعث نارضائی و آزردهی خدای آسمانی نباشد، باید مواظب باشید که بادادن پندواندرز و نظر صادقانه او را از سیاستی که ظاهراً دشمنی با خداست

نجات دهید. سیاست آزار و زجر دادن به برادر معزما «استیفن» اسقف اعظم «کاتربوری» و بالتبع کلیسای سپرده باو ستیزه جوئی با خداست. بنابراین با تمام نیروی خود ویرا از بی اعتنائی به رای مردمان نیک و از متابعت رای مردمان فاسق و خدانشناس نجات بخشید. ترسید که در راه حق موقتاً مورد انزجار و قهر او قرار گیرید، زیرا این چنین رفتار مقرون بصواب است و از راه تحریک خشم و کینه او آسیبی بشما نخواهد رسید بلکه بموقع خود بسود شما تمام خواهد شد و لطف و محبت ویرا بدست خواهید آورد. زیرا وقتیکه اورای و پند اقلانه را پذیرفت و برسر عقل آمد، شمارا بخاطر رای صوابی که داده اید دوست و عزیز خود خواهد شمرد ..

وقایع نگار دیر «مارگام» مینویسد که در ابتدا تمام مردم غیر روحانی یا بیشتر روحانیون و بسیاری از راهبان جانب شاه را گرفتند و از وی طرفداری نمودند. در نظر مردمانی که با اصول قانونی شرعی و در موضوع انتخاب نماینده های مذهبی آشنائی درستی نداشتند و از چگونگی و کیفیات کامل اختلاف و نزاع برسر مقام اسقفی «کاتربوری» در ۱۲۰۵-۶ بی اطلاع بودند چنین جلوه مینمود که پاپ صاف و ساده، «گری» (۵) را که منتخب شاه بود کنار نهاده و شخص مورد نظر خود را منصوب نموده است و چنین مینداشتند که شاه نه فقط باید شخص مورد نظر خود را منصوب کند بلکه در این مورد باید کسی را که مورد موافقت او نبوده و بر او تحمیل شده نپذیرد. تا این زمان پادشاهان کسانی را که نامزد میکردند سمت اسقف اعظمی بآنها برگذار میشد. در نظر آنها شخص «گری» از عیب و نقص مبری بود و نام «لانگتن» هم برای آنها معنای و اهمیتی خاصی نداشت فقط کار صحیح و درست این بود که اسقف اعظم «کاتربوری» که خود مستاجر و اقطاع خوار کل و مشاور و رازن عمده پادشاه بود، باید کسی باشد که پادشاه سازگار و بتوافق طبع و میل او باشد. مردم از خود میپرسیدند که اگر پاپ باین طریق سنت دیرینه را براندازد و در آن مداخله نماید، سرانجام امور کلیسایی و موقوفات آن که تحت سرپرستی آنها بوده چه خواهد شد. قانون شرع اقلاً این عقیده دیرینه را که کلیسای محلی و دیرهای بخش که از طرف اشخاص متدین تأسیس و بنا نهاده شده در تملک خصوصی مؤسس و واقف و ورثه او باقی بماند تضعیف و سست کرده و تحلیل برده بود. اما هنوز بعضی از حقوق و اختیارات بمانند انتصاب کشیشهای بخش را برای

آنها قائل نبود. اما اگر پاپها روز بروز مقتدرتر میشدند این حقوق و امتیازات تاکی میتوانست دوام کند؟ جان، درقبال این وضع وپیش آمد نهایت مهارت ودرایت را بکار برد. نخستین واکنش او بلاتردید واکنشی از خشم و خشونت خاص خاندان آتزو بود، اما زود جلوی خشم خود را گرفت واین تأثیر را درکار عمومی بوجود آورد که اوست که مورد آزار واجحاف قرار گرفته است و نه «لانگتن». «جان» برای جلوگیری از تحریم مذهبی بوسیله افتتاح باب مذاکرات بسیار کوشید و «سیمون» برادر و نماینده «لانگتن» را در وینچستر پذیرفت و نماینده خویش «آبه آوبولیو» را بدربار پاپ کسبل داشت تا موضوع را با او مطرح و مورد مذاکره قرار دهد. جان صرفاً میخواست وقت بگذراند. وی امتیازاتی پیشنهاد میکرد و سپس باتردستی شانه خالی مینمود و در مراجعات خود به «لانگتن» که ادامه داشت او را «کاردینال» خطاب میکرد و کوشش مینمود که تأیید و تصدیق صریح او را راجع به حقوق و اختیارات خود در موضوع انتصابات اسقفی بدست آورد. در ظرف چندماه پاپ یقین حاصل کرد که پیشنهاد های شاه برپایه دورویی و عدم صداقت استوار است و نمیتوان با او کنار آمد اما «جان»، توانست که در داخل کشور خود این عقیده و فکر را بوجود آورد که وی تلاش میکند بطریقی عادلانه و منصفانه اختلافی را برطرف کند که در اساس بر او تحمیل میشود. بعد از مذاکرات با برادر «لانگتن» نامه هایی به دادگاه های استان بدین مضمون فرستاد تا در حضور مردم خوانده شود:

«باید باطلاع شما برسد که جناب «سیمون» و «لانگتن» روز چهارشنبه قبل از نیمه روزه داری در وینچستر بنزد ما آمدند و از ما تقاضا نمودند که برادرش «استیفن لانگتن» را بسمت اسقف «کاتربوری» بپذیریم و وقتی که ما درباره حفظ شئون و مقامان در این موضوع با وی صحبت کردیم اظهار داشت که در این باب هیچ کاری از او ساخته نیست، مگر اینکه خویشتن را کاملاً در اختیار او بگذاریم و این را بدین منظور بشما میگوئیم که تا از آزار و عمل ناصوابی که نسبت بما شده است آگاهی یابید. در هفته دوم ماه مارس ۱۲۰۸ جان اطلاع یافت که صبر و حوصله پاپ باخر رسیده و قرار شده حکم تحریم در پایان ماه اعلام و منتشر شود. وی حمله متقابل خود را تهیه و آماده نمود. گماشتگان مخصوصی را باستانها اعزام نمود تا پشتیبانی و حمایت عامه را بجانب داری او جلب نمایند و در همانروز که روحانیون اعتصاب را آغاز کردند گماشتگان پادشاهی به ضبط اموال و املاک آنها بنام شاه اقدام نمودند.

در این اقدام يك نوع عدالت خشنی وجود داشت ، از این لحاظ که املاکی که به روحانیون اعطاء و وقف شده بود ، بخاطر این بود که آنها را در انجام و اجراء وظایف خود قادر سازد و از آن درآمد اعاشه کنند و نتیجتاً در صورتیکه از انجام خدمات مرجوع ، خودداری میکردند میبایست املاک را از کف بدهند . اقدام مزبور جواب دندان شکنی به پاپ بود . اگر او رعایای شاه را مورد جریمه و تنبیه قرار میداد ، شاه هم نسبت برعایای او معامله بمثل میکرد . وقت و زمان میبایست نشان دهد که کدام يك بیشتر دوام میآورند .

راهبان فرقه «سیسترسی» (۶) فرقه‌ئی از راهبا که در سال ۱۰۹۸ در سیسترسیوم (۷) یاسیتو (۸) تاسیس گردید در آغاز مدعی بودند که تحریم شامل حال آنها نیست ، زیرا که امتیازاتشان آنها را معاف میدارد ، لیکن چیزی نگذشت که آنها هم امرپاپ را اطاعت کردند و با روحانیون دیگر همصدا شدند . برای اثبات کاردانی و جربزه حکومت «جان» بهترین گواه این است که وی توانست تمام اموال و املاک متعلق به کلیسا و روحانیون را ضبط نماید . کلاتران یا امنائی که مخصوصاً برای این منظور تعیین و منصوب شدند ، اداره کردن اموال و املاک مزبور را برعهده گرفتند . مدیران غیرروحانی در اسقف نشینها و دیرها گماشته شدند و در هر بخش و حوزه‌ای چهار نفر برای ارزیابی و تشخیص مبلغی برای اعاشه و گذران آنها معین گردیدند . پاپ روحانیون را از زدن زنگهای کلیسا بازداشت و شاه هم در مقابل برانبارهای آنها قفل زد .

معهدا «جان» نمیتوانست برای مدت نامحدودی از گماشتگان خود چشم پوشد و آنها را بداره کردن اموال کلیسا بگمارد و همچنین میل نداشت وفاداری اشخاص محلی را که برای کمک طلبیده بود مورد سوء استفاده قرار دهد و آنها را زیاد خسته نماید . در ظرف یک هفته یا کمی بیشتر باطلاع افراد روحانی رسانید که حاضر است بعنوان امتیاز و بخشایش شاهی به کسانی که در مقابل حق الامتیاز از او تقاضای باز یافتن نظارت و کنترل اموال خود را بنمایند اجازه اینکار را بدهد . بعضی از افراد روحانیون که مورد عنایت و لطف شاه بودند از قبیل منشیان پادشاهی اجازه یافتند که اداره کامل اموال و املاک خود را در مقابل يك مبلغ صوری بدست گیرند ، اما در مورد همه اینطور عمل نمیشد . معمولاً شاه بروحانیون اجازه میداد که اموال

(6) The Cistercian Monks

(7) Cistercium

(8) Ceto

خود را اداره کنند، اما اینان حق نداشتند که آزادانه از درآمد آن استفاده نمایند. دیر «بری سنت ادمندز» (۹) در ظرف سه هفته حق اداره کردن املاک خود را از گماشتگان شاهی باز خرید نمود، اما باین شرط که رئیس دیر، درآمد املاک را پس از برداشت مبلغی که برای معاش خود لازم داشت بشاه بپردازد. این دیر توانست زود این حق را بدست آورد زیرا شاه به «ابت سامپسون» (۱۰) رئیس آن لطف خاصی داشت و بسیاری از دیرهای دیگر هم بزودی قرارومداری مشابه آن با شاه گذاشتند. املاک و اموال غالباً از شاه بکسی منتقل میگردید که آماده و حاضر بود بسمت امین از طرف مالکین روحانی آن عمل کند. بارونها معمولاً برای دیرهایی که با آن روابط مشخصی داشتند بعنوان امین برگزیده میشدند. «جفری فیتز پیتتر»، مهرداد شاه شخصاً مسئولیت تمام اموال فرقه بهادران «تامپله» (۱۱) و چند دیر دیگر را که خود حامی و سرپرست آن بود پذیرفت. رئیس فرقه بهادران «هسپتالیه» (۱۲) و ارباب فرقه «سمپرینگهام» (۱۳) اجازه یافتند که بعنوان دیر برای فرقه خود عمل کنند. اسقفها و خلیفهها و «پریر»ها (۱۴)، سرشماسها و روحانیون بخش باتعهد و تضمین که مسئول درآمد آنها در مقابل شاه باشند، توانستند اموال خود را آزاد کنند. مثلاً آبت «سنت اولپانز» ششصد مارك حق الامتياز پرداخت. بدبختانه فقط پاره‌هایی از اسناد و بایگانی سلطنتی مربوط بدوران تحریم بجای مانده و دانستن آنکه تا چه حد این بازیافت مشروط اموال عمومی و کلی بوده مشکل می‌باشد. اما «آدام آواینشام» (۱۵) نقل میکند که اکثر روساء بنگاههای مذهبی اموال خود را در مقابل پرداخت جریمه آزاد و باز خرید کردند.

ضبط کردن اموال مؤسسات مذهبی و الزام آنها پرداخت حق الامتياز برای اداره کردن آن از طرف پادشاه و تسلیم يك قسمت از درآمد آن بشاه، نقشه‌ماهرانه وزیر کانه‌یی بود. مؤسسات مذهبی از انجام این کار شاد و دلخوش بودند، زیرا اقلاً توانستند املاک خود را از خرابی و ویرانی نجات دهند. اکنون دشوار است معلوم نمود که جان چه مبلغ از روحانیون جمع‌آوری نمود، اما میتوان حدس زد که در حدود ثروت کوچکی بوده است. مثلاً کلاتر «نرتهمپتون» (۱۶) در عید میکائیل ۱۲۱۰ متجاوز از هزار لیره درآمد غیر خالص شش ماهه «پیتربارو» (۱۷) را بشاه تسلیم نمود. سال

(9) The Abbey of Bury St. Edmund's

(10) Abbot Sampson

(11) The Knights Templar (12) The Knights of Hospitaller

(13) Order of Sempringham

(14) Priors

(15) Adam of Eyncham

(16) Northampton

(17) Peterborough

بعد رئیس مؤسسه مذهبی آنجا اختیار اداره کردن املاک بنگاه را در مقابل پرداخت سالی ششصد لیره بدست آورد - که خود درآمد معتناپی برای خزانه پادشاهی بود آنهم بدون دیناری هزینه . در واقع تحریم مذهبی «جان» را از نگرانیها و ناراحتیهای مالی برای چند سال نجات بخشید . «جان» ، باخوش مشربی و شوخ طبعی زیرکانه نقشه دیگری طرح کرد که بسیاری از افراد روحانی را مادامیکه در حیظه قدرت و تحت اختیارش بودند جریمه کند و پولی از آنان بدست آورد . مصادر و اولیاء امور روحانیت ، تجرد را با اشکال زیاد بر افراد روحانی تحمیل میکردند و کاملاً محقق شده است که بسیاری از این افراد و مخصوصاً کشیشها در حوزههای خود ، شکلی از ازدواج را پذیرفته و یا معشوقه‌هایی تحت عنوان خانه‌دار «نگاهداشته» بودند . بقول «جرالد آوولس» (۱۸) خانه‌ها و کلبه‌های کشیشهای بخش سرشار از معشوقه‌های صاحب اختیار و جیرجیر گهواره‌ها و کودکان شیرخوار و نوزاد بود . هانری اول ، کشیشهای متأهل را بخاطر نافرمانی از احکام کلیسا جریمه نموده ، اما در عین حال پروانه‌هایی هم برای ازدواج با آنان فروخته بود . جان راه بهتری از پیش گرفت چه دستور داد که همه معشوقه‌ها و محبوبه‌های روحانیون را دستگیر نمایند و در مقابل اخذ تن بها آزاد سازند . بسیاری از آنان با عجله و شتاب با افتضاح و رسوائی معشوقه‌ها و محبوبه‌های خود را در مقابل دادن وجه‌الضمان آزاد نمودند .

اعلام تحریم مذهبی به‌دفع مطلوب نرسید و باشکست‌رو برو پادشاه تکفیر شده شد . تحریم مذهبی نه تنها «جان» را نترسانید بلکه تقریباً او را ثروتمندتر ساخت . پاپ «اینوسنت» در ژانویه ۱۲۰۹ نامه‌ای به «جان» نوشت و ویرا با اقدامات و تصمیمهای شدیدتری تهدید نمود و در تابستان همان سال به «لانگتن» دستور داد حکم تکفیر «جان» را هر موقع که بنظرش متناسب باشد شخصاً اعلام نماید . شاه باز هم تلاش کرد که با افتتاح باب مذاکرات دفع‌الوقت کند ، اما عدم صداقت و ناراستی او واضح و آشکار بود و در ماه نوامبر تکفیر او اعلام شد . تکفیر معادل و هم‌ارج شرعی محرومیت از حقوق مدنی و اجتماعی بود و شخص تکفیر شده را از مرز جامعه مسیحیت بیرون میگذاشت . تکفیر می‌بایست حکم وحشتناکی باشد زیرا روح متخلف را در صورتیکه بدون آشتی با کلیسا در میگذشت ، بخطر میانداخت اما بدبختانه تکفیر را روحانیون بحدی در موارد

کوچک و پوچ بکار برده بودند که جز اشخاص خیلی مقدس و پای بند بامور دینی، دیگران آنرا جدی نمی انگاشتند. تکفیر این محرومیتها را بهمراه داشت. تکفیر شدگان نمیتوانستند در محاکم شرعی اقامه دعوی و دادخواهی نمایند. سوگندهای آنها بی قوت و پیمانها و قراردادهای و عفو آنها مشکوک و بی اعتبار بود. این محرومیتها چندان کافی نبود که «جان» را برسر اطاعت آورد و مقامات شرعی در انگلستان در واقع مجبور بودند که برای بکار بستن ضمانتهای اجرائی بکمک پادشاه متوسل شوند و متخلفین و خطاکاران را بوسیله کلاتران جستجو کنند و بزدان اندازند. آنچه را که پاپ «اینوسنت» از اعلام تکفیر «جان» امید و انتظار داشت، احتمالا نتیجه غیرمستقیمی بوده، زیرا طرد و بیرون گذاشتن شخص فرمانروایی از جامعه مسیحیان، روابط او را با رعایایش سست و متزلزل میساخت و تقریبا بمشابه حکم عزل او بود. مفاد تکفیر از رعایا انتظار نداشت که از وفاداری خود نسبت به شاه سر باز زنند اما اگر حس میکردند که نمیتوانند از کسی متابعت کنند که کلیسا او را کنار گذاشته و جان آنها را آرام میساخت و مورد پشیمانی قرار نمیداد.

کسانیکه حقیقتا حکم تکفیر «جان» باعث مزاحمت و ناراحتی آنها شد بعضی از روحانیون انگلیسی بودند. اسقفهای «باث» (۱۹)، «لینکلن» (۲۰)، «رچستر» (۲۱)، «سالیسبوری» (۲۲) که حس کردند قادر بادامه روابط خود با پادشاه نمیشدند، انگلستان را ترک گفتند و با اسقفهای لندن و «الی» و «وستر» که از هنگام اعلام تحریم مذهبی در سال ۱۲۰۸ در تبعید بسر میبردند پیوستند. معدودی دیگر از مصادر امور مذهبی از انگلستان مهاجرت کردند، اما هیچگاه يك هجرت عمومی صورت نگرفت. اسقفهای دادگاههای شرعی «وینچستر» (۲۳) و «نارویچ» از جای خود تکان نخوردند و بیشتر منشیان پادشاهی در مقامهای خود باقی ماندند و جالبتر از اینها دوکشیش «سیسترسی» در ملازمت پادشاه بسر میبردند که یکی از آنها بنام «ابت بیندن» (۲۴) وابسته و مأمور خیرات و صدقات او بود. جان، واکنشی سخت و خشونت آمیز در مقابل مهاجران نشان داد. املاک آنها مجدد ضبط شد و با بیرحمی مورد استثمار قرار گرفت و در سال ۱۲۱۲ کیشیهائی که از طرف روساء مذهبی مهاجر بمشاغلی منصوب شده بودند از کار برکنار شدند و درآمدهای مشاغل مزبور ضبط گردید. اموال مهاجرین در دست پادشاه محکوم به تضييع و ویرانی و فشار بود.

(19) Bath
(22) Salisbury

(20) Lincoln
(23) Winchester

(21) Rochester
(24) Abbot of Bindon,

جنگلهای اسقف اعظم «کاتربوری» در معرض فروش درآمد و دژ اسقف «لندن» و دژ «استارنفرد» منهدم گردید.

یکی از چیزهای شگفت‌انگیز راجع بدوران تحریم مذهبی این است که در همان هنگام که وقایع نگاران بعضی از فعالیت‌های دیپلماسی را ثبت و ضبط کرده‌اند تقریباً درباره تأثیر تحریم مذهبی در زندگانی جامعه روحانی انگلستان ذکر نمیکنند بطوریکه ما ناچاریم که اطلاعات پراکنده و ناقص را جمع‌آوری نموده کنارهم بگذاریم و تصویری از آن بسازیم. چنین بنظر میرسد که «جان» میل نداشت که جریان معمول و عادی حکومت شرعی را منقطع سازد. بمحض آنکه روحانیون اموال خود را با سپردن تضمین آزاد میکردند، بآنان اجازه داده میشد که دعاوی حقوقی و مدنی خود را در دادگاههای شاهی اقامه نمایند. دادگاههای خود آنان نیز کماکان وظایف خود را انجام میداد هرچند که دیگر هیچ پژوهشی به رم نمیرفت. قلمروهای اسقفهای غائب بوسیله گماشتگان منصوب از طرف خود آنان اداره میشد و برسبیل مثال هنگامی که اسقف «ووستر» نامه‌ای متضمن دستور و تعلیمات لازم به گماشتگان خود میفرستاد جان مداخله‌ای نمیکرد. شك نیست که زندگانی روحانی و کلیسایی ضعیف و سست گردید و یقیناً وضع بیسابقه‌ای در آخر سال ۱۲۱۱ بوجود آمده بود، چه در آن موقع فقط يك اسقف در انگلستان وجود داشت. علاوه بر اسقفهای که بمناسبت تحریم انجام مراسم مذهبی و تکفیر از کشور مهاجرت و فرار کرده بودند، اسقف اعظم «یورك» در سال ۱۲۰۷ کشور را ترك گفت، زیرا كشمکش و نزاعی با شاه بر سر تحمیل مالیات بر مستأجران خود پیدا کرده بود و «ژیل دبریوز» (۲۵) اسقف «هریفرد» (۲۶) از ترس راه فرار را درپیش گرفت چونکه «جان» با خانواده او دعوی و نزاع‌های شخصی هم داشت، مضافاً باینکه اسقفهای «دورهام»، «لیچفلد»، «چیچستر» (۲۷) و «اگزیتِر» (۲۸) فوت کرده و مناصب آنها خالی مانده بود و در انتخابات جدید دوستان شاه باین مناصب برگزیده شده بودند، اما هیچیک از آنها مورد تقدیس مذهبی (از طرف پاپ) قرار نگرفتند. جان «دوگری» (۲۹) اسقف «نارویچ» که در فوریه ۱۲۰۸ بسمت مهرداد ایرلند به دبلین اعزام شده و باین حساب فقط «پیتردرش» اسقف «وینچستر» باقی مانده بود. تأثیر تحریم مذهبی بر زندگانی

(25) Giles de Briouze
(28) Exeter

(26) Hereford
(29) John de Gray

(27) Chichester

مذهبی حتی از این هم مبهم‌تر و تاریک‌تر است. در ماه‌های اول، بحث وجدال زیادی میان مسئولین اجراء آن راجع باینکه تحریم کلیه اعمال مذهبی و مراسم کلیسایی سوای غسل تعمید اطفال و اقرار بگناهان بیماران مشرف بمرگ، چه چیزهایی را متضمن است، در گرفت. اسقفها بیکدیگر مراجعه و باهم مشاوره نمودند و استفسار و استفتاءها از متبحرین حقوق شرع نمودند. در سال ۱۲۰۹ اینوسنت، به راهبها اجازه داد که آئین «عشاء ربانی» را هفته یکمرتبه در پشت درهای بسته و پنهان از انظار بجا آورند و در سال ۱۲۱۲ صریحاً اجازه داد که بمحتضران، عشاء ربانی (۳۰) داده شود ولی در قسمتهای دیگر راهنمایی صریحی نکرد. چنین بنظر میرسد که تعبیرات و تفسیرات متفاوتی در قلمرو و حوزه‌های مذهبی مختلف وجود داشته است. در بعضی از موارد کودکان در خانه غسل تعمید می‌یافتند و برخی در کلیسا، اما پنهان از انظار و در پشت درهای بسته. کسانی که میخواستند نذری کنند، میتوانستند بعبادتگاهی دسترسی یابند و بعضی از دیرها، زائران را محرمانه و آهسته از در خصوصی می‌پذیرفتند. معذک باید قبول کرد که در اوائل ۱۲۰۸ تا اواسط ۱۲۱۴ عامه مردم غیر روحانی از شعائری که در عبادتگاه باید صورت گیرد محروم بودند - نمیتوانستند ازدواج کنند یا در زمین متبرک دفن شوند. قبور در جنگلها کنده میشدند و یا اجساد در گودالهای کنار راه گذارده میشد. اسقف «بنگر» (۳۱) تقاضا کرد جسد او را در میدان بازار زادگاهش «شروزبری» (۳۱) دفن نمایند. با اینهمه نشانه‌هایی از نارضائی عامه وجود نداشت و قطعاً این وضع برای پیشوایان روحانی ناراحت‌کننده و برای پاپ اضطراب‌آور بوده است.

اقداماتی بعمل آمد که دینداری مردم و تقید آنها بمذهب را با وسائل دیگری حفظ نمایند. زیارت‌گاهها مورد تشویق قرار گرفت. در محوطه کلیساها مجالس وعظ دائر شد و در روزهای یکشنبه بیادبود مصلوب شدن عیسی صلیب‌ها را در میدانهای عمومی نصب میکردند. اما همانطور که «آبت اوفرد» (۳۳) در سال ۱۲۱۰ اظهار تاسف مینمود: «عامه مردم تقریباً دو سال است که از شرکت در هر گونه شعائر مذهبی محروم مانده و در روزه دائمی بسر می‌برند و اگر گرسنگی خوردن همینطور رو بافزایش رود، شکی نیست که در وسط راه خواهند مرد و بکلی سرزمین پدرانشان را از یاد خواهند برد». چهار سال دیگر طول کشید تا این روزه محرومیت

شکسته شد. بعلاوه بسیاری از روحانیون محلی چون کاری نداشتند وقت خود را بجای آنکه بکار دیانت بپردازند در میخانه‌ها میگذرانیدند و همین موضوع وقتی که تحریم مذهبی برداشته شد مشکل جدیدی برای اسقفهای مربوط فراهم آورد! شگفت نیست که وقایع نگاران دیرها «جان» را به بیدینی متصف کرده باشند و یکی از آنها نوشته باشد که جان پس از آنکه بسن بلوغ رسید هیچگاه مراسم عشاء ربانی راحتی درموقع تاج گذاری بجا نیاورد. حقیقت امر این است که «جان» لاقلاً صورت ظاهر را حفظ میکرد و تظاهر بدین مینمود. بلافاصله بعد از تاجگذاری زیارت مشاهد مقدسه «سنت تماس بکت» «سنت البان» و «سنت ادمندز» رفت هرچند که وجودش درنرماندی خیلی ضرور و لازم بود. ازاین قبیل تظاهرات بسیار ازوی دیده شده است و گفته آن نویسنده درباره وی ممکن است دریک موقع صادق باشد و آن وقتی است که «جان» در کلیسا پیامی برای «اسقف هوک» فرستاد که وعظ خود را کوتاه کند چون موقع نهارش فرا رسیده بود. پدر «جان» هم در کلیسا آرام نداشت و با درباریانش به نجواسخن می گفت، اما هر دو احترام زیادی برای «هوگ» قائل بودند. در آخرین بیماری هوک، «جان» بعیادتش رفت و در تشییع جنازه اش شرکت نمود. در حقیقت او بروحانیون فی حد ذاته و بعنوان آنکه روحانی هستند غرض وعداوتی نداشت، «ابت شامپسون او بری سنت ادمندز» بحدی با جان دوست بود و پایدار ماند که هنگام فوت در سال ۱۲۱۲ جواهری از خود باو هبه کرد. در اواسط تحریم مذهبی «جان» شش کتاب مذهبی از کشیش «ردینگ» بعاریت گرفت و در عوض یک نسخه پلینی باو امانت داد. نسبت برسوم و انجام آداب مذهبی پرشور و زنده دل بود و در صورت حسابهای او و جوهری برای خرید کتاب، پارچه های روپوش، محراب صلیب و امثال آن که پرداخته شده بچشم میخورد. در صدقه دادن گشاده دست بود - مخصوصاً هنگامیکه در روز یکشنبه گوشت خورده و یادر روز مقدسی بشکار رفته بود. در دوران تحریم مذهبی بخششهای معمولی خود را به مؤسسات مذهبی سه برابر نمود، مثل اینکه میخواست دینداری خود را اعلام کند.

در سال ۱۲۱۱ هدایائی از شاه به دیر های راهبه ها در تمام استانها فرستاده شد. جای تاسف است که «جان» نسبت بدیر هائی که ثبت وقایع را نگاه میداشتند

چندان نیکوکاری و احسان نشان نداد ، تا نام خوبی از خود بجای گذارد . در سال ۱۲۰۰ وی بادلوسوزی و غمخواری شکایات دوازده کشیش «سیسترسی» را علیه ماموران جنگلبانی پذیرفت و نه تنها حاضر شد ستمی را که بر آنان وارد شده جبران نماید ، بلکه تقبل نمود که دیری هم برای آنان بسازد و «دیربرلیو» در نتیجه همین وعده بنا نهاده شد . اما راهبان آنجا فراموش کردند که آیندگان را از این بخشش و کرم آگاه نمایند . نظیر همین بخششها درباره مؤسسات مذهبی دیگر نمود که ذکر آن موجب اطناب است در جریان جنگ پاپ هرگز درصدد برنیامد که اقتدار مقام پاپ را انکار و نفی نماید و یا مورد حمله و اعتراض قرار دهد . هم اوفق این بود که اقتدار طوری اعمال شود که حقوق و اختیارات دیرینه سلطنت راپایمال نکند . نیت و قصد واقعی او تمکین و اطاعت نبود بلکه چنین جلوه میداد که برای يك توافق منصفانه حاضر و آماده است . در سال ۱۲۱۱ «پاندلف» نماینده و مامور پاپ را در انگلستان پذیرفت و بوی اجازه داد که راجع بموضوع دعوی در برابر شورای شاهی در «نورتمپتون» بحث و استدلال کند . وی شرایطی برای رفع تحریم مذهبی پیشنهاد کرد بدینقرار که لائیکتین باید بسمت اسقف اعظم پذیرفته شود ، تبعیدشدگان و مهاجران بسمت سابق خود منصوب و در شغل خود مستقر شوند و اموال ضبط شده مسترد گردد . جان ، شرایط مزبور را با قوت قلب و جرئت رد نمود شاید بهانه او برای ورود در مذاکره بمنظور نشان دادن حسن نیت خود به بارونها بود اما قوت قلب و اطمینان او در رد کردن شرایط پاپ نشانه ای از اعتماد بی پایان او به پشتیبانی و حمایت از طرف بارونها . خود «اینوسنت» هم خودداری بارونها را از آنکه دستی برای کمک به کلیسا و روحانیت مصیبت دیده بلند نمیکند بتندی و تلخی مورد مذمت قرار داد .

کوچکترین اظهار عقیده و نظر از يك فرد غیر روحانی درباره تحریم مذهبی برشته تحریر در نیامده و بچشم نمیخورد ، اگرچه بارونها جانب شاه را در اختلاف بین او و پاپ گرفتند و از او پشتیبانی کردند ، مع هذا نمیتوان گفت که در این اظهار و ابراز قدرت وی شاد و خرسند بوده اند . وی قدرت زیادی برای اعمال زور و در صورت لزوم برای خرد کردن قسمت بزرگی از رعایای خود آنطور که میخواست واراده اش اقتضاء میکرد نشان داده بود . روحانیون کشور از بزرگ و کوچک

دستخوش اراده و میل او شده بودند . اموال آنان ضبط و مورد استثمار واقع و گاهی هم تلف شده بود . زندگانی منظم و با انضباط آنها جای خود را به اغتشاش و درهم ریختگی و ابهام و عدم اطمینان سپرده بود . رسوم و عادات مسلم بایک کلمه زیرو رو شده بود . مثلاً وقتی که يك كشيش در میگذشت دارائی دیر بدست شاه میافتاد تاجانشینی برای متوفی معین شود اما رسم و عادت دیرینه میان سهم كشيش از درآمد و سهم راهب از آن فرق می گذاشت و فقط حصه كشيش تا موقعی که جانشین او منصوب نشده بود مورد استفاده شاه قرار میگرفت . معذالك در دوران تحریم مذهبی رسم و عادت مزبور رعایت نشده بود و شاه از کلیه املاك دیر با کمال خشونت بهره برداری می کرد . هفده دیر تا سال ۱۲۱۳ باین وضع دچار شده بود و حال آنکه طبقه روحانیون در کشور تنها طبقه ای بنظر میرسید که حقوق و امتیازاتش بیش از سایر طبقات بوسیله عرف و فرمان محکم و پابرجا بود و مورد تجاوز قرار نمیگرفت . بارونها برکنار مانده بودند و این نوع عمل را نظاره میکردند اما نمیتوانستند به شکستن حقوق سایر مردم در دستهای بیرحم شاه بابی اعتنائی بنگرند . شك و تردید و عدم اطمینان و تزلزل در روابط بارونها با شاه رخنه نموده بود حقوق آنان نیز مورد تهدید نیروی استبدادی قرار گرفته و تعدی و تجاوزی هم بشخص آنها سایه افکنده بود . بارونها نمیتوانستند برای همیشه تماشاچی بمانند و در جستجوی راه نجات بر نیایند !



فصل ششم

((جان)) و بارونهایش

صاحب اختیار جزایر بریتانیا

جدوجهد «جان» برای امنیت داخلی که بر اثر

نگرانی واشتیاق او به تجدید مبارزه بافیلیپ ویم و ترس مستمر شخصی وی تشدید شده بود، مناطق مرزی در «ولز»، «اسکاتلند» و «ایرلند» را شامل بود. در این نقاط اقتدار پادشاه از ایام دیرین روبه سستی وضعف میرفت. اوضاع و شرایط دفاع محلی و محدودیت و وسائل و دستگاه اداری که پادشاهان گذشته در اختیار داشتند، ایجاب نموده بود که بسیاری از اختیاراتی که در نقاط دیگر از طرف خود شاه دقیقاً مورد نظارت و کنترل قرار میگرفت در مناطق مذکور به دست بارونهای محلی سپرده شود. در بعضی نقاط و برجسته تر از همه در «پالاتینات آودرهام» (۱) و در «پالاتینات آوچستر» میتوان گفت که خداوندگار آنجا نایب السلطنه موروثی بود که باراده و اختیار خود اداره آنجا را که بمقیاس کوچکترین نمونه و انعکاس از اداره تمام کشور بود، رهبری میکرد. کلاتران و دادرسان آنجا را خود عزل و نصب میکرد و درآمدها را وصول مینمود و بخزانه خود میریخت. بارونهای نواحی مرزی از بعضی از امتیازات خداوندگاران «پالاتین» برخوردار بودند و در سرزمینهای تسخیر شده در «ولز» و «ایرلند»، امتیازات آنها وسیعتر و دامنه دارتر بود.

اینگونه بارونها بهیچوجه ازدل و افسیه و نگرانیهای همقطاران خود در نقاط دیگر کشور برکنار نبودند، زیرا همه املاک آنها در درون حدود این «آزادیه و اختیارات» قانونی قرار نگرفته و بلکه در نقاط مختلف کشور پراکنده بود. میتوان گفت که آنها بارونهای عادی بودند فقط با امتیازات اضافی از حیث تملک املاک مرزی. بدیهی و مسلم بود که جان میبایست از این آزادیها و اختیارات بیشتری که سایر بارونها از آن محروم بودند بعنوان پایگاههای احتمالی مخالف بیمناک باشد

(1) The Palatinat of Durham

(2) The Palatinat of Chester

و بهمین جهت توجه خاصی بدانها معطوف داشت. باسرکشی شخصی باین نقاط و تقویت دژهای شاهی، باگماشتن اشخاص مورد اطمینان و تجدیدنظر در امتیازات سابق بنفع خود درنقاطیکه میتوانست وبانسان دادن قدرت ازقبیل انهدام «بریوز» (۳) سلطه واقتدار خودرا تاحدی که درامکان داشت برخ همه کشید و میتوان گفت که در اقصی نقاط کشور از هیچیک از پادشاهان گذشته باندازه «جان» حساب نمیدردند. درهمین حال جان نگران بود که مباداناراضیان برای کمک ویاری «ولشها» و «اسکاتلندی» ها روی آورند و یادریرلند پناه گیرند. سفرهای او باین نقاط همراه باسپاه ولشگر درسالهای ۱۲۰۹-۱۲۱۲ وقایعی بیارتباط باین موضوع و یا اسراف بیهوده منابع نظامی اونبود، بلکه جزئی از نقشه کلی او برای امنیت کشور بشمار میرفت. اجزاء دیگر این نقشه صرف مخارج گزاف برای مستحکم ساختن دژهای سواحل شرقی و جنوبی واستقرار پادگان کوچک دریائی بود، تا پیش از آنکه دوباره بافیلیپ زور آزمائی کند، امنیت ودفاع کشور تضمین شده باشد. «ویلیامشیر» (۴) پادشاه اسکاتها ازهمان آغاز پادشاهی «جان» وضع تهدید آمیز پیش گرفته وممکن بود هرآن ایجاد مزاحمت نماید. وی درسال ۱۱۷۴ هنگامیکه درصدد برآمده بود ازسرکشی وطغیان بارونها علیه هانری دوم استفاده کند باسارت افتاده و مجبور شده بود متبوعیت پادشاهی انگلستان را بشناسد، اما «ریچارد» بآن بیاعتنائی خاص خود، نسبت بمنافع دیرینه انگلستان این امتیاز را بدورافکنده بود. این پادشاه که تنها فکروخیالش بدست آوردن وجه برای جنگ صلیبی بود، تمام قراردادهائی را که پدرش بوسیله منشور های جدید و بعثت اسارت پادشاه بجبر وزور گرفته بود، ملغی وباطل کرد و دژهای «برویک» (۵) و «رکسبارو» (۶) را درمقابل اخذ ده هزار مارك باو مسترد نمود. ویلیام، ازین روش مسالمت آمیز سوءاستفاده نمود و نسبت به استانهای شمالی «نرتمبرلند» (۷) و «کمبرلند» (۸) و «وستمرلند» (۹) و شاید قسمتی از «لانکاشیر» (۱۰) بعنوان آنکه حکومت دست نشانده انگلستان است، ادعاهائی نمود رویهمرفته این ادعاهم چندان بیمورد نبود، زیرا پدرش یكوقت كنت نشینی «نرتمبرلند» رادر تصرف داشت وبرادر بزرگش كنت «نرتمبرلند» و «کمبرلند» بود وحتی برادر کوچکش عنوان اول «کنت اوهینگدن»

(3) Briouze
(6) Roxburgh
(9) Westmorland

(4) William the Lion
(7) Northumberland
(10) Lancashire

(5) Berwick
(8) Cumberland

(۱۱) را داشت ، اما دعوی ویلیام بطور جدی تلقی نگردید .

پادشاه اسکاتها محتملا امید داشت که «آرتور» که نوۀ خواهرش بود جانشین «ریچارد» گردد و بر تخت پادشاهی به نشیند و در واقع قرائنی هم در دست است که وی برای همین منظور با خزانه دار «ریچارد» همدست شد . هنگامیکه جان در عوض آرتور جانشین «ریچارد» گشت ، ویلیام رفتاری ستیزه جویانه پیش گرفت و «نرتمبرلند» و «کمبرلند» را مطالبه کرد و از انجام مراسم بندگی و تبعیت که میبایست بعلت بارون نشینی «تیندل» (۱۲) ، که در انگلستان داشت ، نسبت بجان ایفاء نماید ، سرپیچید و تهدید نمود که اگر تقاضاهای او مورد اجابت قرار نگیرد آنچه را که در قوه داشته باشد برای احقاق حق خود بکار خواهد برد . در مارس سال ۱۲۰۰ وقتیکه «جان» ویرا احضار کرد که در یورک مراسم بندگی و تبعیت را انجام دهد ، از حضور خودداری نمود ، اما در ماه نوامبر تغییر عقیده داد و در «لینکلن» بنزد «جان» آمد .

جان ، بحث و مذاکره راجع بادعای ویلیام را نسبت باستانهای شمالی برای مدت نامحدودی به تعویق انداخت و گواه تیرگی روابط آنها این است که ویلیام باسقفهای فراری انگلستان پناه داد و به خراب نمودن استحکاماتی که اسقف «دورهام» بر رودخانه «توید» (۱۳) ساخته بود اقدام نمود .

جان مجبور بود که وضع شمال را در سال ۱۲۰۹ خیلی جدی بنگرد زیرا توطئه ای در جریان بود که در آنجا و در «ایرلند» که «بریوزها» (۱۴) با «لیسیها» (۱۵) در کمین نشسته و منتظر فرصت بودند ، شورش و طغیانی برپا شود . فیلیپ پادشاه فرانسه با توطئه کنندگان مذکور در تماس بود و چنین بنظر میرسید که تصمیم داشت هم زمان با وقوع طغیان دست به هجوم و تاخت و تاز زند. جان ، مصمم شد پیش از آنکه تکفیر مذهبی موقعیتش را ضعیفتر سازد قدرتی از خود نشان دهد . پس در ماه اوت پیشاپیش سپاه نیرومندی در «نرهام» (۱۶) سردر آورد و از «ویلیام» پادشاه «اسکاتها» خواست که بمنظور وثیقه و صداقت و وفاداری ، سه دژ تسلیم نماید . ویلیام ، میلی بجنگ نداشت و حاضر شد که با «جان» کنار آید . جان که او را زبون می انگاشت روشی آمرانه و تحکیم آمیز پیش گرفت و بالاخره حاضر شد که در مقابل

(11) Earl of Huntingdon

(12) Tindale

(13) Tweed

(14) The Briouzes

(15) The Lacys

(16) Norham

تمکین و اطاعت کامل خصم از درمسالت و آشتی درآید. پادشاه «اسکاتها» دودختر خویش را برسم گروگان تسلیم نمود و قول داد که مبلغ پانزده هزار مارک در ظرف دو سال بخاطر «لطف و عنایت» شاه پردازد. اما چگونه امید داشت که این مبلغ را کارسازی نماید در پرده اسرار نهان است، زیرا که ویلیام در آن موقع مبالغی هنگفت به یهودیان بدهکار بود. اما «جان» آنچه را که میخواست بدست آورد. نسلط بر «ویلیام» و زبونی و خواری کامل او و این برای هرکس که با سرکشی و طغیان مساعدت مینمود درس خوبی بود.

ابراز قدرت درشمال مقدمه‌ای لازم برای تعقیب «بریوزها» در ایرلند و استقرار قدرت شاه در آنجا بود. ریچارد، در این باب علاقه‌ای نداشت و باندازه‌ای بی‌اعتنا بود که هنگامی که در سال ۱۱۹۴ تیول های «جان» را از او بازگرفت، عنوان و لقب لرد ایرلند را برای او باقی گذاشت. حتی درست معلوم نیست که چه کسی منصب مهرداد سلطنتی را در «دبلین» بعد از آنکه «جان دکورسی» (۱۷) در سال ۱۱۹۱ از این شغل برکنار شد، برعهده داشت. سالها این کشور گرفتار هرج و مرج و خونریزی بود و شاهزادگان ایرلندی و حادثه جویان انگلیسی علیه یکدیگر همدست میشدند و بزد و خورد میپرداختند. جان، بمحض جلوس بر تخت سلطنت در صدد برآمد که در این باب از دورکاری صورت دهد. پس یکی از بازماندگان فاتحان اصلی ایرلند بنام «میلرفیتزهنری» (۱۸) را بسمت مهرداد آنجا منصوب نمود و در سال ۱۲۰۴ اجازه داده شد که همان تشریفات دادرسی را که هانری دوم در انگلستان معمول کرده بود، مورد عمل قرار دهند و سکه جدیدی هم در سال ۱۲۰۷ بجریان گذاشته شد.

معذالك وظیفه استقرار صورت ظاهر نظم در میان بارونهای درجه دوم، بوسیله نسل جدیدی از خداوندگاران که با منابع و وسائل انگلیسی پشتیبانی میشدند انجام پذیرفت. برادران «لیسی» درمیث (۱۹) و «اولستر» (۲۰) و «ویلیام دبریوز» در لیمریک (۲۱) و ویلیام مارشال در «لینستر» (۲۲) بمحض آنکه جان «لیمریک» را در ژانویه ۱۲۰۱ به «بریوز» برگذار کرد، وی بآنجا رفت و باخشوتی که ویرا مایه وحشت و رعب مرزهای ویلز ساخته بود نظم و انضباط را در آنجا برقرار کرد. بریوز،

(17) John de Courcy
(20) Ulster

(18) Miler Fitz Henry
(21) Limerich

(19) Meath
(22) Leinster

مجبور شد که در سال ۱۲۰۲ در فرانسه به جان به پیوندد اما برادر زنش «والتر لیزی» از املاک او در ایرلند مراقبت مینمود و وی در عوض با ملاک «والتر» که متصل باملاک خود او در «ویلز» بود رسیدگی میکرد. برادران «لیزی» بامهردار سلطنتی همکاری و اشتراك مساعی نمودند تا «جان دکورسی» گردنکش و آشوبگر را که سعی داشت طریق خاصی در مقابل شاهزادگان بومی ایرلند شمالی در پیش گیرد منقاد سازند. در ماه مه ۱۲۰۵ جان «اولستر» را به «هوک لیزی»^(۲۳) واگذار کرد چونکه «جان دکورسی» آنرا در همانروز که بدست هوک شکست خورد در تصرف داشت و ویلیام مارشال در سال ۱۱۸۹ لرد «لینستر» شده بود، ولی محتملاً نتوانست تا سال ۱۲۰۷ شخصا بانجا سرکشی کند و وقتی هم که سرکشی کرد چند هفته یش نبود. معذالك از آوریل ۱۲۰۸ تا اوایل ۱۲۱۳ تقریباً بطور استمرار در آنجا توقف نمود و بیشتر آن مدت را هم مورد بی لطفی «جان» بود و در این ایالت وسیع آرامش برقرار کرد و رونق و رفاهی بوجود آورد که تا آنوقت تصور آنرا هم نمینمودند.

بامقایسه با این اشخاص، اقتدار مهردار سلطنتی ضعیف بود و حتی در آنطرف «پیل»^(۲۴) قسمتی از ایرلند که در تحت فرمانروائی انگلستان بود قدرت او تقریباً محسوس نبود. جان در پایان سال ۱۲۰۶ هنگامی که «میلر» را تشویق کرد که باراضی «بریوز» و مارشال هجوم برد متوجه این نکته گردید. و قتیکه آنها و دوستانشان زبان اعتراض گشودند، پادشاه اصرار ورزید که هیچکس نباید اختیار و حق مهردار را دایر به ضبط يك تيول که بدستور و امر شاه صورت گرفته مورد تردید و اعتراض قرار دهد. اما کوشش پادشاه در آنکه بهمان طریق آمرانه و استبدادی که در انگلستان عمل میکرد رفتار نماید مادامیکه نیروئی برای پشتیبانی و تقویت اراده در دست نداشت بی ثمر و بیفایده بود و این مسئله هم چندماه بعد ظاهر و آشکار گردید. مارشال عده ای از بهترین بهادران خود را باکشتی بانجا فرستاد و با کمک «هوک لیزی» نیروی «میلر» را از پادر آورد و املاکش را ویران نمود و خود او را هم دستگیر ساخت. اخبار این اقع تا چند هفته بواسطه طوفان و تلاطم دریا بانگلستان نرسید و هم شاه و هم مارشال با بیقراری انتظار ورود قاصد را میکشیدند. روزی در اواخر ماه ژانویه همچنانکه هردوی آنها سواره از «گیلفرد» بایکدیگر بیرون رفتند، جان از مارشال پرسید که آیا خبر تازه ای از ایرلند رسیده

است و هنگامیکه لرد پاسخ منفی داد، شاه به صحبت خود ادامه داد و گفت که سربازان «میلر» بهادران ویلیام را در «کیلکنی» (۲۵) تار و مار کرده‌اند. ویلیام یقین پیدا کرد که جان هم خبری بدست نیاورده است و این داستان را از خود می‌سازد تا او را دل‌سرد و افسرده نماید، از اینرو جواب داد: «البته اعلیحضرتا، برای بهادران مایهٔ تأسف و دریغ است. از همه چیز گذشته آنها رعایای شما بودند و همین مسئله بیشتر موضوع را قابل تأسف می‌سازد.»

شیوه و روش «جان» که میخواست طرف را خسته و عاجز کرده بستوه آورد، تا حدی اثر خود را در ویلیام بخشید و او ناچار شد که در مارس ۱۲۰۸ منشور جدیدی را برای «لینستر» بپذیرد، که بموجب آن دامنه دادرسی پادشاهی که همواره مربوط به زمینه بافی، هتک ناموس، دام‌گستری و آتش‌زنی بسط مییافت و مقرر میداشت که در صورتی که دادگاه قصور کند و خداوندگار ملك نتواند احقاق حق کند، بتوان پژوهش خواست و بدادرسی پادشاهی متوسل شد، همچنین نظارت اسقف نشین لینستر هنگامیکه بدون متصدی بماند به پادشاه تفویض شد. یکماه بعد، «والترلسی» همین شرائط را برای «میث» پذیرفت. اما علی‌رغم این پیشرفت کوچک دادرسی پادشاهی «میلر» در واقع به يك نی شکسته میماند و ادامهٔ سمت او بعنوان مهرداد سلطنتی زیانهای آشکاری در برداشت و بهمین جهت پادشاه «گری»، اسقف «نارویچ» را بجای او منصوب کرد. گری، یکی از بهترین مغز-های متفکر دستگاه اداری پادشاهی بود و «جان» ویرا تنها شخص لایق برای جانشینی «والترهوبرت» به سمت اسقف کاتربوری میپنداشت. البته وجود او در خدمت دستگاه پادشاهی در انگلستان بطوری ضرور بود که از آن صرف‌نظر نمیتوانستند کرد اما «دبلین» هم مکان مناسب و شایسته‌ای برای استقرار وی در سال ۱۲۰۸ بود، چه دیگر کسی نمیتوانست بعد ها ویرا که یکنفر اسقف بود، به عدم اعتناء به تحریم مذهبی متهم سازد، زیرا تحریم انجام مراسم مذهبی شامل ایرلند نبود. معذک بدون داشتن سپاه برای، پشتیبانی و تقویت خود، وی نمیتوانست کار مهمی صورت دهد جز آنکه با چشم دوربین و توانای خود وضع را مشاهده و بررسی نماید. وی نتوانست «ویلیام دبریوز» رادنبال‌کند و از پای درآورد، و هنگامی که «ویلیام مارشال» ویرا محرمانه پذیرفت و «والترلسی» بوی پناه داد، فقط توانست اعتراضاتی شفاهی

بنماید .

معدلك ، در بهار ۱۲۱۰ ، جان پیشنهاد کرد سپاهی باو بدهد و شخصاً سپاه را رهبری نماید . متأسفانه ، منابع راجع باین دوره از پادشاهی «جان» خیلی ضعیف و نارسا است . فقط يك گزارش و صورت حساب مخارج دستگاه سلطنتی در اختیار است که میتوان از روی آن وجوهی را که به سپاهیان پرداخته شده و خط سیر را تا حدی بتفصیل بررسی و دنبال نمود ، اما صورتهای پرداخت و بایگانی مربوط با واسط دوران سلطنت «جان» از بین رفته ، و بالتیجه طرز عمل و رفتار او با بارونهای خود ، واضح و روشن نیست . با وجود این ، در نتایج این لشکرکشی که فاتحانه و مظفرانه پایان یافت نمیتوان شك و تردید رواداشت . لشکرکشی مزبور بمقیاس وسیعی طرح-ریزی شده و هفته ها پیش از آن ، ذخایر و مهمات در اقصی نقاط گردآوری شده بود . نیروی عظیم بهادران انگلیسی و سربازان مزدور فلانندی که از «پمبروک» باکشتی رهسپار شدند ، بوسیله سربازان ویلیام مارشال ، و دسته‌هایی از روساء و سردسته‌های ایرلندی که مورد عنایت و مرحمت «جان» واقع شده بودند ، در مرز ایرلند تقویت شدند .

جان ، در «کروک» (۲۶) نزدیک «واترفرد» (۲۷) پیاده شد و از راه لینستر به «دبلین» شتافت . در آنجا ، در اواخر ماه ژوئن عده‌ای از بارونهای «میث» (۲۸) برای شفاعت از لرد خود ، والتر لسی ، شرفیاب شدند و اطاعت کامل خود را اظهار داشتند ، اما جان حاضر برای شنیدن هیچگونه درخواست عفو و بخشش نبود ، وی «لسی» را از مداخله در املاک خود محروم و آنرا از او منتزع نمود و تا سال ۱۲۱۵ همچنان نگاهداشت . هوگ لسی ، ماتیلد ادبریوز ، را در «اولستر» پناه داد و در صدد مقاومت برآمد ، و جان ناچار شد که سپاه خود را آرایش جنگی دهد کوههای «مورن» جای مناسبی برای برقراری کمینگاه بود و فرصت خوبی برای اینکار به هوگ میداد ، اما جان استحکامات آنجا را دورزد . وی دژ «کارلینگفرد» (۲۹) را تسخیر نمود و فوراً باستحکام آن پرداخت ، و قسمت عمده سپاه خود را بوسیله پلی که از قایق درست شده بود ، از تنگه دریاچه «کارلینگفرد» عبور داد و آنها را برای دفاع از دامنه جبال مستقر ساخت و خودش با افواج برگزیده ، از راه دریا به «آردگلاس» (۳۰)

(26) Crooke
(29) Carlingford

(27) Waterford
(30) Ardglass

(28) Meath

رفت و بدژ « دندرم » (۳۱) که شاهراه عمده و اصلی سپاه را مسدود میساخت حمله ور گردید. جان بدون اینکه مانعی در جلو داشته باشد به پیشرفت خود به سمت شمال ادامه داد، هوگلسی تصمیم بفرار گرفت، و باتفاق «ماتیلدا و بریوز» باکشتی باسکاتلند گریخت و سربازان خود را برای دفاع از دژ و سنگر عمده خود در «کاریکفرگس» (۳۲) واقع در مدخل خود «بلفاست» (۳۳) بجای گذاشت، اما هنگامیکه «جان» بانجا رسید و از طریق دریا و خشکی در مقام تهیه وسایل محاصره برآمد، مدافعان تسلیم شدند. جان پیشروی خود را متوقف ساخت، لیکن دسته‌ای از سپاه خود را برای تصرف دژ «آنتریم» (۳۴) اعزام نمود و بدستور اودو کشتی برای پاسداری از دریاچه «خورنیک» ساخته شد، و خود به «دبلین» بازگشت و از آنجا در اواخر ماه اوت باکشتی به «فیشگارد» (۳۵) رهسپار شد.

لردهای ایرلندی که مغرور و به قدرت خود میبایلدند پس از ورود «جان» کوچک و ضعیف شدند. ممکن است که «جان»، از تسخیر کامل سرزمین ایرلند بدست اشخاص جلوگیری کرده باشد، اما یقیناً خطر رعایای بیش از حد مقتدر خود را از بین برد، زیرا گروگان و اسیر زیاد در دست داشت و دژها نیز در تصرف او بود. گرچه دیگر از اقدامات و تصمیمهاییکه اتخاذ کرده اطلاعی نداریم، اما شایان توجه است که آیندگان، دوماه مسافرت او را شالوده و اساس اقتدار سلطنت در ایرلند تلقی کرده‌اند.

اوضاع در ویلز سخت تر و ناراحت تر و رام نشدنی تر بود. بارونهای مرزدار انگلیسی در جنوب شرقی «ویلز» بداخل کشور نفوذ ورخته کرده و در ساحل جنوبی بطور مستحکم مستقر شده بودند. در واقع، «پمبرک» در این موقع زبان «ولش» را در شرف فراموش کردن بود و «یک انگلستان کوچک در آن سوی ولش» میشد. با اینحال مرکز و شمال سرزمین «ولش» در دست روسای جنگجوی ولشی بود که گاهی، به فرمانروائی یکی از قهرمانان خود گردن مینهادند، و بیش از وفاداری اسمی و ظاهری چیزی به تاج و تخت انگلستان، موظف و مدیون نبودند. هنری دوم در سال ۱۱۶۵ بیهوده دست و پا کرده بود یک لشکر کشی دامنه دار را در سرزمینی سخت و نامساعد انجام دهد و از آن بعد اکتفا کرد که موازنه را با واداشتن و تحریک شاهزادگان ولشی و همسایگان انگلیسی آنها در مقابل و علیه یکدیگر حفظ کند،

(31) Dundrum
(34) Antrim

(32) Carrichferguss
(35) Fishguard

(33) Belfast

جان ، در همان اوان جوانی که سمت «کنت آوگلوستر» را دارا بود ، اطلاعی از امور سیاسی «ولز» در دست داشت و سخت مراقب و مواظب بود که بارونها، همان کاری را که خود او کرده بود، نکنند، و قدرت خود را در آنجا، وسیله ای برای تحریک و برپا کردن آشوب و اغتشاش در انگلستان، بکار نبرند. در آغاز سلطنت خود، ویلیام مارشال و «ویلیام بریوز» را، که در آن موقع مورد اعتمادش بودند، در مرز جنوبی مستقر ساخت تا موازنه ای در مقابل « رانلف کونت اوچستر » (۳۶) در مرز شمالی باشند. وی کوشش کرد که « گون وین وین » (۳۷) شاهزاده ولشی را که در مرکز ویلز مقتدر و قوی بود، در مقابل «لیولین آپورورث» (۳۸)، که بر « انگلیزی » (۳۹) و شمال تسلط داشت ، علم کند و او را بجان وی بیندازد وقتی که متوجه شد که لیولین (که بعدها ملقب به لیولین کبیر شد) نه آن چنان زیرک و حیلہ گراست که بتوان او را در این راه انداخت، سیاست خود را برگردانید، و دختر نامشروع خود «جن» را بنکاح در آورد .

این سیاست جدید ظاهراً منافعی بیار آورد ، چه «لیولین» دسته ای از سربازان ولشی را به همراه آورد تا پادشاه در لشکرکشی باسکاتلند در پائیز ۱۲۰۹، به پیوندد ، اما درحقیقت ، مغضوب شدن مارشال «دوبریوز» موازنه قدرت را در ویلز واژگون کرده و به لیولین برای جاه طلبی عرصه و میدانی میداد. بریوز یکروز قبل از عزیمت جان به ایرلند ، پنهانی به ویلز آمد و در غیاب پادشاه بقدر کافی پشتیبان و هواخواه دورخود جمع کرد تا برای استرداد قسمتی از املاک خود در آنجا اقدام کند. همچو نظر میرسد که «لیولین» بوی کمک داده یا اقلاً خیال کرده که موقع برای ایجاد آشوب و اغتشاش مناسب و شایسته است . مهرداد سلطنت و کنت «چستر» بایکدیگر همکاری و اشتراک مساعی نموده و نیروئی علیه او رهبری کردند و سه دژ در خاک «ویلز» احداث کردند .

جان به این اکتفا نکرد چه سرمست از باده ظفر خود، در ایرلند حاضر نبود که جاه طلبی یک رئیس و سردهسته ولشی را نادیده انگارد و مورد عفو و اغماض قرار دهد ولی در ماه مه ۱۲۱۱ سپاهی فراهم نمود و رقیبهای «لیولین» را گرد آورد و بسوی دژ «دیگنوی» (۴۰) رهسپار شد. وی بیش از حد عجله و شتاب نمود و اشکالات جنگ

(36) Ronulph, Earl of Chester

(38) Lywelyn of Poreworth

(37) Gwenwynwyn

(39) Anglesey

(40) Dyganwy

در سرزمینی کوهستانی را بحساب نیاورده بود. لیولین، و سربازانش با اموال خود باستحکامات «سنودنیا» (۴۱) عقب نشینی کرد، و برای سپاه جان چیزی جز زمین قحطی زده بجای نگذاشت آذوقه بقدری کمیاب بود که دشوار بدست میآمد، سپاهیان بخوردن گوشت اسب پرداختند و این هم در آن زمان که اسب یکی از باارزشترین دارائی انسان بشمار میرفت اقدامی بس خطرناک بود. جان، عقب نشینی کرد، اما فقط بدین منظور که خویشان را بهتر آماده نماید. در ماه ژوئیه دوباره با سپاهی انبوهتر و آذوقه‌یی فراوان تراز «اسوستری» (۴۲) عزیمت نمود و دره «لانگن» (۴۳) و رودخانه «کنوی» (۴۴) را بسوی «بانگور» (۴۵) پیمود و در طول راه دژهایی بنا نهاد. لیولین، مرعوب و وحشت زده شد وزن خود را فرستاد تا نزد پدرش از او شفاعت نماید. جان برای صلح موافقت کرد اما شرایط کمرشکنی تحمیل نمود سی نفر بعنوان گروگان گرفت، و ناحیه موسوم به چهار «کاترد» (۴۶) را بتصرف آورد و غرامت سنگینی دریافت نمود.

هر کس که این اندیشه باطل را - که از سرنوشت نرماندی ناشی میشد - در مغز خود میپرورد که «جان» لیاقت و استعداد انجام عملیات نظامی مظفرانه را ندارد، در سال ۱۲۱۱ آنرا از سر بیرون کرد. تعقیب «بریوز» تاسرحد نیستی، امواجی از نارضائی و آشوب ایجاد نمود و جان را تا اقصی نقاط کشور گرفتار ساخته بود، اما بالاخره فتح و ظفر نصیب او شد. بگفته «بارنول» وقایع نگار دیگر کسی در ایرلند اسکاتلند ویا ویلز یافت نمیشد که طوق بندگی «جان» را به گردن نگرفته باشد، یعنی وضعی که، همانطور که بر همه معلوم است، هیچیک از اسلاف او نتوانسته بودند ایجاد کنند. در اوایل سال ۱۲۱۲ ویلیام شیر پادشاه اسکاتلند، که تاج و تختش مورد تهدید یک مدعی «سلتی» (۴۷) قرار گرفته بود، پسر خود را بنزد «جان» فرستاد تا مراتب وفاداری و بیعتش را بعرض رساند و از او استدعای کمک کند. جان با بزرگواری نیروئی از سربازان مزدور را فرستاد. نیروی مزبور طغیان را خاموش کردند و مدعی را بدار آویختند. اکنون «جان» خویشان را آماده تجدید نبرد با فیلیپ پادشاه فرانسه تصور میکرد.

(41) Snodonia
(44) Conway
(47) Celtic

(42) Oswestry
(45) Bangor

(43) Langolen
(46) Four Cantreds

ساختمان

متزلزل میشود جان، مراجعت خود را بفرانسه برای تابستان ۱۲۱۲ طرح ریزی کرد. حمل و نقل ذخائر و مهمات در سرتاسر کشور آغاز شد - عملی که در تمام ماههای سال ادامه داشت. مهمات بسوی بندر پرتسموت متوجه بود و فرمانهایی در ایام عید صعود (۴۸) برای احضار بهادران به «پواتو» صادر گردید. چون يك لشکرکشی طولانی پیش بینی میشد و بخاطر آن میبایست تمام منابع کشور تجهیز و گردآوری شود، در هر استان يك بازرسی رسمی دائر گردید تا اطلاعات تازه و مناسب روز را برای دولت تهیه، و معلوم نماید چه کسانی از لحاظ استفاده‌ای که از املاک دولتی میبرند، باید خدمت نظامی انجام دهند. سه هیئت مرکب از قضات و دادرسان، باطراف و اکناف مملکت روانه شدند، تا متخلفان از قانون جنگلبانی را مجازات نمایند، و این، طریق سریعی برای بدست آوردن پول بود، و بمحض اینکه پولی بدست میآمد فوراً به «پواتو» فرستاده میشد. امالشکرکشی سال ۱۲۱۲ مانند سال ۱۲۰۵ هیچگاه تحقق نیافت و حتی به سوار شدن کشتی هم نرسید. نخستین مانع آن، شورش ولشها بود، که لیولین رقباء سابق خود را برای يك حمله دسته‌جمعی به پادگان انگلیسی گردآوری نمود. طغیان و شورش ناگهانی در اواخر ماه ژوئن در همان وقت که شاه در شمال سرگرم فرستادن کمک به پادشاه اسکاتلندیها بود، شاید کاملاً غیر مترقب و برخلاف انتظار بنظر رسید، چه لیولین کمی قبل در عید پاک از طرف پدرزن خود جان در کمبریج مورد پذیرائی قرار گرفته بود. معذالک ممکن است که وی در این ملاقات و پذیرائی پی برده باشد که تسلط ظاهری پادشاه تاچه حد فریب‌آمیز و بی‌اساس است و بالتیجه تصمیم گرفته باشد که با آن روساء و سرده‌های «ولشی» همکاری کند که از فعالیت عمال و گماشتگان پادشاهی در آن قسمتهائی از ویلز که تحت تصرف پادشاه انگلستان بود جلوگیری میکردند. حمله‌های اولیه بدژهایی که «جان» در سال ۱۲۱۱ ساخته بود صورت گرفت، در ابتداء پادشاه در صدد برآمد که اقدام يك لشکرکشی تحت فرماندهی «بریان دلیل» (۴۹) برای تنبیه یاغیان بنماید، و ستونهای امدادی برای فرماندهان پادشاهی که در آنجا تحت فشار قرار گرفته بودند بفرستد، اما در اواسط ماه ژوئیه تغییر رای داد و مصمم گردید که مساله «ویلز» را یکدفعه و برای همیشه حل کند. به بهادرانی که برای «پواتو» احضار شده بودند دستور داده شد که در ۱۹

اوت در «چستر» حضور بهم رسانند. و لشها متوجه شدند که تمام سپاهانی که برای جنگ با فیلیپ پادشاه فرانسه تجهیز شده بودند، سنگینی آن بر آنها تحمیل خواهد شد و علاوه بر آن بطور دائم تحت حکومت مستقیم انگلستان قرار خواهند گرفت. به موازات پیشروی سپاهیان دژهای درهمه جامیایست ساخته شود. در دهم ماه ژوئیه اوامر و دستورهای به کلاتران درسی استان فرستاده شد دائر براینکه ۲۳۳۰ کارگر ماهر در حفر خندق و ۶۱۰۰ عمه مسلح با تبر استخدام شوند. اگر این نقشه‌ها پیشرفت کرده و عملی شده بود افتخار تسخیر «ویلز» نصیب «جان» شده بود و ویرا فاتح آنجا میخواندند، و نه نواده‌اش ادوارد اول را. «ادوارد» در واقع از سیاست جدش تقلید و پیروی کرد و نیروی عظیمی از کارگران رادربنال سپاه خود ساختمان دژ واداشت گرچه وی فقط نصف کسانی را که جان برای اجراء نقشه خود میخواست بکاربرد و مورد استفاده قرارداد. این تهیه‌ها و تدارکات بجائی نرسید، زیرا چند روز پیش از موعد مقرر برای عزیمت سپاه خبرهای موحشی بشاه رسید. شایعاتی راجع بیک توطئه بدست آمد که منظور از آن بنا بر گفته «بارنول» وقایع نگار بیرون راندن جان و خانواده‌اش از کشور انگلستان و برگزیدن دیگری بجای او پادشاهی بود. «وندور» داستان را بطور جالبتری نقل کرده و میگوید قاصدانی نفس زنان از طرف پادشاه اسکاتلندیها و دختر حرامزاده‌اش، زوجه لیولین، بفاصله چند دقیقه از یکدیگر در همان موقع که «جان» بعد از دارزدن سردسته‌های گروکان ولسی آماده صرف شام بود، رسیدند. اخباری که آورده بودند این بود که اگر شاه برای جنگ به ویلز برود، بارونها نقشه طرح کرده‌اند که او را در بحبوحه جنگ و زد و خورد بقتل برسانند یا وسیله اسارت او را بدست دشمن فراهم سازند. در بعضی نقاط، شایعات بصورت آرزوهای انجام شده مردم درآمد و گفته میشد که: پسر دوم جان شاهزاده ریچارد بقتل رسیده و خزانه پادشاهی در «گلستر» بتاراج رفته و ملکه مورد تجاوز و هتک ناموس واقع شده است.

جان بیدرنک دست بکار شد و از اعزام سپاه به ویلز منصرف گردید، پسر ارشد و جانشین خود «هنری» (متولد در سال ۱۲۰۷) رادرجای امن و تحت حفاظت و مراقبت گذاشت، دژهای زیادی را تسخیر و تصرف کرد و گروگانهایی مطالبه نمود. دوبارون، «رابرت فیتزوالتر» و «استاس دوسی» (۵۲) از کشور گریختند. جان دودوژاز

دژهای فیتروالتر و دژ بنینگتن (۵۳) در «هر تفرد شیر» و دژ «بنیارد» (۵۴) رادر لندن ویران نمود و دستگاه اداری خود را از اعضاء مظنون تصفیه کرد، و بسوی شمال که در آنجاوسی نفوذ داشت رهسپار شد و جرقه‌های طغیان و سرکشی را خاموش ساخت .

بگفته بارنول «کشور در خاموشی و سکوت فرو رفت» اما جان آنقدر ابله نبود که دوباره بر تسلط ظاهری خود تکیه کند و از آن سوء استفاده نماید. وی متوجه شده بود که اسبهای سرکش را اگر بیش از حد تند براند و امیاند. بارنول وقایع نگار گزارش میدهد که در پائیز، جان خشونت و شدت عمل مامورین جنگلبانی را متوقف ساخت گماشتگان و عمال خود را از ایذاء و آزار به‌زائران و پیشه‌وران بازداشت و آنچه را که در قدرت داشت تا فرمانروائیش کمتر ظالمانه جلوه کند بجا آورد موقع این کار هم رسیده، بلکه قدری هم دیر شده بود، زاهدی ضعیف‌الجثه و لاغر اندام بنام «پیتراوویکفیلد» (۵۵) که محتملا اختلال حواس داشت، پیش‌گوئی میکرد که جان بیش از چهارده سال سلطنت نمیکند بلکه تا عید صعود آینده در میگذرد و مردم هم با امیدواری به پیش‌گوئی او گوش میدادند. جان پیتراوویکفیلد را بعنوان یک آدم دیوانه و مختل‌الشعور مورد تمسخر و استهزاء قرار داد، لیکن بعضی از مشاوران او از اینکه وجود زاهد باعث تحریک آشوب و ناراحتی در مردم ناراضی شمال شده بود نگران بودند و او را بعنوان یک آدم آواره و ولگرد توقیف نمودند. بدبختانه نتیجه این عمل این شد که وی بصورت یک قهرمان ملی درآمد تا اینکه عید صعود آینده فرارسید و سپری شد و جان کماکان بر تخت سلطنت تکیه داشت .

جان متحیر بود که بچه‌کسی میتواند در دولتخواهی اعتماد و تکیه کند زیرا بگفته «وندور» کارش بجائی رسیده بود که «تقریبا بشماره بارونهایش دشمن داشت» و وقتی که ویلیام مارشال دست‌ارادت و دولتخواهی دراز کرد جان با مسرت و سپاسگزاری آنرا فشرده گرچه مدت پنج یا شش سال ویلیام مارشال مورد بی‌مهری و دشنام واقع و حقوق او از روی کینه‌توزی مورد تجاوز قرار گرفته بود . با وجود این صداقت و وفاداریش نسبت به پادشاه و سرور خود پایان‌ناپذیر و تمام ناشدنی بود . در روزهای سال ۱۳۱۲ که آسمانها ناگهان دوباره برای خاندان آئزو تیره و تار شده بود «ویلیام مارشال» بیست و شش نفر از بارونهای هم‌قطار خود را در ایرلند وادار کرد که سوگند

وفاداری تجدید و چنین اعلام کنند که حاضرند با پادشاه زندگی کنند یا بمیرند و تا آخرین لحظه با او وفادار خواهند ماند و از او جدا نخواهند شد. «ویلیام به «جان» اندرز داد که با پاپ آشتی کند و به «پیتر» یاد کرده بتواند در صورت لزوم بعنوان میانجی اقدام نماید. جان با ملاحظت فراوان جواب داد که از اظهار وفاداری بارونها عمیقاً سپاسگزار است و به پیشنهاد او برای میانجیگری ارزش فراوان می نهد اما خیال میکند که وجود او در حال حاضر بیشتر مورد استفاده در ایرلند باشد، خزانه دار دبلین شرحی نگاشته و از اندرز خردمندانه و همکاری صادقانه او تمجید بسیار کرده و اصرار ورزیده بود که وجودش برای او ضروری است. اما راجع به پیشنهاد او مبنی بر آشتی با پاپ، گفت خیلی مسرور خواهد شد اگر بارونهای ایرلند زمینه و طرحی برای آشتی و اطاعت پاپ تهیه کنند که هم آشتی را تامین نماید و هم بحقوق حقه سلطنت زیان نرسانند. جان، همچنین در پاسخ خود گزارش داد که پسر ویلیام که بعنوان گروگان در دربار بزمیبرد، حالش کاملاً خوب است اما احتیاج بیک اسب و لباسهای نو دارد. وی پیشنهاد کرد که خودش این چیزها را برای او تهیه نماید و پسر را تحت مراقبت و پرستاری هر کس که ویلیام معین کند، بگذارد.

جان بطور وضوح آماده بود که جلوی ضرر و زیانها را بگیرد و جداً مایل بود که با پاپ از در صلح و آشتی درآمد بشرط اینکه فوراً مولی معقول و منصفانه بدست آورد. از جمله شایعات زیان بخش فراوانی که در کشور جریان داشت یکی هم این بود که پاپ اینوسنت سوم ویرا رسماً از سلطنت خلع کرده است و فیلیپ پادشاه فرانسه را دعوت نموده که زمام انگلستان را در دست بگیرد. در این شایعه، حقیقتی وجود نداشت و در نظر پاپ، جان تکفیر شده بود اما باز هم پادشاه بود. با اینهمه شکی نبود که فیلیپ تهیه هجوم و حمله بانگلستان را میدید و وقت آن رسیده بود که جان از شماره دشمنان خود بکاهد و از عجز و ناتوانیهای که تحریم و تکفیر برای او فراهم آورده خویشتن را رهائی دهد. در ماه نوامبر هیئت نمایندگی به رم اعزام شد.

ناکامی فیلیپ بفرستادگان جان در نزد پاپ اجازه داد که شرایطی را که پادشاه فرانسه قبلاً با او پیشنهاد شده و آنها را در تابستان گذشته رد کرده بود، بپذیرند. بمحض آنکه «اینوسنت» از این موضوع اطلاع یافت در اواخر فوریه ۱۲۱۳ نماینده خود «پاندلف» را بانگلستان فرستاد تا اطمینان حاصل کند که «جان» در

گفته خود جدی و راستگو است و اگر حقیقتاً از کرده خود پشیمان و توبه کرده است، تکفیر را از او بردارد و او را بیامرزد. رفع تحریم مستلزم مذاکرات مفصلتر و جبران خسارات طبقه روحانیون انگلستان بود و اینهم حکم يك متارکه را داشت.

نمایندگان «جان» درست بموقع رسیده بودند تا از خلع رسمی او جلوگیری کنند. خلع از سلطنت، آخرین وسیله پاپ بود که در کشمکش خود با يك فرمانروا که با وجود تکفیر باز هم از اطاعت و تمکین سر میپیچید، میتوانست بدان توسل جوید. اما «اینوسنت» تا این موقع در بکار بردن این وسیله تردید کرده بود، زیرا در سیاست آنقدر خام و ناپخته نبود که فرمانی را صادر کند که از عهده اجراء آن نمیتوانست برآید. معذک در پایان سال ۱۲۱۲ عوامل تازه‌ای در اوضاع وجود داشت، فیلیپ پادشاه فرانسه سرگرم تهیه وسایل برای حمله بانگلستان بود و خیلی مسرور میشد که پرچم کلیسای مقدس را برافرازد. گذشته از این، بارونهای انگلیسی که برای گردنکشی و طغیان در جنب و جوش بودند در این موقع آزاد و معاف شدن خود را از سوگندهای وفاداری با آغوش باز استقبال میکردند. رابرت فیتزوالتر، که خیلی مشتاق بود در این موضوع به تفصیل گفتگو کند و داد سخن دهد، در فرانسه با سقفهای تبعید شده پیوسته بود و خویشتن را همچون ستم‌دیده و مظلومی جلوه میداد که بخاطر خدمت نکردن بیک پادشاه تکفیر شده، از همه چیز چشم پوشیده و صرف‌نظر کرده است - در واقع بهانه و عذر مناسبی برای خیانت. «لانگتن» اسقف اعظم که در عید میلاد به رم رفته، نوشته‌ها و نامه‌هایی حاکی از اعلام خلع «جان» از سلطنت و دعوت فیلیپ برای بدست گرفتن زمام پادشاهی از پاپ بدست آورده بود. لانگتن قبل از رسیدن هیئت نمایندگان «جان» به رم، آن شهر را برای مراجعت بفرانسه ترك کرده بود اما در عرض راه «پاندلف» بدو رسید، و حکم خلع از سلطنت هیچگاه منتشر نگردید. پاندلف، مطابق تعلیمات و دستورهای پاپ مأمور بود که تا اول ماه ژوئن برای قبول و تصویب شرایط فرستادگانش، به «جان» مهلت دهد و اگر هم آن وقت این کار را نکند، آنگاه لانگتن باید حمله را دوباره از سر گیرد. جان هم میدانست که چه موقع باید تمکین کرد و فرمانهایی که در دست «لانگتن» بود بیهوده و بی‌ثمر و نادیده ماند. در اکتبر ۱۲۱۳ «نیکلاس آوتوسکولم»^(۵۶) نماینده پاپ که برای رفع تحریم مذهبی به انگلستان آمده بود،

بدستور پاپ اینوسنت، فرمانهای مزبور را از اسقف اعظم پس گرفت و آنها را پاره کرد و یا سوزانید.

فیلیپ نقشه های خود را برای هجوم بانگلستان و اشغال آنجا تعقیب مینمود زیرا قصد و منظور او بهیچوجه وابستگی به تقویت و پشتیبانی پاپ نداشت. سالها این قصد و منظور را در مخیله خود میپرورانید - در سال ۱۲۰۵ هنگامیکه خیال میکرد «جان» گریزان و فراری است و همچنین در سال ۱۲۰۹ که بارونهای مناطق شمال از طغیان و تمرد صحبت میکردند، با آنها در تماس بود.

اکنون نقشه های او تکمیل شده بود و در تمام مدت زمستان به تهیه و تدارک وسایل اجراء آن اشتغال داشت. وی امید داشت که انگلستان را بعنوان يك تيول برای فرزند خود لوئی بدست آورد، و حتی در شورائی که در آوریل ۱۲۱۳ در «سواسن»^(۵۷) تشکیل یافت، طرحی برای روابط بین دو کشور هنگامیکه لوئی بسمت پادشاه انگلستان تاجگذاری کند، تهیه نمود.

این نکته که هجوم و حمله بانگلستان، راه و وسیله ای برای جلوگیری از لشکرکشی جان به پواتو بود، شایان بحث و استدلال است و فیلیپ ممکن است خویشان را قانع کرده باشد که نارضائی بارونهای انگلیسی نظیر همان نارضائی سال ۱۲۰۴ در نرماندی بوده است، اما يك عملیات جنگی بمقیاسی که برای بدست آوردن آوردن فتح و پیروزی لازم بود، آنها را از طریق دریا و علیه ساحلی خصومت آمیز، حتی بانظر خوش بینی در اتفاقات و پیش آمدها، اقدامی مخاطره آمیز بود. گذشته از این، چنین اقدامی متضمن تبذیر و صرف بیهوده وسائل و تجهیزات میبود و هر کس ناچار از خود میپرسد که چرا فیلیپ این منابع و وسائل را متوجه تسخیر و تصرف «اکیتین» پیش از آنکه جان بتواند به آنجا بازگردد ننمود، فقط میتوان چنین نتیجه گرفت که عقیده باطنی فیلیپ مبنی بر اینکه او حقیقتاً ماموریت دارد خاندان اثر و را منهدم نماید، بدرجه جنون رسیده بود، و وی بهیچ چیز جز انهدام و ویرانی کامل این خاندان راضی و قانع نمیشد.

از خوشبختی جان، فیلیپ برای تامین دعاوی و حقوق فرانسه، در سال ۱۲۱۱، باکنت «رنوآبولنی»^(۵۸) بجنگ پرداخت و املاک او را تصاحب نمود، و در نتیجه آن، کنت دست بکار شد که بخاطر و برای جان، اتحاد شاهزادگان

(57) Soisson

(58) Count Renaud of Bculogne

(59) Low Countries

کشور های سفلی (۵۹) وهلند و بلژیک امروز ، را که سابقاً بیاری ریچارد شتافته بودند ، از نوزنده کند . فیلیپ با اجازه دادن به پسر خود لوئی در سال ۱۲۱۳ ، به آغاز جنگ و تصرف دو شهر «سنت آمر» (۶۰) و «ار» (۶۱) واقع در فلاندر کارکنت «رنو» را سهلتر و آسان تر نمود . فراند (۶۲) کنت فلاندر وضع مشکوک و غیر ثابتی داشت . وی یک شاهزاده پرتغالی بود و کنت نشین فلاندر را از طریق ازدواج با جوآنا (۶۳) وارث آنجا که پدرش در اسارت بلغارها در گذشته بود ، بدست آورد . روابط اوبارعیایش چندان خوب نبود وتاین موقع به حمایت و پشتیبانی متبوع خود پادشاه فرانسه تکیه داشت . اکنون استرداد دوشهر مزبور را شرط شرکت خود در هجوم و حمله بانگلستان قرارداد . فیلیپ درپاسخ تقاضای او، بوی حمله کرد و کنت فراند هم از روی استیصال، به جان توسل جست. جان دراین ضمن سرگرم آماده و متشکل ساختن انگلستان برای دفاع بود . به کلاتران دستور داده شده بود که نه تنها کسانیرا که از لحاظ تصرف زمین واستفاده از آن موظف بخدمت نظامی بودند فراخوانند ، بلکه اشخاص بی زمین را هم که قادر به حمل اسلحه باشند احضار نمایند ، تا درمقابل دریافت اجرت از شاه بخدمت نظامی مشغول شوند . خزانه دار ایرلند با پانصد بهادر و یک دسته سوار نظام بانگلستان آمد . انبوه کثیری از سپاهیان بسوی سواحل جنوبی و شرقی انگلستان رهسپار و در آنجا جمع شدند . اگر فیلیپ این وضع را مشاهده میکرد امید وانتظار او از اینکه بکشوری هجوم میرد که وفاداری و صداقتش زایل و از بین رفته است ، مبدل بیاس میشد . موضوع تغذیه این همه سپاه امری مشکل و بلکه غیر ممکن بود و پس از چند روز فقط کسانیرا که بیش از همه صلاحیت سپاهیگری را داشتند از میان آنها انتخاب نمودند و بقیه را جواب گفتند . جان توانست با اطمینان خاطر سپاه خود را تقلیل دهد ، زیرا اعتماد عمده اش بر پادگانش بود .

دراین وضع آمادگی بود که قاصدان «کنت فراند» در ۲۵ مه وارد شدند . در همان شب کنفرانسی در اول (۶۴) تشکیل یافت و در ۲۸ مه ناوگانی مرکب از ۵۰۰ کشتی که کنتهای بولونی وهلند و ۷۰۰ بهادر وعده کثیری از سربازان برآن سوار بودند ، تحت فرماندهی «ویلیام کونت سالسبوری» گذاشته شد . در ۳۰ مه کشتیها بساحل فلاندر رسیدند و داخل مصب رودخانه زوین (۶۵) شدند و ویکه بندرگاه

(60) St. Omer
(63) Joanna

(61) Aire
(64) Ewell

(62) Ferand
(65) Zwin

«دام» (۶۶)، که در آن موقع بندری برای «بروژ» (۶۷) بود، از دور پیدا شد، ناگهان منظره‌ای باور ناکردنی بچشم آنها خورد، ده‌ها و صدها کشتی فرانسوی در لنگرگاه لنگر انداخته و یا بر ساحل نشسته بودند. فیلیپ در همان هنگام به فلاندر تجاوز کرده و آنجا را مورد تاخت و تاز قرار داده بود، ناوگان خود را هم که برای حمله بانگلستان تهیه کرده بود، بدانجا آورد. مامور اجرای مذهبی (۶۸) پادشاه فرانسه که در آن موقع در آنجا حاضر بوده است، شماره کشتیها را به ۱۷۰۰ تخمین میزند که همه مملو از ذخائر و آذوقه و اموال شخصی بارونهای فرانسوی بود. اطلاعات مقدماتی که از وضع دشمن بدست آمد، حاکی از این بود که سپاهیان فرانسوی به آنجا وارد و مشغول محاصره «گان» (۶۹) بوده یا برای جمع‌آوری غنایم و غلوه و غارت و تاراج رفته بودند و فقط ناویان از کشتیها محافظت میکردند. سالسبوری فوراً دستور حمله داد: سیصد کشتی فرانسوی لنگر پاره کرده و روی آب سرگردان و بدست امواج سپرده شدند و یکصد کشتی هم آتش زده شد. روزینکت فراند، شخصاً برای امضاء اتحاد خود با «جان» بدانجا آمد و بهادران برای حمله بفرانسویان در «دام» از کشتی پیاده شدند و این کاری غیرعقلانه و نسنجیده بود که بر اثر وجد و شادی حاصل از ظفر و کامیابی اولیه، صورت گرفت و در همان موقع که پیش میرفتند قسمت عمده سپاهیان فرانسوی تحت فرماندهی خود فیلیپ از دور پیدا شدند، و نیروهای انگلیسی فقط توانستند که با سرعت و بموقع به کشتیهای خود بازگردند و از انهدام کامل رهائی یابند. باوجود این ناوگان انگلیسی توانسته بودند در اولین عملیات عمده خود، موفقیت درخشانی بدست آورند. تهدید اشغال انگلستان کاملاً از بین رفت. فیلیپ که میتوانست باقی مانده کشتیهای حمل و نقل خود را از «روئن» بیرون ببرد، از ترس آنکه در معرض حمله دیگری قرار گیرد، آنها را سوزانید. سالسبوری، مظفرانه غنائم جنگی را بانگلستان آورد، و بگفته نویسنده شرح حال ویلیام مارشال «از زمان شاه آرتور، هیچگاه این اندازه گنج بانگلستان وارد نشده بود».

(66) Damme
(69) Ghent

(67) Bruges

(68) Chaplain

فصل دهم

راهی به رنیمید

آشتی
بارم رفع تحریم وازنو برگزاری مراسم مذهبی تنها مستلزم آن نبود که «جان» نادم شود و توبه نماید. نمایندگانی را که او در پایان سال ۱۲۱۲ برای تحصیل صلح به رم فرستاد به پاپ «اینوسنت» گفتند که جان حاضر است هر قراردادی را که آنها راجع به کلیسای «کاتربوری» منعقد کنند، تصدیق و امضاء نماید. اما «جان» نمیتوانست انتظار داشته باشد که فقط با انجام اینکار از محضه رهائی یابد و صلح و آشتی برقرار شود. پاپ نمایندگان ویرا متذکر ساخت که موضوع مورد بحث تنها مربوط به کلیسای «کاتربوری» نیست بلکه شامل نام کلیساهای و روحانیون انگلستان میشود که «جان» با آزار و شکنجه‌های خلاف دین و آئین، سعی در بنده و برده کردن آنها مینماید. اینوسنت، گرچه اشتیاق کامل به صلح و آشتی داشت اما مایل نبود که «جان» را چنین سهل و آسان معاف سازد و این نکته را بطور وضوح تذکر داد که وی با اکراه و بی میلی تمام پیشنهادهای «جان» را مبنی بر قبول شرایط سال ۱۲۱۱ خواهد پذیرفت. چون این قصور و کوتاهی از خود جان بود که صلح و آشتی با شرائط مزبور برقرار نشد و چون پس از آن به تخطیها و تجاوزهایی بدتر از پیش دست زد، دربار روحانی رم دیگر به شرایطی که قسمت اعظم آن سخاوتمندانه و بخشش‌آمیز بوده، پایبند نخواهد ماند، زیرا که «جان» خویشان را شایسته و سزاوار آنهمه گذشت و بخشش نشان نداده است. معهذا برای آنکه بدی را بانیکی جواب داده و هرگونه بهانه و عذری را از «جان» سلب نماید، شرایط سابق مورد قبول خواهد بود مشروط بر اینکه پیش از ماه ژوئن سال آینده چهار نفر از بارونهای شاه در حضور و بدستور «جان» بروح شاه سوگند یاد کنند و تعهد کتبی بپارند که فرمانهای صادر از طرف شاه را اجرا نمایند و شرایط سابق را صادقانه و بطور مؤثر و برطبق تفسیرها

و توضیحاتیکه برای رفع هر گونه سوء تفاهم و ابهام بدان ضمیمه خواهد شد بموقع اجرا گذارند. «پاپ» تفسیرها و توضیحات را بطوری بسط میداد که شامل تمام کسانی که در نزاع بین کلیسا و دولت لطمه و آسیب دیده بودند بشود. جان، نه فقط میبایست بازگشت تمام روحانیون تبعید شده را بدون هیچگونه مزاحمت بپذیرد، بلکه به بازگشت رابرت «فیتزوالتر» و «استاس دوسی» نیز تن دردهد و امنیت جان و مالشان را تضمین نماید و در صورت نقض این تضمین چه از طرف خود و یا عمالش، حق خود را در قسمت تصرف اموال مقامهای بلامتصدی و همچنین حقوق سرپرستی و قیمومت برای همیشه ازدست بدهد. بعلاوه «جان» میبایست تمام اموالی را که از روحانیون و کلیسا گرفته مسترد سازد و هشت هزار پوند بعنوان اولین قسط برای جبران خسارات تخصیص دهد.

اینوست، نسبت به حسن نیت و صداقت «جان» تردید داشت و شك و تردید خود را يك هفته یا کمی بعد در نامه‌هایی که به «لانگتن» و بعضی از اسقفهای انگلیسی نوشت این چنین در میان گذاشت:

«اغلب اتفاق میافتد که يك دشمن سنگدل و بیرحم وقتی که خویشتن را در تنگنا و استیصال میبیند از روی خدعه و نیرنگ دم از صلح و آشتی میزند و پس از صلح، به نیرنگ و خدعه توسل میجوید تا کسانیرا که بازور نتوانسته شکست دهد با فکر و تزویر بفریبد و گول بزند. بنابراین چون میل داریم که با احتیاط کامل از اینگونه نیرنگها جلوگیری نمائیم بموجب این نامه بشما اختیار میدهیم که اگر شاه صلحی را که بین او و کلیسا برقرار شده است نقض نماید، در این صورت (مگر اینکه بعد از اخطار لازم در مقام جبران برآید) شما پس از مراجعه و مشاوره با «پاپ»، وی و کشورش را باراده و اختیار پاپ بوضع تکفیر و تحریم که قبل از برقراری صلح داشته بازگردانید و بعد از این نامه بلافاصله در نامه دیگری که از آن هم تندتر و خشن تر بود چنین نوشت.

«چون خیانت و بدطینتی ... گاهی از پدر به پسر بارث میرسد (چنانکه در گذشته شاه هانری اسقف اعظم کانتربوری شادروان «توماس» (۱) را آزار کرد و اکنون هم مدتهاست که پسرش جان برخلاف عدالت شما را مورد آزار قرار داده است، بنابراین ما تحت تأثیر علاقه شدیدی که با آزادی روحانیت

و کلیسا داریم شما را بموجب این منشور اعظم مأمور و اکیداً دستور میدهیم که اگر شاه در مقام نقض صلحی که بین او و کلیسای انگلستان برقرار شده است برآید، نه خود شما و نه دیگران نباید هیچیک از وارثان او را بسمت شاهی تدهین نمایند و یا برسر او تاج بگذارید.

جان، کوشش میکرد که سردی روابط خود را با پاپ مرتفع سازد، اما چنین نظر میرسد که هوای محیط هنوز سردی خود ادامه میداد اما حواس او کاملاً جمع بود زیرا تصمیم گرفت بخاطر تفرقه انداختن بین دشمنان تن به رضا دهد و چه بهتر به تسلیمی آن چنان بزرگ دست بزند که کاملاً پاپ را گرم نماید. وقتی که وی در آغاز ماه مه برای ملاقات «پندلف» نماینده پاپ به «دوور» رفت پیشنهادی که تسلیم کرد، انگلستان و ایرلند را در واقع تیولی از تیولهای مقام مقدس پاپ قرار میداد. جان پیشنهاد خود را در ۱۵ ماه مه بصورت فرمان درآورد:

«ما میل داریم که بموجب این فرمان که بمهر ما توشیح شده است همه کس بدانند که چون ما در بسیاری از امور از دستور خدا و کلیسای مقدس تخلف ورزیده و چون نیاز زیادی به عفو و بخشایش داریم و نظر باینکه برای جبران تخلف خود چیز دیگری که شایسته تقدیم مقام بدرگاه الهی و کلیسای مقدس باشد جز نفس خود و کشورهایمان نداریم، میل داریم که خویشان را بخاطر آن کس پست و کوچک کنیم که خود را تاپای مرگ بخاطر ما پست و حقیر نمود و با تأیید و فیض روح القدس بدون آنکه جبراً و یا از راه ترس ما را مجبور ساخته باشند بلکه با اراده و میل خودمان و با رأی و مشورت مشترك بارونهایمان تمام کشور پادشاهی انگلستان و کشور ایرلند را باتمام حقوق و متعلقات و مضافات آنها برای آمرزش گناهان خود و تمام خانواده مان چه آنهاست که در گذشته اند و چه آنهاست که در قید حیاتند آزادانه و با کمال رغبت بخداوند و حواریون مقدسش «پطرس» و «پولس» و کلیسای مقدس روم و به سرور خود پاپ «اینوسنت» و جانشینان کاتولیک او تقدیم و تسلیم مینمائیم و از این به بعد کشورهای مزبور را از طرف پاپ و کلیسای رم به عنوان تابع در تصرف داریم و مراسم بندگی و سوگند وفاداری را نسبت به سرور و متبوع خود پاپ و جانشینان کاتولیک او و کلیسای رم مطابق تمهیدی که داده ایم بجا میآوریم و برای همین منظور در صورتیکه بتوانیم بدرک تشریف بحضور او موفق شویم در حضور سرورمان شخص پاپ رسم بندگی و اطاعت و وفاداری را بجا

و کلیسا داریم شما را بموجب این منشور اعظم مأمور و اکیداً دستور میدهیم که اگر شاه در مقام نقض صلحی که بین او و کلیسای انگلستان برقرار شده است برآید، نه خود شما و نه دیگران نباید هیچیک از وارثان او را بسمت شاهی تدهین نمائید و یا برسر او تاج بگذارید.»

جان، کوشش میکرد که سردی روابط خود را با پاپ مرتفع سازد، اما چنین بنظر میرسید که هوای محیط هنوز سردی خود ادامه میداد املحواس او کاملاً



منظره‌ای از رودخانه و چمنزار رنیمید

خود و تمام خانواده‌مان چه آنهاییکه در گذشته‌اند و چه آنهاییکه در قید حیاتند آزادانه و با کمال رغبت بخداوند و حواریون مقدسش «پطرس» و «پولس» و کلیسای مقدس روم و به سرور خود پاپ «اینوسنت» و جانشینان کاتولیک او تقدیم و تسلیم مینمائیم و از این به بعد کشورهای مزبور را از طرف پاپ و کلیسای رم به عنوان تابع در تصرف داریم و مراسم بندگی و سوگند وفاداری را نسبت به سرور و متبوع خود پاپ و جانشینان کاتولیک او و کلیسای رم مطابق تعهدی که داده‌ایم بجا بیاوریم و برای همین منظور در صورتیکه بتوانیم بدرک تشریف بحضور او موفق شویم در حضور سرورمان شخص پاپ رسم بندگی و اطاعت و وفاداری را بجا

خواهیم آورد و به خزانه دار خودمان دستور میدهم که از درآمد خودمان و از درآمدهای خاص کشورهای مذکور سالانه یک هزار مارك استرلینگ بابت تمام خدمات و رسومی که برعهده ماست به کلیسای رم پرداخت شود، و اگر خود ما یا یکی از جانشینان مادر مقام مخالفت با این تعهد برآید هر حقی را که در این کشور دارد از او سلب شود و این تعهدنامه باید برای همیشه معتبر باشد.»

این تعهدنامه از طرف دونفر از اسقفهای خدمتگذار «جان» اسقف اعظم «دبلین» و اسقف «نارویچ» و از طرف «جفری فیتزبیتتر» خزانه دار سالیسبوری «پمبرک»، «سری» و «وینچستر ارندل» (۲) و «دربی» (۳) و از طرف «کنت بولونی» و سه نفر از مأموران عالیقدر دربار شاهی گواهی شد و در ذیل آن شهادت دادند. این اقدام و عمل غیرمنتظره «جان» همچون سحر و افسونی کارگر شد و بینهایت اسباب مسرت و شادمانی «اینوسنت» گردید. البته بی سابقه نبود که پادشاهی کشور خود را تحت تابعیت و سروری پاپ قرار دهد. چنانکه در همین موقع سیسیل، لهستان، سوئد، دانمارک، پرتغال و کشور جدیدالتأسیس «آراگن» از تیولهای کلیسای مقدس مسیحیت بشمار میرفتند، اما گنجاندن انگلستان و ایرلند بعنوان تیول آنهم بشرط تسلیم آزادی، امتیاز و حیثیت پاپ را بنحو درخشانی بالا میبرد و به «اینوسنت» مجال میداد که در امور دنیوی و غیرمذهبی نفوذی را بکار برده که بعقیده خود اوقف جانشین پولس مقدس میبایست اعمال نماید، ولی «اینوسنت» از راه سیاست آشکارا آنرا ادعا نمیکرد چه بمحض آنکه از اقدام «جان» اطلاع یافت نامه ای چنین سرشار از عطف و مهربانی باو نوشت:

«به آنکس که تواناست از بدی نیکی بیرون آورد سپاس میگذاریم که از راه عنایت و بخشش شما الهام کرد زیانها و لطمات وارد بر کلیسا را بنحوی که موجب رضا و بخشش و خشنودی او است ترمیم نمائید. زیرا شما نه تنها آن شکل از جبران خسارات را که بعد از مذاکرات زیاد تنظیم گردید پذیرفتید، بلکه شخص خود و کشور خود را نیز تحت تابعیت و سروری مقام مقدس مسیحیت گذاشتید. چه کس جز روح القدس و نفخه الهی که هر کجا که میخواهد میوزد و کس نمیداند از کجا میآید یا بکجا میرود، شمارا هدایت و راهنمایی کرده است تا بیدرنک و

این چنین عاقلانه و پرهیزکارانه منافع خود را در نظر بگیرید و خویشتن و کشور را در اختیار کلیسا قرار دهید.؟ هان! شما اکنون کشور خود را بایک عنوان عالتر و مطمئن تر از سابق در تصرف دارید زیرا کشور شما ملکوت پادشاهی شده است و ملکوت کشوری از روحانیون همانطور که پطرس در نامه خود و موسی در تورات گفته اند. پس ای شاه عالیقدر بیایید وعده‌هائی را که داده‌اید انجام دهید و عطایای تقدیمی را تأیید نمائید تا خداوند متعال همیشه خواسته‌های حقیر شما را اجابت کند و منظورهای عالی شما را تأیید فرماید و شما را توانائی بخشد که در میان نعمات دنیوی گام بردارید که از تحصیل نعمات ابدی و اخروی باز نمانید.

بدگمانی شدید «اینوسنت» نسبت به حسن نیت و صداقت جان فوراً از میان رفت حتی اجازه داد که رفع تحریم باشرایطی ملایم و نرم بزیان کلیسای انگلستان صورت گیرد. بمحض آنکه «لانگتن» اسقف اعظم اجازه ورود به انگلستان را یافت کمیسیونهائی ترتیب داد تا زیانهائی را که به روحانیون و کلیسا وارد شده بود برآورد نمایند، زیرا «جان» پذیرفته بود که خسارات وارده را قبل از رفع تحریم جبران نماید. معذالك این اقدام بکندی صورت میگرفت و «جان» با تهدید و آزار مؤسسات مذهبی برای آنچه از آنها گرفته شده بود سربه تسلیم نداشت و این کار را بغرنج و پیچیده میساخت باوجود این پس از آنکه کشور خود را به پاپ تقدیم نمود، پاپ «نیکلا» نماینده شخصی خود را که کاردینال و اسقف توسکولم (۴) بود بعنوان فرشته نجات و صلح و کسب در میان برادران بخاطر زهد و پرهیزکاری و درستیش مورد محبت خاص همه بود اعزام داشت تا بتواند در دل «جان» احساسات فرستنده خود را بشناساند. فعالیت‌های «نیکلا» نشان داد که احساسات و عواطف پاپ نسبت به اعمال گذشته شاه خیلی محبت‌آمیز و باگذشت بوده است، زیرا که این فرستاده هرچه از دستش برآمد کرد تا عواقب تحریم را باشرایطی کاملاً مساعد بسود «جان» خنثی سازد. نماینده مذکور قبل از هر چیز با تصویب پاپ و موافقت «جان» زیانهای کلیسا را بمبلغ صد هزار مارك تصفیه نمود گویانکه شکایات زیادی از روحانیون انگلیس به پاپ رسید که این مبلغ بطور فاحش غیر کافی است بعلاوه «نیکلا» موافقت نمود که مبلغ مزبور باقسط پرداخت شود و قرار شد که «جان» چهل هزار مارك قبل از برداشتن تحریم و محدودیتهای مذهبی

وده هزار مارك ديگريكسال بعد از آن پردازد . در واقع جان حتى تمام چهل هزار مارك را كه قبل از رفع تحريم كه رسماً در دوم ژوئيه ۱۲۱۴ صورت گرفت پرداخت ، و نيكلا موافقت نموده بوده كه جان پرداخت ده هزار مارك بعدى را نيز به تعويق اندازد .

در يك نسل بعد اين احساس وعقيده در مردم انگلستان پديد آمد كه عمل «جان» در مورد تفويض و تسليم كشور انگلستان به مقام پاپ عملى شرم آور و ننگين بوده است . « ماتيئو پاريس » منشور مه ۱۲۱۳ را منشورى منفور مينامد و گزارش خود را راجع بمنشور مزبور با اين كلمات و بدین قرار ياد داشت كرده :

« جان پست و خوار شده است ، اما اين احساس وعقيده واكشى بود نسبت به بسط و توسعه وضع ماليات چه از طرف پاپ بر كليسا يا بمنظور پرداخت هزينه هاى جنگ درايتاليا ، زيرا تفويض و تسليم كردن كشور به پاپ اين فرض نادرست و غير صحيح را بوجود آورده بود كه وى در را بروى تحصيلدار مالياتى كليسا باز كرده است . در زمان خود «جان» چنين احساسى وجود نداشت ، بعلاوه «ريچارد» از جمله شرايطى كه براى آزادى ورهائى از قيد اسارت با امپراتور آلمان بسته بود ، انگلستان را براى مدت حيات خود تيول امپراتورى آلمان ساخته در صورتى كه خود امپراتور مراسم بندگى و اطاعت را به پاپ براى تيول سيسيل (۵) بجای مى آورد . بارونها بى پرده ميگفتند كه تسليم و تفويض كشور از طرف «جان» به پاپ اقدامى زير كانه است و دو سال بعد بارونهاى ياغى كوشيدند تا پاپ را قانع نمايند كه تفويض كشور از طرف «جان» به توصيه و فشار آنها بوده است آنچه كه بارونها را خشمگين ميساخت اين بود كه «جان» ميتوانست در بقيه مدت سلطنت خود از پشتيبانى و حمايت نامحدود و بيدريغ پاپ عليه آنها استفاده نمايد . در واقع جان همانطور كه در دوران تجريم مذهبي از حمايت بارونها استفاده ميكرد ، اكنون پس از نزديكى به پاپ وى را عليه بارونها بكار ميرد و در اين سودا ، بارونها را به كسب پشتيبانى از پاپ فروخت . بارونها مخصوصاً از اين مسئله رنج ميردند زيرا ميديدند كه حمايت و پشتيبانى آنها از شاه در مقابل پاپ اكنون كه شاه با پاپ متحد گرديده ، برخ آنها كشيده ميشود و سلاحى عليه آنها شده است . اينوست ، در اوت ۱۲۱۵ در نامه اى سرگشاده به «جان» چنين نوشت :

« دشمن نوع بشر که همیشه انگیزه‌های نیک را منفور میدارد ، بارونهای انگلیسی را بانیرنگ برانگیخته است . بطوریکه با ناسازگاری خیانت‌آمیز به کسانی که هنگام ایزاء کلیسای شرع کمک میکردند اکنون که آن شخص از گناه خود بازگشته و آزارهای خود را نسبت به کلیسا جبران میکند علیه او علم طغیان برافراشته‌اند » .

جان با نزدیک شدن به پاپ درواقع يك بیمه‌نامه‌ای بدست آورده بوده که باپرداخت سالی هزار مارك حق بیمه سود اخلاقی فراوانی میرسد . اگر بارونها فروخته شده و کنار گذاشته شده بودند ، بایدگفت که از يك جهت با «لانگتن» هم همین معامله شده بود . ماتیوپاریس ، که اسقف اعظم را بمنزله یکی از مقدسین و اولیاء میپنداشته و شرح حال و تذکره او را نوشته ویرا چنین جلوه میدهد ؛ که از تفویض و تسلیم کشور به پاپ تأسف میخورده و حسرت میرده است . ممکن است که این عقیده خود « ماتیو پاریس » باشد که به «لانگتن» نسبت داده چنانکه همین کار را درباره سایر قهرمانهای خود کرده و نظریات و عقاید خود را از زبان آنها تقریر نموده است اما شکی نیست که نسبت به بسط اقتدار نامحدود و بی‌لجام پاپ بانظر احتیاط مینگریسته است .

ماتیوپاریس ، همیشه مواظب بود که درباره مسیح بعنوان رئیس و سرپرست کلیسا صحبت کند ، اما درتمام مواعظ و خطابه‌های خود تفوق پاپ را نسبت به پادشاهان باتردید تلقی میکرده است .

لانگتن ، چندماه پس از بازگشت مسرت‌بخش خود به انگلستان و اشتغال به وظائف مربوط بعنوان راهنما و پیشوای روحانی ایالت «کاتربوری» ناچارشد که علیه انتصاباتی که نماینده پاپ در مشاغل و مقامهای بلامتصدی بعمل آورده تجدیدنظر نماید . پاپ به «نیکلا» مأموریت داده بود که اشخاص مناسب و شایسته را خواه از طریق انتخاب و خواه از راه انتصاب شرعی برای اشتغال به مقامهای اسقفی و کشیشی که در انگلستان بلامتصدی مانده بود تعیین نماید ، بدین قسم که اشخاص مزبور نه فقط از حیث دانش و طرز سلوک و زندگانی ممتاز باشند بلکه نسبت بشاه وفادار و برای کشور نیز سودمند بوده برای دادن کمک و اندرز قابل لایق باشند، مضافاً اینکه موافقت و رضایت شاه هم قبلاً جلب شده باشد . در همان جالی که پاپ به کلیهٔ اعضاء کلیساهای بلامتصدی امر میکرد که توصیهٔ او را بپذیرند

NOTE: The Model of the Memorial created by the American War Veterans at Rummelshaus, Rummelshaus has also been chosen as the site of the World's largest to President Kennedy Plaza. It is one of the proposed scheme.



بنای یادبود امریکائیا در جزیره رنمید

به «لانگتن» توصیه میکرد که «شما هم باید پیوسته خداوند را در نظر داشته و راجع به این موضوع با اشخاص محتاط و مورد احترام و اعتماد که کاملاً به لیاقت و شایستگی اشخاص آشنائی دارند مشورت نمائید، مبدا به نیرنگ و خدعه گرفتار آئید. اما اگر کسی از در مخالفت درآید و مقاومت کند، آنگاه بوسیله حکم کلیسا ویرا مجبور به اطاعت کنید». این دستورات استثناء ناپذیر نبود قانون شرع و عقل سلیم مدارا و سازش را بامهارت بایکدیگر توأم نمود. ایراد و اعتراض کلی «لانگتن» این بود که انتصابات شرعی نمیتواند جایگزین انتخاباتی شده باشد که از طریق معمولی و خارج از دخالت کلیسا انجام شده باشد بعلاوه در این انتخابات رای و نظر او را نادیده گرفته اند. انتصاب خود «لانگتن» بر اثر اعمال اختیار پاپ و بدون کسب نظر شاه صورت گرفته بود. اما در این مورد پاپ میتواند از اختیارات خود استفاده کرده نماینده‌یی را بدون تحصیل نظر و اجازه شاه بمقام اسقفی انتخاب نماید، اما خود «لانگتن» هنگامیکه بانگلستان وارد شد شاهد انتصابات گریدید که از طرف نماینده پاپ بدون کسب اجازه مقامات کشوری انجام گرفته بود.

کسانیکه سرتاسر دوران تحریم باوقاحت در خدمت جان باقی مانده بودند اکنون در اثر اعمال قدرت مطلقه پاپ به مقامات بالاتر و به مشاغل پردرآمدتری ارتقاء می‌یافتند.

ویلیام کرنهیل (۶) اسقف لیچفیلد (۷) شد و والترگری (۸) در ابتداء بسمت اسقف «رچستر» منصوب و بعد بسمت اسقف اعظم «یورک» منتقل گردید. اعضاء و کارمندان حوزه اسقفی «درهام» (۹) که از اطاعت کردن و تسلیم «جان» به پاپ چنین تصور کردند که اکنون میتوانند آزادانه حق قدیم و شرعی خود را برای انتخاب يك اسقف جدید بدست آورند، ریچاردپور (۱۰) اسقف «سالسبوری» (۱۱) را که شخص بینهایت شایسته و لایق و پرهیزکار بود بدین سمت انتخاب کردند. تصور آنها خطا و انتخاب آنها باطل شد و جانگری (۱۲) مهردادار خستگی‌ناپذیر ایرلند و اسقف «نارویچ» (۱۳) براتنخاب‌کنندگان تحمیل گردید. پاپ درباره پادشاهی که تصور میکرد صادقانه توبه‌کار و پشیمان است

(6) William Cornhill

(9) Durham

(12) Gray

(7) Lichfield

(10) Richard Poor

(13) Norwich

(8) Walter Gray

(11) Dean of Salisbury

فتوت و گذشت بخرج میداد ولی بعقیده لانگتن و همکارانش بخشایش و گذشت پاپ بزیان حقوق مشروعی که بر آداب و رسوم و عدالت استوار بود تمام میشد. در واقع انتخاب همین روش که پاپ نسبت به جان درپیش گرفت وی را قادر ساخت تا قراردادهائی بر همین مبنی و اساس با سایر فرمانروایان و پادشاهان اروپا منعقد کند و اختیارات و مقام عالی روحانیت را بیافزاید. در عین حال این سازش، آغاز داستان طولانی همکاری شاه و پاپ برای حل اشکالات در مناسبات و روابط روحانیت با دولت بود، بدون آنکه به رأی و نظر روحانیون محلی و اهالی محل توجهی بشود.

باهمه این احوال رفع تحریم در مدت کوتاهی بسود بارونها تنام شد، زیرا نخست آنان را ازوضع ناراحت و نابسامانی که ازیکطرف با «جان» مخالف و از طرف دیگر به یاری او نسبت به پاپ مخالفت میورزیدند بیرون آورد و در مرحله دوم رهبران انقلابی را که در سال ۱۲۱۳ از کشور گریخته بودند به انگلستان بازگردانید. از آن جمله «رابرت فیتزوالتر» و «اوستاس دوسی» است که با تردستی و زبردستی ماهرانه خویشان را نسبت به اطاعت و فرمانبرداری از یک پادشاه تکفیر شده مظلوم جلوه داده بودند و در مفاد قراردادهائی که منجر به رفع تحریم گردید بازگشت آنها به انگلستان ملحوظ شده بود. اینها مردان با شخصیتی بودند که بازبان تند و تهور ذاتی به آسانی میتوانستند مردمان دو دل و مردد را برانگیزانند. در مرحله سوم اسقف اعظم «لانگتن» را به انگلستان بازگردانید و وی از این لحاظ که مردی پایبند با اصول مذهبی بود طی عمل نشان داد که برای انتخاب خطمشی سیاست و مصلحت یینی در امور، از مردانی حریص و جاه طلب بمانند «فیتزوالتر» و «دوسی» بمراتب شایسته تر و مطمئن تر میباشد.

گرچه منشور قراردادی بود که پس از مشاوره و مذاکره و تفکر مقامات ذی علاقه صورت گرفت و در انجام آن نفوذ و دستهای زیادی دخالت داشت ولی «لانگتن» را بیش از هر کس دیگر میتوان مسئول نگارش آن شناخت. در واقع وی تنها کسی است که نامش از میان نامهای پایه گذاران منشور کبیر از همه ممتازتر است. لانگتن، بخاطر منشور مذکور بایستی با پادشاهی که در نظر وی ستمگر و جباری بیش و بپایپی که بعقیده او، راه خطا پیموده و بگفته بدخواهان گوش داده، پیوسته در کشمکش باشد و با چراغ راهنمای وجدان و ایمان راسخ

خود بعدالت در دریای بلاهت و نادانی بارونها ، امور را هدایت نموده منشور را از نیستی و زوال برهاند .

در امور و اصول سیاسی «لانگتن» تا این موقع يك استاد علوم الهی و يك متخصص علم و استدلالهای نظری بود و با زیرکی و مهارت میتوانست طی بحث و استدلال و ایراد يك خطابه و یا موعظه موضوعی را که مربوط بشاه و اداره مملکت بود و مردم نسبت باطاعت از پادشاهی جبار و ستمگر دودل بودند به سود شاه و دستگاه تمام کند . لانگتن ، از يك انعطاف فوق العاده عملی هوش برخوردار بود بنابراین بمحض آنکه وارد انگلستان شد فهم و درایت خاصی در درك حقایق سیاسی و لزوم بکار بستن اصول در مورد حل مسائل و مشکلات مادی از خود نشان داد . پذیرائی « جان » از اسقف اعظم رسماً شاه را از تکفیر پاک نمود و او را آمرزید و «جان» هم به انجیل سوگند یاد نمود که دین و آئین و پیروان مسیح را دوست بدارد و از آن دفاع کند و قوانین نیکوی اجداد خود و مخصوصاً قوانین «ادوارد معترف» (۱۴) را احیاء کند . همچنین قوانین بد و ظالمانه را ملغی سازد و احکام عادلانه را درباره همه اشخاص بالسویه رعایت نماید و حقوق هر کس را که ضایع شده باو بازگرداند . این وعده ها بیش از سوگند تشریفاتی تاجگذاری اثری نداشت ، مع هذا در موقعی چنین خطیر که شاه بوسیله صدور فرمان و یا باراده و میل خود عمل کرده و قضاوت منصفانه را در دادگاه خود روانمیداشت ، لانگتن دخالت کرده مواعیدی را که شاه داده بود باو متذکر میساخت . راجرستربی (۱۵) همین وضع را درباره هانری دوم شرح داده است .

هنگامیکه در آغاز سلطنت «جان» و بار دیگر در ماه مه ۱۲۰۱ حفظ حقوق خود را بعنوان شرط اطاعت و فرمانبرداری مطالبه کردند آنها بهمین مواعیدی که شاه داده بود استناد جستند . وقتی که لوزینیانها جنگ تن به تن قضائی را رد کردند و اظهار داشتند که فقط به حکم قضاوت اکفاء و اقران خود تن درخواهند داد، آنها يك فکر و عقیده در حال پرورش و توسعه را در قالب يك امر واقعی فرو ریختند که بنظر میآمد تنها پشتیبانی و حمایت علنی در مقابل اراده شاهانه میباشد .

این امر در بند ۳۹ منشور کبیر بدین عبارت گنجانیده شده است :

«هیچ مرد آزادی نباید توقیف و یا در حبس نگاه داشته شود یا ملکش از

(14) Edward The Confessor

(15) Roger Asterby

تصرف او خارج یا از حقوق مدنی محروم و یا تبعید و یا بنحو دیگری مورد تعرض قرار گیرد. ما علیه هیچ آزادمردی اقدامی نخواهیم کرد و کسی را علیه او برنخواهیم انگیزت مگر برطبق حکم قضاوت قانونی اقران و اکفاء و یا مطابق قانون مملکتی. شاید تفسیر های مبالغه آمیز حقوق دانهای قرن هفدهم لازم بود تا بند مزبور بصورت «سنگر آزادی انگلیس» درآید، لیکن در زمان پادشاهی «جان» بطور وضوح و روشن آنرا شرط ضرور و اساسی آزادیهای خصوصی میدانستند. لانگتن، بر همین اصل که دربند مزبور مندرج است در سال ۱۲۱۳ متوسل گردید و انجام مواعید شاه در «وینچستر» را برخش کشید و ویرا از عدم ایفاء آنان برحذر داشت.

پیروزی دریائی در «دام» (۱۶) این فکر را در «جان» بوجود آورد که سپاهی را که برای دفاع گرد آورده بود بلافاصله به «پواتو» سوق دهد، اما بارونها تعلل و مسامحه ورزیدند و بهانه آوردند. در آغاز گفتند که تمام پولی را که در اختیار داشتند برای دفاع از کشور ورد حملات بمصرف رسانیده و نمیتوانند به «پواتو» بروند، مگر آنکه «جان» همه مخارج آنها را تقبل نماید. بالاخره مخالفت به صورت علنی و آشکار درآمد و بارونهای شمالی احضاریه‌هایی را که برای حرکت به پواتو رسیده بود رد کردند و گفتند که وضع و شرایط استفاده آنها از اراضی و املاک به هیچوجه آنها را موظف و مقید بخدمت در «پواتو» نمینماید و حقیقت امر آنکه آنها در اثر لشگرکشیهای اخیر در جزایر بریتانیا خسته و فرسوده شده‌اند. جان، در حال خشم و غضب راه دریا را پیش گرفت اما وقتی که خشم او فرو نشست و آرامش یافت متوجه شد که یکه و تنها کاری از او ساخته نیست، پس مجبور به بازگشت شد. سپس سربازان مزدور خود را گرد آورد و رهسپار شمال گردید تا متمردين را تنبيه نماید.

اواخر ماه اوت «لانگتن» سرگرم انعقاد شورائی در کلیسای «سنت پول» بود، اما بمحض آنکه از قصد شاه اطلاع یافت در پی او رفت و در «ترماتین» باو رسید آنگاه شاه را مورد تعرض و نکوهش قرار داده، از او تقاضا نمود که برخلاف سوگندی که در «وینچستر» یاد کرده عمل نکند بلکه برطبق قضاوت

دادگاه و حکمی که از آنجا صادر میشود رفتار نماید. شاه نمیخواست باین کارتن در دهد واسقف اعظم همچنان در حال اعتراض بدنبال او تا «ناتینگهم» رفت و هر کس را که دراین لشگرکشی بقصد تنبیه متمردين شرکت میکرد تهدید به تکفیر مینمود. سرانجام «جان» کوتاه آمد و موافقت کرد که منتظر صدور حکم وقضاوت دادگاه بماند اما بازهم حرکت خود را بطرف شمال ادامه داد و دو هفته در اطراف متحرک بود مثل آنکه میخواست وانمود نماید که مشغول انجام برنامه های خویشان است، اما لشگرکشی به «پواتو» را به بهار آینده به تعویق انداخت.

از طرف جان، که از روی اکراه موافقت کرده بود تا صدور حکم دادگاه تاغل نماید هیچگونه بیانیه رسمی له و علیه بارونهاییکه از انجام خدمت سرباز زده بودند صادر نشد، شاید نمیخواست برای خود دردسری فراهم نماید و موضوع را بقضاوت دادگاه اقران برگذار کند بلکه ترجیح داد مسأله همانطور که بود بلااقدام و مسکوت بماند. با اینهمه در پائیز و زمستان که «جان» تدارک حرکت میدید کوششهایی برای تسکین و آرامش مردم بعمل آمد «نیکلاس آوتوسکولم» از جمله مأموریتی که از طرف پاپ باومحول شده بود، دستور داشت توطئه ها و دسته بندیها را برطرف نماید «اینوسنت» اغفال شده بود وخیال میکرد که ناراحتی و سرکشی بارونها نتیجه نزاع و کشمکش «جان» با کلیسا بوده است. شاید «فیتزوالتر» و «دوسی» این عقیده را در اوتقویت کرده بودند، لیکن چیزی نگذشت که مجبور شده در عقیده خویش تجدید نظر نماید، زیرا در سرزمینی که اسماً اکنون مملکت پاپ بود هنوز توطئه ها و دسته بندیها باکمال وضوح وجود داشت و «نیکلا» که پاپ ویرا «فرشته صلح و نجات» مینامید آنچه را میتوانست با کمک «لانگتن» برای تسکین اوضاع انجام داد.

محتمل است مدرک و سندی که بنام منشور مجموع آزادیها معروف است متعلق بهمین دوره باشد که برای میانجگری و تسکین اوضاع کوشش واقداً میشده است. سند مزبور این عنوان عجیب را از اینجا بدست آورد که مدتهای دراز یعنی تا سال ۱۷۶۳ بدون اینکه توجهی بآن بشود در بایگانیهای پادشاهی فرانسه محفوظ بود. در انگلستان هم تا سی سال بعد از تاریخ مذکور عموماً از آن اطلاعی نداشتند. این سند هرچه باشد بطور حتم منشوری نیست گویانکه از حیث مفاد بمنشور میماند.



سند مزبور با شخص سوم مفرد آغاز میشود و سپس به شخص اول مفرد باز میگردد و حال آنکه يك منشور و فرمان (به معنای خاص آن) سرتاسر آن به جبع شاهانه (ما) میباشد. در واقع سند مذکور جز يك مسوده از یادداشتی که حاوی پیشنهاد باشد بیش نیست، لکن باوجود این مطالب آن فوق العاده شایان توجه است:

مضمون عبارات آن چنین است:

۲- اگر بارون ویا گماشته شاه در گذرد و وارثش کبیر و بالغ باشد، شاه چیزی را برای اعمال عدالت ویا برای اجراء بیعدالتی نخواهد پذیرفت.

۲- اگر بارون ویا گماشته شاه در گذرد و وارثش کبیر و بالغ باشد، شاه موظف است که ملکش را در مقابل يك رسوم عادلانه باو بدهد بدون اینکه چیز بیشتری بگیرد.

۳- و اگر وارث صغیر باشد، شاه موظف است ملك را بدست چهار بهادر از میان مردان تیولدار که اهلیت قانونی داشته باشند بسپارد و آنها با مأموران شاه متفقاً موظفند که درآمد آنرا بشاه مسترد دارند بدون اینکه چیزی از ملك بفروشند ویا رعیتی را آزار برسانند، بدون خراب کردن واز بین بردن چراگاه و شکارگاه و حیوانات آن و سپس هنگامیکه وارث بسن بلوغ رسید شاه بورااث اجازه خواهدداد که ملك را بدون هیچگونه پرداختی متصرف شود.

۴- اگر زنی وارث ملك باشد، شاه موظف است ویرا با مشورت خویشانش بشوهر دهد بنحویکه از قدر و منزلت او کاسته نشود و اگر يك دفعه به شوهر رفت نمیتوان مرتبه دیگر اورا شوهر داد بلکه آن زن میتواند با هر کس که میپسندد ازدواج نماید اما نه با دشمن شاه.

۵- اگر بارون یا یکی از خدمه و سربازان شاهی درگذرد، شاه قبول میکند که ثروت نقدی اورا همانطوری که خودش وصیت کرده تقسیم کند و اگر او در جنگ یا به سبب بیماری بدون وصیت درگذرد، زوجه او یا فرزندانش یا والدین و خویشان و دوستان نزدیک و صمیمیش، نقدینه او را برای خیرات و آمرزش روح او تقسیم خواهند کرد.

۶- زن او تا مدت چهل روز مجبور نخواهد بود که از خانه بیرون رود، سپس باید بهیئیه مناسب و شایسته ای باو داده شود و بمیل خود شوهر کند.

۷- شاه موافقت میکند کسانی را که موظف بخدمت جنگی هستند در سپاه

خارج از انگلستان بخدمت احضار ننماید جز در «نرماندی» و بریتانیای واینهم بنحو شایسته و مناسب و اگر کسی در آنجا خدمت بهادری را موظف و متعهد باشد، تعهد او با مشورت و رای بارونهای شاهی تخفیف خواهد یافت.

۸- اگر يك اسکوئیچ بر ملك تحمیل و بسته شود يك مارك قره از تیول يك بهادر گرفته خواهد شد و اگر سپاه بزرگتری مورد احتیاج باشد مبلغ بیشتری برای و مشورت بارونهای کشور اخذ خواهد گردید.

۹- شاه قبول میکند که تمام جنگلهائیکه پدر و برادر و خودش شکارگاه و قرق سلطنتی اعلام کرده از صورت قرق خارج شود.

۱۰- شاه قبول میکند که بهادرانی که درختانی در جنگل و شکارگاه قدیمی دارند، از این بعد هم درختان و بیشه را چه از حیث منزل و مسکن و چه از حیث آزاد بودن آن متصرف و متملك باشند و جنگلبان خاص از جانب خود خواهند گماشت و شاه فقط يك جنگلبان برای حمایت حیوانات و شکار خواهد داشت.

۱۱- اگر کسی از خدمه و اتباع شاه فوت کند و به یهودیان مدیون باشد مادامیکه وارثش صغیر است فرع و سود بآن دین تعلق نخواهد گرفت.

۱۲- شاه قبول میکند که هیچکس جان خود و یا عضو خود را بخاطر تخلف از قانون جنگلبانی و نقض قانون شکار از دست نخواهد داد.

گرچه جمله‌بندی و انشاء این سندست و ناپخته است ولی بطور وضوح بموارد و موضوعاتی که بیش از هر چیز بابارونها مربوط باشد گواهی میدهد. منشور مجموع آزادیها شباهتهای بارز و برجسته‌یی با پیشنهادهای بارون‌ها در سال ۱۲۱۵ و باشکل نهائی منشور کبیر دارد، اما در عین حال اختلافات فاحشی بین آنها موجود است. برجسته‌ترین آن (بند ۷) مربوط بخدمت از خارج از انگلستان میباشد که در پیشنهاد های بارونها و منشور کبیر بچشم نمی‌خورد و همین مسئله كمك میکند که تاریخ این سند بدون تاریخ را در زمستان ۱۲۱۳-۱۲۱۴ یعنی هنگامیکه خدمت در خارج مورد اختلاف و منازعه بود قرار گیرد چه هنگامی که مذاکرات قبل از صدور منشور کبیر صورت می‌گرفت دیگر خدمت در «پواتو» موضوعی نداشت آنچه ما در این مدرک محتملاً میبینیم نفوذ «لانگتن» است که کوشش داشته بریشه نارضائی بارونها برسد و صلح و آرامش را از راه قانون و عدالت تأمین نماید. موافقت با

موضوع مندرج دربند اول را قبلا از شاه گرفته بود ، بقیه موضوعات حاکی از پیشنهادهایی است که میبایست موافقت و رضایت شاه نسبت به آنها جلب شود . شکی نیست که جان در اصل ابتدائی بداد رضایت نداد . ممکن است که جان با اطلاع عمیقی که از قانون انگلستان داشته و برای آن احترام زیادی قائل بوده حاضر و آماده بوده اعتراف و تصدیق نماید که شاه نباید علیه هیچ کس بدون محاکمه و دادرسی اقدام نماید . اما «جان» هنوز کاملاً آمادگی نداشت زیرا هنوز مجبور نشده بود که عدالت و دادرسی را در مورد مخصوص تصریح و تجدید ندوده و منبع و مقر آنرا معین نماید ، بهمین جهت است که منشور مجموع مسوده ای بلا اثر و متروک ماند و هیچ وقایع نگاری بفکر و ثبت ضبط آن نیفتاد .

«رالف آو کاکشال» میگوید که «نیکلا» با کمک «لانگتن» و میانجیهای دیگر موفق شدند شاه و مخالفین شمالی را آشتی دهند ، اما این آشتی متارکه ای بیش نبود زیرا پایه آن بر اشتیاق و نگرانی بی پایان شاه برای عزیمت بفرانسه قرار داشت و بهمین جهت توطئه ها و دسته بندیها همچنان بحال خود باقی ماند و ادامه یافت.

شکست

از راه دور هنگامیکه کشتی پادشاهی در ششم فوریه ۱۲۱۴ از

جزیره ویت (۱۷) عزیمت کرد وضع انگلستان بی نهایت ناراحت و متلاطم بود . حسن نارضائی آشکار مردم نه تسکین یافته و نه سرکوبی شده ، فقط اشتیاق بی اندازه «جان» بود که بعد از سالها تهیه و تدارک بی ثمر و بلا نتیجه اکنون میتواند دوباره پا به خاک فرانسه گذارد . برای حرکت بفرانسه ، بسیاری از بارونها ، نه خودشان بمحل اجتماع آمدند و نه بهادران خود را فرستادند و همچنین معلوم نبود که آیا پرداخت جریمه و «اسکوئیچ» بجای خدمت سربازی تن درخواهند داد یا نه . جان ، انگلستان را بسوی فرانسه ترك گفت و کشور خود را بحمايت کلیسای مقدس و حکومتش را بدست مأموران و خدمتگذاران نیرومند و لایق ولی ناپاک و مورد اعتماد خود سپرد . در این موقع «پیتدرش» (۱۸) حادثه جو و بیگانه بجای «جفری فیتزبیر» که در اکتبر گذشته فوت کرده بود بسمت اسقف «وینچستر» منصوب و بسمت مهرداد سلطنتی نیز انتصاب یافته و «ویلیم بروئر» (۱۹) نیز که «جان» با اعتماد کامل میتوانست او را به سرپرستی پنج تا شش استان در آن واحد بگمارد بسمت

معاونت « پیتز درش » در انگلستان ماند تا مملکت را اداره کنند .

« ویلیام بروئر » محبوبیتی در میان مردم نداشت و اهالی دون (۲۰) و « سمرست » (۲۱) در سال ۱۲۱۰ یک هزار و دویست مارك به « جان » تقدیم کردند تا از شر او خلاص شوند . جان ، وجه تقدیمی را قبول کرد ولی آنرا نشانه لیاقت و ارزش « بروئر » تلقی نمود . « ریچارد مارش » یکی دیگر از سرکردگان و دست پروردگان شاه از « پواتو » اعزام شد تا به آنها پیوندد . همه این نمایندگان در صورت لزوم و احتیاج میتوانند ، از رأی و کمک « ویلیام مارشال » که بهادران خود را برای شرکت در لشکرکشی فرانسه فرستاده ولی شخصاً نمیخواست در این لشکرکشی علیه « فیلیپ » که ولینعمت دیگر او بود شرکت کند ، برخوردار شوند . جان ، ویرا مأمور کرده بود که بکار مذاکرات برای الغای تحریم مذهبی پردازد . استیفن لانگتن ، هم همیشه آماده و حاضر بود که برای تصفیة اشکالات سیاسی کشور خدمت نماید . در ماه ژوئن با « ولشها » که از زمان شورش وطفیان سال ۱۲۱۲ فراموش نشده بودند ، ولی توجهی بآنها نشده بود ، متارکه ای ترتیب داد . بگفته « کاکشل » ، جان ، هنگام عزیمت بفرانسه عده معدودی از کنتها را همراه داشت ، لکن شماره سربازان چریک و از طبقات پائین بحد لازم جمع آوری شده بود .

تقریباً در همین موقع « ویلیام کنت سالسبوری » (۲۲) با یک گردان از سپاهیان برگزیده انگلیسی و عده کثیری از سربازان مزدور « فلاندری » و پول فراوان برای کمک نظامی به متحدین بسوی فلاند رهسپار شد . سالها بود که « جان » برای تشکیل مجدد یک کنفدراسیون « راینلند » بنفع خود مخفیانه تلاش میکرد و منشیان و حسابدارانی که مخارج اعزام چنین فرستادگانی را میپرداختند ، جرئت نمیکردند نام آنها را در صورت حسابهای خود ذکر کنند . اکنون با کمک کنت « بولونی » و در نتیجه غرور و تکبر « فیلیپ » کنفدراسیون در حال ایجاد بود و نقشه عظیم « جان » آشکار میشد . پادشاه فرانسه مینایست بر روی سندان « پواتو » بوسیله چکش کشورهائی که آنگاه ممالك سفلی خوانده می شدند خرد و خمیر گردد .

جان ، در اوایل سال دست بفعالیت زد زیرا کار زیادی درپیش داشت

در کنت نشینهای « پواتو » و « لامارش » ودر ویکننت نشینی « لیمژ » بزحمت کسی یافته میشد که جان، بتواند بر او اعتماد کند و تکیه کند پس ناچار بود وضع و موقعیت خود را قبل از آنکه حمله به فیلیپ را شروع نماید محکم و مطمئن سازد . « لارشل » جای پای محکم و مطمئن او بود زیرا ارتباط تجاری که با انگلستان داشت صداقت و وفاداریش را حفظ میکرد و از اینجا « جان » چند هفته وقت خود را به آزمایش و بررسی نقاط اطراف گذراند . وقایع نگاران فرانسوی او را مورد مسخره و استهزاء قرار داده اند که چرا فوراً برای جنگ با فیلیپ که با سپاهی اندک به مرز « پواتو » به تانی رفت و آمد میکرد اقدام ننمود . معذالک ما میتوانیم خطسیر او را از روی تاریخی که بر مدارک رسمی ثبت شده دنبال کنیم و از نامه هائی که به انگلستان نوشته است بلزوم اقدامات مخاطره آمیز او پی ببریم . يك یا دونفر از بارونهای ضعیف « پواتو » نزد جان آمدند و سوگند وفاداری یاد کردند، اما یکی از بارونهادژ « میلکو » (۲۳) را که فقط چند کیلومتر از « روشل » فاصله داشت متصرف بود، وی پایدار ماند تا عاقبت بوسیله محاصره سرباطاعت فرود آورد . جان در ماه مارس جنبش بیشتری نشان داد و با سپاه خود امتداد سفلی رود « شارنت » را (۲۴) پیش گرفت و از « آنگولم » (۲۵) به ناحیه « لیموزین » رهسپار شد و همه جا مراسم اطاعت و بندگی بارونها را پذیرفت و مأمورانی از جانب خود منصوب و بکار گماشت . از آنجا کنت نشین « لامارش » متعلق به « هوک دلوزینیان » را تصفیه کرد و سپس از میان ایلالت « لیموزن » دوباره به « شارانت » بازگشت . در ماه آوریل از وسط ناحیه « کاسکنی » (۲۶) بسمت جنوب روانه شد و تا « لارئول » پیش رفت تا از وضع و موقعیت آنجا شخصاً اطمینان حاصل کند (به نقشه جنگ سال ۱۲۱۴ مراجعه شود) .

با اینهمه کنت نشین « پواتو » هنوز بنحو اطمینان بخش در قبضه او نبود و مادامیکه خانواده « لوزینیان » به خصومت خود باقی میماندند جز این هم نمیتوانست باشد . جان ، حاضر بود که از آنها استمالت نماید و ازدواج دختر خود « جون » را با وارث و جانشین هوک پیشنهاد نمود . در این گیرودار فیلیپ که فوق العاده محتاط بود و با وجود سپاه عظیم از زد و خورد با جان پرهیز داشت ، وقتی که از پیشنهاد ازدواج اطلاع یافت اشخاصی را برای استفسار از شرایط صلح برانگیخت و یکی از پسران خود را برای ازدواج با « جون » پیشنهاد نمود . جان ، باین پیشنهاد

توجهی نکرد و در اوایل ماه مه عزیمت نمود تا «لوزینانها» را بترساند و باطاعت وادارد و بعد اعلا در عملیات خود مظفر و کامیاب شد. شرح این فتوحات را برای اطلاع حکومت انگلستان نگاشت و جزئیات لشکرکشی را که باین فتح و پیروزی منتهی شد مفصلاً بیان نمود.

صورت‌بالا بلند اسامی بارونهای «پواتو»ئی که شاهد عقد ازدواج بین دختر جان و پسر هوک در «پارتی» (۲۷) بودند، گواه روشنی بر پیروزی و موفقیت مراحل اولیه لشکرکشی است و چنین بنظر میرسد که «جان» در آن موقع تصمیم گرفته بود حمله خود را متوجه ایالات ازدست رفته خاندان «آئزو» بنماید. از قرائن چنین استنباط میشود که هدف حمله متقارن ازدواج بر «فیلیپ» از جنوب غربی و شمال شرقی این بود که یکی از این دو نتیجه مطلوب و مورد نظر منتهی شود: یا بواسطه حمله از سوی ممالک سفلی، فیلیپ چنان دست و پای خود را گم کند و حواسش بدان طرف متوجه شود که جان فرصت یابد بایالات ازدست رفته بتازد و یا باعث شود که فیلیپ قوای عمده فرانسه را بسوی او سوق دهد، و بالتیجه متحدین جان بتوانند بطرف پاریس و شاید هم بسوی نرماندی رهسپار شوند.

در آغاز ماه، «جان» چنین وانمود که بسوی سپاه فرانسه رهسپار است ولی در خفا بسمت شمال غربی متوجه شد و از رود «لوار» عبور کرد و «آسنیس» (۲۸) را در مرز بریتانی و «آئزو» را بتصرف درآورد. عملیات او چنین نشان میداد که میخواهد آئزو را حلقه وار محاصره کند اما در این موقع ناگهان مرز بریتانی را دور زد و به بندر «نانت» حمله نمود و شاید میخواست که بندر مزبور را بمانند پایگاه مورد استفاده قرار دهد. در «نانت» یک پادگان فرانسوی وجود داشت که باتفاق اهالی از شهر بیرون آمدند تا از پلی که سپاهیان «جان» برای تسخیر «نانت» مجبور بودند از آن عبور کنند، دفاع نمایند. اما در تصادم شدید و تندی که بین سپاهیان «جان» و دفاع کنندگان در گرفت نیروی انگلیسی کاملاً پیروز شد و چندین اسیر مهم بدست آورد که از آنجمله «پیتر آودرو» (۲۹) پسر عموی فیلیپ پادشاه فرانسه بود.

پیروزی‌های سریع، اهالی آئزو را برآن داشت که بدون زد و خورد دروازه‌های شهر را بروی «جان» بگشایند، و «جان» در اواسط ماه ژوئن،

باردیگر در پایتخت خاندان خود استقرار یافت. مانع تسلط کامل جان بر آژو، «ویلیام درش» بود که از طرف فیلیپ بسمت ناظر و مباشر آنجا منصوب شده و برای خویش دژ مستحکمی در «روش اومون» (۳۰) در چند کیلومتری آژو ساخته بود. جان دوهفته وقت خود را صرف محاصره این دژ کرد، و آنرا پایگاهی مهم و حیاتی پنداشت. چنین مینماید که فیلیپ هم همین عقیده را داشت، چه هنگامی که دژ در خطر سقوط بود از تردید و تزلزل بیرون آمده تصمیم به رهائی آن گرفت. همانکه جان، بوسیله جاسوسان و دیدبانان خود از نزدیک شدن فیلیپ اطلاع یافت دانست که موقع نبرد قطعی بین دوسپاه فرا رسیده است. اما مانع بزرگی در اجراء این تصمیم پیش آمد نمود، بدین ترتیب که بارونهای «پواتو»ئی که حاضر بودند در محاصره دژ با جان همکاری کنند از جنگیدن در یک نبرد منظم سربلرز زدند و در تحت رهبری «امری آواتوار» (۳۱) که مرد متلونی بود، جان را رها کرده باقامت گاههای خود بازگشتند.

جان، سرشار از خشم به «لاروشل» بازگشت، زیرا نمیخواست تمام یا قسمتی از نیروی محدود خود را که با خود از انگلستان آورده و بآنها اعتماد داشت، از کف بدهد پس از آنجا نامه‌ای بانگلستان نوشت که هر چند ظاهر عبارات آن حاکی از اعتماد و اطمینان به پیروزی بود، وضع خراب و اسفبار او را نیز هویدا میساخت.

اقدامات جان برای تسخیر ایالات از کف رفته، بر اثر نبودن کمک و پشتیبان، در شرف شکست بود بعلاوه فقدان هم‌آهنگی بین اجزاء آن، خطر شکست را میافزود در همان موقع که جان با وضعی نزار در اطراف «لاروشل» بسر میبرد و هیجان اولیه او فرو نشسته و حاضر بود که بخاطر وصول کمک و پشتیبانی، حتی کینه‌های دیرینه را بدست فراموشی بسپارد، نیروهای فرانسه خویشتن را برای زدو خورد و مصاف قطعی صف‌آرایی میکردند. لشگریان جان در این کار بیش از حد تاخیر نموده و به فیلیپ، که برای اولین مرتبه به دامن و وسعت اتحاد علیه خود پی برده بود، فرصت دادند که سپاهیان فئودالی و دسته‌های مسلح شهری را برای دفاع از وطن احضار و آماده نماید. نیروهای مسلح انگلیسی تحت فرماندهی «کنت سالسبوری» چندین هفته بود که در «فلاندر» سرگرم تصفیه آن نواحی

از دسته های سربازان فرانسوی بودند ، اما حمله بزرگ موکول بورود « اوتوآوبرانسویک » خواهرزاده « جان » و امپراتور مقدس روم بود . علاقه باطنی « اوتو » به امحاء فیلیپ ، پای کمی از اشتیاق دائیش نبود ، زیرا فرانسویان از رقیب او برای تخت وتاج امپراطوری حمایت و پشتیبانی میکردند .

در این موقع فیلیپ آماده بود که حالت تهاجمی بخود گرفته رهسپار فلاندر شود و راه ارتباط آلمانیها و لژینها را از دریا واز جانب « کنت سالیسبوری » که کیسه های پول با او بود ، قطع سازد . اقدام او به نتیجه مطلوب منتهی نشد چه متحدین به « ولانسن » رسیده بودند و فیلیپ از « تورنه » (۳۲) به جایی بازگشت که آنرا برای جنگ مناسب میدانست . جنگ در میدان بازی نزدیک قصبه « بوین » (۳۳) صبح یک روز گرم تابستانی ، در ۲۷ ژوئیه آغاز شد . از لحاظ تاکتیک ، جنگی خام و عاری از فن رزمجویی بود . هیچیک از رهبران و فرماندهان در صدد بر نیامدند که نبرد به جنگ تن به تن منتهی نشود ، اما عاقبت با نجا گرایی و بهادران فرانسوی بواسطه مسابقه های زیاد ، باین نوع جنگ عادت داشتند . تنها کسی که ابداع و ابتکاری نشان داد کنت « رنوآبولنی » (۳۴) بود که تحت حمایت سربازان پیاده ، بحمله های ناگهانی سواره نظام پرداخت و پس از وارد آوردن ضربه ، پیش از آنکه فرانسویان بدانند که ضربه را از که خورده اند بجایگاه خود باز میگشت . « فراند » (۳۵) سواره نظام امپراتوری صفوف سربازان شهری فرانسوی را ، که فقط در آخرین دقیقه رسیده و خسته بودند ، شکافت . در این کارزار فیلیپ هم از اسب بزیر افتاد و فقط در اثر دلاوری نیروی محافظ خود نجات یافت . « تماس آوسن والری » (۳۶) با سواره نظام خود از جناح چپ نیروی فرانسه دور زد و بسوی مرکز شتافت تا از شکست جلوگیری کند ، این بار نوبت امپراتور بود که از اسب بزیر انداخته شود . همانکه امپراتور بر زمین افتاد افواج امپراتوری راه فرار در پیش گرفتند و خود « اوتو » با اسب یکی از فرماندهان وفادار خود به « ولانسن » فرار نمود . پس از سه ساعت جنگ ، فرانسویان تقریباً بر میدان جنگ تسلط یافتند . عقاب امپراتوری در پای فیلیپ افتاد . امادر جناح راست « کنت سالیسبوری » و « کنت بولنی » شجاعانه جنگیدند تا اینکه « سالیسبوری » با ضربه چماق از اسب بزیر افتاد و « کنت رنو » ضمن یکی از حمله ها با سارت دشمن درآمد . گرد و غباری که بشکل ابر از زمین

(32) Tournai

(33) Bouvines

(34) Count Revaud of Boulogne

(35) Count Ferran

(36) Thomas of St. Vallery

برخاسته و میدان جنگ را تیره و تار ساخته بود باهستگی بر «استرلینز قرون وسطی» فرونشست، و امیدهای «جان» هم با آن برباد رفت.

میگویند که دانشجویان پاریس مدت هفت روز برقص و آواز، و سرور و شادمانی پرداختند. نتیجه جنگ بوین این بود که کشور فرانسه را از شکاف و گسیختگی و تجزیه نجات داد، کاپسینها با اطمینان و خاطر جمعی بر تخت سلطنتشان مستقر شدند، و «اتواوبرانسویک» از تخت خود بزیار افتاد. جان، افسرده و دلسرد در «لاروشل»، دوباره با شکست روبرو شده بود. خصیصه عجیب نظامی او این بود که در سراسر دوران پادشاهی هرگاه که خود سپاهیان را رهبری مینمود، شکست نمیخورد همچنین هیچگاه هم نتوانست فتح قاطعی بدست آورد. فیلیپ پادشاه فرانسه، با وجود اینکه مره فتح را چشیده و باینکه سپاهی آماده و مهیا تحت فرماندهی پسرش لوئی داشت، از حمله به اکتین و تعقیب «جان» خودداری کرد. «رابرت کرزن» (۳۷) کاردینالی که در انگلستان تولد یافته و از طرف پاپ مأموریت داشت که دو پادشاه متحارب را بجنگ با اعراب تشویق نماید، در نتیجه مذاکره با دو پادشاه، متارکه ای بین آنها منعقد نمود که تا عید پاک ۱۲۲۰ دوام داشت. جان هم با کشتی پادشاهی وارد «دارتموت» (۳۸) گردید.

سرکشی و عصیان یکی از نکات مهم و قابل توجه راجع به منشور کبیر، تاریکی و ابهام مقدمات و سوابق آنست. این ابهام و تاریکی، چه از حیث تاریخ تنظیم منشور و چه از لحاظ مذاکرات و گفتگوهای مربوط بآن و چه از جهت گردآمدن سرکشان و عصیان کنندگان موضوع مهمی است. از جمله مسائلی که میتوان بطور یقین اظهار داشت، اینست که آن روایت معتبر و مورد قبول و احترام همه که بیشتر از «وندور» سرچشمه گرفته، و حاکی از اینست که بارونهای متحد و مسلح علیه پادشاه، در پانزدهم ژوئن ۱۲۱۵ در «رنمید»، با پادشاهی مرعوب و تحقیر شده روبرو گشته، و ویرا مجبور کردند که بیانیهای شامل آزادیهای اساسی را که از طرف آنها تنظیم شده بود، مهر نماید، بکلی ساختگی و دروغ است و نیز این گفته که بارونهای یاغی مرتجعینی بودند که منافع خاص و خودخواهانه طبقه خود را تعقیب میکردند، چیزی بر صحت روایت نمی افزاید. گزارشهای وقایع نگاران

(37) Robert Curzon

(38) Dartmouth

۱ - جنگ معروف ناپلیون در ۱۸۰۵ (استرلینز شهری است در مراوی) که در دوم دسامبر ۱۸۰۵ ناپلیون اول سپاهیان اتریش و روس را در آنجا شکست فاحشی داد.

راجع به حوادثی که بمنشورکبیر منتهی میشود، جسته و گریخته بوده و اغلب هم از لحاظ جزئیات ضد و نقیض یکدیگرند. اسناد و مدارکی را که ممکن است برای تهیه فهرست وقایع و جریان حوادث مورد استفاده قرارداد - بغیر از جریان مذاکرات، مسوده پیشنهادهای، موافقت‌های مقدماتی و امثال آن - تمام از بین رفته است. اما مدارک و اسنادی هم که بجای مانده، بحدی از یکدیگر جدا و مجزا میباشند، که تفسیر اغلب آنها مشکل است. مکاتبات متبادله با پاپ هم چندان بدرد نمیخورد، زیرا «اینوسنت» میبایست بر اظهارات و گفته‌های یکطرفه و یکجانبه اعتماد کند و حوادث هم چنان بسرعت پیش میرفت، که با چهار یا پنج هفته فاصله راه، بین او و انگلستان، اونمی‌توانست آنها را بادقت و از نزدیک دنبال نماید. ممکن است از آنچه که روی داد، خبری دوباره ساخت، اما اینکار بدان میماند که نقاشی دیوار متعلق به قرون وسطی را که فقط تکه‌های معدودی از گچ، نگ شده آن بجای مانده، بخواهد بحال اول بازگرداند.

باز چنین بنظر میرسد، که هنگام بازگشت جان از فرانسه در اکتبر ۱۲۱۴، نارضائی تقریباً بحداخلا رسیده بود. حکومت خشن و سخت گیر «پیترووش» بسمت مهرداد در غیاب پادشاه، خصائص تحمل‌ناپذیر استبداد انزوائی را بارزتر ساخته، خاصه آنکه وی نماینده‌ئی از بستگان و گماشتگان غیرانگلیسی و بیگانه بود، که جان آشکارا بر آنها تکیه داشت. علاوه بر اینها، فرمانی که «جان» در ماه مه از «پواتو» دائر بر مطالبه اسکوتیج از کسانی که در لشکرکشی شرکت نکرده بودند صادر کرد، احساسات ضد پادشاه را بحداخلا تهییج نمود و این مطالبه تقریباً همه جا با امتناع بارونها مواجه شد. مبلغ ناچیزی از «نورفولک» (۳۹) و «سوفلک» (۴۰) بدست آمد، ولی دیناری از «اسکس» (۴۱) و «هرتفوردشیر» (۴۲) «لانکاشیر» (۴۳) و «یورکشیر» (۴۴) وصول نگردید. خزانه‌دار دستور توقیف اموال بعضی از بارونهای شمالی را که در ستیزه‌جویی و سرکشی بیش از دیگران استوارتر بنظر میرسیدند، صادر کرده بود. «استاس دوسی» یکی از بارونها، آشکارا با مأموران پادشاهی مخالفت کرد و در مقابل آنها ایستادگی نمود.

اظهار اینکه فتح فیلیپ تاجه حد در ترغیب بارونها بمخالفت علنی مؤثر و الهام‌بخش بوده است، خالی از اشکال نیست. بلاشک، «جان»، هنگام بازگشت

(39) Norfolk

(42) Hertfordshire

(40) Suffolk

(43) Lancashire

(41) Essex

(44) Yorkshire

بانگلستان ، مرد ورشکسته‌ای نبود که دستخوش و بازیچه بارونهایش قرار گیرد ؛ اما بدون تردید ، يك پادشاه شكست خورده و مغلوب هم بايك «جان» فاتح و منصور تفاوت کلی داشت ، چه کمتر از او حساب میبردند . ممکن است در نظر کسانی که قبلاً احساسات ضد شاهی آنها بحد طوطئه و دسته‌بندی رسیده بود ، اینطور جلوه کرده باشد که همانگونه که «جان» مجبور شده بود با پاپ و پادشاه فرانسه کنار آید و سازش کند ، اکنون نوبت آنها فرا رسیده و «شاه» باید در مقام سازش با آنها برآید .

بارنول ، وقایع نگار بدون ذکر مشخصات معتقد است که در ماههای آخر سال ۱۲۱۴ بحث شدید و تندی بین «جان» و بارونهای متخلف رویداد . جان ، آنها را مسئول عدم موفقیت لشکرکشی میدانست و یکدسته از بارونهای شمالی در مقابل میگفتند که شرائط استفاده آنان از زمین ، آنها را پایبند بخدمت در خارج از انگلستان و یا پرداخت اسکوئیچ نمینمود . این ادعا بهیچ وجه دلیل موجهی نداشت «جان» میتواند جواب دهد که خدمت در خارج ، در زمان پدر و برادرش صورت می گرفته است . معذالك وی میبایست متوجه باشد که با بارونها همچنانکه با کلیسا «آنچه که بوده است» دیگر لزوماً مترادف با «آنچه که باید باشد» نبود . وی نسبت به رسوم و عادات و سنن مربوط به کلیسا ، در مقابل پاپ تسلیم شده و از حقوق خود در گذشته بود ، و علتی نداشت که نسبت بر رسوم و عادات و سنن غیر روحانی همین کار را نکند . البته بارونها رسوم و سنن کشور را با احترام ذکر میکردند و اغلب بدان تمسك میجستند و معتقد بودند که نباید مورد بی‌اعتنائی و سخریه قرار گیرند ، یا حقوق آنها را سبکسرانه پایمال سازند . اما اهمیت دادن بی‌جهت و بحد افراط به حرمت رسوم و عادات و سنن در اجتماع قرون وسطی و تصور اینکه رسوم و عادات مزبور ، تمام افکار و اعمال مردمان عادی را حاوی بود و بآن صورت و شکل می‌بخشید ، سهل و آسان است . توسل و تمسك و مراجعه بر رسوم و سنن ، عادی و معمول بود ، زیرا رسوم و سنن ، در یکدنیای متغیر و متمدنی ، وسائل اطمینان بخش ثبات و آرامش فراهم می‌آورد ، و در دریاهای متلاطم زندگانی ، بمثابة لنگر بود . انگلستان در اواخر قرن دوازدهم ، جامعه و اجتماعی را کد نبود ، و مردم به تغییر و تحول آشنا و معتاد بودند - حتی کلیسا و روحانیت که بیش از همه بر رسوم و سنن پایبند بودند ، در این تغییر و تحول پیشقدم بودند - تغییر پذیری و

تحول همه اشیاء فانی و حادث ، یکی از اجزاء معمولی طرز تفکر اخلاقی معاصر و استنتاج اخلاقی آنها بود . مردم شاید بحد اعلاء برارزش رسوم و سنن اصرار میورزیدند ، وقتی که عدم ثبات و ناپایداری و تغییر و تحول ، خیلی از نزدیک آنها را تهدید میکند و آنها مستعد و آماده اند که بیش از همه با سماجت اصرار ورزند ، هنگامی که در واقع اجازه میدهند که موج تغییر آنها را بجلو برند . این امر آنها را مطمئن میسازد که با هدفی معین در حرکتند و نه اینکه در دریائی بی نقشه و نامعلوم سرگردان و دستخوش امواج باشند . در جریان کشمکش با «جان» ، بارونها ناچار بودند قسمتی از گذشته را رها سازند و بدان تمسک نجویند و چیزی تازه و نو رو آورند اما در تمام این مدت اصرار میورزیدند که تقاضاهای آنها با يك سنت دیرینه روابط عاقلانه بین سلطنت و اشرافیت ، توافق کامل دارد و ادعا میکردند که خاندان آنزو این سنت را مورد بی اعتنائی قرار داده و پایمال کرده اند . آنها مقدار زیادی درباره قوانین خوب « ادوارد معترف » گفتگو کردند ، اما عیب کار در این بود که هیچکس کاملاً اطمینان نداشت که این قوانین چیست . در اواخر سال ۱۲۱۴ بارونها روش و تاکتیک بهتری را در پیش گرفتند و هنگامی که «جان» معاذیر و بهانه های آنها را باتمسک و مراجعه برسوم و سنن دوران پادشاهی پدر و برادرش رد نمود ، آنها هم برسوم و سنن زمان سلطنت هنری اول - که بعقیده آنها رسوم و سنن بهتری بود - توسل جستند . و بگفته بارنول وقایع نگار « منشوری از آزادیها را که از طرف هنری اول بانگلیسی ها اعطا شده بود ، ارائه دادند و رعایت آنرا از شاه تقاضا کردند . شاه موضوع را موکول به سال نو نمود ، و وقتی که بارونها برای تجدید تقاضاهای خود ، در عید خاج شویان (۴۵) دوباره بلند آمدند ، «جان» باز هم ملاحظه نمود و گفت که پاسخ قطعی را در « عید پاک » بآنها خواهد داد .

منشور هنری اول بهیچ وجه راجع بخدمت جنگی یا اسکوتیج ذکری نمینمود ، اما مطالبی در آن وجود داشت که مورد علاقه بارونها بود ، از قبیل وجه اهدائی ، حق الارث (RELIEF) و قیمومت و سرپرستی ، و نکاح و ازدواج ، و دیون بشاه ، و استقرار مجدد « قانون شاه ادوارد » بارونها موضوع خدمت جنگی را کنار گذارده و مستقیماً بعلل عمیق تر نارضائی میپرداختند . منشور مزبور

را هنری اول در سال ۱۱۱۰ هنگامی که میکوشید پشتیبانی بارونها را برای تصرف تاج و تخت گرد آورد ، اعطا کرده و قولها و وعده‌های مندرج در آن با عبارات و الفاظی مبهم بیان شده بود . هنری اول در واقع هیچگاه باین قولها وفا نکرد ، اما سابقه مفیدی برای استقرار رسوم خوب بوسیله منشور پادشاهی ، بدست میدادند . علاوه براین ، منشور نامبرده برسوم بد پادشاه سلف ، که هنری اول در صدد اصلاح و جبران آنها برآمده بود ، اشاره میکرد . بارونهای ، «جان» هم بنقطه‌ای رسیده بودند که همین کار را از او بخواهند .

وندور نظیر همین داستان را در تذکره خود ذکر میکند منتهی بمنشور تاجگذاری هنری اول اهمیت زیادی میدهد و آنرا بتمامه بیان مینماید و تجمع بارونها و همقسم شدن آنها را برای گرفتن منشور آزادیها بتفصیل بیان مینماید و حتی میگوید : لانگتن اسقف اعظم کنتوبوزی در اوت ۱۲۱۳ هنگام وعظ در کلیسای « سنت پل » ، بعضی از لردها را کنار کشید و بطور خصوصی با آنها صحبت نمود و پس از ذکر مقدماتی راجع به «جان» ، گفت اگر بخواهند ، میتوانند بوسیله منشوری که از هنری اول بدست آمده ، آزادی‌های از دست رفته و وضع سابق خود را باز بدست آورند . سپس مدرکی را جلو آنها گذاشت و آنرا با صدای بلند برای آنها خواند و وقتی که بارونها مضمون آنرا فهمیدند بینهایت مسرور شدند و همه در حضور اسقف اعظم سوگند یاد نمودند که هنگامی که موقع مناسب فرارسد برای تحصیل این آزادیها تا پای مرگ بجنگند و اسقف اعظم هم وعده داد که تا جایی که بتواند از آنها پشتیبانی کند ، سپس کنفرانس متفرق شد .

متأسفانه ، بسیاری از قسمتهای این داستان (که خود «وندور» قبول دارد شایعه‌ای ، بیش نیست) قابل اعتماد نمیباشد : منشور هنری اول در آن موقع بحد کافی در محافل حقوقی و قضائی معروف بود ولی محتمل است که «لانگتن» اولین کسی باشد که اهمیت آنرا از لحاظ الغاء رسمهای زشت و برقراری رسمهای خوب ارزش آنرا از حیث خط مشی سیاستی سالم و درست به بارونها گوشزد کرده باشد ، و این امر هم باروش و سلیقه او جور درمیآید . بهرحال ، بارونها اکنون راه تازه‌ای در پیش داشتند ، و بجای طوطئه و دسته‌بندی برای کشتن «جان» و استقرار پادشاهی جدید ، که سیاست منحصر بفرد آنها در سال ۱۲۱۲ بود ، اکنون منشور را دستاویز قرار دادند .

بنابراین واضح و روشن بنظر میرسد که در آغاز سال ۱۲۱۵ بارونهای مخالف ، آشکارا وباندای بلند يك منشور برای حفظ حقوق وامتیازات مطالبه میکردند . اما اینها که بودند ؟ بغیر از «وندور» که اصرار دارد همه بارونها را در این مخالفت متحد وهم آواز نشان دهد ، سایر وقایع نگاران ، متفق القول ، آنها را « بارونهای شمالی » ذکر میکنند و در واقع در اسناد ومدارك موجود در بایگانی پادشاهی ، یاغیان را بهمین عنوان توصیف کرده اند . جای تعجب نیست که شمال کانون و مرکز شورش علیه جان بوده باشد ، زیرا از يك طرف یکی از سرسختترین دشمنان او ، « استاس دوسی لردالنیک » (۴۶) در آنجا بود ، و از طرف دیگر وبجتهای کلی تر ، شمال میبایست واکنش شدیدی علیه فرمانروائی جان نشان دهد ، زیرا کمتر از نواحی جنوب بحکومت ازوئی ورنجهای ناشی از آن عادت کرده بودند . جان ، فرمانروائی مستقیم و سرکش شخصی را بنواحی شمال آورده و حال آنکه اسلاف او هرگز این کار را نکرده بودند .

معهدا ، اگر این توصیف را باین معنی بگیریم که شورش و طغیان ، منحصرأ يك جنبش شمالی بوده راه غلط پیموده ایم . شکی نیست که در این جنبش ، عناصر شمالی زیاد بودند و رنگ و بوی شمالی قوی بود بطوریکه آنها در آغاز کار میتوان يك جنبش شمالی توصیف نمود که بعدا دسته هائی از سایر قسمتها بدان پیوستند ، اما این دسته ها بسیار برجسته و ممتاز بودند . عناصر شمالی شامل عده معدودی از بارونهای درجه اول و از عده زیادی از بارونهای درجه دوم تشکیل مییافت . اما امتیاز و وزنه ورهبری ، از استانهای شرقی و از لندن میآمد . مردی که فرماندهی جنبش را بمعده گرفت دشمن دیرینه «جان» ، رابرت فیتزواتر ، لرد «دنمو» (۴۷) و متصرف موروثی دژ « برنارد » درلندن بود . وی يك گروه خانوادگی متشکل از «جفری دمندویل» (۴۸) «ارل اسکس» ، هنری بهن (۴۹) «ارل «هریفرد» (۵۰) ، رابرت دویر (۵۱) «ارل اکسفرد» ، و «جفری دسی» (۵۱) ، و همچنین همسایگان خودرا که از خاندانهای بزرگ «کلر» (۵۳) و «بیگاد» (۵۴) بودند ، باخود آورد . در مغرب کشور هم جنبش وجود داشت ، و در «دونشیر» (۵۵) طغیانی برپا شد که «ارل سالبوری» برای سرکوبی آن بافوجی از سربازان

(46) Eustace De Vesel, Lord of Alnwick

(47) Dunmow

(47) Geoffery Dr Mandeville

(49) Henry Bohun

(50) Hereford

(51) Robert Dr vere

(52) Say

(53) Clare

(54) Bigod

(55) Devonshire



تابلویی است در عمارت پارلمان وستمنستر «بارونهای جان رامجبور میکنند منشور کبیر را صحنه بگذارند

توضیحات تابلو صحنه‌گزاری منشور کبیر

ترجمه نوشته زیر سومین تابلوی نقاشی درسرای پارلمان انگلستان، جان، پادشاه انگلستان که در «رنیمید» مواجهه با مقاومت شدید بارونها میشود و از روی نهایت بیمیلی بمواد «ماگنا کارتا» موافقت میکند، از همین تاریخ (۱۲۱۵) اساس عدالت و آزادی فردی در انگلستان پایه گذاری گردید.

نقاشی از چارلز سیمز (CHARLEZ SIMS) عضو رویال آکادمی است (ROYAL ACADEMY) به ویکونت برنام (VICOUNT BURNHAM) تقدیم شده است. جان که، بواسطه عملیات ظالمانه وی رویه خویش، مورد تنفر اهالی اسکاتلند و ایرلند و ولز قرار گرفته بود (در سال ۱۲۱۴) از بارونهای انگلیسی خود دعوت نمود که کشور فرانسه را محاصره و مفتوح سازند و چون شکست خورده بانگلستان مراجعت نمود، بر آن شد، که از بارونهایی که او را همراهی نکرده بودند، هزینه جنگی و غرامت بستاند این موضوع خشم اشراف را برانگیخت و بتحریر و راهنمایی رابرت فیتزوالتر و ویلیام - مارشال بارونها در براکلی (BRACKLEY) اجتماع نمودند و جان را در جزیره رنیمید محاصره نموده، وبالاخره قطعنامه ای طی چهل ونه ماده تنظیم کرده، و در پانزدهم ژوئن ۱۲۱۵ بامضاء اورسانیدند.

اگر سایر طبقات مردم که از جان دلخوشی نداشتند، به بارونها کمک نمیکردند، ممکن نبود، بارونها و اشراف موفق شوند. اهالی لندن بسرکردگی شهردار خود دروازه های خود را بروی افراد مسلح بارونها گشوده، وبآنها همراه شدند وآزاد مردان از تمام طبقات با بارونها همصدا شدند و کوشش های جان برای تفرقه انداختن بین مخالفین بی نتیجه ماند باین طریق برای اولین مرتبه، در تاریخ انگلستان، بنا بگفته جرج تریولیان (GEORGE TREVELYAN) مورخ مشهور انگلیسی، مردم انگلیس علیه تاج و تخت با بارونها متحد شدند و هر يك از این طبقات که عملاً مساعدت نمودند از مواد مخصوصی از منشور کبیر متمتع و برخوردار گردیدند.

اگرچه در تنظیم این منشور هیچ از مردم یا ملت انگلستان ذکری نشده، معذالك چندین ماده آن مستقیماً مربوط به برقراری آزادی فردی بوده و حفظ وصیانت آنرا تضمین مینماید چیزی که تا آنروز در تاریخ انگلستان سابقه نداشت.

منشور کبیر بسیاری از مظاهر محلی و کشوری را که تا آنروز معمول و رایج بود از میان برده بود ولی بزرگترین نتیجه آن الهام معنوی و عمیقی است که برای قرون بعدیادگار گذاشت. تأثیر آن در قوانین اساسی انگلستان بیش از هر حادثه دیگری است و در حقیقت میتوان آنرا بزرگترین تکیه گاه مشروطیت ممالک «انگلو ساکسن» دانست. چنانکه انقلابیون آمریکا بنام همین منشور قیام کردند، و نسلهای بعدی تا امروز، به پیروی از مفاد آن مواد، قوانین اساسی خود را تنظیم مینمایند.

بطور خلاصه اجتماع در جزیره رنیمید مهمترین و پرهیجان ترین واقعه تاریخی دنیاست هر دو طرف، خشمناک بودند وبا هیجان واحساسات شدید مواد منشور را مورد مذاکره قرار دادند و در یکروز آنرا بامضاء و مهر رساندند. باوجود این احوال، جان، باتمام قوا مصمم بود که اگر یکروز از عمر او باقی مانده، آنرا محو و پایمال نماید. بارونها هم بنوبه خود تصمیم داشتند که امتیازات بدست آورده را نگاه دارند و در این راه از هیچ مجاهدتی کوتاهی ننمایند حتی اگر لازم شود که املاک و قصور خود را هم ازدست بدهند.

عکس سیز - آخرین مرحله این درام بزرگ را مجسم مینماید. پادشاه بصورت مردی ماتم زده و مسن تقریباً منفرد روی کرسی بلندی قرار گرفته وآسمانی طوفانی او را احاطه نموده است. پرچمش واژگون شده و تنها نماینده پاپ هم باغیظ و خشم محل درام را ترك مینماید. بمحض آنکه «جان» ازدست بارونها خلاص شد بتحریرك پاپ اینوسنت سوم در سال بعد وبكمك معدودی ازدوستان و سربازان مزدور اجنبی خود تمام کوشش خود را برای ملنی کردن منشور مزبور بکاربرد ولی ناگهان درنوزدهم اکتبر ۱۲۱۶ بطرز مرموزی فوت کرد

مزدور در بهار حرکت کردند ، اما طغیان قوی تر از آن بود که از عهده سرکوبی آن برآید . چنین بنظر میرسید که بارونها بیرونی از پیش قدمی شمالیها ، هرچاکه نیروی شاه برای سرکوبی آنها قوی نبود ، سربطغیان برداشتند . جان ، استانهای مرکزی وجنوبی را باسربازان مزدور و دژهای محکم در دست داشت . خارج از این منطقه ، سرکشی و طغیان ممکن بود بروز کند .

در شماره یاغیان نباید راه مبالغه پیمود . جنگجویانی که در بهار سال ۱۲۱۵ آشکارا بمیدان آمدند از بیست نفر متصرفین بارون نشین بیشتر نبودند که البته پسرانشان و بهادرانشان نیز از آنها پشتیبانی میکردند . بعضی از آنها ، و شاید بیشترشان ، کسانی بودند که خورده حساب شخصی داشتند و مورد تعدی و اجحاف قرار گرفته بودند و معدودی هم واز آنجمله خود «فیتزواتر» بدنامی و گردن کلفتی مشهور و در جنگ نرماندی به جان خیانت ورزیده بود . بارونهای یاغی ممکن بود چنین شخص بدنامی را رهبر خود بنمایند اما نمیتوانستند ویرا قهرمان درخشانی از آزادی انگلیسی قرار دهند .

اشخاصی که در ماههای بحران، دسته طرفداران شاه را تشکیل میدادند وازوی طرفداری میکردند ، شاید از لحاظ عده بیای یاغیان نمیرسیدند ، ولی از حیث قدرت و نفوذ وزیرکی و فطانت برآنها برتری داشتند ، مشهورترین و معتبرترین آنها ، «ویلیام مارشال» و «رنولف آوبلانویل» (۵۶) «ارل چستر» بودند . این اشخاص که در کشور از همه مقتدرتر بودند ، مورد بی عنایتی و آزار شاه واقع شده بودند ، اما با شجاعت و بردباری و اغماض آنرا تحمل نموده بودند . هنگامی که موقع آن رسید که طرف شاه را بگیرند و یا با یاغیان همدست شوند ، سوگند وفاداریشان برگله ها و شکایاتشان چیره شد . ویلیام مارشال ارل «اوپمبرک» همکاران ایرلندیش را که در سال ۱۲۱۲ وعده داده بود که تا پای مرگ با شاه خواهد بود ، نیز باخود همدست نمود ، وچستر ، دوست خود «ویلیام فرز» (۵۷) «ارل داربی» (۵۸) را بطرفداری شاه سوق داد . سه ارل دیگر، ارل های سالسبوری ، و اریک و «دون» آماده بودند که بطرفداری از شاه شمشیرکشند و دو ارل دیگر ، اراندل و «ارل وارن آوسری» (۵۹) ممکن بود که در بحران سال ۱۲۱۵ برآنها اعتماد کرد ، گرچه بعدها در طرفداری از شاه تردید نشان دادند .

(56) Blundville

(57) William Ferrers

(58) Derby

(69) Earl Warren of Surrey

بقیه بارونهای انگلستان که شماره آنها به صد نفر یا بیشتر بالغ میشد، ترجیح میدادند که بیطرف بمانند، و قتی که به آنها فشار آورده شد که تصمیم بجانبداری از یکی از طرفین بگیرند، در خانواده آنها اختلاف افتاد: فرزندان ارشد و کله‌شق‌های جوانتر، یاغیان پیوستند تا بگفته بارنول، نام و شهرتی در جنگ برای خود کسب کنند، در حالیکه پدران آنها که متصرفان تیول بودند، بسوگند خود وفادار مانده و در کنار شاه ایستادند. خانواده مارشال نمونه‌ای از این تجزیه و اختلاف و دودستگی است: پدر طرفدار شاه بود و پسر ارشد بطرفداری از یاغیان جنگید.

تولد و پیدایش منشور کبیر، هر قدر هم عجیب و متضاد بنظر آید، مدیون آن دسته عظیم بیطرفها و دودلهائی است که بین انتخاب رایت شورش علیه جور و ستم، و وفاداری غریزی (گرچه با اکراه) بشاه، تردید و تزلزل داشتند. آنها باعث شدند که مطالبه و تقاضای تایید و تصدیق منشور هنری اول بچیزی محسوس و محکم و بادوام تبدیل گردد و نگذاشتند که دوران نمایش‌ها برای انجام این تقاضا برای احراز سلطه و برتری بین شاه و یاغیان جنگجو، منتهی بجنگ مستقیم گردد.

یاغیان جنگجو، هنگامی که آشکارا در آغاز سال ۱۲۱۵ وارد میدان شدند، خطر بزرگی را بجان خریدند و دلی بدریا زدند. پادشاه بلادفاع نبود و دژهای بسیار محکم و فرماندهانی مزدور و سربازان و افواج ورزیده و جنگ‌آزموده در اختیار داشت و ممکن بود که همان نمایش و عملیات سال ۱۲۱۲ را تکرار کند و آتش شورش و طغیان را با قدرت و نیروی مسلح خفه نماید. مطالبه و تقاضای يك منشور، مطمئن‌ترین سپر و پناهگاه جنگجویان بود. خیانت تشنه بخون در پشت، خواستهای موجه و منطبق با عدالت، پناه میگرفت. مادام که آنها این خواستها را در جلو و پیشاپیش خود نگاه میداشتند، میتوانستند از همدردی و همفکری تمام بارونها - حتی آنها که مسلح در کنار شاه قرار میگرفتند - مطمئن باشند. جان، احتمالا میتوانست که با بیست یا چهل بارون بجنگد، اما نمیتوانست با همه طبقه بارونها بجنگ برخیزد. بارونهای مردد و دودل ممکن بود که به پیروی و متابعت از سوگند خود در زیر رایت اوجم شوند، اما جان نمیتوانست به اعماق دل آنها پی ببرد و یا اطمینان داشته باشد که هنگامی که در صدد برآید یاغیان را شدیداً

سرکوبی کند ، او را رها نکنند و از دورش پراکنده نشوند . تنها خطمشی صحیح این بود که با موافقت نمودن نسبت به بسیاری از خواسته‌های بارونها ، آنها را از مزیتی که دارند محروم سازد . چاره‌اش این بود که کف نفس کند و بر خشم و غضب خود مسلط شود ، و در مقام مذاکره برآید ، خوشتن را هواخواه سازش و آشتی نشان دهد و عاقلانه واز روی منطق رفتار کند .

ستیزه‌جویان محتملاً امید داشتند که جان از کوره در رود و اعتدال را از کف بدهد . همه وفاداران بلاشک کوشیدند که او را تحریک کنند و برانگیزانند . و قتی که او نشانهایی از اشتیاق و تسایل بمذاکره بروز میداد ، آنها مطالبات و تقاضاهای خود را بالا میبردند هنگامی که وی پیشنهادهای مفید و قاطع عرضه میداشت ، آنها فریاد برمیداشتند « کافی نیست » و بسوی اسلحه میشتافتند . در این مرحله بود که بقیه بارونها مورد آزمایش واقع شدند ، پسرهای کله‌شق و جویای نام ، راه سپاه یاغیان را درپیش گرفتند ، اما پدرانشان در صف پادشاه و اربابهای خود ایستادند . از جنگ و خونریزی جلوگیری شد و منشور هم بدست آمد و این امر بر اثر مساعی يك دسته از بارونها و اسقف‌های معتدل و میانه‌رو ، که در رأس آنها « استیفن لانگتن » قرار داشت صورت پذیرفت . آنها باب مذاکرات را مفتوح نگاه داشتند ، همه را بایکدیگر به « رنمید » آوردند ، و شرائط نهائی را تنظیم نمودند . آنچه را که گفتیم اقلاً عقیده محکم و پاسخ دو نفر از معاصران میباشد که یکی راهبی از « کنتزبوری » است و دیگری « اب‌ت‌او‌کاشال » (۶۰) ویش از این بحقیقت نمیتوان نزدیک شد .

۴ - منشور

حقوق و امتیازات جان ، در این وضع فوق‌العاده حساس ، چنان بامهارت و استادی رفتار کرد ، که هر قضاوتی درباره او از لحاظ يك فرد انسانی بکنند ، بر شهرت وی از لحاظ يك فرمانروای ورزیده و کارپخته و با استعداد میافزاید . اولین اقدام او در جواب تقاضای یاغیان و ابتکار آنها برای مطالبه يك منشور ، دست بدست کردن و امروز و فردا نمودن بود و گفت که پاسخ خود را در « نرتمپتن » پس از عید پاک به آنها خواهد داد . این تأخیر و درنگ را برای تقویت و استحکام موقعیت خود مورد استفاده قرارداد . رسولانی به « رم » نزد خداوندگار جدید کشور ، یعنی پاپ اعزام داشت . (یاغیان هم سرعت به اینکار پی بردند و

نمایندگان خود را بدنبال آنها فرستادند. (سربازان مزدور از «پواتو» احضار شدند اما برای احتراز از اینکه بوضع و موقعیت شاه با بارونهای دودل و مردد، لطمه‌ای وارد نیاید، بسیاری از این سربازان تحت فرماندهی «سواری دمولیون» (۶۱) بر حسب دستور، به ایرلند روانه شدند. جان مسلماً از یهوده بودن روشهای تهدید و زور، در وضع حاضر، آگاه بود، اما مناسب و بموقع بود، که در صورت زورگویی بارونها، نیروهای خود را نزدیک و در دسترس داشته باشد. سپس در چهارم مارس، بعنوان يك نفر مجاهد جنگ صلیبی، مراسم نذر و عهود آنها بجا آورد. این عمل، اقدام درخشانی بود که جان بمنظور بدست آوردن پناهگاه و پشتیبان بجا آورد، تقریباً همان اندازه خوب و مفید بود که استفاده یاغیان از منشور. این عمل شخص او و اموالش را تحت حمایت کلیسا قرار میداد، و بعنوان یک نفر مجاهد با و سه سال برای انجام تعهدات دنیوی و غیر مذهبی خود مهلت عطا میکرد. چنین بنظر میرسد که «لانگتن» اسقف اعظم، از کوشش‌های جان برای طفره رفتن و دست بدست کردن رنجیده بود، و از اقدام بعنوان واسطه و میانجی، مادام که سربازان مزدور احضار و گردآوری میشدند، سرباز زد. شاه روشی مسالمت آمیز داشت و به بعضی از پواتوئی‌ها که به انگلستان وارد شده بودند، اطلاع داد که دیگر احتیاجی بوجود آنها نیست و میتوانند بوطن خود بازگردند. ادامه این روش مسالمت آمیز بخیر و صلاح او تمام شد، زیرا فرستادگان او بهرم، تا پایان ماه آوریل بانگلستان مراجعت نکردند، و شاه ناچار شد که از وعده خود مبنی بر اینکه در بیست و ششم آوریل جوابی خواهد داد، عدول کند، و با ادامه دادن بمذاکرات بوسیله «لانگتن» و «ویلیام مارشال»، فرصت بیشتری بدست آورد. نامه‌های پاپ، وقتی که رسید، بسود و نفع شاه بود. در این نامه‌ها به بارونها اکیداً توصیه و اصرار شده بود که از هرگونه طوطه و دسیسه و دسته‌بندی دست بردارند و فکر اعمال زور را از سر بیرون کنند و هر نوع درخواست و تقاضائی دارند، با ادب و احترام عرضه دارند. پاپ در نامه‌های خود، لانگتن را توییح و سرزنش میکرد که چرا با مخالفان شاه مساعدت و همراهی کرده است و باو امر می‌کرد که دسته‌بندی‌ها را با تهدید بکیفر تکفیر منع و غدغن نماید. نامه‌های مزبور «شرائط سه‌گانه صلح» را نیز پیشنهاد میکرد. این شرائط چه

بوده‌اند؟ معلوم نیست، گویانکه بعدها اینطور بدان اشاره شده است «شرائطی کاملاً شرافتمندانه و منصفانه و درخور قبول و پذیرش اشخاص خدا ترس، و متضمن امان‌نامه برای بارونها که اگر نتوانند بتوافق و سازش برسند و نزاع و اختلاف در دادگاه شاهی، بوسیله اکفاء آنها و برطبق قوانین و رسوم و آداب و عرف کشور، حل و فصل شود». مسالمت و تسکین از این نوع، بنفع بارونها و مورد علاقه آنها نبود. اما برای رسیدن بمنظور خود، میبایست در تحمیل خواسته‌های خود بر شاه پافشاری کنند، تا ویرا برانگیزند که درصدد سرکوبی و خرد کردن آنها برآید و از این راه پشتیبانی بیطرفها را بطرف خود جلب کنند.

آنها در «براکلی» (۶۲) نزدیک «نرتمپتون» اجتماع کردند و خواسته‌های خود را اعلام نمودند. در اینجا دوباره تاریکی و ابهام دست میدهد، زیرا معلوم نیست که این خواستها چه بوده‌اند؟ اما حتماً خواسته‌هایی سخت و دشوار بوده، زیرا شاه دل بدریا زد و صاف و پوست‌کنده آنها را رد کرد. بالتسبیجه اعیان درصدد برآمدند ماده را منفجر سازند و کار را یکسره کنند. در سوم ماه مه، رسماً اطاعت و بندگی و بیعت خود را پیداشاه انکار و ابطال کردند، و باصطلاح زمان «پادشاه را بمبارزه طلبیدند». «فیتزوالتر» بفرماندهی منصوب شد، و عنوان مظنن و پرآب و تاب «مارشال سپاه خدا» را به‌خود بست. شاید وی میخواست که همان نمایش سابق را، که خویشان را همچون قهرمان دین جلوه داده بود تکرار کند، اما این دفعه نیرنگش نگرفت - زیرا شاه پاپ را خریده و متحد خود کرده بود. یاغیان دست بنمایش شجاعانه و تهورآمیز زدند و بسوی «نرتمپتن» رهسپار شدند و در آنجا بدژی، که یکی از خویشاوندان «ژرار داته» (۶۳) موسوم به «جفری دمارتینی» از طرف شاه از آن محافظت مینمود، حمله ور شدند.

جان درصدد برنیامد که جنگ را علیه آنها آغاز کند. در عوض باچالاک‌ی و سرعت اقدام کرد که میانه‌روها را کنار بگذارد و در تنگنا قرار دهد. در نهم و دهم ماه مه، نامه‌هایی صادر و پیشنهاد کرد که همه شکایات و موارد متنازع فیه بدآوری پاپ برگزار شود و بعنوان یک امتیاز و مسالمت اساسی از استفادۀ ازهرگونه اقدام و عمل اداری بدون قضاوت و رسیدگی قبلی، صرفنظر مینمود، و از آن جمله درنامه مزبور چنین نوشته شده بود: «بدانید و آگاه باشید که ما بیارونهایمان

که علیه ما قیام کرده‌اند، این حق را اعطا کرده‌ایم که نه خود آنها را و نه کسان آنها را خواهیم گرفت، و نه آنها را از استفاده از اموال و املاکشان محروم خواهیم ساخت و نه بازور یا اسلحه بر آنها تجاوز خواهیم کرد، جز بارسیدگی و قضاوت اکفاء آنها در دادگاه ما. این قسمت، که در واقع انعکاسی از بند اول (منشور مجموع) است بعدها همین کلمات عیناً در بند سی و نهم منشور کبیر مندرج گردید، و در واقع مشکل اساسی تمام اختلاف و نگرانی و دردسر موجود بین بارونها و شاه را برطرف مینمود، و یکی از بندهای معدود منشور کبیر است که با اهمیت و معنای واقعی از هر لحاظ اساس مشروطیت و آزادی را تشکیل میدهد. جان، برای اینکه اهمیت این امتیاز و آنچه را که مفاد آن در بردارد نشان بدهد، پیشنهاد کرد که در حق الارثی که بر دو نفر از رهبران یاغیان، «ارل اسکس» و اسقف «هریفرد»، راجع به میراثهای «مندویل» و «بریوز»، تحمیل شده است، بوسیله اکفاء آنها در دادگاه مورد تجدیدنظر قرار دهد.

این پیشنهاد در واقع اعترافی بود باین که خطاها و اجحافات صورت گرفته، و باید اصلاح و برطرف شود و شاه از فشار خودسرانه و بدون قید و بند، بر بارونها صرفنظر مینمود. رفتار شاه کاملاً منطقی و عاقلانه و منصفانه بود، چه وی اکنون با آن موضوع حیاتی موافقت میکرد و شکایات خاصی را بقضاوت و داوری برگزار مینمود. البته شاه باز هم در موضوع منشور، از دادن جواب صریح طفره میرفت چه آماده بود که شکایات مهم و برجسته را تصفیه نماید، اما حاضر نبود که با شروط و قیود کلی، خویشان را برای آینده مقید و پایبند سازد. بعنوان يك پیشنهاد عاقلانه و منصفانه، وی میبایست قویاً رضایت کسانی را که از یاغیگری اکراه داشتند جلب کند، و بهمین منظور، اراضی بعضی از آنها را که از وفاداری خود به پشتیبانان او سرباز زده بودند مسترد نمود و با این وسیله، اکراه آنها را تقویت و تشدید کرد. این کار بخودی خود اثر آنی و فوری داشت. ملك تيولى «سیمون پاتیشال» (۶۵) واقع در «واسدن» (۶۶) به «رابرت کورتنی» (۶۷) اعطا شده بود، اما در ظرف یک هفته «ابت آووبورن» (۶۸) بمنظور شفاعت از سیمون نزد جان آمد و برای او خط امانی گرفت که بیاید و آشتی کند. «هنری بریروک» (۶۹) دو ملك تيولى داشت

(65) Simon Pattishall
(68) Abbot of Woburn

(66) Wasden
(69) Hanry Bray Brooke

(67) Robert Courtney

که از او گرفتند ، اما بوی امان نامه‌ای اعطا شده که بیاید و پادشاه صحبت کند .

جان ، داشت نتیجه مطلوب نزدیک میشد ؛ اما در این موقع یاغیان باوارد آوردن ضربه‌ای موقعیت خود را مستحکم نمودند . آنها «ارل سالزبوری» را که بسوی لندن رهسپار بود ، شکست دادند ، و بوسیله دوستانی که در لندن داشتند ، با آنجا وارد شدند و این شهر را بدون مقاومت و ایستادگی زیاد ، متصرف شدند . امتیاز و حیثیت متصرف شدن لندن که در این موقع میرفت بصورت پایتخت کشور درآید ، وضع و موقعیت یاغیان را بهبود بخشید ، یا اقلاً دوباره آنها را بحال اول بازگردانید ، گرچه موقعیت و وضع آنها خیلی ضعیف‌تر از آن بود که میتوانند امید داشته باشند . ضعف موقعیت آنها از نوشته «وندور» معلوم میشود که مینویسد : «آنها نامه‌هایی براسر انگلستان بآن عده از ارل‌ها ، بارون‌ها و بهادران که ظاهراً هنوز نسبت به شاه وفادار بودند فرستادند و با تهدید آنها را ترغیب کردند که اگر علاقمند باموال و متصرفات خود هستند ، شاهی را که سوگند دروغ یاد کرده و پیمان خود را شکسته و با بارون‌ها دشمن است رها سازند ، و باتفاق جبهه واحدی برای جنگ بخاطر آزادی و صلح تشکیل دهند و تهدید نمودند که اگر از انجام این کار سرباز زنند ، با آنها مانند دشمنان اجتماع معامله خواهد شد ، پس با آنها پیکار خواهند کرد و دژهای آنها را ویران خواهند نمود و خانه‌ها و ابنیه آنها را با آتش خواهند کشید و مراتع و شکارگاهها و پارک‌ها و بستانهای آنها را منهدم خواهند نمود . در واقع بارون‌ها فریادی از روی بیچارگی و نومیدی سر داده بودند . نتیجه آن ، بگفته «بارنول» ، این شد که جانشینان بارونها بلندن رهسپار شدند اما پدرانشان صلح با شاه را حفظ کردند و باین طریق طرفین نسکین خاطر و آرامش یافتند . این وضع ، حال بازی شطرنج را داشت ؛ یاغیان در شهر متوقف ماندند ، و شاه هم سپاهیان خود را از حرکت بازداشت و در این حال ، فرصت مناسبی برای میانه‌روها بدست آمده بود و تحت رهبری جدی و فعال «لانگتن» ، از آن استفاده کردند . میانجی‌ها و واسطه‌ها بین یاغیان در لندن ، و شاه در نزدیکی «ویندر» ، آمد و رفت کردند و کوشش نمودند که فرمولی برای صلح درست نمایند .

در دهم ماه ژوئن ، شاه شخصاً برای ملاقات مخالفین ، از «ویندر»

بچه‌های آبی کنار رودخانه تمس نزدیک «استین» (۷۰) آمد، و در آنجا بتنظیم مسوده‌ای از خواست‌های بارونها تن در داد. این مسوده درسند و مدرکی معروف به «مواد بارونها» (۷۱) هنوزهم وجود دارد. بعضی از بندهای آن که راجع به نکات مهم حیاتی بحث میکرد، بتفصیل بیان شده و برشته تحریر درآمده بود، و برخی دیگر فقط عنوان موضوع را ذکر میکرد و یا حکم تبصره را داشت چنانکه بند دوازدهم اینطور بتنظیم شده است: «که مقیاس و پیمانه‌های غله، شراب، عرض و پهنای پارچه و مواد دیگر باید اصلاح شوند؛ همچنین درباره اوزان». باوجود آنکه این مدرک مسوده سردستی بیش نبود که باعجله و در اثر ضرورت و فوریت بتنظیم گردیده بود شاه اجازه داد که بامهر بزرگ که حاکی از تعهد بانجام آن بود مختوم شود. وقتی که این سند را نزد بارونها بردند و مورد بحث و گفتگو قرار گرفت، همه دسته‌جمعی در پانزده ماه ژوئن برای ملاقات شاه به «رنمید» آمدند، تاقبولی و موافقت خود را رسماً اعلام نمایند. خود منشورکبیر با این کلمات ختم میشود: «در پانزده ژوئن، درچمن موسوم به «رنمید»، بین «ویندر» و «استین» اعطا شد»؛ اما تاریخ مزبور، فقط تاریخ اسمی است و حاکی از زمانی است که در آن به موافقت کلی رسیده بودند، و درواقع چندین روز پس از پانزده ژوئن، وقت صرف شد تا باهمکاری منشیان دارالانشاء *The chancery* مسوده را با عباراتی صحیح و اصطلاحات قانونی مناسب بتنظیم نمودند و بصورت منشورکبیر درآمد. تسلیم نسخه‌هایی از این منشور برای توزیع آن، فقط پس از تشریفات و مراسمی صورت گرفت که در آن، یایان رسماً سوگندهای وفاداری خود را بشاه تجدید نمودند، چه ازهمه‌چیز گذشته، منشور مواردی را ذکر میکند که از طرف شاه به بارونهای وفادار اعطاء شده باشد نه به یایانی که با شاه درجنگ باشند.

منشورکبیر، برای خوانندگان عادی، سندی لذت‌بخش نیست و خالی از لطف میباشد، چه سرشار از اصطلاحات فنی مربوط به قانون فتودالیه است و وقتی که آنها را از منشور بزدائیم، بیشتر مقررات آن بنظر مبتذل میرسند. در منشورکبیر، اصولی که با بیانی برجسته اعلام شده باشد، بچشم نمی‌خورد، و هیچ فرضیه سیاسی بطور وضوح در آن دیده نمیشود. درحقیقت و نفس الامر، منشور مزبور، منشور حقوق و امتیازات است و نه منشور آزادی، و مربوط به تأمین

اصلاحات عملی در موارد جاری و معمولی شکایات است و منظور آن حمایت طبقات عالی در مقابل فرمانروائی مستبد و مقتدر است و نه برای اعلام « حقوق خالص و اصول انسانی ». در صف مقدم منشور، مقرراتی پیش‌بینی شده تا روزنه‌های رسوم و عرف فئودالی را که از آن راه اثر و نهان زیردستان نیرومند بخود را از پا درآورده بودند، مسدود سازند. مسائل مورد اختلاف در قانون راجع به حق شاه از میراث تیولداران، قیمومت و سرپرستی، نکاح و همچنین وضع و موقعیت مستاجران کل، و پرداخت دیون بشاه توصیف گردیده و حقوق و اختیارات شاه تضمین یافته و طرز حمایت و پشتیبانی دست پرورده‌ها روشن شده و ابهام آن برطرف گردیده. در این قسمت، عبارات و اصطلاحات فنی کاملاً رسا بوده و اهمیت خاصی از لحاظ برطرف نمودن هرگونه ابهامی دارد. راجع به اسکوئچ چنین بیان شده بود که « باید فقط بوسیله شورای عمومی کشور، گرفته شود. » این مطلب احتیاج به تفسیر داشت، و چنین تفسیر شد که برخلاف گذشته که تصویب امور از طرف شورا اغلب منوط برای مشاوران انتخابی شاه بود، باید موافقت هیئتی جلب شود که از همه مستاجران کل تشکیل یافته باشد، و بزرگترین آنها فرداً فرد، و بقیه بطور جمع از طرف کلاتر بخش احضار شوند. شاه از امتیاز و اختیار خود راجع به مصادره و بیگاری اراکه‌های بارکش و ملزومات، محروم گردید، و رسوم زشت و ناروای جنگل میبایست پس از وصول گزارش کمیسیون مامور به بررسی این موضوع، بکلی از بین برود (۱). مزایا و فوایدی که در اثر پیشرفت‌ها و تکامل آئین دادرسی، برای اصحاب دعوا بوجود آمد بر تعداد دعاوی مرجوعه به دادگاههای پادشاهی به مقدار زیادی افزوده بود و بارونها متوجه این موضوع بودند ولی به طریقی که شاه این سیستم را با تردستی بسود خود بکار میبرد، ایراد داشتند، و مقرر شد که در آینده هیچ فردی را نتوان از توسل به دادگستری محروم ساخت، و یا از کسی بمنظور کمک برای تحصیل حکم مساعد، یا بتأخیر انداختن محاکمه

۱ - در سال ۱۲۱۷، بندها و مواد مربوط به جنگل، از منشور برداشته شد و با شرح و بسط بیشتری در منشوری جداگانه گنجانده شد و این دوسند روی هم « منشورهای حقوق و امتیازات » نامیده شدند، اما از اواسط قرن سیزدهم معمول شد که آندو را با تسمیه اولی، بنام « منشور بزرگ » و دومی، را بنام « منشور کوچک » (یا منشور جنگل) از هم متمایز سازند و نام گذاری « منشور کبیر » (Magna Carta) از اینجا برخاسته است.

پولی اخذ نمود و یا در صدد برآمد با بتأخیر انداختن ابلاغ احضاریه به ارباب دعوا، سودی بدست آورد.

بارونها نیز باین موضوع معترض بودند که دعاوی را نباید بمعرض داد و ستد قرارداد و وضعی بوجود آورد که دادگاههای آنها از حق مشروع خودشان محروم شده و کلیه محاکمات بدون استثناء در دادگاههای پادشاهی مطرح شود. موضوع دیگری که جدا مورد تقاضای بارونها بود، اصل مسلمی بود که قبلاً هم مورد شناسائی و قبول «جان» قرار گرفته و متضمن آزادی بود که عملیات اجرائی علیه يك متهم نایستی سبب شود که از او سلب آزادی گشته و یا از توسل بدادرسی محروم گردد و یا اموالش توقیف شود مگر بعد از انجام تشریفات دادرسی و صدور رای محکمه‌ای که از اکفاء متهم تشکیل شده باشد. مورد دیگری که سبب رنجش بارونها شده و آنها را بطغیان وادار کرده بود انتصاب خارجیان مزدور و مورد حمایت پادشاه به پستهای حساسی مانند قضاوت و کلاتری بخش یا ماموریت دادرسی بود. آنها مصرأ خواستار بودند که منتصبین بعدی اشخاص با تقوا و آشنا بمقررات و قوانین مملکتی و خالی از هرگونه زدوبندی باشند. «جان» قول مساعدت نسبت به درخواستهای بارونها داد و متعهد شد که تمام املاک و دژهای آنها را که از هرکس بدون دادرسی و حکم قانونی گرفته بود بخودشان پس دهد و امتیازات و حقوقی را که از اشخاص سلب نموده فوراً اعاده دهد و ادعاهائی را که مردم در موارد مشابه علیه پدر یا برادرش داشتند مورد بررسی و تحقیق قرار داده و پس از بازگشت از جنگ صلیبی حق را به صاحب حق بازگرداند.

چنانچه مشاهده میشود منشور بیش از هرچیز، مربوط به مواردی بود که ببارونها ارتباط خیلی نزدیک داشت، معذالك منافع دیگران نیز بکلی نادیده گرفته نشد. یاغیان، اگر پای پشتیبانی بهادران آنها در میان نبود، بکلی بیچاره و ناتوان بودند، و هیچ هم که نبود از لحاظ احتیاط و دوراندیشی، اجازه داده بودند که در مسوده پیشنهادی آنها حقوق و امتیازاتی که برای آنها ملحوظ میگردد، عیناً از طرف خود آنها نسبت بروابطشان بازیردستانشان شناخته شود. يك ماده بهمین منظور در منشور گنجانیده شد، و با این ماده مواد دیگری هم برای حفظ و حمایت منافع دوستانشان درلندن، و متحدینشان «لویلین و لشی» و پادشاه اسکاتلند، درج گردید، بارونها همچنین باهمیت روزافزون طبقات بازرگان و پیشه‌ور پی بردند و در مقام پشتیبانی و حمایت از امتیازات شهرها، آزادی رفت و آمد

بازرگانان، و يك استاندارد ملی از اوزان و مقیاسها، برآمدند، همه کس از ماده‌ای که مربوط به تخفیف جریمه‌ها بود، استفاده میکرد. اما این ماده تنها بندی است که صریحاً و بنحو خاصی از رعایای روستائی غیرآزاد نام میبرد و ذکر مینماید. يك عبارت مفصل هم دائر بر تضمین حقوق و امتیازات کلیسای انگلستان در سرلوحه منشور گذاشته شد، گرچه در (مواد بارونها) ذکرى از آن نبود. و این نشانه‌ای جالب بود از روش یاغیان نسبت به «لانگتن» و کشمکش با پاپ. همان موقع که در (مواد بارونها) برای حسن تنظیم و انشاء آن تجدید نظر میشد، يك تغییر با ارزش دیگری در آن بعمل آمد. کلمات «هر بارون» هرجا که مناسب بود به «هر مرد آزاد» تبدیل یافت و این تغییر در آن زمان شاید چیزی جز يك اصلاح عبارتی بنظر نیامده باشد، اما دارای اهمیت زیاد بود زیرا بمنشور، شمول دامنهدارتری را درآیند بخشید.

قسمت اعظم مقررات منشور، نه تنها تفسیری از سلطنت «جان» بود، بلکه شامل نیم قرن وضعیت فرمانروائی و حکومت مقتدر آئرونها نیز میشد. فقط در يك یا دو بند آخر آن مستقیماً از وضع سیاسى خاص سلطنت او خورده گیری شده و برای رفع اجحافات شخصی او مقرراتی وضع نموده بودند. در منشور مذکور مواد فوق باینصورت تنظیم گردید: «همه گروگانها و امتیازاتی را که از طرف افراد انگلیسی بعنوان تضمین صلح و آرامش و یا خدمت صادقانه، بماتسلیم شده است، بحال نخست برگردانیم.» و منسوبان «جرارد داته» را از کار برکنار سازیم، و بخدمت «همه بهادران بیگانه و تیراندازان، و فرماندهان و سربازان مزدور، که با اسب و اسلحه برای لطمه زدن و خسارت رساندن به مملکت آمده اند خاتمه دهیم».

شگفت انگیزترین و انقلابی ترین تغییری که در منشور کبیر پیشنهاد شد، در بند ۶۱ مندرج بود. - تغییر مزبور در «مواد بارونها» اینطور تحریر شده بود: «آن نوع از تضمین که برای حفظ و نگاهداری صلح و حقوق و امتیازات بین شاه و مملکت لازم باشد» تا این موقع، هیچ چیز، پادشاهی را ملزم نساخته بود که وعده‌های خود را که با سوگند یاد کرده بود حفظ کند جز ترس خود او از خدا و امکان شورش و طغیان؛ و بارونها بطور وضوح احساس کردند که منشور، چیزی جز فهرستی از وعده‌ها و قولهای پوچ و توخالی نخواهد بود، مگر اینکه ضمانت اجرائی برای انجام آن پیش‌بینی شود. بنابراین پیشنهاد کردند که يك کمیته دائمی مرکب از

بیست و پنج بارون برقرار شود و وظیفه آنها حفظ و نگهداری قانون و وصول شکایات علیه شاه و یا مأموران او باشد. بیست و پنج نفر در مرحله اول میبایست از طرف بارونها انتخاب شوند و در مراحل بعد خودشان اعضاء کمیته را انتخاب کنند، اگر کمیته شکایتی را موجه و وارد تشخیص میداد و جبران نمیشد میبایست بوسیله تحریک کردن «تمام جامعه و افراد کشور» بتصرف دژها و املاک و اموال شاه و ایداء و آزار باو به انحاء ممکنه جز تجاوز و آزار به شخص خود او و خانواده‌اش - ویرا مجبور به رفع شکایت نمایند. همه کس میبایست سوگند یاد نماید که بدستورهای بیست و پنج - یا اکثریت آنها در صورت عدم اتفاق آراء - اطاعت کند. معمولاً برای الزام و اجبار يك شخص بانجام تعهدات قرارداد خود، او را بتوقیف و ضبط اموالش تهدید میکردند و بندی که در منشور کبیر تنظیم شد، در واقع همین حال را داشت. این بند، جنگ داخلی را تجویز نمیکرد، اما در عمل، خیلی بعید بنظر میرسید که بتوان از آن اجتناب نمود، مخصوصاً از وقتی که بارونهای تندرو و افراطی، اصرار ورزیدند که بیست و پنج نفر منحصرأ از بین خود آنها انتخاب شوند. گذشته از اینها، «نوع تضمین»، به نسبت استنباط و فهم موافقین و مخالفین، دربارهٔ ماهیت و ذات سلطنت و پادشاهی تغییر میکرد. چه قدرت و نفوذ سوگند جدید، برتر و بالاتر از سوگندی بود که تا آنوقت برای وفاداری بشاه یاد میشد و بسیاری از مردم ممکن بود از خود بپرسند که آیا این بیست و پنج نفر مافوق شاه قرار نگرفته‌اند؟ شکی نیست که شاه معنا بصورت يك نفر مأمور اجرای قانون در تحت نظارت و مراقبت کمیته بارونها درآمده بود. همه در این نکته متفق القول بودند که فرمانروائی که بقانون و رسوم و عرف اعتنا نمیکند و فقط به تلقینات اراده و میل مستبدانه خود گوش میدهد، يك جبار و ستمگر است، و نه يك پادشاه حقیقی؛ اما نقشه و طرحی که بمنظور جلوگیری از جباری و ستمگری در سال ۱۲۱۵ بر «جان» تحمیل شد، طبق اسلوب و روشهای آن قرن ناپخته و خشن بود. جستجو برای بدست آوردن شق بهتری علت و موجب کشمکش‌ها و نزاعهای سیاسی در دو قرن بعد گردید.

منشور کبیر، آن سان که از بحران ۱۲۱۵ سربرون آورد، نتیجه کار و فعالیت و نفوذهای بسیار بود، و جمله بندی و عبارت پردازی رسمی آن که



Obverse



Reverse

مهر شاه جان

از طرف منشیان دارالانشاء صورت گرفت ، بمقرراتی درهم و برهم و مخلوط ، وحدتی ساختگی میدهد ، بعضی از این مقررات منصفانه و عادلانه ، برخی بجا و سودمند بعضی غیر منصفانه و غیر عملی ، و برخی هم کینه جویانه و انتقامی است . خود « استیفن لانگتن » ، هنگامی که در اداره کردن امور کشور در دوران صغر و خردسالی پسر جان دست داشت ، آماده بود که وسائل حذف بعضی از بند های منشور ، و اصلاح برخی دیگر را فراهم آورد . وی برای اینکار از این جهت رضایت میداد که برای از و برای آیندگان ، ارزش اصلی و عمده منشور در مقررات ویژه و خاص آن قرار نداشت . بسیاری اشخاص که اطلاع کمی داشتند ، و بمحتویات منشور کمتر توجه میکردند ، تقریباً در تمام اعصار بنام آن استناد میجستند ، و استنادشان هم خوب بود ، زیرا معنا و منظور منشور بیش از الفاظ و کلمات ظاهرش بود . از يك جهت ، قانونی مدون بود (طولانی ترین و مفصل ترین قانونی که از زمان تسخیر انگلستان توسط فرمانها تا آن تاریخ منتشر شده بود) که بموجب فرمان شاهانه و به تلقین و پیشنهاد رعایای او برقرار شده بود ، و بهمین مناسبت راه را برای تجدید نظر در عرف و قانون در ادوار مختلف باز میکرد ، و این نکته را متضمن بود « که حکومت نباید بزیان کسانی که بر آنها حکومت میشود رهبری و اداره گردد . » بالاتر از این ، همان نفس وجود آن ، محکومیت دائمی فرمانروائی مستبد و مطلقه بود . حتی با آن شکل ناقص و مبهم در مجموع قوانین بسیاری از ملل راه یافت ، توسل بمنشور کبیر طریق کوتاه و مختصری برای اعلام حکومت قانون بود .

مقررات واقعی منشور تأثیر و نفوذ کمی در توسعه و تکامل مشروطیت داشت تا اینکه در قرن هفدهم از طرف علماء حقوق مورد سوء تفسیر قرار گرفت و آنرا چنین تفسیر کردند که محاکمه باید بوسیله هیئت منصفه صورت گیرد و هیچ نوع مالیاتی بدون موافقت و رضایت نمایندگان وضع نشود . معذاتفسیرهای آنان ، کاملاً هم بی مورد و برخلاف منطق نبود ، زیرا که این تفسیرها اگر چه هدف و منظور منشور کبیر را منعکس نمیکردند ، ولی روح و مفهوم منشور را منعکس مینمودند . معذالك باید بخاطر داشت که منشوری را که سیاستمداران قرن هفدهم با آنهمه حرارت و تعصب مورد مطالعه و تحقیق قرار دادند ، آن منشور ساده منتشر از طرف جان در ۱۲۱۵ نبود ، بلکه يك منشور بی سروته و تغییر یافته ای که از

طرف پسرش هنری سوم در سال ۱۲۲۵ صادر گردید. از جنبه تاریخی، «منشور جان» دارای اهمیت بسیار است ولی از جنبه قانونی، حکم يك تحفه و سوغات شگفت آوری را دارد، زیرا بیش از ده هفته عمر نکرد. در واقع، در ظرف دو ماه، تندروان و افراطیون هر دو طرف آنرا بدور افکندند و سپس پاپ آنرا خشی و باطل و لگدمال نمود.



فصل هشتم

راهی که به نیوآرک منتهی شد

جان ، ظاهراً در تابستان ۱۲۱۵ متوجه شده بود که بیش از حد لزوم شدت عمل بخرج داده و با خشونت غیرقابل تحمل ببارونها رفتار کرده و بابی اعتنائی تمام حقوق اجتماعی ، دارائی و اموالشان را پایمال نموده است . بارونها شکایاتی وارد و موجه نسبت به اعمال مخصوص شاهانه داشتند ، و « جان » آماده بود که این شکایات را جبران و رضایت آنها را فراهم نماید . البته دراین کار ، پشیمانی و ندامت کمتر دخالت داشت تا منطق و صلاح و مصلحت شخصی ، اما باوجود این چنین بنظر میرسد که وی از روی صداقت آماده شده بود که خطاها را جبران و کارها را اصلاح کند . بعد از ۱۹ ژوئن ، سیل احکام مربوط به شکایات و تظلمات افراد ، از دارالانشاء جاری شد . دژ «مونت سرل» (۱) که ساردکونسی (۲) مدعی بود که جان برخلاف حق و عدالت ، از سهم الارث او از «لستر» (۳) ضبط کرده است ، بتصرف او داده شد ، ریچارد فیتزآلن (۴) دژ «ریچموند» را که نسلها در دست خانواده اش بود پس گرفت . و به «رابرت فیتزوالتر» اجازه داده شد که دژ «هرتفرد» را اماًتاً در تصرف خود نگاه دارد . شهر بوکینگام به ریچارد ارل «کلر» (۵) سپرده شد که آنرا از طرف نوه خود ، «جان دوبریوز» که صغیر و تحت قیمومت بود ، در تصرف داشته باشد . ارل «هنتینگدن» دژ «فاترینگی» (۶) را ، که مأموران پادشاهی با در دست داشتن احکام شاه مبنی بر تهدید گروگانان از وی گرفته بودند ، بوی باز پس دادند ، ریچارد «منتفیسه» (۷) در منصب جنگلبانی «اسکس» که پدر و جدش درایام گذشته شاغل بودند ، مجدداً برقرار گردید . بمأموران پادشاهی در «درهام» دستور داده شد که به «استاس دوسی»

(1) Mount Sorel

(2) Saerd de Quency

(3) Leister

(4) Richard Fitzalan

(5) Clare

(6) Fotheringhay

(7) Montfichet

اجازه دهند از حقوق و امتیازات سابق خود راجع بشکار استفاده نماید. از این قبیل امتیازات زیاد و بسیار است. جان، گرچه در اثر بیماری نفرس زمینگیر شده بود، باکوفتگی و زحمت در جلسه شورای «آکسفورد» در ماه ژوئن حضور بهم رسانید. در این جلسه قرار بود در موضوع بعضی از ادعاها و خواستها که بیش از همه مورد اختلاف و نزاع بود، و تعویض مأموران منفور و مورد انزجار عامه، بحث و گفتگو شود.

از سوی دیگر در همان حال که پادشاه آماده بود که به پیروی و متابعت از روش منطقی و عقلانی، شکایات و تظلمات افراد را رفع و جبران نماید، حاضر نبود که حق ابتکار و پیشقدمی سلطنت را در وضع قانون، و آزادی عمل خود را در اموری که در آن ذینفع بود، در قید و بند دائمی منشوری ببیند که رسوم و عرف انعطاف پذیر و کشدار را بزنجیرهای سفت و محکم قانون برمیگردانید. منشوری، که از همه چیز گذشته، کمیونی مرکب از بارونها را مأمور مراقبت، آن میکرد که در عین حال قاضی و دادرس شکایات و هرگونه تظلم و بیعدالتی بودند. روز بعد از اعطاء منشور، گزارشی غرض آمیز از آنچه روی داده بود برای پاپ فرستاد، و ابطال و فسخ آنرا درخواست نمود. این عمل، گرچه هنوز پنهان بود، دو روئی و تزویری از پست ترین نوع آن بود، زیرا در همین وقت دستورها و اوامری برای کلانتران فرستاد که مقررات منشور را اجرا نمایند و مراقبت کنند که همه، سوگند پیش بینی شده در منشور را نسبت به بیست و پنج نفر بارون یاد نمایند.

معهذا، اتهام دوروئی و تزویر را نمیتوان تنها متوجه جان نمود. در دسته بارونها، تندروها و افراطیونی سرسخت وجود داشتند و از اینکه جان توانسته است با همکاران معتدل کنار آید سخت خشمگین و مأیوس بودند. اگر بتوان گفته «بارنول» وقایع نگار را باور کرد، عده ای از یانگیان پنهان و نادیده از رنیمید بیرون رفتند، تا بتوانند اعمال خصومت آمیز خود را ادامه دهند. بعد از اینکه صلح، تعهدی برای آنها بوجود نیامد، چه هنگام انعقاد آن حضور نداشته اند عده ای دیگر که کمتر افراطی بودند ولی بدگمانی و سوء ظن در آنها خیلی شدید بود، مایل نبودند نتایج صلح را بپذیرند و تشکیلات نظامی خود را

منحل سازند. آنها مسابقات شمشیربازی سواره (۸) تشکیل دادند تا بهانه‌ای برای مسلح باقی ماندن خود داشته باشند، اما از لندن چندان دور نشدند، زیرا با سماجت تمام باین شهر بعنوان پایگاه و سنگری مستحکم چسبیده بودند. مسابقه شمشیر بازی که برای ششم ژوئن در «استمفرد» ترتیب داده شده بود به «هونسلو» (۹) منتقل گردید تا در صورتیکه کسی درغیاب آنها در مقام تصرف لندن برآید، آنها بشهر نزدیکتر باشند. فیتزوالتر، که هنوز خویشتن را «فرمانده سپاه خدا» میخواند، در این باره شرحی به «ویلیام دالبینی» (۱۰) نوشت و چنین متذکر شد «شما خوب میدانید که تاجچه حد تصرف و نگاهداری لندن، که پناهگاه ماست، برای ما سودمند است، و تاجچه اندازه از دست دادن آن برای ما زیان بخش خواهد بود.

در شورائی که يك هفته بعد با حضور پادشاه در «اکسفورد» تشکیل شد، آنها آشکارا درانظار عامه بوی اهانت کردند بدین معنی که هنگام ورود شاه برپای نخواستند. وقتی که شاه در این جلسه شوری پیشنهاد کرد که هنگام آن فرارسیده است که آنها اعتراف کنند که صلح صورت گرفته و از نگاهداری لندن صرفنظر نمایند، باوی معارضه کردند و جواب دادند که هنوز هیچکس سوگند به بیست و پنج تن بارون را یاد ننموده و تمام خواستهای آنها درباره دژها و امتیازات اجابت نشده است. میانه روها ناچار بمداخله گردیدند و میانه را گرفتند و سازشی ترتیب دادند. اسقف اعظم «کنتربوری» برج لندن را در تصرف نگاه خواهد داشت و رهبران بارونها بقیه شهر را بنام پادشاه تا عید صعود (۱۵ اوت) بتصرف نگاهداشتند و مقرر شد که هرگاه تا آن موقع مطالبات آنها مورد اجابت قرار نگرفت و همه کس سوگند یاد نکرد، کماکان به تصرف خود ادامه دهند.

خود لانگتن اسقف اعظم، وعده‌ای از اسقف های معاون و زیردست خود باکمال وضوح معتقد بودند که بارونهای افراطی بهم خودنست بگفتگو و قرارداد در «رنیمید» قصور ورزیده‌اند، زیرا بوسیله فرمانهای رسمی باطلاع عموم رسانیده بودند که یاغیان بوعده خود در دادن تضمین نسبت بوفاداری خود درآینده، وفا نکرده بودند. آنها از گذاشتن مهر خود در ذیل سندی که مضمونش این بود: «بدانید و آگاه باشید که ما بوسیله سوگند و مراسم بندگی، بسرور

(8) Tounnament

(9) Hounslo

(10) William D'Albini

خود جان ، پادشاه انگلستان ، پایبندیم و متعهدیم که با صداقت و وفاداری ، زندگانی او ، اعضاء و جوارح او را و احترام دنیوی او را ، در مقابل هرکس که باشد ، ضمانت نمائیم ، و حقوق او و حقوق جانشینان او ، و کشور او را حفظ کنیم و از آن دفاع نمائیم . » تخلف کرده بودند و بگفته « بارنول » وقایع نگار ، در همین موقع باستحکام دژهایی که تازه از شاه باز گرفته بودند ، مشغول و سرگرم بودند .

در ماه اوت ، از هرسو نشانه جنبش سریع برای تجدید مخاصمات بچشم میخورد ، بعضی از بارونها ضرب و شتم را نسبت به مأموران پادشاهی تشویق میکردند . شاه افسران مأمور استخدام سربازان مزدور را به « آکنین » و « فلاندر » فرستاد حتی به کنت بریتانی نامه ای نوشت و بوی پیشنهاد کرد که « با بهادران مسلح خود بشتاب تمام برای خدمت او بانگلستان بیاید » و عنوان و لقب « ریچموند » را که کنت های سابق بریتانی از آن برخوردار بودند مجدداً بوی عطا خواهد کرد . اگر اشتعال نائرہ جنگ باین علت بتأخیر افتاد ، که شاه سربازان مزدور خود را ، طبق یکی از شروط سازش و کنار آمدن با بارونها ، متفرق و پراکنده ساخته بود و انتظار نداشت که آنها را بتواند دوباره به زور گرد آورد و یاغیان هم بواسطه اشتغال کسان خود بحصاد و جمع آوری محصول ، نمی توانستند افراد کافی برای جنگ تجهیز کنند . لانگتن اسقف اعظم ، درصدد برآمد که از این آرامش موقت استفاده کند و بارونهای میانه رو را دوباره بمیانجیگری وادار سازد ، اما بدبختانه باوصول نامه شدیداللحنی از پاپ ، تیر او بسنگ خورد .

نامه مزبور ، بطور مسلم و محقق ، نامه ای کهنه و منسوخ بود ، زیرا بوضع موجود در اواخر ماه که « جان » از توطئه ها و دسته بندی های علیه خود ، و همدردی و تمایل اسقف اعظم با دشمنانش ، شکایت کرده بود ، اشاره میکرد و در آن موضوع بحث مینمود . شایان توجه است که « اینوسنت » فرصتی بدست آورده باشد که بامور مربوط بانگلستان اختصاص دهد ، زیرا وی در بحبوحه گرفتاری شورای کبیر اسقف های مسیحیت بود که در « لاتران » تشکیل یافته و در جستجوی راهی بودند که تمام دنیا را مرتب و منظم نموده براه ثواب سوق دهند . شورش بارونها در کشور انگلستان که تحت سرپرستی و تابعیت او بود ، ویرا از اجراء نقشه بزرگ خود مربوط بجهاد ارض اقدس ، باز میداشت . گزارش

شاه راجع بآنچه که در انگلستان روی میداد در او سخت رسوخ و نفوذ نموده ، از اینرو در نامه خود از خثونت و تندی فروگذار نکرده و در خطاب باسقف وینچستر ، و «ابه‌ریدینگ» (۱۱) و نماینده خود پاندولف ، چنین میگفت :

« ما ناچاریم که خشم و حیرت و تعجب خود را اظهار نمائیم که باوجود احترام شاه ، بدرجه‌ای بیش از حد انتظار ، برای جبران و تلافی خطایای خود نسبت بخدا و کلیسا و مخصوصاً استیفن اسقف اعظم «کنتربوری» باسقف های همکار او ، بعضی از آنان احترامی را که مناسب و شایسته جهاد و دستور های ما ، و سوگند وفاداری آنها است نشان نداده ، واز کمک و مساعدت با او در مقابل آشوبگران کشور ، که اکنون بموجب حق قیمومت کشور و سرپرستی فتودالی ، بمقر عالم مسیحیت رم تعلق دارد ، دریغ ورزیده‌اند ، باینطریق ، آنها اگر شریک دریک توطئه شرارت آمیز نباشند ، معاون آن بنظر میآیند . ببینید این اسقف‌ها چگونه از میراث کلیسای رم دفاع میکنند ! ببینید به چه نحو از مجاهدان پشתיانی مینمایند ! آنها بدتر از اعراب هستند ، زیرا آنان کوشش دارند پادشاهی را از تخت بزیر آورند ، که مخصوصاً امید میرفت بارض اقدس کمک نماید ، حتی اگر شاه نسبت بجهاد صلیبی بی‌مبالا و بی‌قید و بی‌حال وسست بود ، ما اجازه نمیدادیم که از چنین شرارت بزرگی جلوگیری نشود و بدون کیفر بماند ، چه با لطف و عنایت الهی ، ما میدانیم چسان تنبیه کنیم ، و ما میتوانیم چنین گستاخی و جسارت بیش‌رمانه را کیفر دهیم ، و برای اینکه گستاخی و جسارت آنها برای کشور انگلستان مخاطره‌آمیز و برای کشورهای دیگر مخرب نباشد ، و بالاتر از همه ، تأثیری در خنثی کردن جهاد نبخشد ما تمام این قبیل فتنه جویان و مزاحمان شاه و مملکت را با معاونان و همدستان و پشתיانان آنها ، تکفیر میکنیم ، و اراضی و املاک آنها را تحت تحریم قرار میدهیم و اکیداً از اسقف اعظم و اسقف‌ها میخواهیم که این احکام را با تشریفات در سرتاسر انگلستان در هر روز یکشنبه و هر روز عید ، با نواختن ناقوسها و خاموش کردن شمعها منتشر سازند و بااطلاع عموم برسانند تا اینکه با جبران و تلافی زیانها و خطاهائی که نسبت بشاه مرتکب شده با فروتنی و اطاعت بازگردانند . اگر اسقفی از اطاعت بامر ما خودداری کند باید بداند که از منصب و سمت اسقفی معلق است »

این نامه نسبت باسقف هائی که در سراسر بهار مخاطره آمیز ، بدون احساس خستگی، بعنوان میانجی مجاهدت و کوشش میکردند، تکانی نفرت انگیز و نامطلوب بود . آنچه وضع را بدتر و در واقع تحمل ناپذیر میساخت ، این بود که مخاطبان نامه ها و مأموران پاپ برای اجراء آن ، پشتیبانان پایدار و محکم شاه بودند که برای اجراء دستورهای پاپ ، علیرغم این حقیقت که این اوامر ، با عدم اطلاع از توافق و سازش در «رنمید» ، و برای موقعیت کاملاً متفاوتی صادر شده فشار آوردند . لانگتن اصرار ورزید که اوامر مزبور کهنه و منسوخند و از انتشار احکام تکفیر و تحریم سرباز زد . معذالك ، مأموران توانستند با آخرین قسمت نامه پاپ که میگفت : «ظفره و تجاهل هیچکس نباید مانع از اجراء دستخط ما بشود» . ما اجراء دستورهای بالا را بدست شما میسپاریم و بشما مأموریت میدهیم که آنطور که مناسب تشخیص دهید و بدون اعتنا بهیچگونه مراجعه و استیناف ، اقدام نمائید - و اگر همه شما نتوانید اینکار را انجام دهید دوفتر از شما این عمل را انجام دهند .»

در پنجم سپتامبر ، آنها بیانیه مستدلی از لحاظ شمول دستورهای پاپ در مورد بارونهای که هنوز در سرکشی باقی بودند ، منتشر ساختند ، همه توطئه ها و دسته بندی ها را محکوم نمودند ، و بارونها و همه پشتیبانان آنها را بانضمام اهالی لندن تکفیر کردند و چون «لانگتن» از همکاری با آنها سرباز زد و ویرا از مقام و شغل خود معلق ساختند .

لانگتن ، دلشکسته و پریشان ، بیچاره و ناتوان ، در آخر ماه سپتامبر بسوی رم رهسپار شد تا با پاپ محاجه و تظلم نماید . در عرض راه نامه دیگری از پاپ بمقصد انگلستان باو رسید ، که نوزادی را که برای زادش مدتی با تحمل رنج خستگی قابلگی کرده بود یگراست میکشت و همه را از شر آن آسوده میساخت . «اینوسنت» از اعطاء منشور کبیر اطلاع یافته و در نامه خود چنین میگفت که علیرغم تمام در خواستها و توصیه های وی برای پیشگرفتن راهی عاقلانه ، و علیرغم پیشنهاد شاه برای ارجاع شکایات بارونها بدآوری پاپ ، و علیرغم پشتیبانی و حمایتی که شاه میبایست بعنوان یکنفر مجاهد صلیبی از اسقف ها دریافت نماید ، شاه ، «مجبور شد قراردادی را بپذیرد که نه فقط شرم آور است ، بلکه غیرقانونی و ظالمانه هم میباشد . . . ما نمی توانیم چنین جسارت و گستاخی

بیشرمانه را نادیده بگیریم، زیرا بدین طریق هتک شرف و احترام از مقام مقدس ریاست مسیحیت میشود؛ حق شاه، مورد تجاوز قرار میگیرد و ملت انگلیس سرافکنده و رسوا میگردد، و تمام نقشه‌ایکه برای جهاد طرح شده است، بخطر میافتد، و چون این خطر قریب الوقوع خواهد بود اگر امتیازات باکراه از پادشاه بزرگی که صلیب پوشیده است، گرفته شده بحکم ما باطل نگردد هرچندکه خود او هم بقای این امتیازات را ترجیح دهد، بنابراین بنام خدا، و اب و ابن و روح القدس و با اختیاری که از حواریون او پطرس و پولس مقدس داریم، ما این قرارداد و پیمان را بکلی طرد و محکوم میکنیم و با تهدید به کیفر تکفیر امر مینمائیم که شاه نباید جرئت رعایت آنرا بخود راه دهد و بارونها و شرکاء آنها نباید در مراعات شدن آن اصرار بورزند. منشور را، باتمام تعهدات و تضمینات مندرج در آن و یا ناشی از آن را باطل و بلا اثر والی الابد عاری از هرگونه اعتبار اعلام میکنیم.»

هنگامی که این نامه خرد کننده بمقصد رسید، انگلستان در چنگال جنگ داخلی گرفتار بود.

جنگ داخلی - جان انتظار داشت که سربازان چریک مزدور او، بموقع از اروپا بمنظور بازدید ورژه بیست ونهم دسامبر به «دوور» وارد شوند، و خود او در ماه سپتامبر در ساحل کنت ۱۲ منتظر ورود آنها بود. معذالک، در اثر تند بادهای و طوفانهای پائیزی تأخیری پیش آمد. «هوک دبووز» ۱۳ که در تشکیل سپاهیان مزدور، مردی مجرب و ورزیده بود هنگامی که کشتیهای حامل سربازان مزدور در چنگال امواج دریای متلاطم گرفتار شدند، غرق شد، و اجساد بسیاری را هم امواج دریا بساحل «سفاک» افکند.

یاغیان تصمیم گرفتند که از این تأخیر استفاده نمایند و با حمله‌ای جسورانه به رچستر، از پیشروی شاه بسمت لندن جلوگیری کنند. دژ پادشاهی آنجا در این موقع سپرده، اسقف اعظم «کنتربوری» بود، و «رجینالد اوکرنهیل» از طرف وی آنرا در تصرف داشت. رجینالد سالیان درازی بسمت عامل دستگاه اداری پادشاهی، برای شخص خود خیلی خوب کار کرده و استفاده نموده بود، اما بسهولت واز روی میل با نزدیک شدن «سپاه خدا» دروازه‌های دژ را گشود و این مسئله مخصوصا

«جان» را سخت خشکین و غضبناک ساخت. بعد از دوور، «رچستر» از لحاظ اهمیت و استحکام در میان دژهای «کنت» رتبه اول را حائز بود و شاه با کمال ادب تقاضا کرده بود که دژ مزبور برای مدتی بدست دژبانی که خود آنها انتخاب کرده باشند، سپرده شود. شاه بدون تأمل برای حمله بدژ حرکت کرد.

گرچه در این موقع فقط نیروی کوچکی باخود داشت که از میان نگهبانان دژها و گارد ویژه خود جمع آوری کرده بود. یکی از سربازان فلاماندی او چنین اظهارنظر کرد: «راستی، اعلیحضرتا اگر با چنین نیروی اندک بجنگ دشمنان پروید، آنها را خیلی کوچک خواهید کرد.» جان، در جواب گفت: «من آنها را خوب میشناسم آنها را نباید بزرگ گرفت و یا از آنها ترسید، ما می توانیم با عده کمتری از آنچه که داریم، با اطمینان خاطر با آنها بجنگیم.» اطمینان خاطر شاه بیجا نبود: فیتز جرالده، پس از کوشش بیهوده برای ممانعت سربازان شاه از خراب کردن پل روی رودخانه مدوی (۱۴)، بسوی لندن عقب نشینی کرد، و پادگانسی در دژ بجای گذاشت.

در همین اوان، یاغیان باب مذاکرات را با دربار فرانسه باز کرده درخواست اعزام سپاه برای پشتیبانی خود و اشغال انگلستان نمودند و امیدوار بودند که تارسیدن سپاه، «رچستر» ایستادگی و مقاومت نمایند.

اما یاغیان حزم و احتیاط فرانسویان، و عزم و تصمیم «جان» را بحساب نیاورده بودند. رچستر، گرچه از لحاظ آذوقه وضع خوبی نداشت، اما از حیث تدافع قوی بود، ونود و پنج بهادر و چهل سرباز مسلح، زیر فرماندهی «ویلیام دالبینی لرد آو بلوار» (۱۵) که یکی از لایق ترین فرماندهان یاغیان بود از آن حفاظت میکردند. لیکن جان، وقتی که برپای میخواست، مقاومت ناپذیر بود. وی همه آهنگران کاترבורی را، برای تهیه لوازم وسائل محاصره، شب و روز بکار واداشت. بارنول وقایع نگار میگوید: هیچکس محاصره ای را که تا این اندازه به شدت و سختی تعقیب شده و یا با چنین ثبات و پایداری از طرف مدافعین مقاومت شده باشد، بخاطر ندارد. «جان هفت هفت هفته در آنجا ماند و شخصاً عملیات را رهبری میکرد. برج و باروی اصلی در مقابل تمام ضربات مقاومت کرد و ناچار شاه بنقب زدن توسل جست. یک تونل حفر شد و آنرا با تیرهای چوب

شمع زدند و با مواد محترقه پرکردند و با چربی و روغن چهل خوك خشك شده آتش زدند . همچنانكه تیرهای چوب میسوخت و فرو میریخت ، یکی از برجهای نبش بارو هم بزمین فرود میآمد .

در سیام نوامبر پادگان تسلیم شد . یکی از تیراندازان که از زمان جوانی « جان » جزء خدمه او بود بدارآویخته شد ، و بقیه را برای گرفتن تن بها نگاه داشتند . بعد از محاصره رچستر «دیگر کمتر کسی یافت میشد که بدژها اعتماد کند .» وندور ، یاغیانی را که درلندن بسر میبردند واز بیرون آمدن و جنگیدن با جان قصور کردند ، مورد تحقیر و سرزنش قرار میدهد . وی نسبت بعدم فعالیت ظاهری « جان » در فرماندی ، نظیر همین تفسیر را کرده است ، و در هر دو مورد تاحدی غیر منصفانه است . یاغیان کوشش داشتند ترتیبی برای حسن اداره قسمتهایی از کشور که دردست طرفداران و هواخواهان آنها بود ، یعنی استانهای شرقی و شمالی ، برقرار سازند . حتی آنها مالکان « یرکشیر » را برای حضور در شورائی که درلندن بشکیل مییافت احضار نمودند تا درباره « امور کشور » بحث و گفتگو نمایند . آنها کوشش داشتند که بند شصت و یکم منشور کبیر را بموقع اجرا گذارند و دستور توقیف اموال « جان » را صادر نمودند . معهذا در نتیجه فقدان نیروی مؤثر مساعی آنها با مانع مواجه میشد . در حدود یکصد و پنجاه دژ دردست طرفداران شاه بود و در مقابل آنها مقاومت میکردند و یاغیان وسائل محاصره در اختیار نداشتند . بعلاوه فرصت مناسب را برای حمله بشاه هنگامی که به رچستر میآمد از دست داده بودند واز آن موقع مرتباً گروههای سربازان مزدور از خارج برای تقویت وی بانگلستان وارد میشدند . یاغیان فاقد يك سپاه كاملا مجهز برای جنگ صحرائی بودند و عقیده داشتند که چنین سپاهی را فقط میتوانند از طریق متحدین خارجی بدست آورند . سربازان « لوبلین » طرفدار یاغیان بودند اما نمیخواستند از تپه ها و کوهستانهای خود دور شوند ، و سربازان ارلهای «چستر» و «پمبروک» جلو آنها را گرفته بودند . الکساندر دوم پادشاه اسکاتلند که تخت و تاج خود را مدیون مساعدت و همراهی « جان » بود ، دین خود را فراموش کرد و اشتیاق وافر داشت که از انگلستانی آشفته و در چنگال هرج و مرج ، نهایت استفاده را بدست آورد ، اما هیچکس از وی امید و انتظار نداشت که سپاهی خیلی نیرومند و قوی در عرضه کارزار حاضر نماید . بالنتیجه امید آنها بكمك فرانسویان وابسته بود ؛

فیلیپ ، از همه چیز گذشته ، چنین شناخته شده بود که فکر هجوم بانگلستان و اشغال آنرا همیشه در خاطر میروراند و هیچوقت از آن غافل نیست .

هنگامی که جان سرگرم محاصره رچستر بود ، یاغیان نمایندگان بدربار فرانسه فرستادند و استدعای کمک نمودند و تاج و تخت انگلستان را به لوئی پسر فیلیپ عرضه داشتند . لوئی کاملاً مشتاق بود ، اما پدرش حرارتی نشان نمیداد . وی مایل بود بداند که آیا یاغیان در این پیشنهاد مصممند ، یا یأس و نومیدی محرز آنها است و مطالبه تضمین کرد . فیلیپ چندان میل نداشت که متارکه خود را با جان برهم زند و بالاتر از این ، گرفتار تهدید و ملامت پاپ بشود . شورش بارونها ، « اینوسنت » را بینهایت متغیر ساخته و غیرتش را به جوش آورده بود ، چه عزیز ترین آرزوی او را ، که یک جهاد بزرگ بود ، بخطر میانداخت . فیلیپ بعد کافی مزه تحریم پاپ را درمورد ازدواج زنا مانندش چشیده بود ، و نمیخواست بیش از این بچشد . باوجود این ، لوئی قول داد که هر کمکی را بتواند بعنوان خصوصی بفرستد . وی آمدن خودش را بانگلستان بعهده تعویق انداخت ، اما دسته ای از بهادران خود را در اواخر نوامبر گسیل داشت . آنها در مصب رود ارول (۱۶) پیاده شدند و بسوی لندن مقرر فرماندهی یاغیان رهسپار گشتند ، لیکن چندان کمکی برای پیشرفت کاریاغیان نبود . یکی از سربازان مزدور فلاماندی با نهایت تحقیر چنین اظهار میکند که بهادران فرانسوی تمام زمستان را در لندن بسر بردند و چون دیگر شراب بدست نمیآمد ناچار شدند که با آبجو که بدان عادت نداشتند ، بسازند .

جان ، ورود این بهادران را خیلی جدی نگرفت . در بیستم سپتامبر ، شورائی در « سنت البانس » تشکیل داد ، و سپاه خود را بدو قسمت نمود : یک قسمت ، تحت فرماندهی « فاکس دبرته » (۱۷) ارل سالسبوری ، و سواری دمولئون (۱۸) بجای گذاشته شدند تا یاغیان را در لندن میخکوب سازند ، و با دسته دیگر برای مطیع ساختن استانهایی که طرفداران یاغیان بر آنجا تسلط داشتند ، حرکت کنند . اینکار ، نمونه بارزی از اکراه او بود که بیک عمل نظامی قاطع دست بزند و بدان تن در دهد : اگر لندن دوباره بتصرف شاه درآمده بود ، طغیان و شورش از هم پاشیده میشد . مقرر فرماندهی و ستاد یاغیان در آنجا ، بمثابه خاری

(16) The Orwell

(17) Fawkes De Breauté

(18) Savary De Mauleon

بود که وی میبایست آنرا محکم بگیرد و از ریشه درآورد. جان حاضر بود که برای تنبیه یاغیان بسوی شمال لشکرکشی نماید، اما خطر در آنجا خفیف و کوچک بود. ممکن است از این روش که در پیش گرفت دفاع نمود زیرا محاصره لندن خیلی مشکل میبود و بطول میانجامید. احتمال قوی میروید که موضوعی که برای او خیلی اهمیت داشت و بدو فشار میآورد مسئله پرداخت حقوق سربازان مزدور بود. دستگاه او تلاش داشت که ماشین اداری را در جریان نگاه دارد، اما سیستم وروش جمعآوری و وصول درآمد کشور، ماهها بود که سخت شکسته و گسیخته بود، و محتملاً «جان» بیشتر از ثروتی که در خزانه های دژهای خود ذخیره کرده بود، گردونه زندگانی را میچرخانید. میتوان استدلال کرد که مطمئن ترین وسیله راضی نگاه داشتن سربازانش، يك لشکرکشی و اعزام سپاه برای غارت و چپاول دارائی و املاک یاغیان میبود، و اگر درهمین حال، وی میتوانست بقیه کشور را که خارج از ناحیه لندن بود، تحت سلطه خود درآورد، وضع مالی دوباره بحال اول باز میگشت، و صندوق های او از نو پر میشد. و علاوه براین، از کف رفتن املاک و دژهای یاغیان، رهبران آنها را از پوچی و بیهودگی ادامه کشمکش و نزاع، باز میداشت. اینها که گفته شد، استدلالهایی قوی است اما هیچکس نمیتواند این احساس و عقیده را از خود دور کند که اگر بجای «جان»، پای ریچارد یا «فیلیپ» در کار بود، آنها یگراست سخت ترین راه را در پیش میگرفتند و بجستجوی يك فتح و پیروزی قطعی میشتافتند. جان، میبایست قیمت گزافی برای روش خود، که وصول بدهفها و منظورها با وسائل غیرمستقیم است پردازد، زیرا او همیشه راهی را که کمتر به مقاومت برخورد میکرد درپیش میگرفت.

سپس در دسامبر ۱۲۱۵، بوحشتناکترین عملیات جنگی قرون وسطی - لشکرکشی برای غارت و تاراج - دست زد (به نقشه لشکرکشی جان برای سرکوب کردن یاغیان مراجعه شود) در همان حال که باقصری نقاط و مرزهای کشور خود پیش میرفت، سربازان غارتگر در جستجوی دشمنانش در اطراف در تکاپو بودند و بیغما و چپاول میپرداختند. يك نوع دیسپلین و انضباط خشنی در این مورد برقرار بود. کسی که گاوی را در محوطه کلیسا بیغما میگرفت دستش را بکیفر آن میریدند، اما تاراج اموال یاغیان و املاک آنان آزادانه مجاز بود. وقایع نگاران عبور و حشتناك این سپاه مهیب را بادهشت آمیخته بنفرت یاد میکنند. از نقطه نظر

شاه ، این لشکرکشی بحد اعلا موفقیت آمیز بود . الکساندر پادشاه اسکاتلند بسمت جنوب تا « نیوکاسل » پیشروی کرده بود ، اما با نزدیک شدن « جان » پا بفرار گذاشت . جان ، در حالیکه سوگند یاد میکرد که « این توله روباه حنائی موی را تا سوراخش دنبال کند » بتعقیب او تابرویگ رفت ، شهر را بتصرف درآورد ، سکنه اش را کشتار کرد و بتاخت و تاز و غارت در جلگه های اسکاتلند پرداخت . همچنانکه بسوی شمال پیش میرفت ، دروازه های شهرها از ترس بروی وی گشوده میشد . وضع مالی او با جریسه هائی که برای تحصیل رضامندیش گرفته میشد ، تقویت یافت مثلاً « لاکستن » (۱۹) یکصد پوند ، و « یورک » یکهزار پوند تقدیم داشتند . بارونهای شمال برای تحصیل « رحمت و بخشش » از آن بیرحم و سخت دل « آمدند یا از جلو او فرار کردند . پیشوایان یاغیان مانند « استاس دوسی » و « رابرت درس » از بیم و وحشت پیشنهاد صلح کردند .

دراواخر ژانویه ، وی دوباره بجنوب بازگشت ، اما از راهی دیگر ، و گروه غارتگران خود را به « سفک » و « اسکس » برد تا رهبران شرقی را هم بفروتنی و انقیادی نظیر شمالیان وادار سازد . کلچستر (۲۰) پس از کوتاهترین محاصره تسلیم شد ، و هدینگام کاسل (۲۱) بعد از سه روز سراطاعت فرود آورد ولرد آن « ارل اکسفورد » برای صلح با شاه نزد وی آمد . در ظرف سه ماه ، جان ، جرئت مقاومت را از همه سلب کرده و یاغیان را سرکوبی نموده بود ، جز شهر لندن ، در اینجا یاغیان هنوز با او ستیزه میکردند و فرصت پیروزی قطعی بر آنها ، فوت شده بود . لوئی افواج بیشتری در ماههای ژانویه و فوریه در این شهر وارد کرده بود و پیشنهاد میکرد که شخصاً در عید پاک بآنجا بیاید .

عقاید و نظریات موافق و مخالف مداخله فرانسویان در انگلستان ، در آوریل ۱۲۱۶ در شهر « ملن » (۲۲) مورد بحث و مذاکره بارونهای فرانسوی قرار گرفت . پادشاه فرانسه و پسرش در این موقع حقیقتاً تصمیم گرفته بودند که بانگلستان هجوم برند ، چیزی که باقی میماند این بود که اقدام ایندو ، مورد موافقت بارونهای فرانسوی قرار گیرد ، و مخصوصاً « گوالو » نماینده پاپ ، که از طرف « اینوسنت » برای امداد به « جان » بوسیله کمک و مساعدت ممکنه

کلیسائی و روحانی اعزام شده بود ، بدان صحنه گذارد. سدی از داستانهای ساختگی و نیمه راست از طرف فیلیپ و لوئی در جلوی نماینده پاپ گذارده شد . آنها ادعا کردند که « جان » نمی توانسته است کشور خود را بمقام پاپ تسلیم کند : کشور ، متعلق باو نبوده است که پاپ زواگذار نماید ، زیرا وی از طرف دادگاه « ریچارد » بجرم خیانت محکوم شده بود ، و حقاً بمقام پادشاهی نرسیده است . اگر هم از روی صحت و مطابق اصول پادشاه شده بود ، معذالك وی بخاطر قتل « آرتور » در دادگاه فرانسه محکوم شده و بارونهایش هم او را طرد کرده بود . لوئی ، ادعا و حتی به تاج و تخت انگلستان ، از طرف زنش « بلانش » نوۀ هنری دوم داشت و بارونهای انگلیسی وی را بسمت سرور جدیدشان ، انتخاب کرده بودند. لوئی سپس صحنه کوچکی بازی کرد و در آن اصرار ورزید که پدرش ممکن است متبوع و سرور او در فرانسه باشد ، اما نمی تواند ویرا از تعقیب دعوی و حقوق زنش در انگلستان باز دارد ، زیرا که از صلاحیت و حدود اختیارات قضائی او خارج است و نیز ادعا کرده خود او شخصاً پایبند و ملزم برعایت متار که پدرش با « جان » نیست ، چه وی در این متار که سهمی نداشته و تعهدی ننموده است . آنچه را که او احتیاج و انتظار داشت فقط دعای خیر پدرش بود ، تا سربازان و افرادی از تیولهای شخصی خود و هرکس را که مایل به همراهی او باشد ، برای يك اقدام خصوصی رهبری نماید . وی موافقت بارونها و دعای خیر پدر را باین طریق بدست آورد . گوالو ، نماینده پاپ ، با صدور حکم تکفیر درباره هرکس که به لوئی میپیوست ، بانگلستان رهسپار شد .

جان ، اواخر ماه آوریل و اوائل ماه مه را صرف تهیه و تدارك برای جلوگیری از هجوم نمود . بکلاترها دستور داده شد که امان نامه ای عمومی برای هرکس که در ظرف یکماه از عید پاک برای اظهار اطاعت و انجام صلح و آشتی حضور بهمرساند ، صادر و اعلام نمایند ، و هرکس که در انجام اینکار کوتاهی کند ، برای همیشه از ارث محروم ، واز او سلب وراثت خواهد شد . وی نیرو های خود را در « کنت » گرد آورد و شخصاً بانجا رفت تا در پیشرفت کار نظارت کند . معذالك پشتگرمی و اعتماد او در درجه اول به نیروی در یائیش بود . به تمام کشتی ها امر شد که در دهانه رود « تیمس » یا در راههای دور جمع شوند و آماده

حمله بکشتی های لوئی پیش از آنکه بتوانند از «کاله» حرکت کنند ، باشند . اما در سرتاسر شب هیجدهم ، تند بادی وزیدن گرفت و صبح آن کشتی هایش شکسته و خرد شده بساحل افتاده و یا در دریا پراکنده شده بودند . در بیست و یکم ماه ، دیده بان های ساحل « تانت » (۲۴) کشتی هائی درافق کشف کردند ، و روز بعد خود « جان » شاهد عبور ناوگان دشمن بود که بدون خطر و سلامت از دهانه خلیج « پگول » (۲۵) گذشتند . شیپورها بصدا درآمدند ، و افواج سپاهی بصف جمع شدند ؛ اما دستور حمله هیچگاه داده نشد ، زیرا در آخرین دقیقه ، «جان» راه «وینچستر» را درپیش گرفت ، و باین طریق یکمرتبه دیگرهم فرصت زدوخورد و جنگ قطعی را از دست داد .

بازهم دلایل خوبی برای این اقدام «جان» وجود دارد ، چه ویلیام مارشال شخصاً بشاه اصرار ، میکرد که عقب نشینی نماید ، شاید بخاطر بیم از جان او بود . چنین استدلال میشد که سربازان مزدور قابل اعتماد نیستند . ، چه حقوق آنها عقب افتاده و بسیاری از آنان هم رعایای لوئی بودند و ممکن بود جانب « جان » را رها کنند و بطرف ارباب خود بروند . ظاهراً امید میرفت که هجوم وایلغار بیگانه ، کشور را بطرفداری از « جان » متحد خواهد کرد ، ولی چنین اتفاقی نیفتاد بلکه عکس آن روی داد . ورود لوئی نشان داد که تاجه حد آن باقیمانده وفاداری بجان ، تقلیل یافته و ضعیف شده است . کشور در هرج و مرج و اغتشاش و بی نظمی افتاد . ، یاغیانی که اخیراً در مقام اطاعت برآمده و آشتی کرده بودند ، با شتاب باردوی لوئی پیوستند . کسانی که از قطع روابط با جان ، از ترس عواقب آن ، تردید داشتند ، اکنون دل و جرئتی پیدا کردند . الکساندر پادشاه اسکاتلند دوباره سپاه خود را از مرز گذرانید . مهمتر از همه ، تسخیر سریع استانهای جنوبی بدست لوئی ، موجب همان شگفتیهای شگفت انگیزی گردید - ارل او اراندل و «ارل اوسری» ، ویلیام او اومال (۲۶) ، ارل یرک ، و خردکننده تر از همه ، برادر ناتنی جان ، ویلیام او سالسبوری ، که اخیراً یکی از فرماندهان عمده او بود ، همه بدشمن پیوستند ، وعده ای از خدمه پادشاهی از قبیل « هوک نوبل » و «وارین فیتز جرالده» (۲۷) یکی از خزانه داران سلطنتی ، بآنها ملحق شدند . چنین بنظر

(24) Thant (25) Pegwell
(27) Warin Fitzgerald

(26) Aumale

میرسد که اینگونه کسان که تا این تاریخ نسبت بشاه وفادار بودند، تشخیص دادند که وضع «جان» یاس‌آور است و فقط بآینده خویش فکر میکردند، اما آنها اشتباه کرده بودند زیرا «جان» هنوز شکست نخورده بود.

در هرسوی کشور، دژهای بسیار تحت فرماندهی اشخاص مصمم، که همه چیز خود را مدیون جان بودند، در مقابل دشمن مقاومت میکردند. «انگلارد دسگونه» (۲۸) از حصار وینزر، محاصره کننده گان یاغی را بیاد ناسزا و مسخره میگرفت. «هوگ بالیول» (۲۹) در دژ برنارد در مقابل اسکا بلندی ها، و «فیلیپ الدکتر» (۳۰) در «درهام» ایستادگی و مقاومت نمودند. «هیو پرت - دبرو» که در آن موقع مهردار بود، در «دوور» در مقابل تمام تلاشها و کوششهای لوئی برای تصرف آنجا، محکم نشست. جرعه های وفاداری، جنبش های مقاومت محلی را مشتعل نمود: اهالی پنج بندر مجبور شده بودند که سوگند وفاداری بلوئی یاد کنند، اما کشتی هایشان، کشتیرانی فرانسوی را بستوه میآورد و کشتی های آنها را بیاد غارت و تاراج میگرفت «ویلیام اوکنشام» (۳۱) دژ تحت نام مستعاد «ویلیکین اودولد» (۳۲) دسته ای از وفاداران تشکیل داده، و فرانسویان را در «سکس» و کنت شکار میکرد. نواحی غربی، از طرف این راه دست نشاندۀ ویلیام مارشال و «رانولف اوچستر» با اطمینان خاطر و بدون نگرانی برای شاه حفظ شده بودند. این دو سیاستمدار کهنسال به پدر جان خدمت کرده بودند و با وجود اهانت ها و ناسزاهائی که از پسر دیده و چشیده بودند، او را رها نکردند. جان با «سواری دمولئون» و سپاهیان مزدور پواتوئی با آنجا عقب کشید. در اواخر تابستان، اوضاع آشفته و مغشوش بخودی خود صاف و روشن میشد. دو تلت از بارونها به لوئی پیوسته بودند، اما فساد و بحران در همین جا متوقف شد و بیش از این پیش نرفت. لوئی با وجود آنکه شخصاً عملیات را رهبری میکرد، نتوانست دور را بتصرف درآورد. روابط میان یاغیان و بارونهای فرانسوی که بامید تیولهای حاصلخیز و ثروتمند آمده بودند، و نه بعنوان متحد، تیره میشد. هر قدر بر عده بارونهای انگلیسی که بلوئی میپوستند، افزوده میشد، به همان اندازه فرانسویان از اوضاع کمتر رضایت داشتند. گذشته از این یاغیان، عده ای

(28) Englard De Cigone
(30) Philip Oldcoats
(28) Englard De Cigogne

(29) Hugh Balliol
(31) William of Kensham

از رهبران فتنه‌انگیز خود را از دست داده بودند. اسناس دوسی، هنگامی که پادشاه اسکاتلندیها را در محاصره بیشمر دژ «برنارد» کمک میکرد، بقتل رسید. «جفری دماندویل» تصادفاً در نیزه بازی سواره با یکنفر فرانسوی کشته شده بود. ارل سالسبوری وارل «بورک» به وفاداری خود بجان بازگشتند؛ پسر ویلیام مارشال بجانب پدر بازگشت تا با گروه او آشتی نماید، و بگفته «دنستابل» (۳۳) وقایع نگار «روز بروز از طرفداران فرانسویها کاسته میشد.»

این دگرگونی غیر منتظره بخت و اقبال، و گردش چرخ بنفع جان، ویرادل و جرئت بخشید و در اواسط ماه سپتامبر دست بتهاجم زد و از جای امن و خاطر جمع «کاتسوالدز» (۳۴) باسربازان «سواری دمولئون» بطرف رود تیمسس سرازیر شد، وازکنار «وینزر»، برای عقب نشاندن محاصره‌کنندگان آن گذشت ودر این منظور موفق شد، و سپس بسمت استانهای شرقی رهسپارگردید. هدف او ظاهراً این بود که کشور را بدو نیم تقسیم کند، پادشاه اسکاتها را که تاکمربیح پیش آمده بود بعقب براند، و به «لینکلن» که سخت تحت فشار بود و دژبان موروئی آن «دم نیکلادلاهی» (۳۵) دلاورانه در مقابل ارل یاغی آن استان ایستادگی میکرد، کمک برساند. «جان» در اواخر ماه وارد لینکلن شد واز آنجا به لین رفت. شهرنشینان رویهم‌رفته با پادشاهان آئزوئی مساعد و طرفدار ایشان بودند، چه پادشاهان مزبور بطیب خاطر و سهولت، در مقابل دریافت پول، امتیازاتی بآنها میدادند واز همه بیشتر «جان» این حال را داشت، و فرمانروائی مقتدر و قوی هم برای کسب و تجارت بسیار نیکو و سودمند بود. اهالی «لین» مقدم «جان» را گرمی داشتند و شاهانه از او پذیرائی کردند، اما چنین بنظر میرسد که در اینجا در اثر خستگی روزهای طولانی راه‌پیمائی سواره و افراط و زیاده روی در خوردن و نوشیدن که از طرف اهالی تهیه شده بود، به بیماری اسهال خونی مبتلا گردید. روز یازده اکتبر از «لین» به «ویسبچ» رفت، و روز بعد از رود «ول استریم» (۶۷) به دیر «سوینزه» رهسپار گردید. قطار، باروبنه سپاه انبوه خود را که ساعتی چهار کیلومتر بکندی حرکت میکرد، در «لین» گذاشت و دستور داد که با عبور از مصب «ول استریم»، که راهی کوتاهتر و مستقیم‌تر

(33) Dunsable

(36) Wellstream

(34) Cotswalds

(35) Dame Nicola De La Hay

بود، در «سویزه» باو ملحق شود. راهی از عرض مصب و خود «ولاستریم»، بطول شش کیلومتر، از «کراس کیز» (۳۷)، «لانگستن» (۳۸) وجود داشت، اما معمولاً میبایست راهنما و بلدی به همراه داشته باشند تا راه را با چوب درازی میخ بزند و در ریگ و شن فروبرد، زیرا ریگها و شن های آنجا قابل اطمینان نبودند. موقع برای عبور از دهانه رود خیلی خوب و مناسب بود، زیرا تقریباً هنگام جزر کامل بود و در این موقع دریا خیلی دور میباشد؛ اما ماه اکتبر، ماه بدی برای زمین های باطلای است، زیرا مه تا مدتی پس از طلوع آفتاب روی آنرا میپوشاند و محتملاً بهمین جهت، گاریها و ارابه ها حرکت بر روی شن ها را دیر آغاز کردند، و فرصت کمی داشتند تا با عجله از روی آن بگذرند. علت هرچه بود، واحد مقدم و جلودار در گل و لایه گیر کرد، و بازگشت سریع آب، عقب نشینی را مهتلع میساخت. وقایع نگاران عقیده داشتند که خود «جان» هم آنجا بوده و بزحمت و سختی جان بدر برده است. از قرار معلوم و با احتمال قوی، وی در کنار «لینکن شیر» منتظر ورود آنها بوده و آنچه را که روی میداده مشاهده مینموده و برای کمک بآنها شتافته اما بالا آمدن آب ویرا مجبور ببازگشت کرده است. بگفته وندور: جان، تمام گاریها، ارابه ها، اسبهای بارکش، خزانه، ظروف گرانبهای خود و هرچیزی را که در نزد او بیشتر از همه چیز ارزش داشت، از کف داد، زیرا زمین در وسط آب، دهان باز کرد و گردابها هرچیز را از مرد و اسب و غیره در کام خود فرو برد. زبانی حزن انگیز و تالم آور و جبران ناپذیر بود. چه «جان» تمام جواهر و گوهرها، ظروف تزئینی، و نشانها و زیور آلات را که در صومعه های امن و محل اطمینان بامانت گذارده بود، پس گرفته و با خود آورده بود. در واقع همان طور که «وندور» میگوید، هرچیزی را که در نزد او بیشتر ارزش داشت، از دست داد. جواهراتی را که از اکناف، با شوق و سرور گرد آورده، دهها جام های زرین و سیمین، تنگها، لگنها، شمعدانهای چند شاخه، طلسمها و بازوبندها، گوشواره ها، زینت آلات، نشانها و زیورهای تاجگذاری، و علاوه بر تمام اینها، زیورهای و نشان هائی که جداهش بسمت امپراتریس آلمان استعمال کرده بود - تاج بزرگ، عصای بزرگ کبوتردار، شمشیر «تریسترام» تمام اینها در ریگهای روان «ولستریم» بزمین فرو رفتند.

بیماری جان ، که در لین بدان مبتلا شده بود ، شدت یافت و بزحمت میتوانست براسب بنشیند . وی در ۱۴ - ۱۵ اکتبر در «سلیفرد» (۳۹) بااستراحت پرداخت و سپس با کوشش بسیار خویشتن را بدژ اسقف «لینکلن در نیوارک» رسانید اما نتوانست پیشتر برود ، برای مراقبت و پرستاری ، بدنبال «آبه کراکستن» (۴۰) که شهرتی در حذاقت پزشکی داشت ، فرستادند . در ساعات اول روز ۱۸ اکتبر باد بسیار تندی دور بامهای شهر وزیدن گرفت . قاصدانی که حامل نامه‌های عده‌ای از یایان ، حاکی از تمایل آنها بصلح بودند با زحمت فراوان خویشتن را از میان طوفان شهر رسانیدند ، اما پادشاه نتوانست این نامه‌ها را بخواند ، زیرا چراغ عمرش رو بخاموشی میرفت . کشیش «کراکستن» اعتراف و اقرار بگناهان او را بشنید و آخرین مراسم و مناسک مذهبی را درباره‌ی وی انجام داد .

جان پیش از آنکه جان به سپارد وصیت نامه مختصر اما موقری را دیکته و انشاء کرد ، از این قرار : « چون در چنگال ناخوشی سخت و تالم آوری گرفتارم و بدین جهت نمیتوانم بطور تفصیل ، ترتیب انتقال اموال و دارائی خود را بدهم من تنظیم و اجرای وصیت نامه خود را بوفاداری و صداقت و اختیار مأموران و کسان وفادار خود که نام آنها ذیلا نوشته شده است ، میسپارم ، کسانی که اگر در دسترس بودند ، بدون مشورت و رأی آنها حتی در حال صحت ، هیچ چیز را مقرر نمیداشتم ؛ و من آنچه را که آنها با صداقت و وفاداری راجع باموال من بکنند و تصمیم بگیرند ، تصویب و تأیید میکنم و از آنها میخواهم که رضایت خدا و کلیسای مقدس را نسبت بخطاهائیکه بساحت آنها روا داشته‌ام فراهم آورند ، بارض مقدس کمک بفرستند ، پسران من برای باز یافت و استرداد میراث خود و دفاع از آن ، مساعدت و همراهی نمایند ، کسانی را که از روی صداقت بما خدمت کرده‌اند پاداش دهند ، و بین فقرا و مؤسسات مذهبی برای آموزش روح من ، صدقات توزیع نمایند و دعا میکنم که هر کس با آنها نسبت بمساعی و کوششان مشورت و کمک دهد ، مشمول لطف و عنایت خداوند واقع شود و آنکس که ترتیبی را که آنها میدهند ، نقض نماید بلعنت و غضب خداوند قاهر و مریم ، و تمام قدیسان و اولیاء گرفتار شود .

اولا میل دارم جسد من در کلیسای «مریم عذرا و سنت وولفستان» (۴۱) در «ووستر» دفن شود. سپس اشخاص زیر را بسمت وصی و مأمور اجرای وصیت نامه خود معین میکنم: عالیجناب «گوالو» نماینده درباره مقدس پاپ، پیتیر، لرد اسقف وینچستر، ریچارد، لرد اسقف چیچستر، سیلوستر (۴۲) لرد اسقف ووستر، «برادر امری» «آوسنت موری» (۴۳)، ویلیام مارشال ارل پمبروک، رانولف ارل چستر، ویلیام «ارل فبررز» (۴۴)، «ویلیام بربور»، «والترلیسی»، «جان آومونموت» (۴۵)، ساواری دو مولتون، و «فاکس دو برته» (۴۶).

احشاء و امعاء او را آبه کراکتون بیرون آورد و با خود برد، اما جسد او را کاروانی از سربازان مزدور، از این سر تا آن سرکشور تا کلیسای ووستر بدرقه کردند و در آنجا مطابق وصیتش، جلو محراب سنت وولفسان دفن گردید. (اگر چه راهبان دیری که خود او در بولیو بنانهاده بود، خواستار دفن جسدش در آنجا شدند.)

وقتی که خبر درگذشت شاه بطرفداران او در مغرب کشور رسید، هنری، بزرگترین پسرش را که ۱۲ سال داشت و «بهادر کوچک زیبائی بود»، از «دومر» (۴۷) به گلاستر آوردند، و در آنجا در کلیسای دیر، روز ۲۸ اکتبر، تحت تعلیمات و راهنمایی گوالو نماینده پاپ، با حلقه زرینی که از طرف مادرش تهیه شده بود، بدست اسقف وینچستر تاجگذاری کرد. گفته اند که بارونهای وفادار عمیقاً تحت تأثیر این مراسم قرار گرفتند؛ و روز بعد که در تالار بزرگ دژ برای اخذ تصمیم نسبت بانتخاب بهترین طریق برای حفظ منافع پادشاه جوان، تشکیل جلسه دادند، ویلیام مارشال را (که در این موقع بیش از ۷۰ سال داشت) بعنوان نایب السلطنه انتخاب و او را وادار بقبول این سنت نمودند. اوضاع، در انگلستان، متزلزل و مخاطره آمیز بود، اما ایرلند اقلاً هنوز وفادار مانده بود. ویلیام مارشال، در حالیکه با پشت بدیوار تکیه کرده بود حضار را مخاطب قرار داد و گفت که هیچگاه تن بتسلیم در نخواهد داد و اگر لازم شود شاه را روی دوش خود از این زمین بآن زمین خواهد برد.

اما اوضاع گرچه جدی و خطرناک بود، آنطور هم که مارشال تصور میکرد

(41) St. Wulfstan

(42) Sylvester

(43) St. Maurie

(44) Ferrers

(45) Monmouth

(46) Breauté

(47) Devner

تیره و تار نبود. مرگ جان بخودی خود ببهود وضع خاندان او کمک کرد، زیرا بسیار از کسان لوئی را بجای «جان» گزیده بودند نسبت پسر خرد سالش کینه و عداوتی نداشتند. هرکس که معتقد بود با پافشاری در شورش و طغیان، موضوع عدالت و حکومت قانون را تقویت مینماید، ادعای او در ۱۱ نوامبر دروغ از آب در میآمد، چه در این روز، در یک جلسه رسمی متشکل از بزرگان و اشراف شاه دوست در بریستول، منشور حقوق و امتیازات، دوباره بنام شاه جوان صادر و اعلام گردید. بعضی از بندهای خیلی مزاحم منشور ۱۲۱۵، حذف گردید و یا در آن جرح و تعدیل بعمل آمد، و یا برای مطالعه بیشتری ببعد موکول شد، اما روح و جوهر اصلی و اساس آن محفوظ ماند. و از پیش آمدهای عجیب روزگار اینست که منشور کبیر، بعد از اینکه از طرف یاغیان مورد مطالبه واقع و بدست پاپ کشته شد، دوباره زندگانی را، بعنوان یک بیانیه شاه پرستی، بازیافت.

بسیاری از بارونها، در مدت ماههای زمستان که فعالیت نظامی محدود بود، از اینکه خویشان را طرفدار هنری قلمداد کنند، تردید داشتند و منتظر بودند ببینند آیا لوئی و فرانسویان او فائق میآیند یا نه؛ اما هنگامی که بهار فرارسید، و یکدسته قوی از یاغیان سرسخت و بهادران فرانسوی، بدست ویلیام مارشال و «فاکس دبروته»، در «لینکلن» عزیمت یافتند، برای سوگند وفاداری بشاه جوان شتاب کردند. لوئی منتظر رسیدن نیروهای کمکی از فرانسه بود، اما نیروهای مزبور در ماه اوت در نزدیکی «ساندویچ» (۴۸) مورد حمله ناوگان شاهی انگلیس واقع و در دریا غرق و یا باسارت درآمدند و یا پراکنده شدند. لوئی چاره‌ای نداشت جز اینکه در مقام صلح برآید. در دوازدهم سپتامبر ۱۲۱۷ صلح و آرامش در انگلستان دوباره استقرار یافت.

قضاوت تاریخ شاه جان، حامی و حافظ پرزور اقتدار مقام سلطنت، انسان دربارهٔ جان درگذشت. وی همچون یک جبار و ستمگر، و یک متجاوز بحقوق و آزادی رعایای خویش، جلوه گر است معذالک تا دم واپسین، شدیداً بقانون انگلستان احترام مینمود. نامه‌ای که پس از محاصره «رچستر»، به «هیوبرت - دبرو»، «مهردار» آنوقت انگلستان نوشته بهتر از هر چیز تضاد سیرت و صفات ممیزه شخص او را هویدا و آشکار میسازد.



King John, close side view of the effigy surmounting his tomb in Worcester Cathedral.

مجسمه شاه جان بر روی مزار او در کلیسای ووستر

اگر شما طبق قوانین انگلستان ، اجازه و اختیار دارید که اسقف اعظم کاترِبوری را با حکم دادگاهها از اموال و دارایش محروم سازید ، گرچه نمیتوانید در غیاب او حکم علیه او صادر کنید ، در انجام این امر قصور میورزید . زیرا وی خائنی گستاخی و بیشرم است بدینجهت که دژ رچستر ما را ، هنگامیکه شدیداً بآن نیازمند بودیم تحویل ننمود ، و نیز بدینجهت که ، گرچه بدفعات از او تقاضا و بکرات احضارگردید ، وی خدمتی را که از لحاظ اموال دنیویش ملزم بانجام آن بوده انجام نداد و هرچند کسی نیست که حکم علیه او بدهد ، زیرا وی حاضر نیست ، باوجود این اموال و دارایش را در تصرف ما نگاه دارید ، اگر این عمل بنحوی از لحاظ جریان قانونی ممکن باشد ؛ و این چیزی است که دلهای دوستان ما را در محکمه شاد و خرسند خواهد ساخت .

بعلاوه ، از محبوسان و دیگران با دقت تحقیق کنید که آیا آنها برای ر صواب دید اسقف اعظم عمل کرده اند و دستور دهید تحقیق و رسیدگی سریعی بعمل آید تا معلوم شود آیا شما میتوانید نامه هائی را که وی به بارونها و دیگران ، در زمان طفیان و یاغیگری علیه ما ، نوشته است بدست آورید ؛ و آنها را بضمیمه آنچه را که محبوسان گفته اند ، هرچه زودتر برای پاپ اعظم و ما بفرستید
 بگفته بارنول سالنامه نگار ، جان ، مسلماً پادشاه بزرگی بود ، گرچه شاه خوشبختی نبود ، و مانند ماریوس فراز و نشیبهای بخت و اقبال را بچشم دید :
 اهریم بزرگی و تباهی ، که «وندور» و «پاریس» از شخص جان ساخته و ترسیم کرده اند ، باید برای همیشه مطرود شود . اراجیف و شایعاتی که «وندور» با زود باوری زیاد نقل کرده محصول بیزاری و تنفری بوده است که بارونها نسبت به راهی که جان برای حفظ و نگاهداری وضع و مقام تسلط آمیز اسلاف خود ، آنهم در شرائطی توأم با اشکالات روزافزون ، پیش گرفته بود ، درك و احساس میکردند ؛ و همچنین نتیجه تزلزل و عدم اطمینان آمیخته بترس آنها برای خانواده و املاك خود ، درمقابل تعدیها و تجاوزهای خودسرانه و مستبدانه وی بوده است .
 اما اگر بارونها از تزلزل و عدم اطمینانی که نسبت بحفظ و مقام خود داشتند ، اندوهگین بودند ، شاه هم همین حال را داشت . اعمال خودسرانه و تعدی و زورگوئی او که بیش از همه در خور سرزنش و سزاوار ملامت است ؛ اقداماتی است که برای آرام و ساکت کردن ترس آمیخته به خرده گیری خود از خائنان و یاغیان

انجام مییافت. تزلزل وعدم اطمینان بوده است و نه «خیانت و تبهکاری فوق بشری چنانکه»، «میس نارگت» (۴۹) گفته است، دوران پادشاهی جان را تیره و سیاه ساخت. وی ممکن بود پست و فرومایه، و ناپاک و کثیف بوده باشد، و کوتاه فکری پست و ننگ آوری هم در قسمت بدگمانی و سوءظن او وجود داشته، اما شیطان مثل و مجسم نبوده است و بارنول وقایع نگار بیش از «وندور» و «پاریس» به نشانه و هدف نزدیک میشوند، اما او هم تیرش بنشانه نمیخورد.

هدف و منظور عالی «جان» این بود که برکشور و املاک موروثی خود، در سطح و آرامش فرمانروائی کند؛ یعنی مانند پدرش «هنری» دوم بگفته «ریچارد فیتز نیگل» (۵۰) «بزرگترین پادشاهان زمین» او هم بتواند از شویو (۵۱) سوار براسب، و تاج پادشاهی بلا منازع و بدون رقیب برسر، بپیماید، و مراسم بندگی و اطاعت فرمانداران زیردست خود را بپذیرد، و داد بستاند و احقاق حق کند. در نظر «جان» موقعیت پدرش بیشتر ناشی از حق نجیب زادگی و خون پادشاهیست جلوه میکرد، تا از رجز خوانی و مبارزه طلبی و ستیزه جوئی او. داعیه و آرزوی «جان» پوچ و بدون جهت نبود، اما برای نیل بآن، اعمالی پوچ و واهی مرتکب گردید. وی استعداد و لیاقت عالییه اداره کردن را که لازمه یک فرمانروای بزرگ است، واجد بود، اما مجال بکار بردن آنرا جز بر حسب ضرورت و در موارد معین نداشت. از همان لحظه آغاز فرمانروائیش رقیبان و خائنان، بمنظور مغبون کردن او و تصرف قسمتی از املاک موروثیش، توطئه چینی و دسته بندی پرداختند. واکنش او، نشان دادن عزم راسخ و تصمیمی خشونت آمیز و عاری از عذوفت بود: هر کس که ویرا مانع از این میشد که مانند پدرش فرمانروائی کند، دشمن او شمار میرفت، خواه آنکس بارون، پادشاه فرانسه، یا پاپ بود؛ اما در همان حال که با یکی سرگرم کشتی و جدال بود، دشمنان بیشتری از عقبش سر بیرون میآوردند. گرچه گاهی در لحظات خطر شانه خالی کرد، هیچوقت تن بتسلیم در نداد. داستان کشمکش و جدال او را میشد داستانی پهلوانی و حماسی محسوب داشت، اما این داستان، بواسطه عیوب و نقائص موجود در خلق و خوی قهرمان آن، لکه دار شده است.

یکی از بزرگترین دشمنان او، بیصبری و ناشکیبائیش بود. جان میتوانست با

موفقیت و کامیابی در صورتیکه از پشتیبانی صمیمانه فرماندهان زیر دستش برخوردار بود، با رقابت «آرتور او بریتانی» و خصومت تسکین ناپذیر فیلیپ روبرو شود. نیرو و قوت واقعی او بسته به آنها بود، و نه در صندوقهای خزانه اش. مسلم است که بدست آوردن پشتیبانی بارونها، کاری بس مشکل و پیر زحمت برای جان بود، زیرا توام با سرزمینهایی که بارث برد، میراثی هم از خشم و انزجار و دلتنگی با سابقه ای ممتد، و وفاداری و صداقتی که پیوسته رو بستنی میرفت، بدو رسید، اما ایراد اساسی که براو وارد است اینست که کوششی برای برطرف ساختن این خشم، و تقویت وفاداری نکرد. منافع شاه و بارونها بایکدیگر، اصولا ناجور و ناسازگار نبود، چنانکه آینده هم آنرا نشان داد و تیرگی روابط ممکن بود با بردباری و شکیبایی و کاردانی حل شود. آنچه را که «جان» در داخل کشور میبایست با آن مجادله کند، تظلمات و شکایاتی بود که سالها بدون درمان و علاج مانده و ریشه اش عمیق تر از ظاهر سطحی خشم و انزجار، و حسرت و دلتنگی بود، زیرا که با مفهوم اساسی عدالت و حکومت قانون تماس داشت و بدان لطمه وارد میآورد. جان، میتواند متوجه این نکته شود - و سرانجام هم متوجه شد، زیرا وی نسبت بمقررات عدالت و حکومت قانون، حساس بود - اما حساسیت خود را فقط وقتی بروز داد که بانوک شمشیر یاغیان مواجه شد. پاسخ «جان» بمخالفان، خرد کردن مخالفت، و نابود ساختن آن بود، بجای اینکه کوشش کند با ابراز حسن نیت و وسائل مطمئن دفاع را فراهم سازد. فریادهای هشدار از همان لحظات اولیه پادشاهیش برخاسته بود، اما وی آنها را نادیده گرفت. وی نمیتوانست ادعا کند که مقتضیات حتمی و چاره ناپذیر جنگ بوی مجال نداد که خانه خود را سرو صورتی بخشد و تحت نظم درآورد، زیرا چنین فرصتی را در اثر لشکر کشی سال ۱۱۹۹ و معاهده «لوگوله» (۵۲) بدست آورد، اما آنرا با تحریک و برانگیختن ناسنجیده «لوزینیانها»، بدور انداخت. فتح و پیروزی، او را متهوری بی اندیشه و تهی مغز میساخت، و قدرت و اقتدار، تشخیص و قضاوتش را فاسد و تباه میکرد. وی با درافتادن با بارونهای بزرگ که پشتیبانی آنها، ثبات و پایداری تاج و تختش را تأمین میکرد - مردانی مانند ویلیام دروش، ویلیام دبریز، ویلیام مارشال و یا خودداری و سرپیچی متدش از کنار آمدن با پاپ، و کینه و

عداوت غلط و ناصوابش درباره «استیفن لانگتن» ، اشکالات سیاسی برای خود ایجاد کرد . زمان مناسب برای آشتی و کنار آمدن با بارونهایش ، در سال ۱۲۰۴ - ۱۲۰۵ بود که در آن موقع اکراه و بیمیلی آنها برای پشتیبانی از او بارز و آشکار بود ، یا حداکثر در سال ۱۲۱۲ بود که در آن هنگام تاج و تختش بر موج قوی و روزافزون رنجش و نارضائی تکان میخورد . گناه و تقصیر خود او بود که دعوی بارونها بدست اشخاص خشن و شدید العمل مانند «رابرت فیتزوالتر» افتاد . قصور او در توجه باینکه تظلمات و شکایات بمورد و موجه بارونهایش ، مشکل و مسئله اساسی است و بر دعوی جنگجویی و رجزخوانی فیلیپ حق سبقت و تقدم و برتری دارد ، ویرا از لقب «پادشاه بزرگ» که بارنول وقایع نگار باو اعطا میکند ، محروم میسازد ، و اگر این قصور در میان نبود ، استعدادها و لیاقتهای عملی و مسلم او ممکن بود ویرا در این لقب ذیحق سازد .

شاید هم ، شکیبائی و بردباری بیشتری ، راه را برای «جان» از لحاظ پادشاهی هموار نمیکرد . باشواهد موجود ، اظهار نظر و قضاوت قطعی درباره خلق و خو و صفات ممیزه او از جنبه بشری و انسانی وی غیر ممکن است ، اما واضح و روشن بنظر میآید که وی از لحاظ وظائفی که از جنبه شاهی با آن مواجه و روبرو بود ، کفایت و لیاقت کافی نداشت . حتی در کارهای بزرگ و موفقیتهای وی ، همیشه کسر و نقصانی وجود داشت . وی ملتها را مقهور ساخت و مطیع اراده خود نمود ، اما فقط صلح و آرامش ناشی از ترس و بیم را بوجود آورد . مدیر و مدبر زیرک و باهوشی بود ، لیکن نیرنگ و تزویر را بر مصلحت و کاردانی مقدم میداشت ؛ فرمانروائی لایق و با کفایت بود ، لیکن نمیدانست و متوجه نبود که چه موقع فشار زیاد وارد میآورد ؛ قاضی و دادرس برجسته ای بود ، ولی سفسطه و نیرنگهای قانونی با دادرسی او همگام بود ؛ در فنون لشکرکشی ماهر بود ، اما عملیات نظامیش فاقد آن جزء حیاتی از اجزاء تشکیل دهنده موفقیت و پیروزی ، یعنی خالی از تهور و بیباکی ، بود . از لیاقتها و استعدادهای روحی و فکری يك پادشاه بزرگ برخوردار بود ، لیکن تمایلات و انحرافات يك جابر و ستمگر كوچك و حقیر را داشت .

فصل نهم

منشور کبیر - ماگنا کارتا

ترجمه انگلیسی از هاری راتول استاد تاریخ در دانشگاه سوتهمپتن

«نسخه اصلی» منشور حقوق و امتیازات سال ۱۲۱۵ وجود ندارد. چهار رونوشت که کمی پس از جلسه منعقد در رنیمید (۱۹ ژوئن ۱۲۱۵) از طرف دارالانشاء بیرون داده شد، باقی مانده‌اند: دوتای آن در موزه بریتانیا، یکی در کلیسای لینکلن، و دیگری در کلیسای سالسبوری (رجوع شود به عکس منشور در ضمیمه این کتاب). هریک از این نسخه‌ها عبارت از یک ورقه پوست است تقریباً بقطع ۳۵×۵۰ سانتیمتر، علامات نقطه گذاری تقسیم به پاراگراف، و شماره گذاریهای آن در ترجمه زیر، باروش معمول، به ناشران جدید مطابقت دارد. تفسیر دامنه‌دار و وسیعی از منشور، پس از کتاب منشور کبیر تالیف و.س. «مالک‌کنی» (۱) یافت نمیشود.

در چاپ دوم کتاب مزبور (گلاسکو ۱۹۱۴)، تجدید نظر زیادی نسبت به چاپ اول بعمل آمده است. تفسیرهای آن راجع بحکومت «جان» و منظور و هدف بارونها، بر اثر اطلاعات و تحقیقات جدید، احتیاج خیلی بیشتری به تجدید نظر دارد، اما توضیحات آن راجع باصطلاحات و الفاظ فنی مندرج در منشور، میتوانند مورد استفاده زیاد قرار گیرند.

منشور حقوق و امتیازات ۱۲۱۵

جان، با تاییدات الهی، پادشاه انگلستان، لرد ایرلند، دوک نورماندی و اکیتن، و کنتانژو، باسقف‌های اعظم، اسقف‌ها، ابه‌ها، ارلها، بارونها، خزانه‌داران، جنگلبانان، سرکلانتران، مباشران، خدمتکاران و بهمه کارگزاران و ماموران اجراء و رعایای صدیق خود، درود میفرستد. بدانید و آگاه باشید که ما،

بمنظور تکریم و تعظیم خداوند ، و بخاطر نجات و آمرزش روح خود و ارواح همه اجداد و جانشین هایمان ، و برای احترام خداوند و ترویج کلیسای مقدس ، و جهت اصلاح کشورمان ، بارای وصو ابدید آباء محترم ، استیفن ، اسقف اعظم کاتربوری و سراسقف تمام انگلستان ، و کاردینال کلیسای مقدس روم ؛ هنری ، اسقف اعظم «دبلین» و ویلیام اسقف لندن ، پیتیر ، اسقف وینچستر ؛ «جسلین» (۲) ، اسقف «باث» و «گلاستنبری» (۳) ؛ «هوگ» ، «اسقف لینکلن» ، «والتر» ، «اسقف ووستر» ؛ «ویلیام» ، «اسقف کاوتتری» ؛ و بندیکت (۴) اسقف «رچستر» ؛ و «ماسترپندلف» (۵) شماس و عضو دستگاه پاپ اعظم ؛ برادر «ایمریک» (۶) رئیس بهادران تامپل در انگلستان ؛ و نجبا و اشراف : ویلیام مارشال ، ارل پمبروک ؛ ویلیام ، ارل سالیسیری ؛ ویلیام ، «ارل وارن» (۷) ؛ ویلیام ، «ارل ارنلد» ؛ الن آوگالوی (۸) امیرالامراء اسکاتلند ؛ «وارین» (۹) ، پسر «جرالد» ؛ «پیتیر» ، «پسر هربرت» ؛ «هیوبرت دبرگ» ، ناظر و خوانسالار پواتو ؛ هوگ دنویل (۱۰) ؛ «ماتیو» پسر «هربرت» ؛ توماس باست (۱۱) ؛ «فیلیپ دینی» (۱۲) «رابرت اوراپسلی» (۱۳) ؛ «جان مارشال» جان ، «پسر هوگ» ؛ و دیگران ، رعایای صدیق ما :

(۱) - در مرحله اول ، در مقابل خداوند تعهد کرده و بوسیله این منشور تایید و تصدیق کرده ایم ، هم از جانب خودمان و هم از طرف اعقاب و جانشینانمان و برای همیشه ، که کلیسای انگلستان باید آزاد باشد ، و حقوقش تقلیل نیابد ، و امتیازات و آزادیهایش تضعیف نشود ؛ و اراده ماست که اینسان عمل و رعایت شود ؛ زیرا مسلم و آشکار است که ، پیش از آنکه نزاع و جدال بین ما و بارونهای ما شروع شود ، ما ، از روی میل و رغبت آزادی انتخابات را ، که برای کلیسای انگلستان خیلی اساسی و بیش از هرچیز مهم شناخته شده است ، اعطانموده و بوسیله منشور خودمان آنرا تایید و تصدیق نمودیم ، و تنفیذ و ابرام آنرا از پاپ اعظم «اینوسنت» سوم بدست آوردیم ؛ و آنرا رعایت خواهیم کرد و میل داریم اعقاب

(2) Jocelyn

(5) Master Pandulph

(8) Alan of Galloway

(11) Thomas Basset

(3) Glastonbury

(6) Aymeric

(9) Warin

(12) Phillip D'Aubigny

(4) Benedict

(7) Varenne

(10) Hug de Neville

(13) Robert of Rapsley

و جانشینان ما با صداقت و برای همیشه آنرا رعایت نمایند (۱۴). ما همچنین بهمه مردان آزاد کشورمان، هم از جانب خودمان و هم از طرف جانشینانمان و برای همیشه تمام حقوق و امتیازات مذکور در زیر را اعطا نموده ایم، و خودشان و اعقابشان آنها را از ما و اعقاب ما خواهند داشت و حفظ خواهند کرد.

(۲) - اگر یکی از لردهای ما یا بارونها یا دیگران که ملکی را از طرف ما بعنوان ویژه بازاء خدمت (۱۵) بهادری در تصرف دارد، درگذرد، و هنگام مرگش وارث او کبیر و موظف به پرداخت حق وراثت (۱۶) باشد، میراث خود را در مقابل پرداخت حق وراثت قدیم مالک خواهد شد، یعنی وارث یا وارثان يك ارل، صد پوند برای تمام تیول ارل؛ و وارث یا وارثان يك بارون، صد پوند برای تمام يك بارون نشین؛ و وارث یا وارثان يك بهادر، حداکثر صد شیلینگ، برای تمام تیول يك بهادر (۱۷)؛ و کسیکه باید کمتر از این بپردازد، مطابق مرسوم قدیم تیولها، مبلغ کمتری خواهد پرداخت.

(۳) - معذالك، اگر وارث چنین کسی صغیر و تحت سرپرستی و قیمومت باشد، میراث خود را پس از آنکه کبیر شد، بدون پرداخت حق وراثت یا تقدیم

۱۴ - این تأیید و تصدیق حقوق و امتیازات کلیسا در انگلستان، که با الفاظ و عبارات کلی بیان شده است، در مواد بارونها وجود نداشت و محتملاً بتقاضای لانگتن اسقف اعظم و اسقفهای زیردست او در منشور کبیر گنجانده شد. منشوری که در متن بدان اشاره شده است در ۲۱ نوامبر ۱۲۱۴ صادر و مجدداً در پانزده جنوری ۱۲۱۵ اعلام گردید و حاوی آئین نامه انجام انتخابات برای مقامهای اسقفی و ابهای، بشکل و طریزی بود، که مورد قبول پاپ واقع شد.

۱۵ - بعنوان ویژه بازاء خدمت بهادر در تصرف دارد یعنی مستقیماً از طرف شاه در تصرف دارد که بازاء آن يك عده معین و مقرر از شوالیه برای خدمت در سپاه فتودالی یا نگهبانی دژ حاضر نماید.

۱۶ - **حق وراثت** در واقع مالیات بر ارث بود که از هر کس که ملکی را (که بازاء انجام خدمت جنگی، در تصرف مالک بود) ب ارث ببرد، گرفته میشد. اگر وارث صغیر بود، خودش و املاکش تحت قیمومیت و سرپرستی متبوع خود قرار میگرفت تا بسن بلوغ برسند و در چنین مواردی معمولاً حق وراثت مطالبه نمیشد.

۱۷ - **تیول بهادر**: ملکی بود که میبایست يك شوالیه کاملاً مجهز (یا معادل پولی آن) بدهد. تیول شوالیه، واحد اساسی برای احتساب مالیاتهای بود که در مقابل تصرف ملك، میبایست خدمت جنگی انجام گیرد؛ اما املاکی هم که اشخاص از يك جزء تیول شوالیه در تصرف داشتند معمول و فراوان بود. تیول شوالیه، بتفاوت موارد و برگزاری، بین پنج و بیست کرکت بود، و هر کرکت از صد تا یکصد و بیست جریب مساحت داشت.

جریمه (۱۸) مالك خواهد شد .

(۴) - سرپرست املاك چنين وارث صغيرى ، نبايد از املاك وارث ، وجوه و حقوق وعوارض وخدمات مرسومه را بیش از میزان منصفانه اخذ نماید . و آنها را بدون تخریب و تضییع (۱۹) اشخاص یا اموال ؛ و اگر ما سرپرستی چنين املاكی را بیک نفر شريك یا بهرکس دیگر که مسئول درآمدهای آن در مقابل ماست ، بسپاریم ، و او موضوع تحت سرپرستی خود را خراب یا ضایع نماید ، ما غرامت را از او خواهیم گرفت و ملك را بدو شخص مجازو (۲۰) بصیر همان تیول خواهیم سپرد ، و آنها در مقابل ما یا کسی که از طرف ما معین شود ، مسئول درآمد آن خواهند بود ؛ و اگر ما سرپرستی چنين ملكی را بکسی بفروشیم و او در آنجا باعث تخریب یا تضییع شود ، سرپرستی را ازدست خواهد داد ، و بدو مرد مجاز و بصیر همان تیول برگذار خواهد شد و آنها بهمان نحو که قبلاً گفته شد در مقابل ما مسئول خواهند بود .

(۵) - علاوه بر این ، مادام که سرپرستی ملك برعهده اوست ، باید خانه ها ، پارک ها ، و قرق شكارگاهها ، برکه ها ، آسیاها و چیزهای دیگر را که بملك تعلق دارد ، از محل درآمد آن آباد و دائر نگاه دارد ؛ و هنگامی که وارث کبیر میشود ، باید ملك را کاملاً مجهز از حیث گاوآهن و وسائل کشاورزی مطابق اقتضاء فصل و متناسب با درآمد ملك ، باو برگرداند .

(۶) - ازدواج و زناشویی وارثان نبايد ناجور و با غیر کفو (۲۱) صورت گیرد ، معذالك قبل از اینکه عقد ازدواج بسته شود ، بآنهاى که از حیث خویشاوندی نسبى ، بوارث نزدیکترند ، باید اطلاع داده شود .

۱۸ - جریمه : این کلمه در آن موقع صرفاً برای مجازات نقدی يك تخلف بکار نمیرفت ، بلکه برای هر تقدیمی بشاه بمنظور تحصیل چیزی از وی ، خواه صلح او یا اعطاء يك امتیاز ، استعمال میشد .

۱۹ - تضییع اشخاص : يك ملك ، با فروختن آزادی بر عایای آن و بدینوسیله محروم کردن وارث از خدمات مجانی کارگر که اجدادش از آن برخوردار بودند ، مورد تضییع قرار میگرفت .

۲۰ - شخص مجاز : شخصی که وضع آزاد را داشت (برخلاف رعیت) و از حقوق اجتماعی محروم نبودند .

۲۱ - ناجور و یا غیر کفو : یعنی از جنبه اجتماعى پست تر نباشد . پادشاهان مایل بودند که وارثهای آنان را بهر کسی که پول بیشتری بپردازد ، بدون توجه بمقام اجتماعى او ، بفروشند .

(۷) - يك بيوه زن بايد سهم الازدواج (۲۲) و سهم الارث خود را فورا و بدون اشكال ، پس از درگذشت شوهرش بدست آورد ، و نبايد برای بدست آوردن جهيز يا سهم الازدواج يا ارثی که خود و شوهرش در روز درگذشت شوهر، در تصرف داشتند ، چیزی بپردازد و ميتواند چهل روز پس از مرگ شوهرش درخانه او بماند ، و در ظرف اين مدت بايد جهيزش باو برگذار شود .

(۸) - هيچ بيوه زنی ، مادام که ميل دارد بدون شوهر بسر برد ، نبايد او را مجبور کرد که شوهر کند مشروط بر اینکه وثيقه و ضمانت بسپارد که بدون رضایت و موافقت ما (اگر از طرف ما متصرف املاکش باشد) ، يا بدون موافقت و رضایت خداوندگار ملك (اگر ملك را از طرف ديگری در تصرف داشته باشد) ، شوهر نکند .

(۹) - نه ما و نه کارگزاران و ماموران اجراء ما هيچ ملك يا مال الاجاره را بازاء بدهی مديون ، مادام که اموال منقول مديون کافی برای پرداخت دين باشد ، ضبط و توقيف نخواهيم کرد ؛ و نه اموال کسانی که از مديون ضمانت کرده اند ، مادام که مديون اصلی (مضمون عنه) قادر بپرداخت دين باشد ، توقيف و ضبط نخواهد شد ؛ و اگر مديون اصلی در اداء دين کوتاهی کند ، و چیزی نداشته باشد که بوسیله آن دين را بپردازد ، در اين صورت ضامنان مسئول پرداخت دين خواهند بود ؛ و در صورتی که بخواهند ، املاك و مال الاجاره های مديون را تازمانیکه وجه پرداخت شده از طرف آنها مسترد نشده است ، در تصرف خواهند داشت مگر اینکه مديون اصلی بتواند ثابت کند که ذمه خود را در مقابل ضامنان نامبرده بری نموده است .

(۱۰) - اگر کسی مبلغی ، کم يا زياد ، از يهوديان (۲۳) وام گرفته باشد و پيش از اداء دين درگذرد ، مادام که وارث صغير است ، سودی بآن تعلق نخواهد گرفت ، بدون توجه باینکه ملك متصرفی وارث متلقى از کیست ؛ و اگر دين بدست ما افتد ، جز اصل بدهی مذکور در سند ، چیز ديگری نخواهيم گرفت .

۲۲ - سهم الازدواج : بخشش مالی و ملکی بود که هنگام ازدواج زن ، از طرف خانواده اش بوی اعطا ميشد (و اين سوای جهيز بود) - و همچنين مال يا ملکي بود که درهمين موقع از طرف شوهر برای تأمين دوران بيوگی زن ، بوی برگذار ميشد .
۲۳ - چون رباخواری از طرف کلیسا برای مسیحیان نهی شده بود ، وام دهندگان و رباخواران عمده ، يهوديان بودند . يهوديان تحت ضمانت پادشاه بودند ، اما پادشاه وارث هر يهودی بود .

(۱۱) - واگر کسی با مدیون بودن به یهودیان درگذرد ، زوجه اش جهیز خود را مالك خواهد بود و چیزی از آن دین نخواهد پرداخت ؛ واگر شخص متوفی فرزندی صغیر از خود بجای گذارد ، باید مایحتاج و لوازم زندگی ، که در خور دارائی متوفی باشد ، در اختیارشان گذارده شود ؛ و از آنچه باقی میماند ، باستثنای خدمتی که بلردهای زمین دار ملتزمند ، ادای دین صورت می گیرد ؛ نسبت بدیونیکه باشخاص غیر از یهودیان مدیونند باید بهمین طریق رفتار شود .

(۱۲) - هیچ اسکوتج (۲۴) یا کمک (۲۵) در کشور ما وضع و تحمیل نخواهد شد مگر بانظر شورای عمومی کشور ما ، جز در مورد پرداخت تن بها برای شخص ما ، برای بهادر کردن پسر ارشد ما ، و برای نخستین بار ازدواج دختر ارشد ما ؛ و برای اینها هم فقط يك كمك منصفانه باید گرفته شود ؛ و بهمین نحو هم بكمهای ماخود از شهر لندن باید عمل شود .

(۱۳) - و شهر لندن همه حقوق و امتیازات قدیم خود و گمرک آزاد راچه از راه خشکی و چه از طریق دریا خواهد داشت . علاوه براین ما میخواهیم و تعهد میکنیم که همه شهرهای بزرگ و کوچک و بنادر دیگر تمام حقوق و امتیازات و گمرک آزاد خود را داشته باشند .

(۱۴) - و برای کسب نظر شورای عمومی کشور درباره تشخیص و تعیین میزان يك كمك (جز در موارد سه گانه مذکور در فوق) یا يك اسکوتج ، ما دستور خواهیم داد که اسقفهای اعظم ، اسقفها ، آبه ها ، ارلها ، و بارونهای بزرگتر ، هر يك منفردا و جدا گانه ، بوسیله دعوتنامه ها - و ، بعلاوه ، تمام کسانی که مستقیما از طرف ما متصرف تیولند ، - بطور کلی و دستجمعی بوسیله سرکلاتران و کارگزاران ما برای تاریخ معینی ، یعنی اقلای پس از انقضاء چهل روز ، و در مکان معینی حاضر شوند ؛ و در تمام این احضاریه ها ما موضوع و علت احضار را تصریح خواهیم نمود و وقتی که احضار بدین طریق صورت گرفت ، موضوع در روز مقرر مطابق نظر و رای

۲۴ - اسکوتج : معنی تحت الفظی آن « پسر - پول » - پولی بود که بعضی خدمت جنگی ، بشاه پرداخته میشد . در اصل ، پرداخت اسکوتج محتملا امتیازی بود که کسانی که انجام خدمت جنگی برای آنها تولید زحمت و دردسر میکرد ، اعطاء میشد ؛ اما بعدها از کسانی که موظف بانجام خدمت جنگی بودند از طرف شاه مطالبه میشد و بصورت وسیله ای برای گرفتن پول درآمد .

۲۵ - کمک : لفظ کلی برای پولی که بمتبوع در مواقعی که گرفتار اشکالات مالی بود ، برای کمک باو پرداخته میشد .

آنهايکه حاضرند جريان خواهد يافت ، هرچندکه همه کسانیکه احضار شده‌اند ، نيامده باشند .

(۱۵) - ما درآينده ، بهيچ کس حق اخذکس از مردان آزاد خودشان ، اعطاء نخواهيم کرد ، جز برای پرداختن بهای شخص او ، برای به بهادری درآوردن پسر ارشد ، و برای نخستين بار ازدواج دختر ارشد ، و برای اينها فقط يك کمک منصفانه بايد گرفته شود .

(۱۶) - هيچکس بازاء تيول يك بهادر ، و يا بخاطر هر علاقه ملکی آزاد ديگر ، مجبور بانجام خدمت بيشتري جز آنچه موظف آنست نخواهد شد .

(۱۷) - دعاوی عمومی (۲۶) بدنبال دادگاه ما نخواهند آمد و درآنجا طرح نخواهند شد ، بلکه بايد در مکان ثابتی مورد رسيدگی قرار گیرند .

(۱۸) - تحقیقات (۲۷) و دعاوی راجع به تصرف عدواني محروميت از ارث ، دعوی مربوط بدرآمد کلیسائی ، نبايد در جای دیگری جز در دادگاه استان که بدان مربوط است مطرح شود ، و آنهم باينطريق صورت خواهد گرفت - ما ، يا ، اگر ما بيرون از کشور باشیم ، قاضی القضاة ما دو قاضی را چهار مرتبه در سال بهر استان خواهيم فرستاد ، و آنها با چهار بهادر که از طرف آن استان انتخاب میشوند ، بتحقیقات و دعاوی مذکور در دادگاه استان ما در روز ومحل تشکیل دادگاه استان ، رسيدگی خواهند نمود .

(۱۹) - و اگر همه دعاوی و تحقیقات مزبور بتوانند در روز تشکیل دادگاه

۲۶ - **دعاوی عمومی** : دعاوی بين رعيت و رعيت راجع باموال غير منقول . برای کسانیکه ميل داشتند دعاوی حقوقی خود را نزد يك قاضی پادشاهی اقامه کنند ، خیلی باعث دردسر و زحمت بود که بدنبال دربار شاهی که پیوسته در سير و گردش بود بروند ، و اين بند ، استقرار هيئتی از قضات را برای رسيدگی بچنين دعاوی تضمين میکند .

۲۷ - **تحقیقات** : متضمن يك تشریفات و جريان قانونی بود (استفاده از يك هيئت منصفين از مجاورين) که فقط با صدور دستور پادشاهی ممکن بود اجازه داده شود . دستور مورد احتياج ، بوسیله تقدیم عرضحال بدارالانشاء از طرف شاکي ، که مدعی بود دیگری اخیراً بزور ملك او را از دستش گرفته است ، يا ويرا از ميراث خود محروم میسازد يا درصدد است درآمد مربوط بشغل کلیسائی را که وی نامزد آن بوده است بخود اختصاص دهد ، صادر میگردد . اين دستورها کلانتران را موظف میکرد که هيئت منصفه‌ای از اهالی محل تشکیل دهند و آنها با اطلاعات محلی خود ، جواب سوالات مخصوصه که از طرف شريف از آنها شده بود میدادند ، و شريف سپس برطبق مضمون اين جوابها عمل میکرد .

استان مورد رسیدگی قرار گیرند ، از بهادران و مالکین مطلع که در آنروز در دادگاه حاضر بوده‌اند ، هر عده که برای رسیدگی و قضاوت کافی ، لازم باشد ، متناسب با مقدار و میزان کار ، باقی خواهند ماند .

(۲۰) - يك آزاد مرد نباید در دادگاه برای يك تخلف كوچك جریمه شود جز مطابق بادرجه تخلف ، و برای يك تخلف بزرگ ، برطبق اهمیت آن جریمه خواهد شد ، ولی بدون اینکه بشغش لطمه‌ای وارد شود ؛ و يك بازرگان هم بهمین طریق ، بدون لطمه وارد آوردن بسرمایه‌اش ؛ و يك رعیت هم بهمین نحو جریمه خواهد شد ، باستثناء وسائل اعاشه‌اش - اگر آنها در اختیار ما (۲۸) قرار گرفته باشد: و هیچيك از جریمه‌های مذکور تحمیل نخواهد شد جز بوسیله مردم سوگندخورده و عادل و همجوار .

(۲۱) - ارلها و بارونها جریمه نخواهند شد جز بوسیله اکفاء آنها ، و فقط بر حسب میزان تخلف .

(۲۲) - هیچ کارمند کلیسایی به نسبت دارائی دنیویش جریمه نخواهد شد جز بنحوی که درباره دیگران فوقا گفته شد ، و نه برطبق میزان درآمد کلیسایش .
(۲۳) - و هیچ جماعت یا فرد مجبور نخواهد شد که برکناره‌های رود پل درست کند ، جز پلهاییکه از قدیم قانونا ملزم بساختن آن بوده‌اند .

(۲۴) - و هیچ سرکلاتر ، حکمران ، کرنر (کرنر کیست که مامور جستجوی علت مرگهای ناگهانی است) یا سایر کارگزاران و ماموران اجرای ما نباید بدعاوی و اتهاماتی که در صلاحیت دادگاههای پادشاهی است (۲۹) رسیدگی نمایند .
(۲۵) - بتمام استانها و تقسیمات جزء آن بنامهای هندر ، و بین تك (۳۰) و

۲۸ - یعنی اگر بوسیله قضات پادشاهی محاکمه شوند .

۲۹ - دعاوی و اتهامات بزرگ جنائی در دادگاههای پادشاهی مورد رسیدگی قرار می‌گرفت .

(30) Wapentakes

(31) Trithings

۳۱ - **هندر**: یکی از تقسیمات جزء اداری استان بود . در استانهای دربی و ناتینگهام ، لینکلن ، لسترو قسمتهائی از یورکشیر ، هندر بنام وپنتك که کلمه‌ای دانمارکی است ، معروف بود . تریتینگ همان بخشها و بلوکی از یورکشیر بود که امروز بنام ریدینگ Reading معروفند . املاك خالصه املاکی بودند که مستقیماً از طرف شاه بوسیله بلیفها مورد استفاده قرار می‌گرفت ، و املاك دیگر با اجازه برگزار میشدند .

رتینک (۳۱) همان مال الاجاره های قدیم بدون هیچ وجه اضافی تعلق خواهد گرفت، جز در مورد املاک خالصه ما^۱.

(۲۶) - اگر کسی که تیولی را از طرف ما در تصرف دارد درگذرد، و شریف یا مامور اجرای ما فرمان احضار ما را در مورد دینی که متوفی بجا مدیون بوده است نشان دهد، سرکلانتر یا بیلیف ما حق دارند اموال و کالاهای موجوده را در تبول، تا میزان دین مزبور، و تحت مراقبت و نظارت اشخاص شایسته، توقیف نموده و از آن صورت بردارند، مشروط بر اینکه هیچیک از اموال و کالاهای مزبور، تا پرداخت تمام دین بجا، مورد نقل و انتقال قرار نگیرند؛ و بقیه اموال و کالاهای مزبور با اختیار اوصیاء گذارده خواهد شد تا بر طبق وصیت متوفی عمل کنند. و اگر چیزی بجا مدیون نباشد، همه اموال و کالاها بمتوفی باز میگردد باستثنای سهم و حصه عادلانه و منصفانه زوجه و فرزندان او.

(۲۷) - اگر آزادمردی بدون وصیت درگذرد، اموال و کالاهای او، پس از وضع دیونی که با شخص دارد، بوسیله نزدیکترین خویشاوندان و دوستان او و تحت مراقبت و نظارت کلیسا، تقسیم خواهد شد.

(۲۸) - هیچ حکمران یا کارگزار مانباید غله یا سایر کالاهای کسیرا بگیرند مگر اینکه بهای آنرا فی المجلس نقدا بپردازند، یا با موافقت فروشنده، بتواند پرداخت آنرا بتعویق اندازد.

(۲۹) - هیچ حکمرانی نباید بهادری را که شخصاً و یا بوسیله شخص شایسته دیگری، (در صورتیکه خودش معذر موجهی نتواند)، مایل بانجام وظیفه پاسداری دژ است، مجبور بپرداخت پول بجای پاسداری دژ بنماید؛ و اگر ما او را بخدمت جنگی بفرستیم یا با خود برای اینکار ببریم، وی بنسبت مدتی که در خدمت بوده است، از پاسداری معاف خواهد بود.

(۳۰) - هیچیک از سرکلانتران یا کارگزاران ما، یا هرکس دیگر، نباید اسبها یا گاریها و ارابه های آزادمردی را برای حمل و نقل بگیرد جز با موافقت آن آزادمرد.

(۳۱) - نه ما و نه کارگزاران ما چوب مردم را برای دژ یا کارهای دیگر نخواهیم گرفت جز با موافقت کسی که چوب از آن اوست.

(۳۲) - ما املاک کسانی را که بسبب ارتکاب جنایت محکوم شده اند بیش از

یکسال و یکروز ضبط نخواهیم کرد، و پس از آن، املاک باید بلرد های تیولها تسلیم و واگذار شوند.

(۳۳) - از این بپس تمام دامهای ماهیگیری از رود تمس، و «مدوی» (۳۳) و در سرتاسر انگلستان کاملاً برداشته خواهد شد، جز در طول ساحل دریا.

(۳۴) - دستور موسوم به «پرسیپ» (۳۴) (حکم رفع مزاحمت) راجع بهیچکس نسبت بهیچ ملک متصرفی، که بسبب آن ممکن است یک آزاد مرد دادگاه صلاحیت دار خود را از دست بدهد، درآینده صادر نخواهد شد.

(۳۵) - باید یک مقیاس و پیمانانه برای شراب در سراسر انگلستان، و یک مقیاس و پیمانانه برای آبجو، و یک مقیاس و پیمانانه برای غله، یعنی چهارک لندن (۳۵) باشد؛ و یک پنهان برای پارچه ها، اعم از رنگ شده یا زبر (یعنی دو ذراع بین دو لبه و سجاغ)، نسبت باوزان هم، باید مانند مقیاسها و پیمانها رفتار شود.

(۳۶) - درآینده برای صدور حکم و دستور بازجوئی و تحقیق راجع به جان یا مال، چیزی داده یا گرفته نخواهد شد، بلکه باید مجانا اعطا گردد، و از دادن امتناع نشود.

(۳۷) - اگر کسی ملکی را از طرف ما از طریق فیفارم (۳۶)، ساکج (۳۷) با «برگج» (۳۸) در تصرف داشته، و ملکی را از دیگری بعنوان خدمت بهادری متصرف باشد، ما بعلت او از لحاظ فیفارم، ساکج یا برگج، قیمومت و سرپرستی وارث، یا ملک او را که جزء تیول دیگری است، نخواهیم داشت؛ و همچنین سرپرستی فیفارم، ساکج یا برگج را دارا نخواهیم بود مگر اینکه چنین فیفارمی، خدمت بهادری را وظیفه دار باشد. ما سرپرستی وارث یا ملک کسی را که از دیگری

(33) The Medway

۳۴ - **حکم رفع مزاحمت**: به کلانتر دستور میداد که به متشکی عنه امر کند ملکی را که شاکی مدعی است برخلاف حق وی را از آن محروم کرده اند، بشاکی باز گرداند یا در دادگاه نزد دادرسان پادشاهی حاضر شود و دلیل صحیحی دائر براینکه چنین کاری را نکرده است ارائه نماید. و این وسیله سریعی برای طرح دعوی ملکی در دادگاههای پادشاهی بود، و حکم رفع مزاحمت خیلی مقبول عامه بود.

(34) Praeaelepe

(35) The London Quarter

(36) Fee Farm

(37) Succage

(38) Burgage

۳۸ - **فیفارم، ساکج و برگج**: سه نوع تصرف مالکانه ولی غیر جنگی بود که معمولاً اجاره بهای نقدی بآنها تعلق میگرفت. تصرف بعنوان برگج محدود بمستقلات و املاک واقع در درون شهرها بود.

بعنوان خدمت بهادری در تصرف دارد ، بمناسبت خدمتهای سارجنتی (۳۹) که بدان تعلق میگیرد ، نخواهیم داشت .

(۳۸) - هیچ ضابطی در آینده نباید کسی را باستناد گواهی تایید نشده خود او ، تحت محاکمه قرار دهد ، بدون اینکه گواهان قابل اعتماد برای این منظور آورده باشد .

(۳۹) - هیچ آزاد مردی نباید توقیف ، یازندانی شود یا از تصرف در اموال خود محروم گردد ، یا از وی حفاظت قانون و حقوق اجتماعی سلب شود ، یا تبعید شود ، یا بنحوی از انحاء از بین برده شود ، و نه ما علیه او اقدام و سپاه اعزام نمائیم جز باقضاوت و رای اکفاء او و بوسیله قانون کشور .

(۴۰) - بهیچکس ما حق دادرسی را نخواهیم فروخت ، و از هیچکس آنرا دریغ نخواهیم داشت و یا بتاخیر نخواهیم انداخت .

(۴۱) - همه بازرگانان بدون هیچگونه مزاحمت و در امن و امان حق خارج شدن از انگلستان و وارد شدن و اقامت در آنجا ، و مسافرت در انگلستان را چه از راه خشکی و چه از طریق آب ، برای خرید و فروش مطابق رسوم و آداب قدیم صحیح ، و مصون از باجهای زیان بخش ، خواهند داشت ، جز در زمان جنگ و در صورتی که از سرزمینی باشند که با ما در جنگ است . و اگر چنین بازرگانانی در آغاز يك جنگ در سرزمینهای ما یافت شوند ، آنها دستگیر و در توقیف خواهند ماند ، بدون اینکه بشخص آنها یا اموالشان لطمه وارد شود ، تا اینکه ما ، یا رئیس دیوان کشور اطلاع حاصل کنیم که با بازرگانان کشور ما که هنگام آغاز جنگ در کشور متحارب بوده اند چه معامله ای شده است ، و اگر بازرگانان ما در آنجا سالم

۳۹ - کسانی که از تصرف مالکانه « سارجنتی » برخوردار بودند ، طبقه گوناگون و خیلی متفرقی را تشکیل میدادند . صفت ممتاز آن این بود ، که همه آنها انجام خدمت خاصی را در برداشتند . این خدمات ، از خدمات کوچکی شروع میشد از قبیل اینکه سالانه يك زوج مهمیز ، يك جیه ، يك پیکان بدهند یا در روز میلاد مسیح آنکس که ملك تیولی « کینگستن رسل » Kingston Russel را در تصرف داشت مهره های شطرنج شاه را و قتیکه بازی او تمام میشد ، بشمارد و دوباره در جعبه بگذارد ؛ و بخدمات بزرگ ، مثلاً خدمت در مراسم تاجگذاری ، ختم میگردد . بسیاری از سارجنتها در اوائل قرن سیزدهم باین عنوان منسوخ شده و پرداخت اجاره بهاء نقدی تبدیل شده بودند .

و در امن و امانند، بازرگانان آنها هم در کشور ما در امن و امان خواهند بود.

(۴۲) هر کسی که بصدقت و وفاداری نسبت بما پای بند است می تواند در آینده از کشور ما خارج شده و مجددا در امن و امان از راه خشکی یا دریا باینجا باز گردد. موارد زیر موقتا یا دائما جزء مستثنیات میباشد: اتباع کشوری که با ما در جنگ است، بازرگانان خارجی که دولتهای آنها برای بازرگانان ما مضیقه ایجاد نموده اند، کسانی که طبق قوانین مملکتی زندانی شده یا از حقوق اجتماعی محروم شده اند و بالاخره اشخاصی که بخاطر مصالح عمومی برای مدت کوباهی در زمان جنگ تحت نظر قرار گرفته اند.

(۴۳) اگر کسی که از يك يا چند اسچیت (۴۰) مانند «والینگفرو» (۴۱) و بولتی (۴۲) استفاده مالکانه مینماید فوت کند وارث او میتواند با پرداخت مالیات بر ارث عینا همان خدمتی را نسبت بما انجام دهد که يك بارون نسبت به سرور خود انجام میدهد و ما مکلفیم که ملك را مانند يك تيولدار حفظ و حراست نمائیم.

(۴۴) کسانی که خارج از جنگل زندگانی میکنند از این بیعد لازم نیست که بایک احضاریه عمومی، در مقابل دادرسان جنگلبانی حضور بهم رسانند، مگر اینکه علیه آنها اقامه دعوی شده و یا کفیل و ضامن شخص یا اشخاصی باشند، که بسبب تخلفات جنگلبانی توقیف شده باشند.

(۴۵) ما کسی را دادرس و حکمران و سرکلانتر و ضابط نخواهیم کرد جز آنهاییکه قوانین کشور را بدانند و از روی صدق و صفا قصدونیت مراعات آنها را داشته باشند.

(۴۶) همه بارونهاییکه دیرهای بنا نهاده و تاسیس کرده اند و بدین مناسبت فرمانهای از پادشاهان انگلستان در دست دارند و یا کسانی که مدتی طولانی تصدی آنها را داشته اند، تصدی و نگاهداری آنها را کماکان در دست خواهند داشت، چنانکه عدالت هم چنین اقتضا مینماید.

(۴۷) تمام تقاطعی که در زمان ما در حکم جنگل درآمده اند، باید بلافاصله از صورت جنگل بیرون آمده و از قانون جنگلها معاف شوند و بهمین نحو باید

با کناره‌های رود که در زمان ما بصورت فوق درآمده بودند ، رفتار شود .

(۴۸) - کلیه رسوم و آداب زشت و زیان بخش مربوط بجنگلها و جایگاه های پرورش خرگوشها و دامها، جنگلبانان و خرگوشبانان، سرکلاتران و مامورانشان رودکنارها و نگهبانان آنها ، باید بلافاصله در هر استان ، بوسیله دوازده بهادر قسم خورده همان استان ، که از میان اشخاص خوشنام آن استان انتخاب میشوند مورد تحقیق و بازرسی قرار گیرند ، و در ظرف چهل روز پس از تکمیل تحقیقات ، کاملاً ملغی شوند و هیچگاه دوباره برقرار نشوند ، مشروط براینکه ما ، یا خزانه‌دار در صورتیکه ما در انگلستان باشیم ، قبلاً راجع بآن اطلاع حاصل کنیم .

(۴۹) - ما بدون تامل همه گروگانها و قراردادهائی را که انگلیسیها بعنوان وثیقه و تضمین صلح و خدمت صادقانه بما داده‌اند پس خواهیم داد .

(۵۰) - ما خویشاوندان «جرارداته» (۴۳) را کاملاً از مشاغل کارگزاری برکنار خواهیم کرد ، بطوریکه در آینده هیچ شغل کارگزاری در انگلستان نباید داشته باشند، باینطریق، «انگلارد دسیگونی» (۴۴)، «پیتروگی و اندرودشانسو» (۴۵) گی دوسیگونی (۴۶) «جفری دمارتینی» (۴۷) برادرانش ، فلیپ مارک (۴۸) و برادرانش و برادرزاده اش جفری ، وهمه وابستگان آنها از کار برکنار خواهند شد .

(۵۱) - بمحض اینکه صلح برقرار شود ، ماهمه بهادران بیگانه ، تیراندازان، گروهبانها ، و سپاهیان مزدور را که با اسب و اسلحه بزیان و ضرر کشورآمده بودند، از کشور بیرون خواهیم کرد .

(۵۲) - اگر کسی از طرف ما بدون قضاوت و حکم قانونی اکفاء خود از املاک ، دژها ، امتیازات و حق خود محروم و از او سلب مالکیت شده باشد ، ما فوراً آنها را بوی باز خواهیم گردانید ، و اگر اختلافی دراین موضوع بروز کند ، باید بوسیله قضاوت و حکم بیست و پنج نفر بارون که دربند (۶۱) برای تضمین صلح ذکر شده‌اند فیصله یابد : معذالك نسبت بچیزهائی که کسی بدون حکم قانون اکفاء خود ، بوسیله شاه هنری پدر ما و شاه «ریچارد» برادر ما ، از آن محروم شده و از دست داده است ، و اکنون در تصرف ما و یا دیگران است ، ما ملتزم هستیم که جوابگوی این چیزها نسبت بآن کس باشیم ، ما از مدت مهلت معمولی برای صلیبیون

استفاده خواهیم کرد باستثنای چیزهایی که نسبت بآن اقامه دعوی آغاز ، و یادستور رسیدگی و تحقیق از طرف ما قبل از اینکه صلیب ببندیم ، صادر شده باشد ، اما پس از بازگشت ما از زیارت ، یا اگر بعلتی و اتفاقی زیارت نرویم ، فوراً در این باب رسیدگی و احقاق حق خواهیم کرد .

(۵۳) ما متعهد میشویم که پس از بازگشت از جنگ صلیبی و یادرسورت عدم وقوع چنین مسافرتی فوراً نسبت به شکایات اشخاص از قانون معافیت جنگلبانی و یا اعتراض آنها به ماهیت جنگلهائی که فرمان آنها را بدرمان هنری یا برادرمان ریچارد صادر نموده اند (به بند ۴۷ مراجعه شود) و یا ابهامی که درخصوص سرپرستی املاکی که به تیول دیگران واگذار شده و یا بهادران درازاء خدمتی باید از آنها متمتع شوند (به بند ۳۷ مراجعه شود) رسیدگی نموده و کاملاً احقاق حق نمایم .

(۵۴) - هیچکس بر اثر اعلام جرم (۴۹) یکزن راجع به مرگ کسی ، سوای شوهرش ، بازداشت یا زندانی نخواهد شد .

(۵۵) - تمام جریمه هائیکه برخلاف عدالت و برخلاف قانون کشور از طرف ما صورت گرفته و کلیه جریمه های نقدی که برخلاف عدالت و قانون کشور وضع و تحمیل شده ، باید تماماً ملغی شوند ، یا اینکه با قضاوت و رای بیست و پنج نفر بارونیکه ذیلاً در بند (۶۱) برای تضمین و تأمین صلح ذکر شده اند ، یا با قضاوت و رای اکثریت همانها ، همراه با استیفن مذکور اسقف اعظم کاتربوری ، در صورتیکه بتواند حاضر شود ، و اشخاص دیگری را که وی مایل باشد برای انجام این منظور با خود شرکت دهد ، قطع و فصل شوند ؛ و اگر وی نتواند حاضر شود ، موضوع باید

۴۹ - يك (بمعنی حقوقی و قانونی که در اینجا استعمال شده است)

اتهام رسمی راجع به ارتکاب جنایت یا خیانت بود که از طرف یک فرد اعلام میشد . اعلام کننده جرم میبایست حاضر باشد که اتهام را با « بدن خود » تأیید و پشتیبانی کند ، (یعنی بجنگ تن بتن میان خود و متهم برای اثبات اتهام تن در دهد) . وقتی که اعلام کننده جرم ، زن بود مجاز بود که وکیل و نماینده ای تعیین کند که بجای او بجنگد ، و پیش از محدودیتهای مندرج در این بند ، امکانات سوء استفاده خیلی زیاد بود .

بدون حضور او جریان خود را طی کند، مشروط بر اینکه اگر يك يا چند نفر از بیست و پنج نفر بارونهای پیش گفته در دعوائی مشابه آن وارد باشند، از قضاوت در دعوی مورد بحث برکنار شوند، و بجای آنها عده دیگری از طرف بقیه همان بیست و پنج نفر انتخاب گردند، و پس از سوگند یاد کردن، منحصرأ بهمان دعوی مورد بحث رسیدگی نمایند.

(۵۶) - اگر ما و لشهارا (۵۰)، بدون قضاوت و رأی قانونی اکفاء آنها در انگلستان یا در ولز، از حقوق و امتیازات یا چیزهای دیگر برکنار نموده یا املاکی از آنها منتزع نموده باشیم، باید فوراً آنها را به خودشان بازگردانیم؛ و اگر اختلافی در این باب بروز کند، باید در «مارک» (۵۱) (مرز) با قضاوت و رأی اکفاء آنها فیصله یابد. نسبت بمتصرفات و املاک واقع در انگلستان، برطبق قانون انگلستان، نسبت بمتصرفات و املاک واقع در ولز، برطبق قانون ولز، و نسبت باملاک و متصرفات واقع در مرز برطبق قانون مرز. و لشها باید بهمین نحو نسبت بما و دیگران عمل نمایند.

(۵۷) - معذالك نسبت بتمام چیزهایی که یکی از و لشها بدون قضاوت و رأی قانونی اکفاء خود، بوسیله شاه هنری پدر ما و شاه «ریچارد» برادر ما از آن برکنار و یا از او منتزع شده است، و اکنون در دست ما یا در تصرف دیگران است، و ما ملزم هستیم که جوابگوی این چیزها نسبت باو باشیم، ما از مدت مهلتی که در باره صلیبیون معمول است استفاده خواهیم کرد، باستثنای آن چیزهایی که نسبت با آن اقامه دعوی آغاز، و یا دستور و رسیدگی از طرف ماقبل از بستن صلیب، صادر شده باشد؛ اما پس از بازگشت ما از زیارت، یا اگر بعلتی و اتفاقی روانه زیارت نشویم فوراً در این باب کاملاً رسیدگی و احقاق حق برطبق قوانین ولز و سرزمینهای پیش گفته خواهیم نمود.

(۵۸) - ما فوراً پسر «لیولین» و همه گروگانهای ولز و امتیازاتی را که بما واگذار شده بود، بعنوان وثیقه و تضمین صلح پس خواهیم داد.

(۵۹) - نسبت به الکساندر پادشاه اسکاتلند، در مورد خواهران و گروگانهای او در مورد حقوق و امتیازات او، بهمان نحو که درباره بارونهای دیگر ما در انگلستان رفتار میشود، عمل خواهیم کرد، مگر اینکه برطبق امتیازات و پیمانهای که از ویلیام پدر او، پادشاه سابق اسکاتلند، در دست داریم؛ باید بنحو دیگری رفتار شود، و

اینهم بر طبق قضاوت و رای اکفاء او در دادگاه ما خواهد بود .
 (۶۰) علاوه بر این ، تمام این رسوم و امتیازات و حقوق پیش گفته که ما اعطاء کرده ایم ، باید در کشور ما تاحدی که بما مربوط است ، درباره تمام مردم رعایت شود ، و تمام مردم کشور اعم از روحانی و غیر روحانی باید از مزایای آنها برخوردار شوند .

(۶۱) - علاوه بر این ، نظر بآنکه ما بخاطر خدا و اصلاح کشورمان ، و برای اینکه اختلاف و ناسازگاری را که بین ما و بارونهای ما روی داده است ، بهتر تسکین دهیم و برطرف سازیم ، ما چیزهای پیش گفته را اعطاء کرده و میل داریم که بدون هیچگونه زیان و تزلزلی برای همیشه از آن برخوردار شوند ، ما تضمین و وثیقه مذکور در ذیل را بآنها میدهم و اعطاء میکنیم ، از اینقرار که بارونها بیست و پنج نفر از بارونهای کشور را که مورد میل آنها باشند انتخاب خواهند کرد ، و انتخاب شدگان باید صلح و حقوق و امتیازاتی را که بوسیله منشور حاضر بآنها اعطاء و تایید کرده ایم با تمام قدرت و توانائی خود رعایت و حفظ کرده و دیگران را وادار بر رعایت آن بنمایند ، بطوری که ، اگر ما ، یا خزانه داران ما ، یا کارگزاران ما یا از خدمتگزاران ما بنحوی از انحاء بکسی تخطی کنیم یا یکی از مواد صلح و تضمین را مورد تخطی و تجاوز قرار دهیم و مورد تخطی و تجاوز باطلاع چهار نفر از بیست و پنج نفر بارونهای پیش گفته برسد ، این چهار بارون باید بنزد ما یا خزانه دار ما ، (در صورتی که ما بیرون از کشور باشیم) ، بیایند ، و با ارائه موضوع مورد تجاوز ، باید بما عرض حال دهند دائر بر اینکه تخطی و تجاوز بدون تاخیر اصلاح و جبران شود . و اگر ما یا خزانه دار ما ، (در صورتیکه ما خارج از کشور باشیم) ، در ظرف چهل روز از تاریخ تقدیم دادخواست بما یا خزانه دار ما ، (در صورت بیرون بودن ما از کشور) ، تخطی و تجاوز را اصلاح و جبران ننمائیم چهار بارون پیش گفته ، مورد دعوی را به بقیه بیست و پنج بارون خبر خواهند کرد ، و آن بیست و پنج نفر بارون با عامه مردم کشور ، اموال ما را بهر طریق که بتوانند توقیف و گروکشی خواهند کرد ، یعنی دژ های ما ، املاک ما ، متصرفات و مایملک ما را تصرف خواهند کرد ، و بهر طریق دیگری که بتوانند عمل خواهند کرد ، باستثنای شخص ما و ملکه ما و فرزندان ما که نباید به شخص آنها لطمه ای وارد شود ، تا اینکه بعقیده و رای آنها ، جبرانهای لازم بعمل آید ، و وقتیکه این جبرانها صورت گرفت ، آنها باید مانند سابق بما اطاعت و

فرمانبرداری نمایند و هرکس در کشور که میل دارد بدین نحو عمل کند، باید سوگند یاد نماید که او امر بیست و پنج بارون مذکور را برای اجراء تمام مواد و موارد پیش گفته اطاعت کند و بآنها هر قدر که بتواند از ما گروگان بخواهد و ما آشکارا و آزادانه، بهرکس که میل داشته باشد این سوگند را یاد نماید، اجازه میدهیم که آنها را یاد کند، و هیچگاه کسی را از یاد کردن آن منع نخواهیم کرد. البته، تمام آنهایی که در کشور شخصاً و بنفسه و بمیل و اراده خود نخواهند به بیست و پنج بارون، برای کمک کردن بآنها در توقیف و گروکشی از ما، سوگند یاد نمایند، ما آنها را بامر و فرمان خود وادار خواهیم کرد که سوگند را بنحو مذکور یاد نمایند. و اگر یکی از بیست و پنج بارون فوت کند، یا از کشور خارج شود، یا بطریق دیگری از اجراء چیزهای پیش گفته ممنوع باشد، بقیه بیست و پنج بارون مذکور دیگری را که شایسته بدانند بجای او انتخاب خواهند کرد، و وی باید مانند بقیه سوگند یاد نماید. در تمام مواردی که اجراء آن باین بیست و پنج بارون سپرده شده است، اگر چنین اتفاق افتد که هر ۲۵ نفر حاضر باشند و معهداً راجع بچیزی بین خود توافق ننمایند، یا بعضی از آنها که دعوت بحضور شده اند، نخواهند و یا نتوانند حاضر شوند، آنچه را که اکثریت حاضران مقرر دارند یادستور دهند، متبع و مطاع خواهد بود، عیناً مانند اینکه همه بیست و پنج نفر بدان رضایت داده باشند، و بیست و پنج نفر مذکور باید قسم بخورند که با نهایت درستی و صداقت تمام چیزهای پیش گفته را رعایت خواهند کرد، و آنچه را که بتوانند برای وادار کردن دیگران بر رعایت آن بعمل خواهند آورد و ما هیچ چیز را، چه شخصاً و چه بوسیله دیگری، از هیچ کس بدست نخواهیم آورد که یکی از این امتیازات و حقوق و آزادیها لطمه وارد سازد یا آنها را نقض کند. و اگر چنین چیزی تحصیل شود، از درجه اعتبار عاری و ساقط خواهد بود، و هیچگاه آنها خواه شخصاً و خواه بوسیله دیگری مورد استفاده قرار نخواهیم داد (۵۲) و ما بدخواهی، خشم و کینه ای را که بین ما و اتباع ما، چه غیر روحانی، از زمان نزاع رخ داده است، بهمه کس کاملاً بخشودیم و مورد عفو قرار دادیم. اضافه بر این، ما، همه تجاوزات ناشیه از نزاع مزبور را که، بین عید پاک در شانزدهمین سال سلطنت ما و استقرار صلح روی داده است، تاجائی که مربوط بما است، کاملاً فراموش نموده و همه را، از روحانی و غیر روحانی، بتمامه

بخشودیم . و علاوه بر این ، دستور دادیم که شهادتنامه های معتبر برای آنها ، راجع باین تضمین و امتیازات سابق الذکر ، از طرف عالیجناب استیفن اسقف اعظم کنتربوری ، عالیجناب هنری اسقف اعظم دبلین و اسقفهای سابق الذکر و جناب پاندلف تهیه شود . (۵۳) از اینرو مامیخواهیم و اکیداً مقرر میداریم که کلیسای انگلستان باید آزاد باشد ، و مردم کشور ما در همه موارد و در همه جا والی الابد بنحویکه سابقاً مذکور شد ، آزادیها ، حقوق و امتیازات پیش گفته را بخوبی و در صلح و صفا و آزادانه و با آرامش و تمام و کمال برای خودشان و اعقابشان ، از ما و اعقاب ما خواهند داشت و حفظ خواهند کرد . علاوه بر این از طرف ما و همچنین از طرف بارونها سوگند یاد شده است که تمام این چیزهای پیش گفته بایت پاک و از روی درستی و بدون سوء نیت رعایت خواهند شد . اشخاص مذکور در فوق و بسیاری اشخاص دیگر ناظر و گواه بوده اند . بادت خودمان در چمن موسوم به رنیمید ، بین «ویندزر» و «استین» (۵۴) در پانزدهمین روز ژوئن ، در هفدهمین سال سلطنتمان ، اعطاف نمودیم .



فصل دهم

هفتصدمین سال ماگناکارتا منشور کبیر

۱۹۱۵-۱۲۱۵

خلاصه خطابه‌ای که بمناسبت هفتصدمین سالگرد منشور برای انجمن پادشاهی تاریخ و کمیته مامور برگذاری جشن ماگناکارتا ایراد شده است.

از طرف پروفسور « مک کنی » (۱) هفتصد سال پیش در چمنی برکنار رود، تمس بنام رنیمند که از آن بعد تمام دوست داران انگلستان و آزادی آنرا مقدس داشتند جان پادشاه انگلیس در مقابل طوفانی که خود برپا کرده بود ولی نتوانست آنرا آرام کند، (منشور حقوق و امتیازات) را با مهر بزرگ انگلستان مختوم و موشح ساخت. این واقعه از خیلی جهات فراموش شدنی نیست، ولی بالاتر از همه از این حیث، همیشه خاطره آن باقی خواهد ماند که بطور وضوح و روشن این اصل را که: پادشاهان مستبد باید در مقابل حکومت قانون سرتعظیم فرود آورند، که حقوق افراد که قانون و عرف آنرا توصیف و تعیین کرده است، باید در مقابل اراده و میل شخصی پادشاهان حفظ شود، بیان نموده است.

جان بی‌ملک با تمکین بخواسته‌های اشراف، این اصل و عقیده را که بعدها پایه قانون اساسی گردید، دائر براینکه فرمانروایان مسئول اعمالی هستند که بنام اختیارات سلطنتی انجام میدهند، تلویحاً و بطور ضمنی پذیرفت، و در سال ۱۲۱۵ برخلاف میل و اراده خویش، مجبور شد نخستین گام دردناک را در راهی بردارد که بررور قرون منتهی باستقرار عقاید جدید مبنی بر عدم مسئولیت پادشاه، و مسئولیت وزراء نسبت باعملی که بنام شاه انجام میدهند، گردید.

وقایع و پیش‌آمدهائی که منتهی به تسلیم پادشاه باین امر گردید، باید بطور اختصار ذکر شود، پدرجان، هانری «بلاتاژنه» پادشاه انگلستان، که از نیروی خستگی‌ناپذیر و استعداد و لیاقت و تندخویی نژاد «آئزو» برخوردار بود، شالده

و اساس محکم و قوی برای تاج و تخت خود در انگلستان تهیه دید، و باتشکیل يك سیستم اداری موثر، حقوق و امتیازات سلطنتی را بحد اعلا بسط داد و مزایا و حقوق و استقلال فتووالهای بزرگ را تا سرحد امکان محدود ساخت. با یکدست خدمات کمر شکنی را که فرماندهان زیردست میبایست نسبت به پادشاه انجام دهند. و همچنین متفرعات خدمات مزبور را چه از لحاظ تعداد و چه از حیث مقدار افزایش داد و با دست دیگر مزایای پرسود و منفعت و حقوق آنها را دایر بر نگاهداشتن دادگاه و محاکمه زندانیان کاست - و یا موقوف ساخت، و همین دو امر باعث شد که فتووال های قرن سیزدهم براحتی در زمان پادشاه هانری دوم با آن مهابت و نیروی شکست ناپذیر، ناراحت و سرکش بسازد. در زمان سلطنت پسران تندخو و آتشین مزاج «هانری» یعنی «ریچارد» و «جان» هر نوع ستمگری و تعدی با خشونت بیشتری بر بارونها تحمیل گردید، مضافاً باینکه يك سلسله شکایات و نارضائیهای جدیدی بدان اضافه شد، و آن هم عبارت بود از شکست این دو پادشاه، در ادامه روش مؤثر و منظم حکومت که برای بارونها بقیمتی بس گران تمام شده بود، و استخدام يك طبقه از حادثه جویان بیگانه پی همه چیز و بکار گماشتن آنها در خدمات درباری بعنوان سرکلانتر و کارگزار در هر يك از کنت نشینهای کشور.

از سال ۱۲۱۳ بارونها و اشراف زادگان که از نارضائیی بجوش آمده بودند فقط در انتظار فرصت بودند که بزور شمشیر اصلاح و رفع این تعدیها را بخواهند. مساعی و کوشش آنها هنگامی وحدث شکل یافت و در مسیر مطلوب افتاد که اسقف اعظم «استیفن لانگتن» يك نسخه از منشور تاجگذاری را که از طرف «هانری» اول جند اعلائی «جان» اعطا شده بود بیرون داد تا بارونها بتوانند برای شروع بکار، اقلاً آنرا نمونه والگوئی جهت تنظیم خواستهای خویش بمنظور اصلاح و رفع سوء استفادهها واجحافات، قرار دهند.

فقط فرصت مناسبی برای اشتعال نائره طغیان لازم ود، و این فرصت در پائیز سال ۱۲۱۴ بدست آمد در این موقع «جان» از فرانسه مراجعت میکرد، در حالیکه نقشه های عظیم او برای استرداد ایالات موروثی خود در فرانسه از فلیپ اوگوست پادشاه آن کشور، با شکست و عدم موفقیت مواجه شده و کاملاً مغلوب و خوار و خفیف شده بود. در ۱۵ اکتبر ۱۲۱۴ هنگام بازگشت بانگلستان خویشان را با يك بحران داخلی که در تاریخ انگلستان منحصر بفرداست، روبرو دید. بارون



بنای یادبود امریکائیا در جزیره رنمید

های ایالات شمالی برای مطالبه درخواست اصلاحات پیشقدم شده بودند. پیمانہ خشم آنها که روز بروز پرتر میشد با مطالبه مالیات جدیدی از آنها، لبریز گردید. پس از مذاکره بیهوده‌ای با «جان»، در چهارم نوامبر اعیان و اشراف در «بری سنت ادموندز» بیهانه انجام مراسم دعا با یکدیگر ملاقات کردند و پس از مذاکرات و نطق‌های زیادی که مخفیانه صورت گرفت، فرمان هانری اول را که از اسقف اعظم کنتربوری درلندن گرفته بودند، بمیان آورده شد. «بارونها رسماً» سوگند یاد کردند که در مقابل «جان»، وحدت عمل داشته باشند، و سپس متفرق شدند تا وسائل مقاومت مسلحانه را فراهم سازند، و وعده ملاقات را برای عید میلاد مسیح گذاشتند. در موعد مقرر ملاقات و اجتماع صورت گرفت و هیئتی بنماینده‌گی متمردين، در ششم ژانویه ۱۲۱۵ در لندن بحضور «جان» باریافت، و متارکه‌ای تا عید پاک برقرار شد.

در ماه آوریل بارونهای شمال، دوباره با ساز و برگ جنگ با یکدیگر اجتماع نمودند، و بسمت جنوب بسوی براکلی رهسپار شدند. در آنجا فرستادگان بملاقاتشان آمدند و راجع بخواسته‌های آنها استفسار نمودند، و با خود صورتی و فهرستی از خواسته‌هایشان را برای جان آوردند. این فهرست که با لحنی خشونت‌آمیز تهیه شده بود بعدها تکمیل شد و بصورت اعلامیه بارونها درآمد و همان است که امروزه در موزه بریتانیا در همان جعبه و صندوق که حاوی منشور کبیر است، نگهداری و بمردم نشان داده میشود و در میان عامه بنام «مواد بارونها» معروف و مشهور است.

معدك، موافقت و رضایت «جان» با خواسته‌های بارونها، سهل و آسان بدست نیامد، وقتی که فرستادگانش از ماموریت خود بازگشتند، و خواسته‌های بارونها را باطلاع رسانیدند، صورتش از خشم، کبود شد، و باسوگند کفرآمیزی که عادتش بود اظهار کرد که هیچگاه این آزادیها را که باعث بندگی خودش خواهد شد، اعطاء نخواهد کرد، و با استهزاء و مسخره پرسید «چرا بارونها با این خواسته‌های ناروای خود، سلطنت را نمیخواهند؟»

در پنجم ماه مه بارونها رابرت «فیتروالتر» را بعنوان رهبر خود انتخاب و مراسم رسمی را یعنی پس گرفتن تبعیت و وفاداری خود، بجا آوردند، چه بدون انجام آن نمیتوانستند، بدون رسوائی و بدنامی برخلاف پادشاه خود قیام و با او جنگ

کنند. سپس بسوی لندن رهسپار شدند، و همه چشمها نگران بود که این شهر، چه روشی در مقابل آنها پیش خواهد گرفت، و قتیکه این شهر بزرگ دروازه‌های خود را بروی قیام کنندگان گشود، و باین عمل سرمشقی بسایر شهرها داد که بلافاصله از او متابعت کردند، تحصیل منشور کبیر عملاً تأمین گردید. شهردار لندن از اینراه مانند اسقف اعظم «کاتربوری» مقام افتخارآمیزی در میان آن دسته از میهن پرستان، که انگلستان منشور آزادیهای خود را مدیون ابتکار و پیشقدمی آنها است، کسب کرد. جان، که از هرسو ترك شده و همه از او کنار گرفته بودند، و خزانه‌اش هم برای استخدام سپاهیان مزدور خالی بود، با تشکیل کنفرانسی برای روز یازدهم ژوئن موافقت کرد، ولی بعداً به پانزدهم همان ماه موکول شد.

بنا براین در روز ۱۵ ژوئن ۱۲۱۵ بود، که کنفرانس بین «جان» و معدودی از اشراف که از روی بی‌میلی از او پشتیبانی میکردند از یکطرف، و بارونهای زره دربروغرق سلاح با پشتیبانی عده کثیری از بهادران مصمم و کاملاً مسلح، از طرف دیگر شروع شد و هشت روز طول کشید. روز دوشنبه ۱۵ ژوئن «جان» خواستهای بارونها را مهر کرد و هر يك از چهل و هشت «اصول» آنها را باضافه يك ماده اجراییه که به بیست و پنج نفر آنها اختیار تام میداد که «جان» را بزور مجبور برعایت مقررات آن بنماید، پذیرفت.

آنچه که ذکر شد يك اقدام مقدماتی بود، و بسیاری نکات کوچکتر دیگر هم وجود داشت که میبایست حل و فصل شود و بالاخره روز جمعه ۱۹ ژوئن منشور تکمیل شده، که مفاد آن حاوی تمام مواد بارونها با اضافات و اصلاحات بسیار از لحاظ جزئیات بود، در نسخه‌های متعدد بمهر پادشاه رسید و بهريك از کلیسا‌های بزرگ انگلستان یک نسخه مصدق آن داده شد. چهار نسخه از این نسخه‌های اصلی هنوز وجود دارد که دو تای آنها درموزه بریتانیا، و دو تای دیگر یکی در «لینکلن» و دیگری در «سالسبوری» است. در تمام این کنفرانسها و در سراسر مباحثات و رفت و آمدهای سفراء، استیفن لانگتن اسقف اعظم کتربوری از لحاظ هدایت شوراهای بارونها و دادن وحدت هدف و اعتدال و میانه‌روی بشوراهای های مزبور، و چه از حیث جلوگیری از قطع کامل روابط دیپلماسی، و چه از نظر وارد آوردن فشار بر پادشاه برای پذیرفتن دعاوی حقه بارونها، نقش رهبری را برعهده داشت و درعین حال خادمی صدیق و وفادار منافع حقه تاج و تخت بود.

هنگامیکه «جان» در آن بامداد تاریخی و فراموش ناشدنی روز جمعه ماه ژوئن با زدن مهر سلطنتی بر منشور کبیر (که نزد معاصرین منشور و حقوق و امتیازات ویا منشور بارونها و یا منشور «رنمید» معروف بود و در اعصار بعد نام منشور کبیر بخود گرفت به تسلیم خود در مقابل بارونها صحنه گذاشت ، بهیچوجه قصد نداشت که بقول و وعده های خود جز تا زمانیکه اوضاع ویرا مجبور میکرد ، پایبند باشد هنوز لاکمی که مهر بزرگ بر آن نقش بسته بود خشک نشده بود که جان پاپ اعظم متوسل گردید و بادعای اینکه نیت و قصد رفتن بجهاد جنگ صلیبی را دارد ، برای فسخ و استرداد تعهد و رضایت خود از وی اجازه خواست . در پاسخ او پاپ اعظم فرمانی صادر کرد ، و در فرمان مزبور شدیداً و بقید لعنت و تکفیر ، «جان» را از رعایت منشور و بارونها و «همدستان» آنها را از پا فشاری در اجراء آن منع و قدغن نمود ، و سپس در يك انجمن مذهبی که در رم منعقد گردید ، تمام بارونهای انگلیسی را که به «جان» و فرماندهان زیردست وفادار او و پادشاه انگلستان- «آزار رسانیده بودند» تکفیر کرد . در این ضمن نکات مورد گفتگو و متنازع فیه بین پادشاه انگلیسی و فئودالهای او از دائره کنفرانس و مذاکره و مدارك قانونی و دیپلماسی گذشته و به صحنه جنگ داخلی کشیده بود . قیام کنندگان و شورشیان بواسطه احتیاج فوری ، از لویی پسر پادشاه فرانسه کمک خواستند و تاج پادشاهی انگلستان را باو عرضه داشتند .

سرنوشت جنگ داخلی هنوز معلوم نشده و بنفع هیچیک از طرفین منتهی نشده بود که در ۱۹ اکتبر ۱۹۱۶ ، جان در «نیوارك» درگذشت و بالنتیجه بسیاری از بارونهای انگلستان از اطراف شاهزاده فرانسوی متفرق شده و او را رها کردند و راه برای اصلاح اختلافات داخلی ، بريك اساس صلح جویانه و دائمی هموار گردید . «ویلیام مارشال» نایب السلطنه پسر صغیر و وارث «جان» منشور کبیر را بنام هنری با بعضی اصلاحات و تغییرات پذیرفت و تایید کرد .

بنابراین این منشور یکدفعه در سال ۱۲۱۶ برسیدن هنری پیداشاهی انگلستان ، و دفعه دیگر در سال ۱۲۱۷ با تنظیم عهدنامه که بموجب آن «لوی» شاهزاده فرانسوی از دعاوی خود بتاج و تخت انگلستان صرفنظر کرد و مقرر گردید انگلستان را ترك گوید ، تایید گردید ، و بالاخره منشور کبیر در سال ۱۲۲۵ بمهر هانری سوم مختوم گردید و بآن شکل قطعی که امروزه در طومارها و فهرست

قوانین انگلستان بعنوان نخستین قانون ثبت وضبط است ، بدون کلمه‌ای زیاد و کم درآمد .

در زمان سلطنت «ادوارد» اول منشورکبیر یکمرتبه در سال ۱۲۳۷ ، ودفعه دیگر در ۱۲۵۳ با تشریفات و انجام مراسم ، مورد تایید قرار گرفت ، و این تایید در مواقع متعدد در دوران سلطنت پادشاه مزبور تکرار شد و آخرین آن در سال ۱۲۹۷ صورت پذیرفت که اهمیت و نتایج آن را همه میدانند . تاییداتی که از این منشور در زمان سلطنت پادشاهان بعد بعمل آمد ، به گفته «کوک» پانزده تایید در زمان ادوارد سوم ، و هشت فقره در سلطنت ریچارد نوه او ، و شش فقره در زمان هانری چهارم و یکی هم در دوران پادشاهی «هانری» پنجم بوده است ، و از آن بعد دیگر منشورکبیر احتیاج به تایید جدیدی نداشت ، چه در این موقع جزء تاروپود قانون ملی و زندگانی ملی درآمد بود .

مراحل تکوین و پیدایش منشورکبیر آزادیهای انگلیسی همان بود که بطور اختصار پیش بیان شد ، و با بررسی خیلی سطحی ، این وقایع يك سوال پیش میآید که باید بدان پاسخ داد . از کجا این منشور این حق را تحصیل کرد که بدون قید و شرط و بدون رقیب صفت «کبیر» بدان داده شود ؟ چرا اعطاء آن دوره جدیدی در تاریخ انگلستان و شاید در تاریخ تمدن بشر باز میکند ؟ و شهرت آن از کجا عالمگیر آمده است ؟

شکی نیست که استحقاق منشور باین امتیاز نمیتواند منحصر از یکی از خصوصیات آن ناشی شده باشد ، زیرا مزایای آن در نظر اشخاص در دوره‌های مختلف همیشه یکسان نبوده است . اگر نگاهی بعقب برقرون بیفکنیم که قرن حاضر را از آن روز که «جان» در مقابل مشتهای آهنین بارونها در رنیمید تسلیم شد ، جدا میسازد ، ممکن است ارزش مراحل را که منشورکبیر متدرجا و خرده خرده این اعتبار و حیثیت را کسب کرد ، معین نمود . البته این کار آسان نیست اما چنین بنظر میرسد که میتوان سه دوره جداگانه و متمایز از یکدیگر را تشخیص داد که در هر يك از آنها مزایای عمده منشور بنحوی مختلف ارزیابی شده است : گذشته حال و آینده و اهمیت منشور در نظر مردان سال ۱۲۱۵ آن چیزی نبود که در نظر تئوریسینهای امروزه قانون اساسی ، ارزش اصلی آنرا تشکیل میدهد . برای بارونهاییکه در رنیمید اجتماع کردند ، امتیاز و برجستگی منشور این بود که چیزی مفید و سودمند

و کومکی در آن حال جهت رفع مفاسد حال می باشد . منشور برای آنان آن چیزی نبود که در قرون بعد برای حقوقدانها و مورخین انگلیسی مثل شد ، یعنی مظهر ثابت و پایدار قوانین اساسی ، وستون و تکیه گاه آزادیهای انگلیس .

در نظر بارونها ، هریک از مواد منشور دارای ارزش و اعتبار بود از این لحاظ که تاحدی بی عدالتی و نادرستی موجود را برطرف می ساخت آنها چندان در این فکر نبودند که چه نفوذ و تاثیری در توسعه و تکامل آزادی اساسی در قرون بعد خواهد داشت . آن کس که ملك خالصه را در تیول داشت در زیر بار و تحمیلات روز افزون خراجها رنج میکشید . وجوهی که از او در مقابل معافیت از خدمات جنگی مطالبه میشد بر میزان و مقدار آن پیوسته افزوده میشد . وقتی که تیول را از پدر بارث میبرد مجبور بود که مبلغی ، بعنوان حقوق وراثت بپردازد ، و مقدار آن بسته بمیزان حرص و طمع «جان» میبود . اگر اراضی پدرش بواسطه صغر سن تحت قیمومت قرار میگرفت ، وقتی که بسن بلوغ میرسید میدید که رمقی از اراضی مزبور بجای نمانده ، ولم یزرع افتاده است . وقتی که میمرد ، زن و فرزندانش محکوم بپرداخت وجوهی هنگفت و ظالمانه بعناوین گوناگون میشدند . چنین کسی در منشور کبیر ، فقط درمان و علاج فوری این تلخیها و ستمها را جستجو میکرد ، همین تیولدار متوجه میشد که با بسط و توسعه خدعه آمیز مفاد بعضی از احکام پادشاهی ، حق قضاوت دادگاههای فئودالی را که پرسود و پرمفعت بود مورد تخطی و تجاوز قرار میدادند و اختیارات و قدرت او را در حوزه و قلمرو تیولش ضعیف مینمودند ، و نیز متوجه میشد که هر جا عدالت شاهی منفعت بخش است بطور نامنظم اجراء میشود ، و بیگانگان نوکیسه که «جان» پرجهیزترین زنان کشور را باز دواج آنها در آورده و پردرآمدترین مشاغل کشور را بآنها اعطاء نموده کاملاً آزاد بودند که از اختیارات وابسته باین مشاغل سوء استفاده نمایند . منشور کبیر در نظر بارونها پایان فوری این ستمها و بی عدالتیها و بی نظمیها و سوء استفاده ها بود .

دوره دوم

در دوران خاندان سلطنتی استوراتها ، تغییر بارزی صورت وقوع یافته بود . منشور کبیر که مدتی نسبتاً طولانی مورد فراموشی قرار گرفته بود ، بعد از آنکه نشان داد که میتواند مأمن و پناهگاهی برای دفاع از سوء استفاده از حقوق و امتیازات

سلطنتی استوارتها، از قبیل «چارلز» و «جس»، قرار گیرد، ارزش و احترام تازه‌ای در نظر ملت یافت و نیز در همین عصر، منشور کبیر وسیله و ابزار نیرومندی برای اصلاحات و تحولات در دست رهبران دسته اقلیت و مخالفین پارلمانی در مقابل حکومت استبدادی استوارتها، که سلطنت را ودیعه الهی و بالنتیجه منشاء حقوق خود را از خدا میدانستند، قرار گرفت و در واقع بصورت محکمترین رشته‌ای درآمد که گذشته و آینده را در ترقی و تکامل قانون اساسی و آزادی انگلستان یکدیگر میپیوست. بسیاری از موارد و شکایت بارونها در سال ۱۲۱۵، از بین رفته بود و دیگر وجود خارجی نداشت، و قرن‌ها پیش از شروع کشمکش با استوارتها بدست فراموشی سپرده شده بود، و خیلی از جمل و عبارات منشور دیگر قابل فهم نبود و همین موضوع بمخالفان و از آن جمله «کوک» فرصت داد که مواد متعدد منشور را بنحوی توجیه و معنی کنند که کاملاً با آمال و آرزوهایشان در پیشرفت آزادی و مشروطیت مساعد باشد، و باین طریق ارزش بزرگ منشور در نظر طرفداران آن در قرن هفدهم در نفوذ و تاثیر آن برآینده قرار داشت.

بنابراین غلط نیست اگر بگوئیم که دو منشور کبیر (یا دو جنبه از یک منشور) وجود دارد که هر کدام در زمان و دوره و محیط خود با ارزش بوده و خدمات گرانبهائی به رشد تئوریهای صحیح و سالم حکومت کرده - یکی منشور اصلی فئودالی و دیگری منشور تفسیرهای قرن هفدهم. بنابراین همچو بنظر میرسد که عظمت منشور، یا اقل قسمتی از آن، بآن اندازه که در نظر رهبران سیاسی و قضات و حقوقدانها و توده کامل مردم انگلستان در اعصار بعد جلوه گر بوده است، در نظر بانیان آن در سال ۱۲۱۵ نبوده است.

دوره سوم

در زمان ماکه نسل حاضر نعمت زیستن تحت بهترین حکومت مشروطه و ملی دنیا را چندان مهم تلقی نمیکند، و میراث خود را چیزی محقق و مسلم میدانند، دیگر بمنشور کبیر بعنوان یک مخزن سوابق برای انجام اصلاحات مورد احتیاج، توسل جسته نمیشود و ارزش عمده و اصلی آن، نفوذ و تاثیر بر حال نیست، چنانکه در ۱۲۱۵ برای مردم بود، و همچنین نفوذ و تاثیر آن برآینده نیست، چنانکه برای مردم ۱۶۲۸ یا ۱۶۸۸ این چنین بود، بلکه وسیله است برای پی بردن به گذشته و

زنده کردن آن ، بنابراین علاقه‌ای که امروزه به منشور کبیر نشان داده میشود از حیث علت و کیفیت ، بکلی با آنچه بر مردم قرن هفدهم تاثیر داشت متفاوت است ، و همچنین علل و موجباتی که موجب علاقه مردم قرن سیزدهم بمنشور کبیر بود ، با علل و موجبات امروزه یا قرن هفدهم اختلاف دارد ، و از این رو بکلی بیهوده است که صفت خاصی را بعنوان تنها منبع و سرچشمه شهرت منشور جستجو کنیم و بدنبال آن بگردیم .

منشور کبیر از این جهت کبیر است که قرن‌ها بعد از آنکه بانیان آن مرده و فراموش شده بودند ، بمنزله سپری درآمد که در پشت آن ، آزادی میتواند پناه گیرد ، و سنگر مستحکمی شد که دشمنان حکومت خودسری و استبدادی میتوانند در پناه آن از خود دفاع کنند . صرفنظر از تاثیر سودمند بسیاری از مقررات اصلی آن ، نفوذ و تاثیر روحی و اخلاقی منشور کبیر بطور استمرار در ترقی و رشد روحی ملی و بالنتیجه در استقرار و استحکام آزادیهای ملی دخالت داشته است . ارزش منشور کبیر در مدت هفتصد سالی که از پیدایش آن میگذرد ، پیوسته در تزايد بوده و در اینمدت سنن و آمال و آرزوها و اجتماعات ، بیش از پیش گرد آن تجمع یافته است .

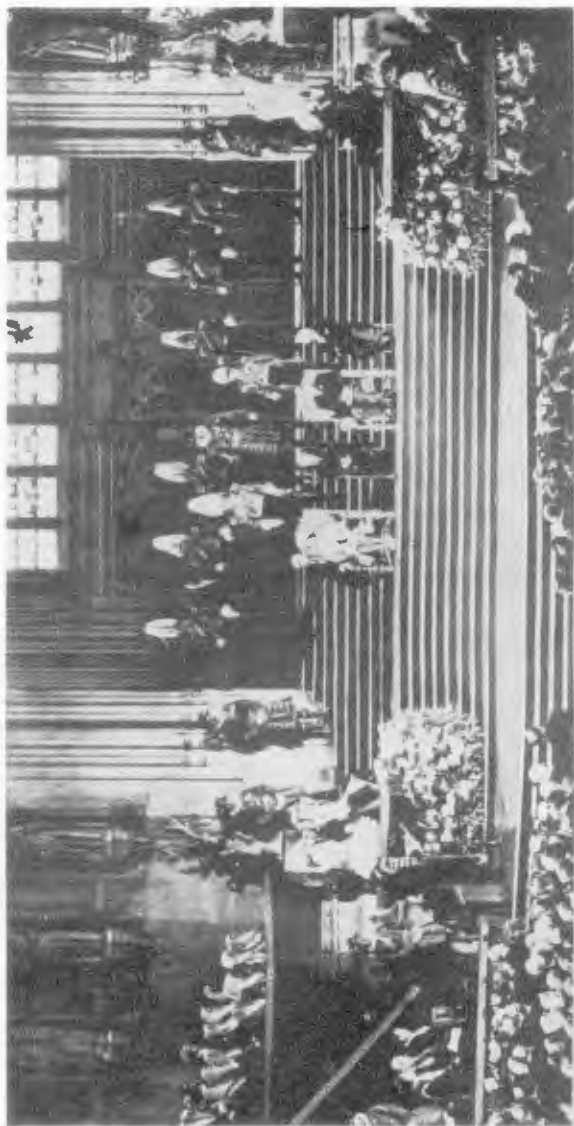
معذلك ، در سرلوحه فهرست مفصلی که از فضائل منشور کبیر برشمرديم ، يك مزيت و هنر بزرگ و اصلی قرار دارد که قبلا هم درباره آن تاکید کردیم و آن این است که پذیرفتن منشور از طرف پادشاه ، اعتراف براین بود که وی حکمفرمای مطلق نیست و قوانینی که اغلب از طرف او نقض شده بودند و اکنون سوگند بر اطاعت از آنها یاد میکند ، ارباب و آقای او هستند ، و که حقوق و اختیارات سلطنتی او بوسیله اصولی توصیف و محدود شده اند که از اراده و دلخواه پادشاهان مقدس تر است ، و که در صورت امتناع و خودداری از رعایت اصول مزبور ، اجتماع حق دارد که او را مجبور بمراعات آن کند . منشور کبیر ، این اصل و عقیده را که پادشاهان مسئول اعمال خویشند ، تاکید و تایید نمود ، و باین طریق راه را برای سلب مسئولیت از پادشاه و گذاشتن آن بدوش ووزرایش ، که باراده پارلمان مبعوث و از طرف ملت بر سر کار میآیند ، هموار نمود .

در پایان ، بیفایده نیست به بینیم که منشور کبیر چه درسهای باارزشی ممکن است برای مردان سال ۱۹۱۵ داشته باشد ، برای آن دنیای جدیدی که ما از میان

تاریکی ، اما با دل‌های سرشار از امید ، بطلوع آن بادقت مینگریم ، منشور کبیر درسه‌ای مهمی دارد که با صدای بلند و محکم بسمع همه میرساند . نقشی که منشور کبیر در انجام اصلاحات بادوام قرون گذشته بازی کرده است ، خودتایید و اندرزی راجع باین گفته مشهور «یواش اما مطمئن» می‌باشد و ارزش استدامه و اتصال و پیوستگی را در کلیه امور مربوط به پیشرفت و ترقی حکومت ملی ، می‌آموزاند منشور کبیر نشان می‌دهد که اگر بخواهیم کشور را بطور دائم در مقابل تجاوزات دشمن حفظ کنیم و ازدست ندهیم ، باید آهسته و بامالیمت و باتحمل رنج و زحمت ، آنرا بدست آوریم ، و بادقت و مواظبت ووجب بوجب ، آنرا در مقابل حمله متقابل و اجتناب ناپذیر دشمن ، که ممکن است آشکارا صورت گیرد و یا مخفیانه وزیرزمینی باشد سنگربندی نمائیم .



سید علی‌اکبر



Nearly 1700 people gathered in Westminster Hall to witness the Queen receiving addresses from the Lords and the Commons in a ceremony celebrating the 70th anniversary of Parliament.

جلسه یادبود هفتصدمین سال تاسیس پارلمان انگلستان

فصل یازدهم

تأثیر ماگناکارتا در دنیای امروز

۱- اهمیت آن در ایجاد قانون اساسی ایالات متحده امریکا

در هفتصدمین سال پیدایش ماگناکارتا در سال ۱۹۱۵ باوجود جریان جنگ اول جهانی جشن مفصلی در لندن گرفته شد. مهمترین موضوعی که مورد بحث قرار گرفت، تأثیر منشور کبیر در ایجاد قوانین ممالک متحده آمریکا بود، زیرا شکی نیست که فرمان سال ۱۲۱۵ «جان» در آمریکا بیش از سایر ممالک دنیا مورد استناد قرار گرفته و بیش از هر سند دیگر طی مدت هفت قرن سبب ایجاد و تکمیل قوانین قضائی و اساسی آن اقلیم شده است.

از آنگاه که درجزیره «رنیمید» مہرسلطنتی در ذیل منشور کبیر نهاده شد، نفوذ و تأثیر آن، تاچهار قرن، منحصر و محدود به جزایر بریتانیای کبیر بود، اما از قرن هفدهم که امپراطوری مستعمراتی بریتانیا رو بتوسعه گذاشت، جوامعی که بتقلید از انگلستان بوجود آمدند، سیستم قضائی و قوانین جزائی و حقوقی خود را از روی قوانین مشابه خود که از پارلمان مادره انگلستان گذشته بود تنظیم کردند. مهاجرین اولیه ای که بدنیای جدید رفتند، از همان اوان برای خود حکومت‌های محلی تشکیل دادند، و بجز «ماگناکارتا» که الهام بخش آنها بود قانون دیگری در دست نداشتند، و تا مادامی که مستقل نشدند مواد این منشور، در تمام شئون قضائی آنها مؤثر بود، و بعد هم که باستقلال رسیدند، قوانین اساسی خود را منطبق با آن تنظیم کردند.

برای پی بردن به نفوذ واقعی و تأثیر عمیق منشور در ایجاد قوانین اساسی ایالات متحده سه دوره کاملاً متمایز را باید مورد مطالعه قرار داد و تجزیه و تحلیل نمود:

اول - دوران مستعمراتی - که با صدور «فرمان ویرجینیا» در سال ۱۶۰۶ توسط جیمز اول شروع شده و در سال ۱۷۶۰ هنگام انقلاب امریکا ختم میشود .

دوم - دوران انقلاب و جنگهای استقلال ایالات متحده - که با معاهده پاریس در سال ۱۷۸۳ ختم شده ، و بموجب آن دولت بریتانیا استقلال کامل مستعمرات قدیم خود را برسمیت شناخت .

سوم - دوران موجودیت ایالات متحده تا امروز -

و هر کدام از این ادوار ، مستقیماً تحت نفوذ وقایع تاریخی انگلستان و علل مهاجرت افراد آن بدنیای جدید قرار میگیرند . اگر پیدایش قوانین و تکمیل آنها را تابع اصول تحول تدریجی بدانیم شکی نیست ، که قوانین اساسی آمریکا، تحت تأثیر چند قرن قوانین انگلیسی که بتدریج رو بتکامل رفته قرار گرفته است . در تمام مواد آنها ، اثرات انگلیسی بودن آنها واضح و هویداست . فراموش نشود که مهاجرین اولیه انگلیسی ، که در اوایل قرن هفدهم بدنیای جدید رو آوردند ، بجز ، ماگنا کارتا ، و قانون عرف ، قانون دیگری نمیشناختند . درحقیقت این قوانین را از دوران «تیودورها» بارث برده و همراه خود بامریکا برده بودند . دوران تیودورها و ماقبل آنها مستقیماً تازمان «جان» و صدور منشور کبیر مرتبط میشود ، و تمام سنن و روش قضائی ، چند قرن ، همراه این کوچ نشینها وارد دنیای جدید شد .

قرن هیفدهم - توسعه تجارتی و مستعمراتی بریتانیا از قرن هیفدهم شروع میشود . کمپانیهای بزرگ تجارتی از ابتدای این قرن با فرمان سلطنتی دست بکار شدند ، ولی مهمترین حوادث این قرن مبارزات پارلمان و دربار بود . چه هر کدام کوشش میکردند ، امتیازات خود را نگاهداشته و بدیگری تحمیل نمایند . سلاطین اولیه «استوارت» ، جیمز اول ، و «چارلز» اول کوشش کردند اختیارات پارلمان را محدود نموده و تفوق و برتری مقام سلطنت را بهر نحو شده بقبولانند . همین امر باعث مبارزه دامنه داری گردید که بالاخره بافتح و پیروزی پارلمان خاتمه یافت . در آمریکا - قرن هیفدهم دوران بسط و توسعه «کلنیا» بود . مبارزه آزادی و پارلمانی در انگلستان اثر خود را در این مهاجرنشینها ، بصورت پیشرفت سیاسی و تکمیل قوانین بروز داد ، و از همان ابتداء تاسیس کلنیا ، تشکیلات

حکومتی و قضائی انگلستان بزرگ بود، که در انگلستان جدید، در ماوراء بحار ریشه دوانید و بتدریج تمام مزایای حاصله از انقلاب برای کوچ نشینها امری مسلم و ثابت گردید، زیرا آنها هم خود را انگلیسی میدانستند، و هر تغییری که طی این قرن، در مملکت مادری پدید آمد، مستقیماً آثار خود را در کلنیها نشان داد.

طی این قرن ابتدا سلاطین خودخواه سلسله استوارت سعی کردند اختیارات پارلمانی را محدود نمایند، و وقتی که شکست خوردند، حکومت جدیدی بنام مشترک المنافع روی کار آمد، که بزودی مبدل به حکومت پشتیبانی عامه (۴) شد. و «کرامول» (۵) در رأس آن خود را خادم ملت میدانست. وقتی هم که مجدداً استوارتها حکومت مشروطه را اعاده دادند، در اثر انقلاب سفید سال ۱۶۸۸، حکومت پارلمانی برقرار شد؛ کوچ نشینها سیستم قضاوت و قوانین خود را، باتمام این تحولات تطبیق دادند. برای آنها بین انگلیسی اروپائی و انگلیسی امریکائی فرقی نبود. همه آنها یکسان از منشور کبیر، عریضه حقوق (۶) و قانون مصونیت جسمی (۷) و اعلامیه حقوق استفاده مینمودند. مابین تمام آنها منشور کبیر «جان» مهمترین سند آزادی هر فرد انگلیسی خواه در بریتانیای کبیر یا در کلنیهای ماوراء بحار تلقی میشد. طی مدت یک قرن و نیم، یعنی از ابتداء قرن هیفدهم تا شروع انقلاب، بتدریج کلنیهای امریکائی تبدیل به ایالات سلطنتی شدند. مقام سلطنت و پارلمان انگلستان هر دو با کنترل روزافزون، ارتباط خودشان را، با ساکنین دنیای جدید افزایش دادند. سیاست اقتصادی و سیاسی حکومت بریتانیا سبب توسعه این ایالات گردید؛ و در تمام این مدت قوانین عرفی انگلستان اساس قضاوت و محاکمات را در این ایالات تشکیل میداد. تا امروز هم وضع بهمین منوال ادامه دارد. قوانین عرفی امریکا و قواعد انصاف و عدالت رایج در آن مملکت، اساساً همان قوانین عرفی انگلستان میباشد. تشکیلات اساسی سه گانه امروزی امریکا مرکب از قواء مقننه و قضائی و اجرائی و مخصوصاً اختیارات نامحدود و قاطع دیوانعالی کشور، که هر آن میتواند، حتی قانونی را که از کنگره گذشته، باطل تلقی نماید زیرا با قانون مدون اساسی منافات دارد. مستقیماً، باید مربوط به حق مسلم آزادی افراد انگلیسی ناشی از «منشور کبیر» و «اعلامیه حقوق» دانست. و مثل اینست که باشیر آنها آمیخته و باخون آنها مزوج شده باشد.

(4) Protectorate

(5) Cromwel (6) Petition of Rights

(7) Habeas Corpus

تاریخچه تأثیر و نفوذ «ماگنا کارتا» در روی بسط و توسعه تاسیسات و سازمانهای حقوقی انگلیسی در امریکا فقط یکی از فصول و عناصر حقوق مدنی و جزائی در جوامعی هستند که از امپراطوری عظیم بریتانیا منشعب شده و یادرحال انشعاب هستند. ایالات متحده آمریکا هم از این اصل مستثنی نیستند و برای درک کافی تأثیر منشور کبیر در ایجاد قوانین متعارف آمریکا بایستی هر کدام از سه دورانی را که قبلاً ذکر کردیم مورد مطالعه دقیق قرار دهیم:

دوره اول

۱ - از همان آغاز، مهاجران انگلیسی، از لحاظ انگلیسی بودن خود، خویشان را در قوانین انگلیسیها ذیحق میدانستند. تمام نظامنامه‌ها و عرف‌وسنن قدیمی انگلستان را که روابط بین افراد و آزادیهای آنها را تأمین میکرد، برسر نوشت خود مقدر میدانستند، زیرا آنها هم رعایای تاج و تخت انگلستان بودند و زمانی که مبادرت به جلاى وطن نمودند، فقط از این رشته قوانین بااطلاع بودند؛ و در دادگاهها آنها را بکار بستند. هنگام تصویب لوایح جدیدی از آنها الهام گرفتند. تا جائی که کلیه اساسنامه‌ها، نظامنامه‌ها، و آئین‌نامه‌های کوچ‌نشینهای «زهاد» «پیوریتانها» (۸) (فرقه‌ای از پروتستانها که معتقد بزندگی ساده و عبادت‌بی‌آلایش هستند) در ایالت انگلستان جدید مزوجی از قوانین الهی و قوانین قدیمی مملکت مادر بود، و بتدریج عرف و عادات تازه ناشی از زندگانی کلنیها، بر آنها افزوده گشت.

ریش (۹) مولف کتاب‌های «قوانین عرفی انگلستان بین مهاجرین اولیه» و «تاریخ قوانین اساسی انگلستان» راجع باین موضوع چنین اظهار عقیده میکند: «مهاجران انگلیسی هنگام ورود بدنای جدید عقائد عمومی عدالت و آزادی را باخود بارمغان آوردند، و این عقائد و افکار نتیجه قرن‌ها مبارزه برای استقرار قانون در مملکت مادری آنها بود، همان قوانینی که آزادی آنها را تضمین میکرد و روابط عمومی بین افراد را برپایه عدالت استوار مینمود.»

چنینک (۱۰) مولف تاریخ ایالات متحده یکقدم بالاتر گذاشته و میگوید: «تا آنجائی که قوانین عرفی انگلستان مهاجران را از گزند حکومت مرکزی و

(8) Puritans

(9) Reinsch

(10) Channing

ضابطین سلطنتی حفظ میکرد، مانند حرز جواد و ارثیه پدری از آنها تبعیت میکردند، و هرگاه محل پیشرفت و آزادی آنها میشد، بدور میانداختند.

بدینترتیب در اوائل سلطنت «استوارتها»، «ماگناکارتا» همچنان که در انگلستان بزرگترین پناهگاه آزادیخواهان علیه استبداد «جیمز» اول و «چارلز» اول بود، بین مهاجران و کوچ نشینهای اولیه هم غالبترین تکیه گاه حق و عدالت محسوب میشد. بتدریج که قرن هیفدهم پیشرفت میکرد سایر فرامین و منشورهای بزرگ آزادی مانند «عریضه حقوق»، «قانون مصونیت جسمی» (قانونی که در کف حمایت آن هیچ قدرتی مگر با اجازه دادگاه، قادر نیست فردی را توقیف نموده یا بنحوی از انحاء آزار برساند) و «اعلامیه حقوق» و بالاخره «قانون وراثت» پادشاهی سال ۱۷۰۱ (۱۱) مکان و منزلت خود را در جوار ماگناکارتا باز کردند و مهاجرنشینها با استناد بآنها جان و مال و آزادی خود را محفوظ نگاهداشتند.

۲- اولین فرمان و اجازه کوچ نشینی در سال ۱۶۰۶ میلادی توسط «جیمز» اول از خاندان استوارتها صادر شد. با صدور آن عصر جدیدی در تاریخ مستعمراتی دنیای جدید و در حقیقت در دنیا شروع شد. این فرمان که سند مهمی برای مهاجران محسوب میشود، توسط حقوقدان معروف قرن هیفدهم، کولک (۱۲) تنظیم شده، و در آن پادشاه وقت قسمت عمده ای از نواحی کشف شده جدید را جزء متصرفات خود محسوب داشته و برای مهاجران همان امتیازات و حقوق اهالی اصلی انگلستان را قائل شده است. در اینجا قسمتی از این فرمان را برای پی بردن با اهمیت آن ذکر مینمائیم :-

«بدینوسیله برای خودمان، وارثان تاج و تخت، و اعقاب خودمان، اعلام مینمائیم که کلیه اشخاصی که رعایای ما محسوب میشوند، و در مستعمرات و مزارع دنیای جدید ساکن میشوند، و همچنین برای اولاد و اعقاب آنها که در این مستعمرات و مزارع تولد و نشوونما مینمایند، کلیه امتیازات، آزادیها، و مصونیتهایی که در سایر مستملکات و ممالک محروسه انگلستان موجود میباشد، بآنها هم تعلق میگیرد.»

اصل فوق بعدها در فرامین و اجازه نامه های سلاطین تکرار گردید. و در تمام طول قرن هیفدهم ضامن آزادی و تکیه گاه ساکنان و مهاجران دنیای جدید شد

و بزرگترین وجه امتیاز انگلیسیها از سایر ملل گردید . هریک از رعایای انگلیسی که پایبند وفاداری بسطان خود بود ، هنگام مهاجرت باین نواحی تازه کشف شده ، از تمام امتیازات فرمان جیمز اول برخوردار میشد .

در این میان چند فقره استثنائی قابل ملاحظه است . یکی از آنها اولین حکومت دنیای جدید بنام «حکومت پلیموت» بود که اختیارات و قدرت خود را مربوط به «پیمان می فلاور» (۱۴) میدانست . (می فلاور نام اولین کشتی است که مهاجران انگلیسی را بدنیای جدید برد .) و دیگری فرمان «ویلیام بن» (۱۵) در ایجاد ایالت معروف پنسیلوانیا در سال ۱۶۸۱ است . پن ، ایالت مزبور را در عوض قرضی که به «چارلز» دوم داده بود ملك طلق خود میدانست و بعنوان تیول دریافت کرده بود ، بنابراین برای ساکنان آنجا امتیازات اصلی انگلیسیها را قائل نبود . ولی در هر دو مورد چون نواحی ذکر شده جزء مستملکات شاهی محسوب میشدند ، بتدریج ساکنان آنها همان امتیازات و آزادیهای سایر نواحی را بدست آوردند . بقسمی که هنوز قرن هفدهم کاملاً پایان نرسیده بود ، که کوچ نشینها تمام فرامین سلاطین و اسناد قدیمی قوانین انگلستان مانند ماگنا کارتا و «عریضه حقوق» چارلز اول و اعلامیه معروف جیمز اول را مانند پیمانهای مقدسی که اساس روابط آنها را بنا مملکت مادری تامین نمایند جزء قوانین اساسی و عمومی هریک از ایالات تازه ایجاد شده خود نمودند . فرمانروایان بعد از جیمز دوم هم ، بر تمام فرامین خود ، حقوق و امتیازات و آزادیهای «ماگنا کارتا» را رسماً برای مهاجران دنیای جدید تکرار نمودند ، باینترتیب تمام آنها جزء لاینفک قوانین اساسی ایالات تازه ایجاد شده آمریکا گردید .

۳ - نکته مهم دیگری که در فرامین سلاطین قرون هیفدهم و هیجدهم دیده میشود اجازه مخصوصی است که بحکومت‌های محلی در تصویب قوانین تازه داده شده است بشرط آنکه این قوانین با قوانین انگلستان مغایرت نداشته باشد . برای مثال در فرمان ماساچوست سال ۱۶۹۱ توسط ویلیام سوم چنین ذکر میشود : «وما بعلاوه بحاکم و دادگاه عمومی اجازه و قدرت میدهیم که برای برقراری نظم و امنیت هر نوع قوانین عادلانه و معقولی را بشرط آنکه با قوانین حکومت ما در انگلستان مغایرت نداشته باشد وضع نموده و بموقع اجراء بگذارند.»

اجازه برای وضع قانون نتایج مهمی برای کلنیها داشت که مهمترین آنها پدید آمدن مجموعه‌ای از قوانین تازه بود که منحصرأ بحال کوچ‌نشینها مفید بود و اغلب آنها هم رونوشتی از قوانین عرف انگلستان محسوب میشد، و بعضی از آنها هم، قدمی فراتر گذاشته، از قوانین قدیمی مملکت مادری جلو افتادند. ولی در تمام مواد قوانین تازه از فرامین قدیمی، آراء دادگاههای انگلستان، و مخصوصاً مواد «ماگناکارتا» که پشتیبان آزادی و حقانیت بود الهام گرفتند. مطالعه قوانین اغلب کلنیهای انگلیسی دنیای جدید شامل بحث طولانی خواهد شد و ما برای مثال چند نمونه ذکر خواهیم کرد که در آنها از تمام یا از بعضی از مواد ماگناکارتا اقتباس نموده‌اند:

در ایالت ماساچوست که یکی از اولین حکومتهای محلی دنیای جدید در آن تشکیل گردید مدتها سر این موضوع بحث و گفتگو بود که چگونه مال و جان و ناموس کوچ‌نشینها را از دست حکام مستبد و قضاتی که دارای قوانین مدون نیستند حفظ کرد؟ «جان وینتروپ» (۱۷)، یکی از مورخین اولیه ایالات امریکا در کتاب «تاریخ انگلستان جدید» بتفصیل راجع باین موضوع داد سخن داده و میگوید: «بالاخره در مجمع عمومی دادگاههای ایالتی که در تاریخ ۲۵ مه ۱۶۳۶ تشکیل گردید همه توافق نمودند که مجموعه‌ای از قوانین بنام (مجموعه حقوق و امتیازات) که با کلام خدا و دستور عیسی و پیامبران پیش از او وفق دهد بنام قوانین ایالتی تنظیم گردد و بالتبلیغه مجموعه مزبور در سال ۱۶۴۱ بتصویب رسید و اساس «قوانین عرف» ایالت مذکور گردید.

هرچند «کلام خدا» سرلوحه «مجموعه حقوق و امتیازات» قرار گرفت، ولی در بسیاری از مواد آن «ماگناکارتا» الهام‌بخش این قوانین بود چنانکه در اولین فصل قانون جزای این مجموعه بتقلید از ماده سی و نهم ماگناکارتا چنین مشاهده میشود:-

«هیچکس را نمیتوان از حیات محروم نمود، افتخار و شرف و نام نیک هیچکس را نمیتوان برباد داد، هیچکس را نمیتوان توقیف کرد یا تبعید نمود، و یا مثله کرد، و یا بنحوی از انحاء تنبیه نمود، و یا از عیال و اولاد دور کرد، ضیاء و عقار و املاک هیچکس را نمیتوان ضبط یا مصادره نمود، و یا صرفاً بنام

قانون از او سلب کرد، و یا بنام حکام و فرمانروایان بوقیف کرد مگر با اجازه دادگاه و قانون».

در مورد اعدام و تبعید و قطع اعضاء باید دادگاه عمومی ایالتی هم رای داده باشد. از آن پس در هر موردی که اختلاف نظر پیش میآمد قضات دادگاهها و وکلای دادگستری مستقیماً بمواد ماگنا کارتا مراجعه مینمودند و اختلافات خود را حل میکردند.

دو ایالت «کنکتیکت» (۱۸) و «ردایلند» (۱۹) نیز مجموعه قوانینی تنظیم کردند که حافظ حقوق و امتیازات بود و دادرسی توسط هیئت منصفه را مانند دادگاههای انگلستان تجویز میکرد. در سرلوحه این قوانین باز ماده معروف سی و نه «ماگنا کارتا» مشاهده میشد که توقیف غیرقانونی و تنبیهات ظالمانه را منع میکرد. ایالت «هلند جدید» بعد از آنکه توسط «دوک آویورک» برادر «چارلز» دوم تسخیر و بنام «نیویورک» نامیده شد، در ۱۶۸۳ «فرمان حقوق و امتیازات» را از انجمن ایالتی گذراند. و در آن «محاکمه توسط هیئت منصفه» و بسیاری از مواد ماگنا کارتا و «عریضه حقوق»، و «قانون مصونیت جسمی»، را گنجاند. هرچند این «فرمان حقوق و امتیازات» هیچوقت بتصویب پادشاه نرسید، زیرا در بسیاری موارد برخلاف امتیازات سلطنتی و پارلمانی انگلستان بود، ولی مهاجران بعدی آنرا بعنوان پشتیبانی آزادی و قوانین اساسی خود نگاهداشتند.

ایالت مریلند (۲۰) یکقدم فراتر گذاشت و در ۱۶۳۸ لایحه ای گذراند که در آن «ماگنا کارتا» را جزئی از اجزاء قوانین ایالتی قرارداد ولی پادشاه وقت (چارلز اول) بعنوان اینکه آن لایحه برخلاف «اختیارات سلطنتی» است رد کرد.

ایالت کارولینای جنوبی در ۱۷۱۲ قوانینی از انجمن ایالتی خود گذراند که شامل یکصد و بیست و شش ماده قوانین قدیمی انگلستان و از جمله آنها مواد ماگنا کارتا بود و قاضی القضاات ایالتی بنام «ترات» رسماً اعلام نمود، که تمام مواد آنها را فوراً در دادرسیها بکار خواهد بست. ایالت کارولینای شمالی در ۱۷۱۵ همین قوانین را تصویب کرد.

یکی از بارزترین امثله ای که توجه قانونگذاران کلنیها را نسبت به «ماگنا کارتا» نشان میدهد اختلاف شدیدی بود که اواسط قرن هیفدهم در ایالت

«ویرجینیا» در گرفت. در این ایالت و در بعضی از ایالات دیگر موجی از مخالفت علیه وکلای دادگستری پدید آمد. مردم معتقد شدند که هر کسی میتواند، بلاواسطه در دادگاهها، از حق خود دفاع نماید. در سال ۱۷۵۶ و سال بعد در ویرجینیا قوانین ضد و نقیضی له و علیه وکلاء بتصویب رسید، ولی حاکم ایالت از تأیید آنها خودداری کرد و تصویب آنها را موکول بر رسیدگی توسط کمیته‌ای نمود، که مواد این قوانین را با متن «ماگنا کارتا» تطبیق نموده و در صورت عدم اختلاف، آنها را تأیید نمایند. چون در «ماگنا کارتا» چیزی علیه وکلاء دادگستری یافته نشد، وکلای مزبور بکار خود ادامه دادند.

تو شیخ لوا یح کوچ نشینها توسط حکام ایالات و یا رد آنها از امتیازات مخصوص سلطنتی بود، و این موضوع بر مهاجران گران می‌آمد، و اغلب عدم تصویب لوا یح، توسط حکام را، نادیده می‌گرفتند؛ و یا قوانین مشابه آنها را مجدداً می‌گذراندند. در موارد مختلفیه بماگنا کارتا استناد میکردند.

با مطالعه مختصری از تاریخ ایالات امریکا، این حقیقت واضح و مبرهن میشود، که در دوران انقلاب و استقلال، و هنگام مبارزه مهاجران علیه پارلمان و دربار انگلستان، بزرگترین هدف انقلابیون، بدست آوردن آزادی و بکاربردن قوانینی مانند «ماگنا کارتا» و سایر فرامین بزرگ تاریخی انگلستان برای حفظ این امتیازات بود.

۴ - این نکته قابل ملاحظه است که دیری نپائید که اصطلاح «ماگنا کارتا» بین کلنیها رواج یافت. چنانکه قبلاً اشاره کردیم «لایحه حقوق و امتیازات» «ماساچوست» در ۱۶۴۱ توسط «وینتروپ» شبیه «ماگنا کارتا» تنظیم شد. اعلامیه نیویورک در ۱۶۸۳ که بنام «فرمان آزادیها و امتیازات» (۲۱) نامیده میشود و همچنین «فرمان امتیازات» ایالت «پنسیلوانیا» که از سال ۱۷۰۱ تا ۱۷۷۶ مورد عمل دادگاههای این ایالت بود و از تمام قوانین دوران کلنی ایالات متحده معروفتر است از همین قبیل فرامین محسوب میشوند.

اولین دستورهائی که شرکت «ویرجینیا» خطاب به «سرجورج یاردلی» (۲۲) حاکم ایالت صادر میکند معروف به «منشور بزرگ» میباشد، که بدون تردید مهمترین سند قانونی ایالت مزبور محسوب میشود. بعضی آنرا شبیه «ماگنا کارتا» ی

دنیای جدید میدانند زیرا راجع بمالکیت اراضی آنجا دستورهای صریحی مقرر داشته است. در سال ۱۶۶۸ مالکان «کارولینای» شمالی بحاکم ایالت طبق قراردادی که معروف به «سند بزرگ مالکیت» (۲۳) است موافقت نمودند، که اراضی ایالت را، بین کوچ نشینهای جدیدالورود تقسیم نمایند. حقوقدانان این موافقت را نیز ماگنا کارتای کارولینا میدانند.

بتدریج در قرن هیفدهم مبارزات دامنه دار پارلمانی در انگلستان منجر بصدور «عریضه حقوقی» و «اعلامیه حقوق» (۲۴) گردید، و در تمام آنها حقوق و آزادیهای افراد، به بهترین وجهی تضمین میشد، حکومتهای محلی ایالات مختلف دنیای جدید، يك آنها را جزء قوانین اساسی مکتوب شده خود قبول نموده و بکار بستند. باینترتیب، ماگنا کارتا و اعلامیه حقوق، بوسیله انگلیسها با شیروخون مهاجران دنیای جدید ممزوج و باولین فرصت هنگام انقلاب استقلال حداکثر استفاده از آنها برای پیشرفت مقاصد آزادیخواهی خودشان نمودند.

۵ - آنچه تاحال راجع به «ماگنا کارتا» گفته شد مربوط به تأثیر آن در قوانین مدون کلنیها بود، ولی «ماگنا کارتا» اثر خود را در دادگاهها و دادرسیها و دعاوی و قوانین غیرمکتوب (عرف) بروز داده است. در یکی از دعاوی ایالت ماساچوست در سال ۱۶۸۷ وکیل مدافع از «ماگنا کارتا» برای حقانیت موکل خود استناد جست و قضات محکمه موافقت خودشان را اعلام نمودند. در اینجا ممکن نیست تمام محاکماتی را که در آنها «بماگنا کارتا» متوسل شده اند ذکر کرد، ولی بامطالعاتی که بعمل آمده «ماگنا کارتا» به چهار طریق در قوانین و محاکمات کلنیها وارد شده است.

اول در تنظیم لوایح ایالتی مانند «مجموع قوانین حقوق و امتیازات» ماساچوست (Massachusetts Body of Liberties) و «مجمع القوانين رودایلند ۱۶۴۷» (Rhode Island Code of 1647) و «فرمان حقوق و امتیازات نیویورک ۱۶۸۳» (New York Charter of Liberties of 1683).

دوم در دعاوی کلنیها که تمام مواد ماگنا کارتا مورد استناد قرار میگرفت. سوم در محاکمات کلنیها که با قوانین عرف انگلستان تطبیق مینمود.



کانادا - استرالیا وینوزیلند از ماگنا کارتا تجلیل میکنند

چهارم در صدور آراء قضات و هنگام طرح دعاوی که طرفین اغلب استناد به «حقوق هر رعیت آزاد مرد متولد در انگلستان» مینمودند .

۶ - آثار و شواهد بیشماری نشان میدهد که در مبارزات سیاسی و حقوقی «ماگناکارتا» و سایر قوانین انگلستان بزرگترین منابع و تکیه گاه مهاجران علیه فرمانروایان و نمایندگان حکومت انگلستان در کلنیاها بوده است . یکی از این نمونه ها ، در سال ۱۶۸۰ در نیویورک اتفاق افتاد :

ادموند اندروز (۲۵) حاکم ایالتی با اتهام اختلاس و سوءاستفاده بانگلستان فرا خوانده شد و قبل از مراجعت فراموش کرد حقوق گمرکی را تجدید نماید ، ولی مامور گمرک بندر، بنام ویلیام دیر (۲۶) مرتبا مطالبه عواید گمرکی مینمود ، تا جایی که ، کشتی یکی از بازرگانان را ، بعنوان عدم پرداخت ، مصادره نمود . بازرگان مزبور باستناد قوانین قدیمی انگلستان و «ماگناکارتا» «دیر» را تحت عنوان «مصادره غیر قانونی» ، و «بدعت و تغییر قوانین قدیمی مملکتی» ، تعقیب نمود و اعلام جرم کرد . کار دعوا بالا کشید و بانگلستان رفت و هرچند در آنجا بنفع «دیر» رای دادند و اندروز هم تبرئه شد ، ولی این محاکمه شباهت زیادی به مبارزات و انقلابات پیوریتنه‌ای اوائل قرن هفدهم انگلستان داشت ، و بقول «چنینک» محاکمه «دیر» اولین آثار انقلاب مستعمراتی آمریکائیا علیه انگلستان محسوب میشود .

اتفاق دیگری در ایالت ماساچوست هنگام حکومت «برنت» (۲۷) و «بلچر» (۲۸) در سال ۱۷۲۸ رخ داد . انجمن ایالتی برای نظارت در کار حاکم ، حقوق اورا سالیانه تعیین میکرد ، و این مطلب باعث نارضایتی حکام بود . برنت ، در پیامی بانجمن ایالتی بآنها تذکر داد که بایستی طبق «قوانین اساسی انگلستان» حقوق کافی برای تمام مدت حکومت او تصویب نمایند . نمایندگان در جواب حاکم از پیام خود او استفاده نموده و بنام انگلیسهائی که مشمول تمام فرامین و احکام انگلستان از زمان «استیوارتها» و «تیودورها» و حتی ادوارد اول وهانری سوم وماگناکارتا میشوند ، این حق را برای خودشان محفوظ داشتند که «موجب حاکم را فقط در اول هر سال مالی و آنها برای یکسال تصویب

(25) Edmund Andros
(28) Belcher

(26) William Dyer

(27) Burnet

نمایند». باینترتیب کوچ‌نشینها با استناد به ماگنا کارتا حقوق و امتیازات خودشان را در مقابل دعاوی حکام و تاج و تخت انگلستان تصریح و تایید نمودند. ورود کتب، رساله‌ها، اسناد و گزارشهای حقوقی و دعاوی در قرن هجدهم، بمستعمرات کمک بسیار مؤثری در جریان محاکمات و دادرسیها داشت. مابین این مطبوعات «ماگنا کارتا» و سایر قوانین اساسی انگلستان بیش از سایرین مورد نظر حقوق‌دانان و سیاسیون کلنیها بود، زیرا در تمام آنها از حقوق و آزادیهای افراد انگلیسی طرفداری شده بود. چنانکه اولین کتبی که در مستعمرات بطبع رسید بترتیب عبارت بودند از:

یک - «حقوق یک فرد انگلیسی» توسط هاوِلز (۳۱) در سال ۱۶۹۳. دو - «قوانین پارلمان» (۳۲) توسط «سومرز» (۳۳). سه - «امنیت و مصونیت جانی انگلیسیها» (۳۴) چهار - «حقوق و امتیازات یک انگلیسی یا میراث آزادمردان» (۳۵) در سال ۱۷۲۱ در این کتاب آخری تمام مواد ماگنا کارتا و متن اعلامیه حقوق و قانون مصونیت جسمی بتفصیل نوشته شده بود. دیری نکشید که در تمام کتابخانه‌های عمومی و خصوصی مجلدات کتب فوق زینت بخش سالنها گردید. متن چاپ شده ماگنا کارتا خیلی قبل از تواریخ فوق بدنیای جدید رفته بود. برای اولین مرتبه در سال ۱۶۴۷ حاکم ماساچوست برای (فهم بیشتری از قوانین) جزء سایر کتب حقوقی دو رساله از «کوک» را راجع به ماگنا کارتا به بوستون آورده بود. ویلیام پن معروف، موسس ایالت پنسیلوانیا، در سال ۱۶۸۷ در طبع جدیدی که از ماگنا کارتا و سایر منشورهای تاریخی انگلستان نمود در مقدمه مجموعه جدید خطاب بمهاجران چنین میگوید:

«بهوش باشید که سرسوزنی از امتیازات و حقوقی را که دارا میباشید از دست ندهید! فراموش نکنید که اجداد ما، برای بدست آوردن آنها فداکاری نمودند! همیشه بیاد بیاورید که از دست دادن این امتیازات بمراتب آسان‌تر از دوباره بدست آوردن آنهاست. «باین ترتیب متن منشور کبیر مهمترین سندی است

(30) Englishman's Rights)

(31) Hawles

(32) Lex Parliamentaria

(33) Somers

(34) The Security of Englishmen's Lives
the Freeborn Subjects' Inheritance

(35) English Liberties or

که در ایجاد سازمانهای سیاسی و حقوقی امروزه ایالات متحده امریکا موثر بوده است .

۸ - در ابتدای تاسیس کلنیا به پیروی از عقائد مذهبی سوء ظن شدیدی برضد ارباب قوانین ، قضات ، و وکلاء دادگستری حکم فرما بود . اغلب قضات مردمان عادی و بی اطلاع از قوانین بودند . ولی از قرن هیجدهم وضع تغییر کرد ، و حقوقدانان که در کانون وکلاء انگلستان یا دانشکده های امریکائی تحصیل کرده بودند زمامدار امور شدند ، و روز بروز در جریان سیاسی ایالت خود وارد گردیدند ، بقسمی که هنگام انقلاب استقلال و زمان تنظیم قوانین فدرالی و ایالتی همین وکلاء و قضات دادگستری بودند که مامور تنظیم قوانین مزبور شدند . شکی نیست که کلیه اطلاعات حقوقی آنها از انگلستان سرچشمه میگرفت چنانکه «وارن» (۳۶) یکی از مورخین حقوقدان امریکا در «تاریخ کانون وکلاء امریکا» میگوید :

«تأثیر وکلاء تحصیل کرده انگلستان در ایجاد کانون وکلاء امریکائی بینهایت زیاد است ، و چون این وکلاء باعرف و سنن حقوقی انگلستان تربیت شده بودند تمام عقائد آزادیخواهی و عدالت و انصاف را در قوانین و محاکمات کلنیا وارد کردند . و بالاخره هنگام انقلاب هم از پیشوایان و رهبران قوم گردیدند» . در جای دیگر وارن اضافه میکند «خدمات بی شائبه این حقوقدانان در نگاهداری پرچم آزادی و عدالت سبب شد که هنگام انتخاب نمایندگان برای امضاء «اعلامیه استقلال» (۳۷) از پنجاه و شش نفر نماینده بیست و پنج نفر آنها وکلاء سابق دادگستری بودند ، و از پنجاه و پنج نفر اعضاء کنوانسیون برای تنظیم قوانین اساسی فدرالی سی و یک نفر حقوقدان بودند که چهار نفر از اعضاء کانون وکلاء لندن و یکی هم تحصیل کرده آکسفورد بود . و بالاخره در اولین کنگره ایالات متحده ده نفر از بیست و نه نفر سناتور و هفده نفر از شصت و پنج نفر نماینده از وکلای عدلیه بودند .

دوره دوم

در انتهای دوران مستعمراتی ، اصول ماگنا کارتا ، جزء لاینفک اوضاع سیاسی و اجتماعی و حقوقی جوامع امریکائی شده بود . حکومت و اداره قضائی ایالات

تازه ، همه از آن الهام می‌گرفتند . در دوران انقلاب بین سالهای ۱۷۶۰ تا ۱۷۸۳ اختلاف عمده مستعمراتیها و حکومت انگلستان مربوط به تفسیر «قوانین اساسی انگلیس» بود . در دو سال آخر قبل از جنگ استقلال یعنی در سالهای ۱۷۷۵ و ۱۷۷۶ (که اعلامیه استقلال داده شد) مهاجران و مملکت مادری بشدت بر سر اصول و حقوق افراد انگلیسی باهم مباحثه و مناظره داشتند . کوچ‌نشینها خودشان را انگلیسی میدانستند و مخصوصا روی این نکته «اخذ مالیات بدون رضایت مالیات دهنده یا نماینده آنها جرم است .» تکیه میکردند و باستناد قوانین عرف انگلستان و اصول آزادی ماگنا کارتا و اعلامیه حقوق و سایر اسناد آزادیبخش قدیمی ، مدعی بودند که نمایندگان آنها بایستی در پارلمان و ستمینستر شرکت کنند .

از ده سال قبل از شروع بجنگ ایالات مختلف بوسائل گوناگون نارضائی خودشان را نسبت به پارلمان ، حکومت و سلطنت انگلستان ، ابراز میداشتند . در بمام اعلامیه‌ها و رساله‌ها علنا علیه پارلمان و دربار قلمفرسائی مینمودند و تمام تکیه آنها روی ماگنا کارتا و اسناد قدیمی آزادی بود . برای نمونه در اعلامیه‌های زیر :-

«بخشنامه ماساچوست سال ۱۷۶۸»

«قطعه‌نامه ویرجینیا سال ۱۷۶۹»

«اعلامیه و قطعه‌نامه اولین کنگره قاره‌ای ۱۷۷۴»

«اعلامیه ۱۷۷۵ مبنی بر وجوب و لزوم قیام مسلحانه»

و بالاخره «اعلامیه استقلال ۱۷۷۶»

مهاجران بعنوان افراد آزاد انگلیسی خود را مشمول تمام قوانین طبیعی انگلستان میدانستند . ملجا و پناه خود را حق آزاد زیستن قرار داده بودند . وقتی که پارلمان و دولت وقت مملکت مادری این حقوق را از آنها سلب نمود ، دست باسلحه بردند و انقلاب کردند . وقتی که بالاخره این مبارزات منتهی بجنگ شد و افراد خانه و مسکن خود را برای رفتن بمیدانهای جنگ ترك کردند ، دلیل فداکاری آنها برای بدست آوردن «حقوقی بود که هموطنان سابق آنها در اثر مبارزات دامنه‌دار بدست آورده ، و موفق شده بودند حکومتی ایجاد نمایند ، که طبق اصول قانون و مبادی ماگنا کارتا و اعلامیه حقوق و سایر اسناد قدیمی ایجاد نموده بودند» . کوچ‌نشینها هم خودشان را واجد همان شرائط میدانستند ، و بر علیه استبداد و ظلم

مقاومت مسلحانه نمودند. و جنگ بین آنها و دولت انگلستان برای بدست آوردن «میراث قانونی» یعنی ماگناکارتا بود که اجداد آنها پانصد و پنجاه سال پیش در جزیره رنیمید گرفته بودند.

انقلاب امریکا از هر لحاظ شباهت زیادی با انقلاب سال ۱۶۸۸ انگلستان داشت. در انگلستان انقلابیون اقتدار سلاطین را درهم شکستند، و حکومت پارلمانی را بجای آن برقرار کردند. در امریکا کوچ نشینها برضد پارلمان انگلستان قد برافراشتند، زیرا عقائد آنها راجع به تفسیر فرامین بزرگ مشروطیت و آزادی شباهتی با اعتقادات اعضاء پارلمان و حکومت انگلستان نداشت.

دورهٔ میم

انقلاب امریکا روابط ایالات جدید را از انگلستان قطع کرد. حکومت تازه که اساس آن بر ائتلاف و اتحاد ایالات گذاشته شده بود، تشکیل گردید. هر کدام از ایالات، علیحده و دولت مرکزی هم، قانون اساسی مدونی برای خودشان تنظیم کردند. حکومت ایالات متحده، از چهار جهت با حکومت معموله انگلستان تفاوت داشت، یکی در نوع ائتلاف دوم در داشتن قوانین مدون و نگاشته شده، سوم هماهنگی بین قوای مقننه و مجریه و قضائی کشور، و چهارم قدرت بی سابقه قضائی که میتواند هر قانون را که با قانون اساسی مغایرت داشته باشد بی اعتبار اعلان کند. باین ترتیب در مرحله اول چنین بنظر میرسد که اصول حقوقی امریکا بعد از تشکیل حکومت جدید بکلی با تاسیسات حقوقی و سابقه دار ولی غیرمدونی و نگاشته شده انگلستان شباهتی ندارد. ماگناکارتا و اعلامیه حقوق که در انگلستان تابع نظریات پارلمان است از یاد رفته است. ولی حقیقت غیر از این است، زیرا در قانون نگاشته شده و اساسی دولت مرکزی ایالات متحده امریکا و در «اعلامیه حقوق» هر یک از ایالات جداگانه همان مبادی آزادی و حقوقی آزاد مردان انگلیسی ناشی از ماگناکارتا و اعلامیه حقوق سال ۱۶۸۹ گنجانده شده بود. اگر در طرز ظاهری حکومت و تاسیسات آنها وجه تشابهی بین انگلستان و امریکا وجود ندارد ولی در «اعلامیه حقوق» که هم انگلیسها و هم امریکائیها آنرا بهمین نام مینامند هر دو مستقیماً بماگناکارتای سال ۱۲۱۵ بهم میرسند. با مطالعه مختصری از قوانین نگاشته شده و اساسی امریکا و

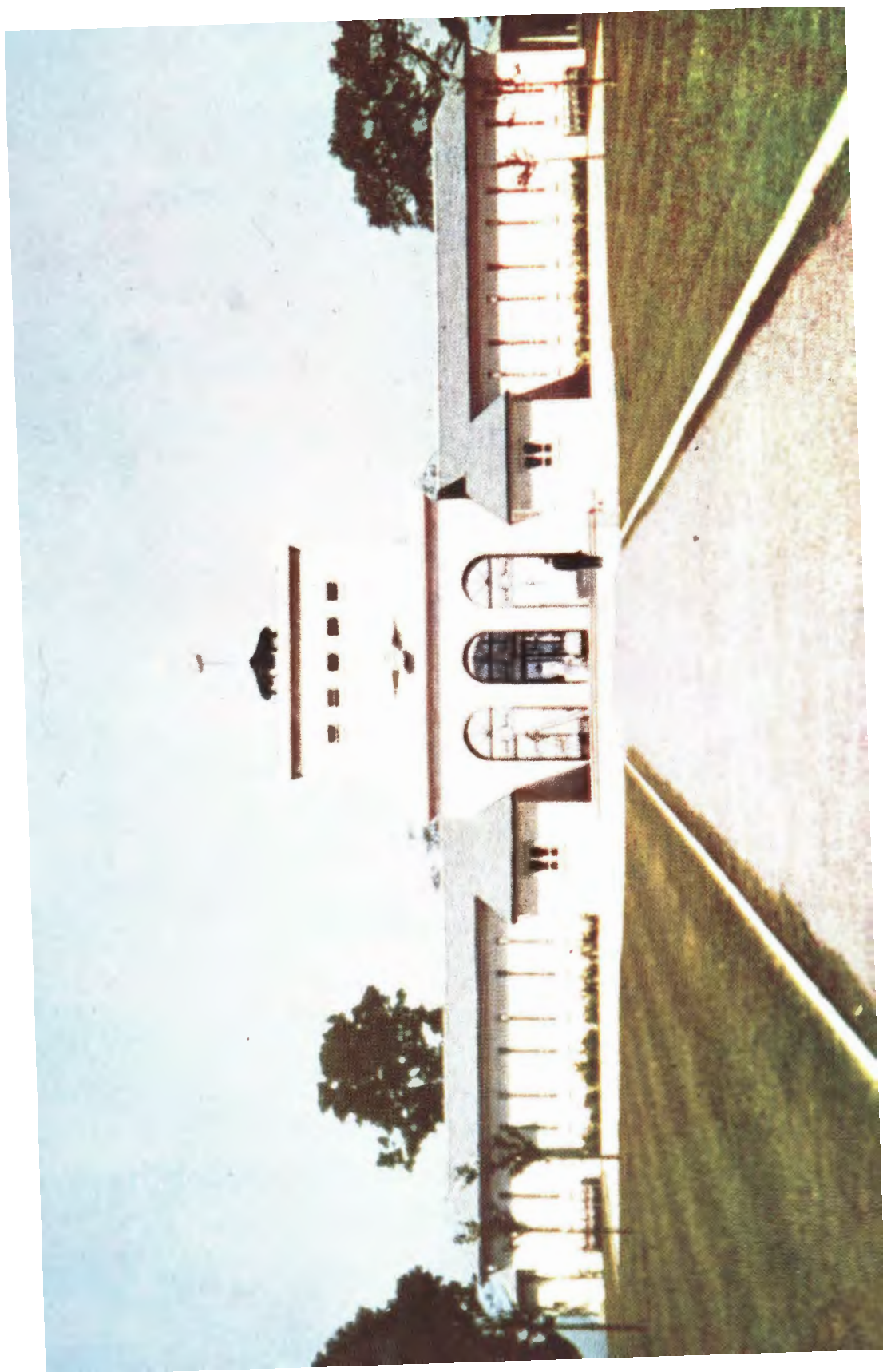
مقایسه آنها با فرامین بزرگ و قدیمی انگلستان به سه طریق میتوان وجه تشابه بین آنها را تعیین کرد.

۱- قوانین اساسی ایالات متحده زاده مستقیم فرامین سلطنتی دوران کلینها بود که خود آنها هم مربوط به منشورهای قدیمی میشدند. تقریباً در تمام قوانین اساسی سیزده ایالات اولیه، بعد از حصول به استقلال، مهمترین مواد آنها، مربوط به «مبادی آزادی و حفظ حقوق افراد بود» و چنانکه ذکر کردیم مجموع این اعلامیه‌ها را «اعلامیه حقوق» می‌گفتند، و بتدریج که ایالات جدیدی ایجاد میشد «اعلامیه حقوق» تازه‌ای برای خود تنظیم میکردند که به پیروی از ماده سی و نهم ماگنا کارتا، در مرحله اول، حفظ جان و مال و آزادی افراد علیه حکومت مستبد و مطلق‌العنان تأمین میکرد. هر چند عبارات این اعلامیه‌ها، در هر یک از ایالات، ممکن است متفاوت باشد، و عبارات آنها بایکدیگر فرق داشته باشند، ولی در اصل همه باهم شبیه بوده، و منبع الهام تمام آنها ماگنا کارتا و ماده سی و نهم آنست.

برای مثال در فصل شانزدهم قانون اساسی ایالت اوکلاهما (۱۹۰۷) ماده سی و نهم ماگنا کارتا باین عبارت تجدید شده است. «جان و مال و آزادی هیچ فردی را نمیتوان بدون انجام کامل تشریفات قانونی از او سلب کرد.»

۲- قوانین اساسی سال ۱۷۹۸ دولت ائتلافی و اصلاحی سال ۱۷۹۱ نیز زاده فرامین قدیمی کلینها و چکیده قوانین قدیمی انگلستان بودند. لرد بریس (۴۸)، یکی از حقوق‌دانان بزرگ، در این باره چنین می‌گوید: «قانونی میتواند کاملاً مورد اطاعت و احترام افراد قرار گیرد که قدیمی بوده، و بتدریج، و بمرور زمان، تغییرات لازمه را دیده باشد. قانون اساسی امریکاهم بهیچوجه استثنائی نیست و اصل و ریشه آن به ماگنا کارتا میرسد.» در همین قانون سال ۱۷۸۹ موادیست که پرداخت مالیات، بدون وضع قانون، توقیف افراد، بدون حکم دادگاه، و دادرسی بدون هیئت منصفه را منع مینماید وقتی هم که موا اصلاحی سال ۱۷۹۱ برآورده شد، آزادی حقوق افراد، در داخله ایالات در دولت فدرال، بیشتر تأمین شد و مردم تمام این امتیازات را بعنوان میراث قدیمی از قوانین انگلستان میدانستند.

ماده پنجم اصلاحی قانون سال ۱۷۹۱ بالصراحه می‌گوید «جان و مال و آزادی



هیچ فردی را نمیتوان بدون انجام کامل تشریفات قانونی از او سلب کرد. این مطلب بعدها چندین مرتبه تکرار شد و در ماده چهارده اصلاحی سال ۱۸۶۸ تجدید گردید و باین ترتیب ماده سی و نهم ماگنا کارتا ادامه پیدا کرد. اعلامیه حقوق سال ۱۶۸۹ انگلستان هم در ماده اول اصلاحی سال ۱۷۹۱ امریکا بصورت «کنگره نمیتواند قوانینی وضع کند که حق نوشتن عریضه افراد را برای تظلم و شکایت از آنها سلب نماید.» درآمد. و در ماده دوم اصلاحی همان قانون «حق حمله اسلحه افراد برای حفظ و حمایت ایالت «محفوظ مانده» و در ماده هشتم «وجه الضمان زیاد و بی رویه، جرمه بیجا، تنبیهات ظالمانه» موقوف شد.

تمام این مواد قانون اساسی ایالات متحده امریکا و قوانین اصلاحی آن از ماده سی و نهم ماگنا کارتا الهام گرفته اند.

۳ - انجام کامل تشریفات قانونی

چنانکه ذکر شد در ماده پنجم اصلاحی قانون اساسی سال ۱۷۹۱ ایالات متحده امریکا چنین آمده است. «جان و مال و آزادی هیچکس را نمیتوان (بدون انجام کامل تشریفات قانونی) از او سلب کرد، ملک هیچکس را نمیتوان بعنوان استفاده عمومی از او گرفت، مگر آنکه، بهای عادلانه آن پرداخت گردد.» و در ماده چهارده اصلاحی قانون اساسی سال ۱۸۶۷ مجددا تاکید شده است. «هیچ حکومتی نمیتواند قانونی وضع نماید که بموجب آن امتیازات و مصونیت های افراد امریکائی را از بین ببرد و یا اشخاص را بدون «انجام تشریفات کامل قانونی» از زندگی و آزادی و تملک مال خود محروم نماید، یا محافظت قانونی را نسبت به تمام افراد یکسان اجرا نکند. «هدف نهائی و کمال مطلوب این قوانین حفظ و حمایت افراد در مقابل حکومت های خودسر و مطلق العنان ایالات یا دولت مرکزی است.»

«انجام تشریفات کامل قانونی» آخرین و بزرگترین ارثی است که مردم امریکا از ماگنا کارتا بدست آوردند. چنانچه «دیلون» یکی از بزرگترین قضات امریکائی، در تفسیر دو ماده اصلاحی فوق الذکر چنین بیان میکند: «الفاظ و جملات دو ماده اصلاحی قانون اساسی امریکا مطلب تازه ای در بر ندارند، هر دو ماده اقتباس از ماگنا کارتا است، که مدت پانصد سال بزرگترین پناهگاه افراد آزادمنش انگلیسی بود و بهمین جهت مخصوصا وارد قانون اساسی شد تا آزادی و عدالت را برای تمام افراد، خواه سفید خواه سیاه، حلال زاده یا حرامزاده تعمیم و تامین نماید، بنا براین

جای تعجب نخواهد بود اگر این دوماده را متمم « منشور بزرگ » انگلستان بدانیم و آنها را مانند احکام خداوندی حفظ کنیم. »

مقصود از « انجام تشریفات کامل قانونی » چیست ؟ این جمله که بحسب ظاهر ساده بنظر میرسد ، بزرگترین مظهر دموکراسی و بالاترین آرمان نوع بشر در حکومت « مدینه فاضله افلاطونی » است. در ممالك مختلف و ادوار متفاوت فلاسفه و حقوق دانان معانی مختلف برای اینجمله قائل شده اند . « كوك » حقوقدان انقلابی قرن هفدهم انگلستان (انجام کامل تشریفات قانونی) را به ماده سی و نهم ماگنا کارتا انطباق داده و میگوید : « مقصود از آن همان قانون ملك و یا همان است که به لاتین *Perlegem Terrae* میگویند و در ماگنا کارتا واضحا چنین بیان شده است :

« هیچ آزادمردی نباید توقیف یا زندانی شود ، یا از تصرف در اموال خود محروم گردد ، یا از وی حفاظت قانون و حقوق اجتماعی سلب ، یا تبعید شود ، یا بنحوی از انحاء از بین برده شود ، و نه ما علیه او اقدام ، و سپاه اعزام نمائیم ، جز با قضاوت و رای اکفاء او و بوسیله قانون کشور . »

No free man shall be taken, or imprisoned, or disseized, or owtlawed, or exiled, or any wise destroyed, nor shall we go upon him, nor send upon him, but by the lawful judgment of his peers, or by the law of the land.

ماده سی و نهم ماگنا کارتا در امریکا و انگلستان یکسان عمل نمیشود ، و همین جهت هم « انجام کامل تشریفات قانونی » در این دو مملکت دموکراتیک متفاوت است. در انگلستان از ماگنا کارتا ، و مخصوصا ماده سی و نهم آن بیشتر برای محدود کردن قوای مجریه و قضائی استفاده شده و قوه مقننه یعنی پارلمان آن مملکت تا امروز هم حق تعبیر و تفسیر قوانین را برای خود محفوظ نگاه داشته ، زیرا که انگلستان مملکتی است که قانون اساسی آن نگاشته نشده است . امریکا با قانون اساسی مدون و نگاشته شده خود اختیارات قوای مجریه و قضائی و مقننه را کاملاً محدود ننموده و تغییر و اصلاح این اختیارات را طبق شرائط آئین نامه مخصوصی از امتیازات تمام افراد ملت قرار داده است . بقول « ویلوبی » (۴۰) مورخ و حقوقدان امریکائی « مقصد عمده از داشتن قانون اساسی مدون و نگاشته شده در امریکا محدود نمودن در « چهارچوب

قانون» و حمایت و مصونیت آنها از تعدیات و خودسری اولیاء امور و هوی و هوس حکام مستبد ظالم است، تا نتوانند بهیچ عنوان مگر «با اجراء کامل مقررات و قوانین» املاک مردم را بدون پرداخت غرامت عادلانه، آزادی و حیات افراد را، مگر با دلائل محکم قانونی، از آنها سلب نمایند.

اختلاف دیگری که تفسیر مواد ماگنا کارتا در انگلستان و امریکا تولید نموده مربوط به اختیاراتی است که در دو مملکت بقوای سه گانه مملکتی دادند. در انگلستان ماگنا کارتا را بارونها با اعمال زور از پادشاه وقت بدست آوردند و بعنوان ضمانت پایداری علیه تعدی ستم سلاطین نگاهداشتند، در حقیقت با صدور فرمان «منشور کبیر» اختیارات سلطنتی به «پارلمان» منتقل گردید. پارلمان میتواند با ایجاد هر نوع قانونی حکومت نماید. هنگام گرفتن ماگنا کارتا بهیچ وجه بخاطر بارونها نمیرسید که (پارلمان) هم ممکن است باتصویب قوانینی «املاک مردم را مصادره نماید» و یا حتی لوایحی را تصویب کند که برخلاف عقل و منطق و عدالت باشد، چنانکه در تاریخ پارلمانی انگلستان بکرات از این نوع قوانین گذشته است. بالنتیجه ماگنا کارتا در انگلستان فقط در قوای اجرائیه و قضائی موثر میباشد.

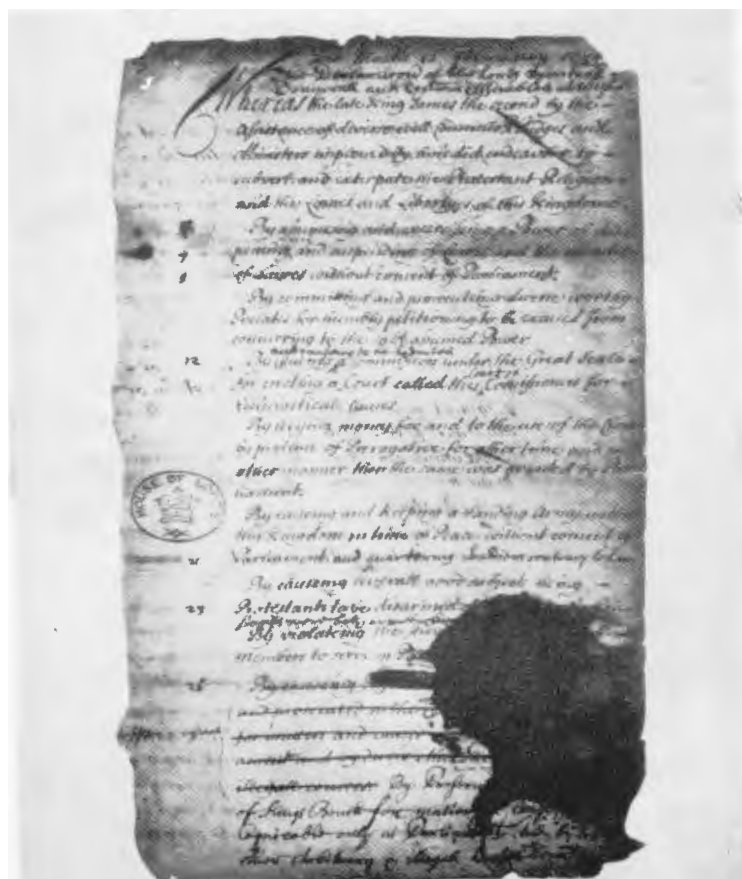
در امریکا بعد از برقراری حکومت فدرال چون مهاجران و انقلابیون از دولت و پارلمان انگلستان صدمات زیادی دیده بودند قانون اساسی خود را بنوعی تنظیم کردند که حقوق و آزادی آنها را حتی علیه زیاده روی و تعدی و خودسری نمایندگان منتخب خودشان هم محفوظ نگاهدارند. باین ترتیب ماگنا کارتا وارد «اعلامیه حقوق» امریکا بطرز دلخواه ساکنین آنجا گردید و رنگ امریکائی بخود گرفت، و در هر سه قوای مجریه و مقننه و مخصوصا قضائیه تاثیر گذاشت. لذا جای تعجب نیست اگر دیوان عالی کشور مرکب از نه تن از قضات عالی رتبه میتواند حتی قوانین مصوب کنگره را که مخالف قانون اساسی یا عقل و منطق و عدالت و یا بهرنحوی علیه مصالح و منافع مردم باشد «و بو» (Vato) نمایند.

نتیجه

گذشته از تمام مطالب ذکر شده و تاثیر ماگنا کارتا در تنظیم و ایجاد قوانین اساسی ایالات متحده «منشور کبیر» اهمیتی بالاتر و والاتر از یک سند تاریخی دارد.

ماگناکارتا بعنوان کمال مطلوب ، وهدف غائی دموکراسی نه فقط در امریکا بلکه در تمام ممالك مشترك المنافع ودرین سایر مردم تشنه آزادی و مشروطیت رسوخ نموده . چندی پیش بود که مردم ترکیه ازاین فرمان بزرگ بعنوان اولین سند آزادی و دموکراسی بجلیل نمودند . در پانزدهم ماه ژوئن امسال (۱۹۶۵) هم حکومت، پارلمان و مردم انگلستان، هفتصد و پنجاهمین سال صدور ماگناکارتا و هفتصدمین سال شروع پارلمان را جشن گرفتند و در فصل بعد و خاتمه این کتاب شرح مختصری از جریان آنها و همچنین نفوذ و تأثیر ماگناکارتا در سایر ممالك مشترك المنافع بنظر خوانندگان محترم خواهد رسید .





The Declaration of Rights of February 1689 ranks with Magna Carta as one of the two supreme constitutional documents of English history. Drawn up by the Commons and amended by the Lords, it caused a heated discussion during which it may well be that a bottle of ink was upset on the document. It asserted the historic rights of the people, including freedom of speech in parliamentary

debates. It was accepted by the Prince and Princess of Orange as the terms under which they could ascend the throne. As a result they were proclaimed the same day. King and Queen jointly. Later in the year the main terms of the Declaration were incorporated in the Bill of Rights

اعلاميه حقوق سال ۱۶۸۸

۲- نفوذ منشور کبیر در جزایر بریتانیای کبیر و ایرلند

چنانچه در دیباچه این کتاب مذکور شد حکومت دموکراسی و مشروطه امروزی انگلستان معلول تحول تدریجی هفتصد و پنجاه سال و فراز و نشیب و مبارزات دامنه دار ملت علیه بیدادگری و خودسری بوده است. طی این مدت طولانی قوانین، فرامین و اسناد زیادی بوجود آمده، والی هیچکدام بپایه «ماگنا کارتای ۱۲۱۵» و اعلامیه حقوق ۱۶۸۹ نمیرسند. بنابراین راه اغراق نییموده ایم، اگر این دوسند را ستونهای اصلی بنای مجلل حکومت قانون و مشروطه انگلستان محسوب نمایم.

چهار نسخه اولیه موجود منشور همانهایی هستند که شاه جان علیرغم میل باطنی خود در پانزدهم ژوئن ۱۲۱۵ در «رنمید» بامهر بزرگ سلطنتی مهور نمود و بلافاصله پس از رهایی ازدست بارونها، آنرا بی اعتبار اعلام کرد. خوشبختانه مرگ جان در سال ۱۲۱۶ و سلطنت فرزند صغیرش بنام هانری سوم سبب شد که نایب السلطنه وقت، ویلیام مارشال معروف درهمین سال منشور جان را بنام پادشاه جوان دوم مرتبه صادر و تایید نماید. در سال بعد، ۱۲۱۷، از روی اساس فرمانهای سالهای ۱۲۱۵ و ۱۲۱۶ دو فرمان صادر گردید، یعنی در حقیقت منشور «رنمید» بدو قسمت تقسیم و برای هر کدام، فرمان جدیدی از طرف نایب السلطنه و بنام هانری جوان نوشته شد. این دو فرمان بنامهای «فرمان آزادیها» و «فرمان جنگل» معروف هستند. طولی نکشید که در نهمین سال سلطنت هانری سوم، وقتی که او بسن بلوغ رسید و شخصاً زمام امور را در دست گرفت، و احتیاج بوضع مالیات جدیدی پیدا کرد، در سال ۱۳۲۵ مجدداً هر دو فرمان را صادر و تایید کرد و از همین تاریخ بود که نام آنها را «ماگنا کارتا» و کارتا دوفارستا گذاشتند. (Carta De foresta)

بعد از هانری سوم، پسرش ادوارد اول، در نتیجه مناقشه ای که با مالکان بزرگ پیدا کرد، مجبور شد که منشور سال ۱۲۲۵ را بنام و عنوان کامل «منشور بزرگ امتیازات و آزادیهای انگلیس» یا بانگلیسی در سال ۱۲۹۷ صادر نماید. از این تاریخ

بعد « منشور کبیر » احتیاجی بتجدید صدور نیافت. ولی هر زمان که پادشاهی جدید تاجگذاری مینمود ، اعضاء پارلمان طی عریضه‌ای تأیید آنرا خواستار میشدند و سلاطین وقت هم موافقت خود را اعلام مینمودند. رویهمرفته منشور طی دوست سال ، پنجاه و پنج مرتبه از زمان هانری سوم تا هانری پنجم بتأیید شاهان انگلیس رسید . آخرین مرتبه منشور در سال ۱۴۱۶ تأیید شد ولی در فرامین و اسناد سالهای ۱۴۲۹ و ۱۴۴۲ و ۱۴۷۲ نیز ذکری از منشور دیده میشود. در تمام دوران سلطنت « تیودرها از « منشور کبیر » خبری نیست . در زمان استیوارتها مجددا در سال ۱۶۲۸ هنگام تقدیم « عریضه حقوقی » و انحلال « دادگاه اختصاصی معروف بستاره » در سال ۱۶۴۱ بعضی از مواد منشور مورد استناد قرار گرفت .

منشور کبیر در اواخر قرن پانزدهم برای اولین مرتبه به لاتین بطبع رسید ، و نسخه‌ای که از روی آن چاپ انجام گرفت و انتشار یافت همان منشور سال ۱۲۹۷ ادوارد اول است . در قرن شانزدهم (۴۳) منشور را بانگلیسی ترجمه نموده ، آنرا فصل بندی کرده انتشار داد ، ولی کسی که منشور سال ۱۲۹۷ را توأم با اسناد قدیمی قوانین انگلستان یکجا جمع‌آوری نموده و بطبع رساند « سر ادوارد کوک » (۴۴) قاضی القضاات معروف جیمز اول است که بواسطه آزادی خواهی از شغل خود مستعفی شد ولی در سال ۱۶۴۲ بدستور « پارلمان طولانی » تمام اسناد و قوانین رادر چهار جلد بنام « اساس قوانین انگلستان » جمع‌آوری نمود و منشور کبیر را در جلد دوم آن قرارداد. در قرن هیجدهم « سرویلیام بلاکستن » (۴۵) ، در سال ۱۷۵۹ طی مجموعه‌ای عظیم که شباهت زیادی به دائره‌العارف قوانین دارد ، « منشور بزرگ » و « منشور جنگل » را برای اولین مرتبه طی این مجموعه تمام نسخ « منشور کبیر » سالهای ۱۲۱۵ و ۱۲۱۶ و ۱۲۱۷ و ۱۲۲۵ علیحده چاپ و بهمه آنها نام « ماگنا کارتا » داده است. در قرن نوزدهم منشور سال ۱۲۹۷ ادوارد اول برای اولین مرتبه در سال ۱۸۲۰ رسماً جزء « اسناد کشور » درآمد و در آخر همین قرن بسیاری از مواد آن که کهنه و دیگر موردی نداشتند از گردونه خارج شدند و بقیه مواد ، که تا امروز بقوت خود باقی هستند شامل نه عدد از منشور ادوارد اول هستند که برای آخرین مرتبه در سال ۱۹۵۰ تحت عنوان « تجدید نظر در اسناد » چاپ و منتشر شدند .

ماگنا کارتا بصورت قوانین امروزی - آنچه اهمیت « ماگنا کارتا » را در جامعه

(43) Tottel

(44) Sir Edward Coke

(45) Sir William Blackstone

دموکراسی انگلستان زیاد میکند، اینستکه منشور اولین نشانه ومبداء «حکومت توسط قانون» در آن جزیره محسوب میشود. کلمات «آزادیا» (Liberties) و «امتيازات» (Privileges) مذکور در «منشور کبیر» درحقیقت همان کلمه فرانسوی (Franchise) یا معافیت از قید و بند است که بصورت قانون کشوری درآمده است، قانونی که بدون آن آزادی مفهومی ندارد و ادامه حکومت مشروطه منحصر ب بستگی به رعایت واحترام آن توسط تمام افراد، خواه پادشاه خواه اشراف و خواه مردمان عادی دارد ماگنا کارتا، این عقیده و مرام را در انگلستان بوجود آورد که قدرت یعنی «حکومت قانون» و هیچ فردی خواه پادشاه یا وزراء و یا اشخاص عادی مافوق قانون نیستند. بهمین جهت بود که نمایندگان پارلمان مدت دویست سال لایق قطع تاکید و تایید و تکرار منشور کبیر را خواهان بودند.

اگر بنا بود امروز مواد ماگنا کارتا بصورت لوایح قانونی تنظیم و برای تصویت بمقامات مقننه تسلیم میشد، باید آنرا طی چهار لایحه مجزا نوشته و پس از بحث بتصویب میرساندند. این چهار لایحه عبارت بودند از :

۱ - ماده واحده مربوط به حفظ حقوق و امتیازات کلیسای انگلستان. این همان بنداول از ماگنا کارتای شاه «جان» است که تا امروز هم بقوت خود باقی مانده و پارلمان انگلستان هم بکرات آنرا تایید کرده است. روحانیون هفتصد و پنجاه سال قبل این ماده را برای جلوگیری فرمانروایان از دخالت در امور کلیسا و مخصوصا تجاوزات آنها بموقوفات مذهبی تنظیم نمودند. بعدها همین بند اول از منشور کبیر برای بدست آوردن استقلال کلیسای انگلستان از دربار پاپ مفید افتاد.

۲ - لایحه مربوط بخدمات و امتیازات فئودالها در مقابل مقام سلطنت. این لایحه میبایستی دارای چهارده ماده باشد، که هیچکدام از آنها امروز مورد ندارند، زیرا روابط تابعیت و متبوعیت که از شرائط لازم دوران ملوک الطوائفی بود از سال ۱۲۹۰ بواسطه ادوارد اول که یکی از بزرگترین سلاطین انگلستان محسوب میشود بکلی تغییر یافت از سال ۱۶۴۵ نیز، بکلی، و برای همیشه، ملغی شده و از انگلستان رخت بر بست.

۳ - لایحه مربوط باجاء قانون و عدالت که حقا باید دارای چهارده ماده باشد. امروز فقط سه مواد آن مورد عمل و بقوت خود باقی مانده اند، و مهمترین

آنها همان بند سی و نهم از ماگنارکا است که در این کتاب بتفصیل از آن بیان رفته و تجزیه و تحلیل شده است .

۴ - بقیه مواد که شامل نه عدد شده ، و باز فقط پنج تای آن امروز مورد عمل بوده و بآنها استناد میشود . مهمترین ماده لایحه اخیر بند چهل و یکم از منشور است که آمدورفت آزاد بازرگانان را از بنادر انگلستان تامین نموده، و باین طریق بتجارت و اقتصاد آن مملکت کمک زیادی مینماید .

۳- تأثیر ماگنا کارتا در سایر کشورهای مشترک المنافع

بانهایت تعجب باید متذکر شد که «منشور کبیر» باسکاتلند برده نشد، ولی بهولز و ایرلند برده شد. در ایرلند ماگنا کارتا بنام «ماگنا کارتای ایرلند» نامیده شد و اقتباسی از منشور سال ۱۲۱۶ هانری سوم است.

در سایر ممالك ماوراء بحار و مستملكات و مستعمرات و كلنیهای انگلستان، هر جا كه انگلیسها رفتند، قوانین و اسناد تاریخی خود را همراه بردند. تمام ایالات كانادا باستثناء كبك (۴۶) و استرالیا و زلاند جدید مواد منشور را كه بازندگان سیاسی آنها وفق میداد وارد قوانین اساسی خود كردند.

در كانادا تا این اواخر یعنی در سال ۱۹۶۰ كه مجدداً «لایحه حقوقی» جدیدی را گذراندند در سر لوحه آن بند سی و نهم از منشور را قرار داده و باین ترتیب آنرا شروع میکنند:

«بدین وسیله اخطار و اعلام میشود كه تمام حقوق انسانی، آزادیهای اولیه، یعنی حق مسلم افراد بزندگی، آزادی و مصونیت مالی و جانی، همیشه در كانادا محترم بوده و از این بعد هم محترم خواهد ماند. تمام افراد بدون كوچكترین تبعیض نژادی، ملی، مذهبی یا جنسی، منحصرأ با (رعایت كامل قانون) بدادگاه احضار شده و مورد دادرسی قرار میگیرند.»

وقتی كه در سال ۱۸۶۴ نمایندگان مختلف «كلنیهای امریکای شمالی» متعلق بانگلستان در جزیره «پرینس ادوارد» اجتماع نموده و اتحادیه ایالات «كانادا» را اعلام نمودند. نفوذ ماگنا کارتا بود كه آنها را بیکدیگر پیوند میداد. در استرالیا و زلاند جدید و افریقای جنوبی تمام تاسیسات قانونی انگلستان بنحوی كه باوضع زندگانی آنها تطبیق نماید، اقتباس شده است. حقوقدانان و قضات آنها یا در دانشگاههای انگلستان تحصیل کرده و یا از دانشگاههای خودشان (كه اقتباسی

از دانشگاه‌های انگلستان است) دیلم گرفته‌اند. در هر حال، در تمام این ممالک که امروز مستقل شده و روزی جزء کلنی‌ها و مستملکات انگلستان بودند، طرز دادرسی، محاکمه توسط هیئت منصفه، و خلاصه «حکومت توسط قانون» را از انگلستان بارث برده و درهمه جا «ماگناکارتا»، و بند سی و نهم آن وارد قوانین اساسی آنها شده است.

در سایر کلنی‌ها و مستملکات امپراطوری قدیم انگلستان - امروزه اغلب

مستملکات مستقل شده ولی جزء ممالك مشترك المنافع باقی ماندند. در اغلب آنها، بلافاصله پس از رسیدن با استقلال، و تنظیم، «اعلامیه‌های حقوق» بند سی و نهم از ماگناکارتا را جزء قوانین مدون خود قرار دادند. در «برمه» در سال ۱۹۴۷، این بند باین صورت «هیچ فردی را نمیتوان از آزادی، از حق سکنی، یا از مالکیت محروم نمود»، مگر اجازه قانون «جزء قانون اساسی نمودند.

قانون اساسی سال ۱۹۵۰ هندوستان دارای «اعلامیه حقوق» وسیع‌تر و مفصل‌تری است و بند سی و نهم ماگناکارتا در ماده بیست و یکم قانون اساسی آنها باین شکل منعکس شده است:

«هیچ شخصی را نباید از زندگی یا آزادی فردی محروم نمود مگر با تشریفات قانونی.»

اعلامیه حقوق هندوستان با تغییرات و اضافات بیشتری در سال ۱۹۵۶ وارد قوانین اساسی پاکستان و در سال ۱۹۵۸ وارد قوانین اساسی مالایا گردید.

امروزه در «گامبیا» (Gambia)، «غانا» (Ghana)، و نیجریه (Nigeria)

و سیرالئون (Siera Leon) و زامبیا (Zambia) و در سایر کلنی‌های قدیم افریقای انگلستان تاسیسات پارلمانی و حقوقی بهمان نحو که انگلیسها برقرار کرده بودند، باقی مانده، و اگر مردمان این ممالك از زندگی نسبتاً مرفهی برخوردار بوده و طرز دادرسی و محاکمات آنها بر پایه و اساس عدالت و انصاف قرار دارد، باید بمنبع و مبداء آن، که همان بند سی و نهم ماگناکارتا است مراجعه نمود.

۴- ماگنا کارتا و پارلمان

در «منشور کبیر» سالهای ۱۲۱۵ و ۱۲۲۵ جمله‌ای که ارتباطی به پارلمان داشته باشد، دیده نمی‌شود. موسسه‌ای بدین نام هنوز در آن تاریخ وجود نداشت، معذالك محققین معتقد هستند که مواد دوازدهم و چهاردهم منشور شاه‌جان‌رامیتوان مبداء و اساس پارلمان قرار داد. زیرا در این دو بند پرداخت «جریمه معافیت از خدمت سربازی» را موکول به رضایت و تصویب «شورای مملکتی» (Common Counsel of the Kingdom) مینماید. شورای مملکتی هم، بادستور صادره از طرف مقام سلطنت، مرکب از اسقفها، کشیشها، ارلها، بارونهای بزرگ، بانضمام مستاجرین املاک خالصه، که توسط شریفها و کارگزاران احضار میشدند، تشکیل میشد بدین ترتیب مقدمات احضار و تشکیل شورائی فراهم آمد، و برای پارلمان سابقه‌ای شد. در سال ۱۲۲۷ برای اولین مرتبه نمایندگان استانها و در سال ۱۲۳۷ نمایندگان شهرستانها بشورای مذکور اضافه شدند.

سهم دیگری که «ماگنا کارتا» در ایجاد و تحول پارلمانی دارد مربوط به بند آخر آن و انتخاب بیست و پنج نفر از بارونها برای تضمین و اجراء تعهدات شاه جان است. قبل از آنکه چاپ اختراع شود، کلاتران چهار مرتبه در سال دردادگاهها، و اسقفها دوبرتبه در کلیساها آنرا برای اطلاع عموم میخواندند. چنانکه قبلا در تاریخ تحول ماگنا کارتا ذکر شد، هرزمان که پادشاهی جدید برارپیکه سلطنت مینشست، یا در مواقع اختلاف، مخصوصا در مورد پرداخت مالیات تازه، مالکان بزرگ و بارونها، تأیید ماگنا کارتا را وگاهی با امتیازات تازه وجزئی تغییر از پادشاه وقت مطالبه مینمودند. یکی از این موارد، که در پیشرفت موسسه پارلمانی اهمیت بسزائی دارد، در سال ۱۲۹۷ اتفاق افتاد. در این سال ادوارد اول، که احتیاج بوجه برای جنگ با فرانسویها و کمک بفرزندش برای بدست آوردن سلطنت سیسیل داشت، با مالکان بزرگ درافتاد. مالکان هم شرط پرداخت مالیات اضافی راطی عریضه‌ای

که به «تایید منشور» (Confirmatio Cartarum) معروف است دو امتیاز تازه از او گرفتند :

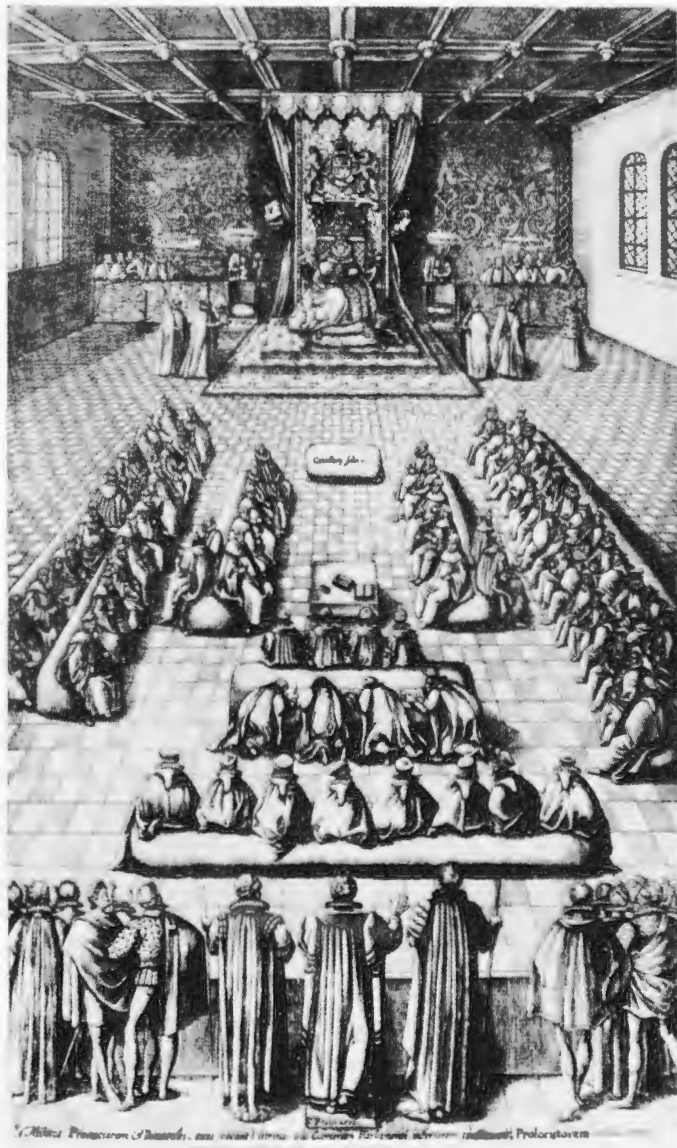
یکی «انجام تشریفات کامل قانونی» برای کلیه محاکمات و دادرسیها ؛ و دیگری «لزوم تصویب تمام افراد مملکت» برای پرداخت مالیات ، کمک یا وام پادشاه . باین ترتیب ، بتدریج این عرف و سنت برقرار گردید ، که هر مالیاتی قبل از وصول بایستی بتصویب «پارلمان» برسد . شکی نیست که این دو امتیاز ناشی از وجود ماگنا کارتا در ایجاد ، پیشرفت ، تغییر و تحول پارلمان ، در انگلستان اثر پایداری گذاشته است .

پارلمان - (Parliament) اصلا کلمه ای فرانسوی و معنی آن «مذاکرات عمیق و دامنه دار» است . در انگلستان و بسیاری از ممالک شمالی اروپا ، رسم براین بود که فرمانروایان قبل از اتخاذ تصمیم مهمی با ریش سفیدان و بزرگان قوم بمشورت میرداختند . این رسم منحصر به انگلستان نبود و در سایر ممالک ژرمنی حتی قبل از ایجاد حکومت آنگلو ساکسونها در جزیره بریتانیا برقرار بود . ولی بچه دلیل پارلمان انگلستان به «پارلمان مادری دنیا» معروف شده ، علت آن اینست که در انگلستان موسسه پارلمانی بطریق جدید و با پیشرفتی بس ثابت و دامنه دار مرتبا ادامه پیدا کرد تا پیاپی امروزی رسید و در هیچیک از جاهای دیگر دنیا چنین موسسه ای با این خصوصیات بوجود نیامد .

پارلمان سیمون دومونفور ، ازل اولستر ۱۲۶۵ -

(Simon de montfirt, Earl of Leicester 1265)

باوصف آنکه ، چنانکه مذکور افتاد ، مجلسی بنام «شورای مملکتی» نیم قرن قبل از روی کار آمدن سیمون دومونفور ، سالی سه مرتبه تشکیل میشد ، وهانری سوم فرزند شاه جان با آنها در امور مملکتی و مخصوصا برقراری مالیات مشورت مینمود ، معذالک شروع پارلمان انگلستان را ، باین نام از سال ۱۲۶۵ میدانند . بهمین جهت امسال (۱۹۶۵) هفتصدمین سال ابتداء آنرا جشن گرفتند . سیمون ، یکی از اشراف متهور و ماجراجوی فرانسوی و شوهر خواهر هانری سوم بود ، از انگلیسها متنفر و آنها را بیاد تمسخر گرفته ، ترسو خطاب میکرد . در اختلافی که با هانری پیدا کرد ، اورا شکست داده و حبس نمود و داعیه سلطنت در سر میپروراند . برای بحقق دادن بآمال و آرزوهای خود ، برای اولین مرتبه در سال ۱۲۶۵ پارلمانی را



جلسه پارلمان در حضور الیزابت اول

مرکب از تمام نمایندگان طبقات اشراف، روحانیون، ایالات و ولایات و مخصوصاً نمایندگان از شهرها مرکب از تجار و قضات دعوت نمود. چون برای مرتبه اول بود که نمایندگان کلیه افراد کشور دورهم جمع شده و بمشورت میپرداختند لذا سنت براین جاری شد، که آنرا مبداء تاریخ پارلمان انگلستان محسوب نمایند. یکسال بیش طول نکشید که سیمون در جنگی که باولیهده وقت، شاهزاده ادوارد، نمود بقتل رسید و پارلمانش هم غیرقانونی اعلام شده و تعطیل شد. ولی بدعت سیمون ادامه پیدا کرد، و شاهزاده ادوارد که بنام ادوارد اول، بعد از مرگ پدر زمام امور را بدست گرفت، از سال ۱۲۷۵ مرتباً پارلمان را احضار نمود. درحقیقت پارلمان ادوارد است که خیلی بیشتر از پارلمان «سیمون دومنفور» استحقاق یادآوری دارد. پارلمان ادوارد، مرکب از بزرگان کشوری و مذهبی شامل اسقفها، کشیشها، اربابها، بارونها، مستاجرین عمده خالصجات دولتی، و چهار نماینده منتخب از بهادران هر ناحیه و چهار بازرگان منتخب از هر شهر بود. این نمایندگان، بادرست داشتن امان نامه مخصوص شاه و بدون اسلحه، در جلسات حضور بهم میسرساندند. فرمان مخصوص پادشاه، آزادی انتخابات و آزادی مذاکرات آنها را تضمین مینمود. این همان پارلمانی است که در سال ۱۲۹۷، ماگناکارتای ادوارد را شامل ۵۱ بند تایید و بتصویب رساند. درحقیقت از این تاریخ پارلمان قدرت واقعی محسوب شد. بهمین جهت مورخین، ادوارد اول را ژوستینین (Justinian) انگلستان مینامید و از یادگاریهای زمان اوست که «مالیاتها اول باید بتصویب پارلمان برسد و بعد از مردم مطالبه گردد.» و این اصل مسلم «آنچه مربوط به همه مردم است، باید بتصویب آنها برسد» هم از ادوارد اول باقی مانده.

تحولات پارلمانی در انگلستان

در قرون چهاردهم و پانزدهم وظیفه عمده پارلمان نظارت در مالیات، برقراری عوارض جدید و کنترل آنها بود. ماگناکارتا دو نوع مالیات، یکی «جریمه معافیت از خدمات نظامی» و دیگری «مساعده» را در منشور سال ۱۲۱۵ برقرار و رسمی کرده بود؛ ولی بند سی و نهم از همین منشور که مربوط به حفظ و حمایت مالکیت بود اگر توأم با محدودیت برقراری مالیات نمیشد، ارزشی نداشت. بهمین

دلیل بند بیستم از منشور، که تا امروز بقوت خود باقی است، جریمه سنگین را منع نموده است.

در قرون وسطی، صادرات عمده انگلستان پشم و چرم بود. پادشاهان بیشتر عایدات خودشان را با برقراری مالیات و عوارض براین دو مال التجاره بدست میآوردند. اولین دفعه که پارلمان حق مسلم خود را محرز نمود، در سال ۱۲۹۷، هنگامی بود که پرداخت عوارض مزبور را منوط به تصویب و بایید نمایندگان ملت نمود. از اوائل قرن هیفدهم، علاوه ر مالیات، پارلمان مجبور شد که راجع به «وام اجباری» هم اظهار نظر نماید. چارلز اول، که با مخالفت پارلمان روبرو بود، برای بدست آوردن عایدات بیشتری مبادرت به اخذ «وام اجباری» نمود. «سرتماس دارنل» (۴۷) و چهار بهادر دیگر از پرداخت آن خودداری نمودند و بامر پادشاه زندانی شدند. زندانیان با استفاده از قانون «مصونیت جسمی» (Habeas Corpus) تقاضای آزادی بقید کفیل نمودند، ولی دادگاه تحت تأثیر پادشاه تقاضای آنها را رد نمود. این امر موجب مشاجره شدید و بحث طولانی در مجالس عوام و لردها گردید، و مقدمه مبارزه طولانی پارلمان و چارلز اول شد، و یازده سال ادامه داشت و بالاخره با محکومیت چارلز اول و فتح و پیروزی پارلمان خاتمه یافت. در اثنای همین مبارزات بود که «سرادوارد کولک» در سال ۱۶۲۸، «عریضه حقوقی» خود را تنظیم و پارلمان علیرغم میل باطنی پادشاه آنرا بامضاء و تصویب او رساند. چارلز اول، که شخصی لجوج ولی با استقامت و متدین بود، از این شکست اولی متنبه نشد و تقاضای پرداخت مالیات تازه ای بنام «پول کشتی» (Ship — Money) که از ازمه قدیم رواج داشت، نمود. طبق این رسم قدیمی، هروقت پادشاهان احتیاج به کشتی داشتند، هزینه آنرا روی اهالی استانها و شهرستانها بتناسب اهمیتشان سرشکن میکردند. این دفعه هم تقاضای پادشاه با مخالفت شدید یکی از لیدرهای مخالف پارلمانی روبرو شد. جان همپدن (۴۸)، یکی از متولیان بانفوذ مجلس، کسی که بادیستاری رفقای مبارز خود صدراعظم چارلز، لرد استرافورد را استیضاح و محکوم نموده بود، از پرداخت بیست شیلینگ «پول کشتی» خودداری نمود. همپدن در دادگاه محکوم به پرداخت مالیات و جریمه گردید؛ ولی در سال ۱۶۴۱، «پارلمان طولانی» حکم دادگاه را بعلت اینکه برخلاف

(47) Sir Thomas Darnel

(48) John Hampden



The photograph captures a significant historical event, the opening of the first session of the British Parliament in 1801. The setting is the House of Commons, which had been moved to the Palace of Westminster. The image shows the members of the House of Commons seated in their traditional benches, facing the Speaker of the House, who is seated on a high, ornate chair. The architecture is grand and historic, with high ceilings and large windows. The lighting is provided by large, ornate chandeliers. The overall atmosphere is formal and significant.

جلسه افتتاحیه پارلمان با حضور ملکه و لردها و نمایندگان

«قوانین کشوری» و «حق مسلم مالکیت» و «آزادی انفرادی» و «قوانین سابق پارلمانی» و مخصوصاً بر خلاف «عریضه حقوقی» است نقض نمود. باین ترتیب پارلمان انگلستان حق مسلم خود را برای تصویب مالیاتها محرز کرد، و یازده سال حکومت جابرا نه چارلز اول از ۱۶۲۹ تا ۱۶۴۰، نتوانست پارلمان را بزانو در آورد. پادشاهان بعدی هم فهمیدند که فقط پارلمان میتواند هزینه‌های آنها را تامین نماید. این موضوع مخصوصاً بعد از لغو عوائد و کمک نظامی فئودالی در سال ۱۶۶۰ و بعد از انقلاب سفید سال ۱۶۸۸ بصورت سنت قاطعی درآمد، که بموجب آن وصول هیچ مالیاتی یا نگاهداری قشونی بدون تصویب پارلمان قابل اجراء نمیباشد.

پارلمان و مخصوصاً مجلس عوام بتدریج بزرگترین ملجا و پناهگاه آزادی انگلستان محسوب گردید، و بتدریج قدرت واقعی خود را که نظارت بر اعمال قوای اجرائیه و مستخدمین کشوری است بدست آورد. پارلمان انگلستان با حمایت و نگاهداری سلطنت مشروطه، و ایجاد قوانین اساسی، و سائلی فراهم آورده است که يك حکومت مقتدر مرکزی با حفظ و احترام امتیازات و آزادیهای افراد در جزیره بریتانیا تا امروز مستدام بماند و هر وقت هم که شرائط اقتضا نموده در ترمیم و تغییر آن حکومت اقدام کرده است. هیچکس نمیتواند ادعا کند که پارلمان در دوران طولانی خود بی‌عیب و نقص بوده است ولی هیچوقت پارلمان از وظیفه اصلی و هدف اولیه خود که نگاهداری ارادی است طی قرون متمادی عدول نکرده و این بزرگترین افتخار پارلمان مادری دنیاست.

اقدامات تاریخی پارلمان - در دوران طولانی خود، پارلمان انگلستان، اقدامات مهم و قوانین انقلابی زیادی گذرانده است که ذکر تمام آنها در این فصل زائد ولی مهمترین آنها عبارتند از:

خلع ادوارد دوم در سال ۱۳۲۷، خلع ریچارد دوم در سال ۱۳۹۹، محکومیت و اعدام چارلز اول در سال ۱۶۴۹، مستعفی نمودن جمز دوم در سال ۱۶۸۸. ملکه الیزابت دوم سلطنت امروزی خود را مرهون دو قانون دارد؛ یکی قانون وراثت سال ۱۷۰۱ که بموجب آن سلطنت انگلستان منحصرأ بکسی تعلق می‌گرفت که پروتستان

و پیرو مذهب کلیسای انگلیس باشد و دیگری قانون استعفای سال ۱۹۳۶ که بموجب آن ادوارد هشتم، عموی ملکه، از حقوق سلطنتی خود بنفع برادرش جرج ششم، صرف نظر نمود. اگر قانون وراثت سال ۱۷۰۱ نبود هیچوقت سلطنت به خانواده هانور، اجداد خانواده فعلی سلطنتی انگلستان، که شاهزاده آلمانی یکی از ایالات کوچک آلمان بود، نمیرسید؛ زیرا سلطنت حقا متعلق به خانواده استوارت بود.

پیدایش احزاب - احزاب هم مانند تمام رسوم و موسسات انگلستان مسبوق به سوابق ممتد است. اولین مرتبه که از دو گروه کاملاً متمایز و مخالف یکدیگر در تاریخ انگلستان نام برده میشود، هنگام جنگهای داخلی سالهای ۱۶۴۲-۱۶۶۰ است. اولین مرتبه که از دو گروه کاملاً متمایز و مخالف یکدیگر در تاریخ انگلستان نام برده میشود، هنگام جنگهای داخلی سالهای ۱۶۴۲ - ۱۶۶۰ است. در این دوره که پارلمان بکسک فرقه مذهبی منزهیان (Puritans)، علیه دربار چارلز اول مبارزه میکرد، برای وجه تمایز با سلطنت طلبان با افراد وایادی خود دستور داد که موهای سر خود را کوتاه نمایند، و از این جهت آنها را بنام مخفف «کله گردها» (Round Heads) مینامیدند. طرفداران چارلز و حامیان دربار، که بیشتر مالکان بزرگ و اشراف بودند، و همیشه سواره به پیکار میرفتند، بنام «سوارکاران» Cavaliers نامیده شدند.

بعد از انقلاب سال ۱۶۸۸ و خلع جمز دوم و برقراری سلطنت مشروطه واقعی در انگلستان، حکومت بدست پارلمان و حزب اکثریت افتاد. در آنوقت دو حزب یا دسته کاملاً متمایز در انگلستان بوجود آمدند، یکی از آنها طرفدار انقلاب سفید، یعنی علیه جمز دوم کاتولیک مذهب، و حامی قدرت پارلمانی، و آزادی فردی و بازرگانی بود؛ و بیشتر از خرده مالکان، بازرگانان و طبقه پورژوا یعنی وکلای دادگستری، قضات، نمایندگان انجمن شهرها، پزشکان و باصلاح امروزی منور-الفکرها تشکیل مییافت. دیگری طرفدار سلطنت استوارتها و قدرت پادشاهی بود و شامل مالکان بزرگ و اشراف میگردد. اعضاء گروه اول از روی طعنه و استهزاء به جماعت گروه دوم توری (Ttory) به زبان ایرلندی «دزدوراهزن» خطاب میکردند و دسته دوم به دسته ارلی «ویگ» (Whigs) به زبان اسکاتلندی «دزد و راهزن» نام گذاشته بودند. خوشبختانه برای استقرار دموکراسی در انگلستان حزب «ویگ» نزدیک هفتاد سال بعد از انقلاب سفید زمامدار مملکت بود، و از سال ۱۷۱۳ هم یعنی بعد از روی کار آمدن سلسله هانور، پارلمان انگلستان، مخصوصاً در زمان سلطنت

ژورژ اول و دوم تنها قدرت واقعی در مملکت محسوب میشد؛ زیرا این ۲ پادشاه، که حتی زبان انگلیسی نمیدانستند، خود را در مملکت غریب میپنداشتند و اغلب در شاهزاده نشین «هانور» در آلمان بسر میبردند، و باوزراء خویش به لاتین بکلم میکردند. در این مدت طولانی، بتدریج حکومت کابینه‌ای در انگلستان نزج گرفت و ویگها در راه اصلاحات قدمهای موثری برداشتند. بعدها حزب «آزادیخواهان» (Liberals) جانشین همین ویگها و حزب «محافظه کاران» جانشین توری ها شدند. از مختصات دیگر پارلمان انگلستان وجود «حزب مخالف» میباشد، زیرا بدون تنقید و خرده گیری، حکومت اکثریت بزودی تبدیل به دیکتاتوری و خود مختاری میشود. امروز وجود حزب مخالف، جزء لایتجزای موسسات پارلمانی و مشروطه انگلستان شده و تقریباً مدت دو قرن است که باین صورت درآمد، و اولین مرتبه که در تاریخ پارلمان آن مملکت از رئیس حزب مخالف نام برده میشود، در تاریخ ۱۷۸۳ است که چارلز جمز فاکس «(۴۹)» باین سمت نامیده شد و این درست همان وقتی است که «ویلیام پیت» جوان در سن بیست و چهار سالگی صدراعظم انگلستان شد و آن خدمات درخشان را علیه ناپلئون و بنفع کشور خود انجام داد. حزب مخالف موظف است که از حکومت وقت تنقید نماید، لوایحی را که دولت پیشنهاد میکند حلاجی کند و بهر یک از اعضاء پارلمان که نظری صائب در تمشیت امور دارند، بدون در نظر گرفتن موقعیت حزبی آنها، پشتیبانی دهد. تا امروز این تنقیدات و مناظرات پارلمانی بانهایت ادب و باحفظ احترام متقابل نسبت برقیب انجام میگردد. لیدر حزب مخالف در مجلس عوام از سال ۱۹۳۷ حقوقی تقریباً معادل حقوق رئیس الوزراء دریافت میدارد و رسماً بنام «رئیس حزب مخالف» وظیفه داراست که مرتباً از حکومت وقت تنقید نماید، و برای آنکه حقوق او دستخوش تمایلات حزب اکثریت قرار نگیرد، جزء بودجه کل مملکتی یکجا گنجانیده شده و لازم نیست مانند حقوق وزراء دیگر هر سال تجدید شود. درخاتمه، هنگام جشن بزرگداشت هفتصدمین سال پارلمان سیمون دمونفور در ماه ژوئن ۱۹۶۵، ملکه الیزابت دوم همان حقوق را نیز برای لیدر مجلس اعیان و همچنین حقوق مکفی برای سرمتولیان (Chief Opposition Whips) حزب مخالف در دو مجلس عوام و اعیان برقرار نمود، تا باخیال راحت و آسایش فکری به تنقید و مخالفت اصولی خود ادامه دهند.

فصل دوازدهم

هفتصد و پنجاهمین سالگرد صدور منشور کبیر

و هفتصدمین سال شروع پارلمان

مقارن اختتام تنظیم این کتاب ، هفتصد و پنجاهمین سالگرد (۱۲۱۵-۱۹۶۵) صدور منشور کبیر و هفتصدمین سال افتتاح پارلمان (۱۲۶۵-۱۹۶۵) را در انگلستان طی تشریفات خاص ، و طبق سنن و رسوم قدیمی ، جشن گرفتند ، و از این دو واقعه مهم تاریخی ؛ با انتشار کتابچه‌ای تحت عنوان «ماگنا کارتا و تاثیر آن در دنیای امروز Day-Magna Carta And Its Influence In the World To» توسط «سرایفورجینگز» (۱) بعنوان شروع و مقدمات دموکراسی و آزادی یاد کردند . گردآورنده این مجموعه برای بدست آوردن آخرین اطلاعات ، توسط شورای فرهنگی بریتانیا ، بامکاتبه با لرد دنینگ (۲) ، حافظ اسناد تاریخی انگلستان مطالب این فصل را بدست آورد و توأم با گراورنامہ و ترجمه مقاله ایشان که در تاریخ نهم ژوئن ۱۹۶۵ در روزنامہ تیمز انتشار یافته بنظر خوانندگان محترم میرساند .

رنیمید منبع الہام آزادی انگلیس

(Runnymede, Fount of English Liberty)

هفت قرن ونیم پیش در ماه ژوئن ۱۲۱۵ چمن «رنیمید» شباهت بوضع امروزی داشت . فصل تابستان تازه شروع شده و زارعین ایگام (۳) محصول خود را جمع‌آوری مینمودند . در اینجا بودکہ پادشاه و بارونها جمع شدند ، و نتیجہ مذاکرات آنها بزرگترین سند تاریخی قانون اساسی دنیا را بوجود آورد . نام این سند را «ماگنا گارتا» یا منشور کبیر گذاشتند ، و برای تنظیم آن ده روز (از چهارشنبه

(1) Sir Ivor Jennings

(2) Lord A.T. Denning P.C Baron of Whitechurch

(3) Egham

ROYAL COURTS OF JUSTICE,

W.C.2.

15th July, 1965

Dear Professor Dehkan,

Thank you for your letter of 17th June. I am very interested to hear you have been following the ceremony for the 750th anniversary of the sealing of Magna Carta and have prepared a monograph on the subject.

I think the best thing I can do is to send you an extract from The Times newspaper which gave an account of the ceremony, together with a copy of an article which I myself wrote and which was published in The Times recently.

I will see if I can get the photographs which you mention and have them sent on to you.

Yours sincerely,

Professor A. H. Dehkan, M.D.,
Professor of Pahlavi,
University,
Shiraz, Iran.

نامه لرد دنینگک حافظ اسناد دولتی بمؤلف کتاب



تجلیل هفصد و پنجاهمین سال صدور منشور کبیر در کلیسای سن پل

دهم ژوئن تا نوزدهم همان ماه) وقت صرف کردند. امسال، هفتصد و پنجاه سال بعد از آن تاریخ، ازدهم تا نوزدهم ژوئن درست طی همان ایام اصلی جشن صدور فرمان باتشریفات مذهبی برگزار میشود.

در سال ۱۲۱۵، شخصیت‌های اصلی، مسئول ایجاد ماگناکارتا، پادشاه وقت معروف به جان بیملک، استیفن لانگتن، اسقف اعظم کاتربوری، بارونها، برهبری «رابرت فیتزوالتر» با پشتیبانی «ویلیام هاردل» (۴) شهردار لندن بودند. امسال نیز تمام جانشینان و بازماندگان آنها برای بزرگداشت این موقعیت تاریخی و مقدس حاضر میشوند. ملکه روز پنجشنبه دهم ژوئن بشهر اصلی لندن آمده و در 'کانون و کلاء مورد استقبال شهردار قرار میگیرند، و آنگاه در کلیسای معروف سنت پل حاضر شده در مراسم عبادت و نیایش بدرگاه پروردگار شرکت میجویند در این مجلس، اعقاب بارونهای اصلی که هنوز وجود دارند، اجتماع نموده و برهبری اسقف اعظم کاتربوری بدعا میپردازند. یکی از نسخه‌های اصلی ماگناکارتا، که بعد ها به تصویب پارلمان رسید و جزء قانون لاینفک کشوری (۵) گردیده، در کلیسا بمعرض نمایش گذاشته میشود.

پادشاه امضاء نکرد

نقاشیها و تصاویری که از شاه جان باقی مانده معمولاً او را در حالیکه قلم در دست دارد نشان میدهند؛ ولی در حقیقت او هیچوقت منشور را امضاء نمود، و این مسئله تا امروز قابل تردید است، که اصلاً شاه جان قادر بنوشتن بوده باشد، و شواهدی له سواد داشتن او در دست نیست. حتی احتمال اینکه خودش هم سند مزبور را مهر نموده باشد نمی‌رود، زیرا این امر برعهده منشیان دارالانشاء بود. بقیه داستان «ماگناکارتا» را میتوان از نوشته‌ها و اسنادی که باقی مانده بهم وصل کرد و بنظر خوانندگان محترم رسانید.

در پنجم ماه مه ۱۲۱۵، اغلب بارونهای کشور، علناً علیه پادشاه بشورش پرداختند، و سوگند وفاداری خود را نسبت باو نادیده اعلام داشتند. وقتیکه خواستهای بارونها را بنظر او رساندند، باخشم فریاد برآورد: «چرا بارونها با این

(4) William Hardel

(5) Law of the Land

تقاضاهای گستاخانه خود سلطنت مرا نمیخواهند؟» در دوازدهم ماهه «جان» دستور مصادره املاک سرکشان و یاغیان را صادر کرد؛ ولی بارونها بطرف لندن بحالت هجوم درآمدند. در هفدهم مه آنشهر دروازه‌های خود را بروی آنها گشود، و این عمل قاطع، بارونها را بر شاه «جان» تفوق و برتری داد. جان تقاضای صلح نمود، و فرستادگان دو طرف با در دست داشتن امان نامه به رفت و آمد پرداختند. بالاخره طرفین موافقت نمودند، از دهم تا پانزدهم ژوئن موقتاً صلح نموده و در «رنمید» که مرضی‌الطرفین بود بمذاکره پیردازند. رنمید، که چمنزار باصفائی بین «وینزور» و «استین» است، محل مناسبی برای کنفرانس بود، زیرا بارونها در «استین» بواسطه پیچ و خم رودخانه، از حملات طرف محفوظ بودند، و شاه هم باسانی پیاذگان خودش در قصر «وینزور» دسترسی داشت. در این محل بود که متخاصمین، مظنون از یکدیگر، مذاکرات را دنبال کردند.

اولین ملاقات - اولین ملاقات روزدهم ژوئن ۱۲۱۵ در «رنمید» اتفاق افتاد. در این جلسه، شاه، «استیفن لانگتن» اسقف اعظم «کاتربوری» و نمایندگان بارونها حاضر شدند و تقاضاهای خود را بشاه ارائه دادند. او بتمام آنها موافقت نمود. باین ترتیب، بقول وقایع نگاران معاصر رئیس توافق در روز دهم ژوئن پی‌ریزی شد و منشیان وقت چنین نوشته‌اند:

«اینست تقاضاهای بارونها که شاه بآنها موافقت نموده است.»

در همان روز بدستور شاه «جان» مهر بزرگ سلطنتی بسند مزبور زده شد. نمایندگان بارونها این موافقت نامه را نزد همقطاران خود بردند، و استیفن لانگتن هم مسوده‌ای از آنرا برای گنجینه اسناد «کاتربوری» نگاه داشت.

چون در روز پانزدهم ژوئن، آشتی موقت تمام میشد، طرفین موافقت کردند که به «رنمید» آمده و جزئیات موافقتنامه را تنظیم نمایند. در این جلسه شاه و تمام حاضرین سوگند یادکردند که بموافقتنامه احترام گذارده و تمام مواد آنرا بموقع اجراء بگذارند. همین دلیل بود که بعدها روز «پانزدهم ژوئن» بعنوان روز صدور منشور کبیر تعیین شد و در ذیل آن عبارت «بشهادت تمام حاضرین و اشخاص فوق‌الذکر تحت نظر خودمان در چمنزار «رنمید» واقع بین «وینزور» و «استن» در روز پانزدهم ژوئن در هیفدهمین سال سلطنت خودمان صادر گردید.» **کار تمام نشده بود** - بعد از تنظیم منشور، طرفین بمذاکرات در رنمید

ادامه دادند، زیرا هنوز اقدامات بسیاری بود که باید انجام گیرد. در مرحله اول، بارونها می‌بایستی سوگند وفاداری خود را نسبت بشاه تجدید نمایند؛ زیرا، فقط در آن صورت می‌توانستند، بجنگ خاتمه دهند. بیست و پنج نفر از بارونها (شهردار لندن نیز با آنها ملحق شد) انتخاب شدند که در اجراء مواد منشور نظارت نمایند: اسناد رسمی میبایستی تنظیم و مهر شود، و بالاخره روز نوزدهم ژوئن همه چیز آماده شد و «جان» دستور داد که اعلامیه زیر را صادر نمایند:

«برای اطلاع عموم آگهی میشود، که بفضل الهی، صلح محکم و پایداری بین ما و بارونهای ما بعد از جشن روز جمعه مقدس در «رنمید»^۶، نزدیک استین، برقرار گردیده. و مادر همان روز و در همان محل سوگند وفاداری آنها را شنیده و اطاعت آنها را قبول کردیم.» چندین نسخه از منشور تنظیم و مهیور گردید، و بدژهای عمده و کلیساهای کشور فرستاده شد. امروز فقط چهار نسخه از آنها باقی مانده، دو نسخه آن در موزه بریتانیا است، که یکی از آنها همان سند اصلی است که به بارونهای «پنج بندر»^۷ داده شده بود. دو نسخه دیگر، اسناد اصلی هستند که از روز اول، در کلیساهای «لینکلن» و «سالسبوری» بامانت گذاشته شده بودند.

صلح دوام زیادی نداشت. هنوز چند ماه از کنفرانس «رنمید» نگذشته بود، که طرفین دست باسلحه بردند. شاه به رم متوسل شد، و در بیست و چهارم اوت ۱۲۱۵ فرمان پاپ، «اینوسنت» سوم رسید و منشور را ملغی و بی اثر اعلام کرد. شاه و بارونها را هردو از قبولی آن برحذر داشت دیری نپائید که در یک شورای مذهبی، پاپ تمام بارونهای انگلیسی را که «علیه شاه جان یاغی شده و میخواستند بزور سلطنت را از او منتزع نمایند» تکفیر کرد؛ و فقط مرگ جان در دوازده اکتبر ۱۲۱۶ در قصر «نیوآرک» وضع را تغییر داد. در زمان کودکی هنری سوم، پسر شاه جان، منشور توسط ویلیام مارشال، نایب السلطنه او تأیید شد. در سال ۱۲۲۵ این پادشاه منشور را مجدداً با مهر سلطنتی خود صادر و تأیید نمود و باین طریق «ماگنا کارتا» شکل امروزی خود را بدست آورد و جزء «اسناد قانونی»^۷ انگلستان شد.

نفوذ شهر لندن - منشور کبیر نارضائیه و شکایات دوران ملوک الطوائفی

(6) Cinque Ports

(7) Statues Rolls

را با واقع بینی دقیقی برطرف مینمود و بجراحات ناشیه از خطاهای آن عهد مرهم میگذاشت اهمیت آن در اینست که نسلهای بعد، از آن استفاده نمودند و بالفاظ و کلماتی آراسته است که تا امروز روح آزادی را در افراد انگلیسی زنده نگاه داشته است.

مغز متفکر منشور، استیفن لانگتن، آثار جاودانی خود را در بند اول منشور برای آزادی کلیسای انگلستان بدین نحو بیان میکند:

« در مرحله اول، در مقابل خداوند تعهد کرده و بوسیله این منشور حاضر تصدیق و تأیید کرده ایم، هم از جانب خودمان و هم از طرف اعقاب و جانشینانمان، و برای همیشه، که کلیسای انگلستان باید آزاد بماند، و حقوقش تقلیل نیاید، و امتیازات و آزادیهایش تضعیف نشود .. »

شهر لندن، سهمیه خود را از منشور در بند سیزدهم بدست آورده و آزادی شهر را بالفاظ زیر تضمین نموده است: -

« و شهر لندن همه حقوق و امتیازات قدیم خود و گمرک آزاد را، چه از راه خشکی و چه از طریق دریا خواهد داشت. »

ولی مهمترین اثر پایدار منشور در بند سی و نهم آن است که بایبانی رساو عباراتی واضح « آزادی در چهارچوب قانون » را برای همه تعمیم مینماید و میگوید: « هیچ آزاد مردی نباید توقیف، یا زندانی شود، از تصرف در اموال خود محروم گردد، یا حفاظت قانون و حقوق اجتماعی از وی سلب شود، یا تبعید شود، یا بنحوی از انحاء از بین برده شود، و نه ما علیه او اقدام و سپاه اعزام نمائیم جز با قضاوت و رای اکفاء او، و بوسیله قانون کشور. »

بلافاصله بعد از آن، بند چهارم ضمانت اجراء عدالت و بی نظری را تامین نموده و اعلام میدارد: -

« بهیچکس ما حق دادرسی را نخواهیم فروخت، و از هیچکس آنرا دریغ نخواهیم داشت و یا بتأخیر نخواهیم انداخت. »

طی قرون و اعصار، این کلمات و عبارات منعکس شده و آثار آن جاویدان مانده و بقول ترولیان (۸) « تکرار دائم این کلمات سحرآمیز و متهور در قرون آینده و بتوسط اشخاصی که حتی معنی قانونی، و تکنیکی آنها را نمیفهمیدند سبب



To mark the 750th anniversary of the sealing of Magna Carta at Runnymede, Law Lords assembled in the Great Hall of the Royal Courts of Justice and heard Lord Denning, Master of the Rolls, read extracts from the Charter.

جلسه یادبود مفصل و پنجاهمین سال صدور ما گنا کارتا



HONORARY DEGREES CONFERRED
ON HAROLD WILSON AND LORD DENNING

هارولد ویلسن نخست وزیر ولرد دنینگ

سید محمد علی

شده که بتدریج صفات ملی آنها را قویتر و محکمتر نماید . « از تمام بزرگان و دانشمندان و حقوقدانان هیچکس باندازه «سرادوارد کوک» (۹) قاضی القضاة انگلستان که چهارصد سال بعد از کنفرانس رنیمید میزیست، اهمیت ماگنا کارتا را بیان ننموده اند: «برای این سند بزرگ که مانند ریشه عمیقی بنیان گذاشته شده بود شاخه های بسیار مفیدی از قوانین انگلستان پدید آمد .. و مانند جویندگان طلا که این فلز قیمتی را از میان گرد و خاک و خاشاک بادقت هرچه تمامتر بدست آورده و کوچکترین ذرات آنرا از دست نمیدهند، خوانندگان منشور هم نباید حتی يك کلمه از آن را هم نادیده بگیرند . »

تأثیر و نفوذ منشور کبیر در تنظیم قوانین اساسی بسیاری از نقاط دنیا بینهایت زیاد است . برای (۱۰)، قانون دان بزرگ تأثیر آنرا چنین بیان میکند :- « منشور سال ۱۲۱۵ مبداء تاریخ قوانین اساسی نژاد انگلیسی و اولین حلقه زنجیر بزرگی است که ضمیر آزاد مردان را بهم متصل نموده و هر جا که نژاد انگلیسی و یا زبان آن رخنه نموده آثار آن بارز و هویدا است . باین طریق هر جا که مهاجران قدم گذاشتند و در تمام دنیا متفرق و ساکن شدند ، اساس «ماگنا کارتا» را با خود بارمغان بردند . آنهایی که به «ویرجینیا» رفتند کلمه بکلمه منشور را بکار بستند و وقتی هم که در سال ۱۷۷۶ روابط خود را از کشور مادری قطع کردند در «اعلامیه حقوق» بالصراحه اصل سی و نهم منشور کبیر را گنجانند و جمله «جان و مال و آزادی هیچ فردی را نمیتوان بدون انجام کامل تشریفات قانونی از او سلب کرد» را نصب العین خود قرار دادند . باین ترتیب ماگنا کارتا با همان احترامی که در انگلستان دارا میباشد وارد قوانین اساسی ایالات متحده امریکا شد .

برگزاری جشن هفتصد و پنجاهمین سالگرد منشور

بالاخره روز پانزدهم ژوئن (۱۹۶۵) رسید، وطنی تشریفات مذهبی بارعایت تمام سنن و عرف قدیمی هفتصد و پنجاهمین سالگرد را در کلیسای بزرگ «سنت پل» در شهر اصلی لندن جشن گرفتند . تمام دربار سلطنتی انگلستان ، اعضاء مجلسین لردها و عوام ، هیئت دولت ، نمایندگان ممالک خارجی ، شهردار لندن با تمام اعضاء

(9) Sir Edward Coke

(10) Bryce

انجمن شهر حاضر شدند. مهمترین و با شکوهترین منظره جشن وجود یکی از نسخه‌های اصلی ماگنا کارتا بود که در محفظه زیبای خود در وسط کلیسا قرار گرفته بود. بالاخره شروع مراسم با ورود دوگرزدار (۱۱) یکی برای رئیس مجلس عوام و دیگری برای وزیر دادگستری (که رئیس مجلس لردها نیز می‌باشد) اعلام شد. بلافاصله بعد از آنها اسقف اعظم کاترِبوری همراه با اسقف‌های بزرگ لندن و ملکه و دوک ادینبورگ در محلهای مخصوص خود قرار گرفتند. شهردار لندن با قرار دادن شمشیر مرصع روی بالشی جلوملکه، اقتدار خود را در «شهر لندن» بملکه تفویض نمود. اسقف بزرگ کلیسای سنت پل در دعا و نیایش خود گفت: «ما باید شکر گزار «ماگنا کارتا» باشیم و دعا کنیم که خداوند قادر مارا یاری نماید که در مبارزه بر علیه ظلم و جور و بیعدالتی در هر نقطه و هر زمان که با آن روبرو می‌شویم. فائق آئیم.»

لرد دنینگ، حافظ اسناد سلطنتی، با خواندن خلاصه‌ای از بندهای مهم منشور، حاضرین را هفتصد و پنجاه سال بعقب برگرداند و از میان گردوغبار تاریخ آنها را متوجه کرد که مهمترین ارثیه ملل انگلیسی زبان، و کمک آنها بایجاد دموکراسی در دنیا بندهای سی و نهم و چهارم منشور کبیر می‌باشد که آزادی جان و مال افراد را تضمین نموده و جریان دادرسی عادلانه را برای آنها برقرار کرده است.

جلسه با نطق غراء و دعای دکتر رمزی (۱۲) اسقف اعظم کاترِبوری خاتمه یافت. دکتر رمزی متذکر شد که: در «رنیمید» بحث از حقوق افراد بشر بود و امروز هم همان بحث ادامه دارد. ماگنا کارتا، در اصل سند توافقی بین شاه و بارونهایش بیش نبود و هیچکس آنروز نمیتوانست تصور کند که این سند بعدها اساس و شالوده قوانین اساسی و ستون تمدن دنیای روزگاران بعد خواهد شد و «بالاخره دعا و نیایش اسقف اعظم و حاضرین برای ادامه و موفقیت مجامع بین‌المللی - پارلمانها - قضات - دادرسان و بطور خلاصه هرکس و در هر جا که برای صلح و امنیت افراد بشر کار می‌کنند، ختم گردید.

پایان

کتاب مورد مراجعه

از آنجائیکه برای تنظیم این کتاب و گرد آوردن مطالب گوناگون آن تقریباً
منحصراً از کتب خارجی استفاده شده است، با عرض پوزش از خوانندگان گرامی
ببلیوگرافی بحروف لاتین تنظیم میشود

1. Adams George B. Constitutional History of England. New York: Henry Holt, 1934. U.S.
2. Adams, George B. The Origin of the English Constitution. New Haven: Yale University press, 1912.
3. Adams, George B., ed. Select Documents of English Constitutional History. New York: Macmillan, 1984.
4. Boussard, J., Le Comté d Anjou, 1151-1204 (Paris, 1938).
5. Boussard, J., Le Gouvernement d'Henri II Plantagenet (Paris, 1956).
6. Cartellieri, A., Philip II August, 4 vols. (Leipzig, 1899-1921).
7. Cheney, C.R., The Alleged Deposition of King John, Studies ...
8. Cheney, C.R., King John's Reaction to the Interdict in England Transactions of the Royal Historical Society, 4th series, XXXi. (1949), 129-50.
9. Cheney, C.R., From Becket to Langton (Manchester, 1956).
10. Cheney, C. R.; The Eve of Magna Carta, Bulletin of John Ryland's Library, XQXViii. (1955-6), 311-41.
11. Duggan, A., Devil's Brood: The Angevin Family (London, 1957).
12. Edward Pettit Histoire Universelle Illustrée des Pays et des Peuples.
13. English Historical Documents, vol. 11 (1042-1189), ed. D.C. Douglas & G.W. Greenway (London, 1953).
14. English Historical Documents, vol. iii. (1189-1327), ed. H. Rothwell (London, 1961).
15. Histoire de Guillaume le Maréchal, ed. P. Meyer, 3 Vols. de L'Histoire de France, Paris, 1891-1901).
16. Histoire Des Ducs de Normandie et des Rois d' Angleterre, ed. F Michel (Société de l'Histoire de France, Paris 1840).
17. Holt, J.C., The Barons & the Great Charter, English Historical Review, lxx. (1955), 124.

18. Holt, J.C., The Making of Magna Carta, English Historical Review. lxxii. (1957), 401-22.
19. Hurnard, N.D., Magna Carta, Clause 34, Studies ... Presented to F.M. Powicke (Oxford, 1948), PP. 157-79.
20. Magna Carta, Landmark in Growth of Freedom, Sir Ivor Jennings Master of Trinity Hall and Dawning Professor of Laws of England at Cambridge University.
21. Magna Carta & Its Influence in the world Today by Sir Ivor Jennings.
22. Magna Carta, ed. W.S. Mckehnie, 2nd edition (Glasgow, 1915).
23. Magna Carta Commemoration Essays, ed. H.E. Malden (London 1917).
24. Norgate, K., England Under the Angevin Kings, 2 Vols. (London 1887).
25. Norgate, K., John Lackland (London, 1902).
26. Norgate, The Alleged Condemnation of King John by the Court of France in 1202, Transactions of the Royal Historical Society, 2nd series, xiv. (1900), 5367.
27. Norgate, K., Richard the Lion Heart (Lonodn 1924).
28. Painter, S., William Marshal (Baltimore, 1933).
29. Painter, S., Studies in the History of the English Feudal Barony (Baltimore, 1943).
30. Petit-Dutaillis, CH., Le Deshéritement de Jean Sans Terre et le Meurter d'Arthur de Bretagne (Paris, 1925).
31. Petit-Dutaillis, CH., Studies Notes Supplementary to Stubbs Constitutional History, vol. i. (Manchester, 1911).
32. Petit-Dutaillis, CH., & Guinard, P., L'Essor des Etats d'Occident, new edition (Paris, 1944).
33. Poole, A.L., From Domesday Book to Magna Carta (1087-1216) (Oxford, 1951).
34. Powicke, F.M., Richard I & John, Cambridge Medieval History, iv. 205-51
35. Powicke, F.M., The Angevin Administration of Normandy, English Historical Review, xxi. (1906), 625-49; xxii. (1907), 15-42.
36. Powicke, F. M., The Loss of Normandy (Manchester, 1913).
37. Powicke, F.M., Stephen Langton (Oxford, 1928).

38. Powicke, F.M., the Bull Miramur and Letter to Archbishop Stephen Langton, 5 September 1215, *English Historical Review*, xliv (1929).
39. Richard, A., *Historie des Comtes de Poitou* (Paris 1903).
40. Richardson, H.G., The Morrow of the Great Charter, *Bulletin of John Rylands, Library*, xxxiii. (1944), 422-43; xxix. (1944), 184-200.
41. Richardson, H.G., The Marriage & Coronation of Isabelle of Angoulême, *English Historical Review*, lxi. (1946), 289-314.
42. Richardson, H.G., King John & Isabelle of Angoulême, *English Historical Review*, lxxv. (1950), 360-71.
43. *Select Charters*, ed. W. Stubbs, 9th edition (Oxford 1921).
44. *Selected Letters of Pope Innocent III Concerning England* (1198-1216), ed. C.R. Cheney & W.H. Semple (London 1953).
45. *Studies in Medieval History Presented to F.M. Powicke*, ed. R.W. Hunt, W.A. Pantin, R.W. Southern (Oxford, 1948).
46. Stenton, D.M., King John & The Courts of Justice, *Proceedings of the British Academy*, xlv (1958), 103-28.
47. Stenton, D.M., Roger of Howden & Benedict, *English Historical Review*, lxxviii. (1943), 574-82.
48. Stubbs, William. *The Constitutional History of England*. Oxford Clarendon Press, 1926-29.
49. Stubbs, William. *Select. Charters & Other Illustrations of English Constitutional History*. 9th ed. Oxford: Clarendon Press, 1921.
50. Thompson, Faith. *Magna Carta: Its Role in The English Constitution, 1300-1629*. Minneapolis: University of Minnesota Press, 1948.
51. Trevelyan, G.M. *History of England*. New York: Doubleday & Co, Inc. Anchor Books. 1953.
52. Vaughan, R., *Matthew Paris* (Cambridge, 1958).
53. Warren W.L., *King John* London Eyre & Spottiswood 22, Henrietta ST. W.C. 2.

